میکرو فیلم تهیه شد

۱۵۵۹۰

آفت زدائی شد
تاریخ ۷۰/۶/۱۶

آستان قدس
۱۳۸۴/۳/۳۱

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب معین الخواص فارسی
مصنف محقق (میرزا ابوالقاسم) قمی
مؤلف
خطی نستعلیق تحریری ۲۰ تا ۲۳ سطری
چاپی
سال تحریر ربیع الثانی ۱۲۴۶ عدد اوراق ۲۰۵
جزء کتب فقه شماره خصوصی
شماره عمومی ۱۵۵۹۰ شماره قبض
واقف خریداری آستان قدس تاریخ وقف آبان ۱۳۶۶
طول ۱۶/۵ عرض ۱۰/۲ شماره صفحات

۲۰۷

رجبعلی رضایی
مرمت کار کتب خطی

آب چاه

بنجاست دیگر غیر نجاست مردگی حیوان ظاهر این است که اکتفا بهفتاد دلو
نمیتوان کرد بلکه بنزح آب الی آن نجاست دیگر حکم آن است و از اینجا ظاهر میشود فرق میان
مرده کافر و غیر او هر چند اصحاب فرقی میان ایشان نگذاشته اند مگر ابن ادریس
که او واجب دانسته اند کشیدن همه آب را در کافر در حالی که دعوای اجماع
بیان کرده و این دور است و اظهر ملحق کردن نجاست کافر است بنجاساتی
که در قدر نزح انها دکشیدن آب وارد نشده است و هم چنین است اگر بدن کافر را بآب چاه
برساند در حالی که زنده است قسم چهارم اظهر واجب بودن کشیدن ده دلو است از برای عذره انسان اگر
از هم نپاشیده باشد و اگر از هم پاشیده است واجب شده است پس چهل دلو باید کشید و پنجاه دلو کشیدن بهتر است
و ده دو نیست که مخفی از هم پاشیده [illegible] چنین [illegible] آب شسته باشد تمام آن را یا بعضی آن را به هیچ آب
باشد و بعضی از جمعی بر واجب بودن کشیدن پنجاه دلو از برای خون بسیار مانند خون کشتن گوسفند
و اقرب اکتفا کردن به ده دلو است یا چهل دلو و بعضی از جماعت بکشیدن ده دلو [illegible] از برای خون کم
مانند خون کم [illegible] امثال آن یا چند قطره از خون [illegible] قسم پنجم [illegible] واجب بودن کشیدن چهل
دلو است از برای سگ و خوک [illegible] و گربه [illegible] و بول مرد و فرق [illegible] است [illegible]
میان بول مرد و زن [illegible] کشیدن همه آب است [illegible] از برای بول زن [illegible]
نجاست [illegible] است که فرقی میان بول کافر و مسلمان نیست و هم چنین در عذره [illegible]
و خون [illegible] قسم ششم [illegible] واجب بودن کشیدن سی دلو است از برای آب باران مخلوط به بول
و عذره و فضله سگ [illegible] اگر مخلوط بغیر این نجاستها باشد [illegible] در حکم آن جاری [illegible]
نیست اکتفا کردن به همین سی دلو [illegible] زیرا که [illegible] از برای مخلوط [illegible]
آب باران [illegible] قسم هفتم واجب است کشیدن [illegible] دلو از برای مردن پرنده و این پرنده ای است
که از کبوتر کوچکتر [illegible] بزرگتر [illegible] و هم چنین از برای غسل کردن جنب در چاه
[illegible] و اظهر این است [illegible] رسیدن بدن جنب به آب چاه باعث کشیدن هفت دلو [illegible]
غسل نکند و اما اگر بدن جنب آلوده به نجاست [illegible] از برای نجاست حکم خود ثابت است و اظهر
این است که اگر غسل ارتماسی در چاه [illegible] غسل او باطل نیست و هم چنین هفت دلو
کشیده میشود از برای افتادن سگ در چاه و بیرون آمدن آن زنده و هم چنین

از برای بول صبی و صبیه بر است که سن او از دو سال بیشتر باشد و بالغ نشده باشد و هم چنین از برای مردن
موش خواه از هم پاشیده و خواه باد کرده باشد یا نه و مشهور این است که هفت دلو کشیده شود در وقتی
که از هم پاشیده باشد و اگر نپاشیده باشد پس سه دلو کافی است و بعضی گفته اند در وقتی که از هم
پاشیده باشد یا باد کرده باشد و اقوی قول مشهور است قسم ششم اظهر کافی بودن کشیدن پنج
دلو است از برای ذرق مرغ خانگی عذره خوار قسم هفتم مشهور واجب بودن کشیدن سه دلو است از برای
مردن مار و بعضی هفت دلو گفته اند و واجب البته از جهت کشیدن سه دلو از برای [illegible]
و بعضی گفته اند یک دلو کافی است و مستحب است کشیدن سه دلو از برای مردن عقرب قسم هشتم
واجب است کشیدن یک دلو از برای گنجشک و آنچه شبیه به گنجشک باشد در جثه و کوچک تر از آن باشد
یا بزرگ تر تا برسد به قدر جثه کبوتر ولی ظاهر این است که در حیوانات فرقی میان بچه و بزرگ
آنها نیست پس جوجه گنجشک مانند گنجشک است و جوجه مرغ حکم آن مانند حکم گنجشک نیست بلکه مانند حکم
مرغ است و واجب البته از [illegible] از برای بول پسر شیرخوار [illegible] که از شیر گرفته نشده باشد پس
هفت دلوی که پیش گفتیم از برای صبی است بعد از آنکه او را از شیر گرفته باشند تتمیمات
تتمیم اول اگر چند نجاست در چاه بریزد اقوی این است که از برای هر یک جدا جدا باید کشید
آنچه گفته اند خواه همه آنها از یک نجاست باشد و خواه از چند چیز مختلف و خواه همه آنها در قدر
آنچه باید کشید برابر باشند یا تفاوت در قدر داشته باشند و در جایی که دو خون کم یا بیشتر
بریزد در چاه اشکال است که آیا ملحق [illegible] است یا اعتبار حکم هر یک از این خونها
جدا جدا می شود و اظهر این است که بلاحظه هر یک جدا جدا می شود و اگر آب چاه به قدری باشد
که آنچه از برای چند نجاست که در آن ریخته شده بوده [illegible] پس کافی است کشیدن همه آب
چاه و اگر بعضی از آن نجاسات [illegible] چیزی باشد که تمام آب چاه را از برای آن باید کشید
[illegible] بنابر آنچه ما اختیار کردیم پس اشکالی نیست تتمیم دوم هرگاه بیفتد در چاه
بعضی حیوانی که از برای آن مقدری قرار داده اند کشیده شود پس بعضی گفته اند حکم آن بعضی

حکم کل

[illegible]

حکم کل آن حیوان است و بعضی گفته اند حکم آن بعضی حکم نجاستی است که مقدار از برای کشیدن آنچه
[illegible] مرده اند و بعضی گفته اند اگر [illegible] بقدری که گفته اند از برای حیوان کم بعضی آن [illegible] افتاده
کشیده شود [illegible] آنچه از برای آنچه قدر از برای آن [illegible] اند پس اکتفا می شود به کشیدن
آنچه از برای آن حیوان گفته اند که کشیده شود و اگر کمتر نباشد پس کشیده می شود به قدری که از برای
آنچه قدر از برای آن نگفته اند باید کشید و این اظهر است و اگر بیفتد در چاه چند جزء از یک
حیوان یا یک جزء از یک حیوان و جزء دیگر از حیوان دیگر پس اظهر این است که از برای هر جزئی
جدا جدا باید کشید خواه آن اجزاء از یک جور باشند مانند اینکه دو دست بیفتد و خواه از یک جور
نباشد مانند اینکه سر و دست بیفتد و خواه اجزاء یک جور حیوان باشند مانند سر خوک و پای خوک دیگر یا از یک
جور نباشند [illegible] بلکه چنین است سخن اگر بیفتد همه اجزای یک [illegible] در چاه
زیرا که [illegible] در اینکه گفته شود که [illegible] در چاه [illegible] و حیوانی که [illegible] او
[illegible] هرگاه معلوم شود رسیدن آب [illegible] که در شکم آن [illegible] آن حیوان پس در این
اشکال است و شاید اظهر در حیوان مذکور این [illegible] که کشیدن آنچه از جهت آن حیوان گفته اند
کافی باشد [illegible] اشکال در [illegible] بیشتر است و بنابر آنچه ما اختیار کردیم که آب چاه به رسیدن
نجاست [illegible] نجس نمی شود پس اشکالی نیست تتمیم سیم واجب است کشیدن آب بعد از بیرون آوردن
نجاست از چاه [illegible] یا تلف شدن آن در چاه [illegible] که واجب است کشیدن تمام آب
چاه از جهت آنها که ضرر [illegible] کشیدن قدری از آب پیش از بیرون آوردن نجاست یا تلف
شدن آن [illegible] از هم پاشیده [illegible] پس واجب است بیرون آوردن همه آنها
حتی موهای حیوانی که نجس العین [illegible] بعد از آن کشیدن آب [illegible] موقوف [illegible] بیرون آوردن
همه آنها [illegible] کشیدن همه آب واجب است کشیدن آن و ظاهر این است که ظن غالب [illegible] بیرون
آمدن همه آنها کافی باشد تتمیم چهارم معیار در دلو آن است که متعارف باشد مانند آن چاه
در آن شهر و اظهر این است که معتبر شماره دلوها است پس کافی نیست [illegible] چهار دلو
کشیدن چهار دلو که هر دلوی ده دلو متعارف آب بگیرد [illegible] تتمیم پنجم کشیدن
در جایی که مراد [illegible] تغییر آب چاه [illegible] در جایی که واجب [illegible]

کشیدن آب چاه کشیدن بقدر ذکر **تتمیم پنجم** آنچه متعارفست که میگویند از دلو در وقت کشیدن آب
نجس شده است و احتیاج بکشیدن دیگر از برای آن نیست و همچنین دیوار چاه و اطراف
آن و غیره آن از دلو و ریسمان و غیر او است که آب میکشند و بآنها میرسد و ترشحات آنها
همه پاک میشود بعد از تمام شدن کشیدن آب بطبعیت چاه و در پیش از تمام شدن کشیدن
آب اشکالیست و بنا بر مختار ما که نجس نشدن آب چاه است بمجرد رسیدن نجاست بآن پس اشکالی
نیست **تتمیم ششم** هرگاه چاه آب و بالوعه یعنی چاهی که جمع میشود در آن نجاسات و سایر کثافتها یا
نجس نمیکند هم بنزدیکی الا که معلوم نیست رسیدن رطوبت بالوعه بچاه پس اشکالی نیست در نزدیک
بودن چاه و الا که معلوم است رسیدن رطوبت بالوعه بچاه پس اگر آب چاه را متغیر کرده است
پس اشکالی نیست در نجس شدن چاه و اما اگر متغیر نشود پس نجس میشود بنا بر قول بنجس شدن چاه برسیدن نجاست
بآن و مستحب است دور بودن چاه و بالوعه از هم بپنج ذراع هرگاه ته چاه بلندتر از ته بالوعه
باشد یا زمین سخت باشد و بهفت ذراع اگر چنین نباشد و بعضی گفته اند که بودن در سمت شمال
بحکم بلند بودن ته است **مطلب دوم** بدانکه از جمله پاک کننده های نجاست زایل شدن عین
نجاست است از باطنها مانند توی دهن و چشم و دماغ و گوش و فرج پس احتیاج بشستن آنها
بعد از زایل شدن عین نجاست نیست پس اگر در میان دندانها چیزی مانند چیزی که خورده است
باشد و نجس شود دهان بخون و مانند آنکه بسیار واقع میشود [illegible] پاک
کردن آب [illegible] و چنین است در نجاستهای دیگر و همچنین پاک میشود حیوان
بزایل شدن عین نجاست هر چند [illegible] حیوان غایب نشود و همچنین انسان هرگاه
غایب شود بزمانی که ممکن باشد در آن زمان شستن آن نجاست و شرط دانسته اند بعضی علما علم او را
انسان بنجاستها و بودن انسان قایل بر شستن نجاستها مانند طفل و دیوانه
و زیاد کرده اند بعضی علما این را که انسان کرده باشد کاری را که مشروط بطهارت است
مانند نماز و طواف و حق این است که اگر مراد طهارت واقعی است پس هیچ یک شرط کردن
اینها نیست و اگر مراد حکم نکردن بنجس شدن چیزی است که برخورد بآن انسان با تری پس
کافی است همانچه ما گفتیم اول پس اکتفا میشود در حکم نکردن بنجس شدن چیزی که بر خورده
باحتمال شستن طفل و غیر او [illegible] صاحب عقل [illegible] نجاست آن مطلب

سیم

سیم از جمله پاک کننده ها زمین است و پاک میکند زمین کف پا و کف چکمه و کفش و نعل و مانند اینها
مانند جوراب و امثال آنها و نه ته عصا و نیزه را چنانچه بعضی گفته اند که پاک میکند [illegible]
هم و اشکالی نیست هرگاه زمین خاک خشک پاک باشد پس پاک میکند اینها خاک برای رفتن
بر آن یا مالیدن کف پا و امثال آنها بر آن تا زایل شود اثر نجاست و زایل شدن اثر معلوم
نمیشود در مانند بول و تری غالبا مگر بخشک شدن آنها و هرگاه زمین رطوبت داشته باشد
پس آنهم پاک میکند و فرقی نمیشود زایل شدن اثر بسبب راه رفتن یا مالیدن بر آن مگر
اگر خشک نمیشود زمین اثر زایل شده بود در کافی است و لیکن فرقی [illegible] هم چنانست هرگاه
[illegible] شده و سنگ ریزه باشد و اما سنگ و آجر و زمین پوشیده شده بعلف پس دور نیست
الحاق [illegible] اولی [illegible] زمین علف زار باشد اشکال است و کافی نیست
مانند [illegible] که بر روی [illegible] مانند فرش [illegible] گل که برف مخلوط بآن شده باشد در [illegible]
و اما گل خالص پس دلیل اشکال است [illegible] داشته شده [illegible] کافی بودن آن است
و اگر کافی نباشد هر آینه لازم می آید حرج [illegible] در بسیاری از فصلها و جاهاییکه [illegible] است
کما اینکه [illegible] زایل نمیشود در گل [illegible] نیست [illegible] علم بلکه ظن بزایل شدن
اثر آن [illegible] و این توهم [illegible] که در زمین رطوبت دار کردیم و اگر [illegible] فایده
ندارد [illegible] در زمینهای رطوبت دار [illegible] جاری میشود و این فی الجمله مطلق بودن
[illegible] ظاهرا در [illegible] نیست میان اینکه نجاست خشک باشد یا تر و اگر [illegible] باشد
که جرم نداشته باشد مانند بول پس راه میرود یا میمالد در [illegible]
بود زایل شده و در شرط بودن پاک بودن زمین اشکال است و احوط بلکه اقوی
شرط بودن آن است **مطلب چهارم** بدانکه از جمله پاک کننده ها آفتاب است و آفتاب پاک میکند
زمین و دیوار و حصیر و دیوار و بام خانه و مانند اینها و درخت و میوه [illegible]
باشد و بعضی گفته اند آفتاب تمام زمین و دیوار و حصیر را پاک میکند و اظهر این است
که بنا بر آنچه گفتیم پاک میکند و پاک کردن آفتاب بعد از آن است که [illegible] بر نجاست و خشک کند
[illegible] از برای آن [illegible] مانند [illegible] خشک شده [illegible] از زایل

شدن علی آن پس هرگاه خشک کند نجاست بغیر آفتاب پس در پاک شدن با آفتاب محتاج است به تر
کردن آن دوباره و خشک شدن با آفتاب اگرچه ظاهر این است که آفتاب پاک میکند حقیقة
نه چنانکه بعضی گفته اند که جایز است تیمم کردن بر آن و اگر چیزی بتری بان برخورد واجب است
شستن آن و پاک میشود هم دیواری که از گل نجس ساخته باشد بتابیدن آفتاب بر روی آن دیوار
بجهت صورتی که نجس شود طرف تر آن و طرف بیرونی خشک شود و ضرر ندارد دخل بودن
هوا و باد در خشک شدن و باید آنکه خشک شدن با آفتاب باشد **مطلب پنجم** در مسئله از جمله پاک کننده ها
آتش است و آن پاک میکند هر نجس را که جسمیت داشته باشد مانند غایط و استخوان حیوان نجس العین
هرگاه بگدازد و خاکستر بدون انحلال و هم چنین پاک میکند دود را اگرچه از نجاست برخیزد وقت
سوختن آن هرچند از روغن نجس باشد بنابر اظهر و ضرر ندارد همراه بودن بعضی اجزای آن
روغن که در بیشتر اوقات بدون انها نمیشود و اما چیزی که بسبب رسیدن نجاست به آنها
نجس شده باشند پس در آن اشکال است حتی در خاکستر آنها و هرچه شده در حکم نمیکنیم بنجس شدن
آنچه با تری بر خورد بخاکستر آنها در کافی بودن گردانیدن آتش نجاست را دفعا
پاک شدن آن هرچند در حیوان نجس العین باشد اشکال است و واجب است شستن هرچه
بتری برخورد بان و فضل نیز و اما گردیدن نجس او بی سبب در آن اشکال است و ظاهر این است که
پاک نمیشود و لکن ممکن است پاک کردن آن به آب بشرط فرو رفتن آب در منافذ آن اگر
اراده پاک کردن آنها را داشته باشد هم پاک نمیشود خمیر نجس به پختن آن و ممکن است پاک کردن آن
با آنکه هرگاه خشک شود در آب کر انداخته شود تا آنکه همه آن برسد **مطلب ششم** در مسئله از جمله
پاک کننده ها گردیدن از حالت بحال دیگر [illegible] از حالی بحالی شدن پس پاک میشود مثل
و مانند آن بگردیدن آن خاک یا کرم یا بگردیدن نمک نمک و ارنب [illegible] بول ها و سرگین ها
حیوانات حلال گوشت هرگاه بهم رسیده باشند آنها از علف و آب نجس و فرو رفتن حیوان نجس
شیره و کباب پاک کننده خون است و ظاهر میشود عمره ای در مانند شیره که می شنید رسان
دان شیره زنگی سفید است و میکنند خمر از آن و بر میشود سرخ آن و مانند آن که [illegible] میکنند
بان مثل آن از اشکال است زیرا که آن مانند شاخ حجامت کننده است و در عرف [illegible]
گرانی خون آنکه در شکم زالو جمع میشود خلاف را دست احوط بلکه اقوی دوری کردن از آن است

و پاک میشود

و پاک میشود شراب بگردیدن سرکه هرچند بعلاجی باشد خواه الخیز که بانی علاج میکنند روان
باشد مانند سرکه یا روان نباشد مانند نمک باقی بماند در آن یا آب شود و اگر بچکد قطره
از شراب در خم سرکه نجس میکند آنرا و پاک نمیشود هرچند مستهلک شود آن قطره شراب
در آن سرکه بلکه هرچند باقی بماند تا زمانی که اگر سبب رسیدن بود آن شراب سرکه شده بود در قوی
آن سرکه و اما پاک شدن آب انگور بعد از جوشیدن آن بسبب رفتن دو ثلث آن پس آن
ثابت است بدلیل [illegible] پس اشکالی در آن نیست هرگاه با آتش جوشیده باشد و برود دو ثلث
آن با آتش و اظهر کافی بودن غیر آتش است نیز در رفتن دو ثلث خواه غیر آتش آفتاب باشد
و خواه باد و هوا و هم چنین است هرگاه بجوشد آب انگور بغیر آتش یا نه و رفتن دو
ثلث آن با آتش باشد یا غیر آتش و در رفتن دو ثلث آن آیا معتبر کیل است یا وزن
اشکال است و احوط ملاحظه هر دو جهت و اگر سفته در آن جسم یا که بیشتر از رفتن دو ثلث
آن پس ظاهر این است که آن جسم پاک میشود به پاک شدن آن آب انگور مانند [illegible] که انرا بزبان ترکی
باسلق میگویند و بزبان فارسی [illegible] و پاک میشود اگرچه سایر اسباب بجوشاندن آن و به آن و رخت اگر
میریزد انرا به پاک شدن آن آب انگور و دو رنیت که گفته شود هرگاه قطره از آن پیش
از رفتن دو ثلث آن بچکد بر جای هرچند غیر بدن و رخت انگشی باشد که انرا [illegible] پیش از
اسباب نجس باشد و خشک شود آن قطره یا برود دو ثلث آن قطره هرچند پیش از
رفتن دو ثلث آب انگور که قطره بر آن چکیده باشد پس احتیاج نداشته باشد [illegible]
مطلب هفتم در مسئله از جمله پاک کننده ها مسلمان شدن است و مسلمان شدن پاک میکند بدن کافر را
از نجاست کفری [illegible] نجاستها و پاک میشود رختها او بمسلمان شدن او هرچند
نجاست رختها بان [illegible] کفر باشد و ظاهر این است که کسی که یکی از پدر و مادر
او یا هر دو مسلمان باشند [illegible] او کافر شده باشد هم پاک میشود بدن او بعد از توبه
از کفر از نجاست کفر و لکن [illegible] ساقط نمیشود و نه مال او با و بر میگردد و نه زن
او هرچند [illegible] را که بعد از توبه بهم رسانده و بتواند زن دیگر بگیرد یا همان زن [illegible]

بعقیده جمعی دیگر بعد از غسله بنا بر اولی در نظر من باب سیم در ازاله نجاستها است و در این
باب چند مطلب است مطلب اول واجب است ازاله نجاستها از رخت و بدن از برای نماز واجب
و طواف واجب و شرط درست بودن نماز و طواف است و هم چنین شرط درست بودن
نماز سنت و طواف سنت است و واجب است ازاله کردن نجاستها از ظرفها که در خوردن
و آشامیدن استعمال میشود و از جهت خوراکه و آشامیدنی مگر در حال ناچاری آنچه را که
مقدس نجس نشده است که تفصیل آنها خواهد آمد و واجب است ازاله کردن نجاستها از مسجدها
و داخل نکردن نجاستها در مسجدها اگر نجاستی باشد که سرایت به مسجد کند و اگر بمسجد سرایت نکند ضرر ندارد
داخل کردن آن در مسجد بنا بر اظهر باطل ظاهر حرام بودن مانند آنها است بمسجد
هر چند نه مسجد ترشح و نه آن نجاستها و احوط این است که دور کرده شود از بام مسجد
و فرش آن از نجاستها هر چند آنها را مسجد نمی‌نامند و هم چنین است دیوارها و درهای
مسجد و ملحق کرده‌اند جمعی در این حکم بمسجد ضریحهای معصومین پیغمبران و امامان
و قبرهای ایشان و اسبابی که مخصوص ایشان است مانند فرشهای ایشان و جاهای قرآن که قرآن را
توی آنها میگذارند مطلب دویم معتبر است در زایل شدن حکم نجاست زایل شدن عین
نجاستی که پاک کننده باشد و اما رنگ و بوی آن پس ضرر ندارد ماندن آن هر چند بهتر دو مرتبه
شستن جامه و بدن است دو مرتبه در نجاست بول و واجب نیست مالیدن در شستن بدن بلکه کافی است
جاری کردن آب برای بار زایل شدن عین نجاست و بعد از اعتبار زایل شدن عین نجاست بر مرتبه اول و اگر
در بدن حجم چیزی است مانند مذی بیرون آمدن بول بسیار خود درست دست مالیدن
بران و اما در غیر جامه و بدن مانند کتها و رختها و فرشها پس احوط در آنها دو مرتبه است
و ظاهر لازم بودن فاصله حقیقی است در میان دو مرتبه پس اگر یکبار بقدر دقیقه زمانی که اگر
دو مرتبه شسته باشد فاصله همین قدر میشود کافی نیست پس بعد از آنکه آب ریخته بقدر یکه
بگوید آب اجاری کرد دست نگاه دارد از ریختن دفعه بار دیگر بریزد و این در صورتی است که
آب کم است اگر غیر جاری باشد و اما آب جاری پس کافی است در آن یکمرتبه شستن که ازاله
کند عین نجاستها و ظاهر این است که کر هم مانند جاری است و این دو نیستند احوط این است

که در کر و جاری

ازاله نجاسات

در کر و جاری هم دو مرتبه بشوید و اینکه گفتیم که در بول دو مرتبه ضرور است در غیر بول پسر
شیرخواره است و کافی است در بول پسر شیرخواره ریختن آب و فرو گرفتن آب آن را و اما دختر که
بمیل غذا نخورده باشد و اما دو او غذا از سبیل ندرت ضرر ندارد و اما پسر که سن او
از دو سال گذشته باشد پس اگر اتفاق افتد که غذا نخورد تا داخل سال سیم شود دلیل ظاهر
این است که بول او حکم پسر شیرخواره دارد و شرط نیست در شستن بول پسر شیرخواره فشردن آن
و جدا شدن آب از آن و مشهور این است که این حکم مخصوص پسر است و ملحق کرده‌اند بعضی علما
بول دختر را و این ضعیف است و اما غیر بول از نجاستها پس دلیلی بر وجوب بودن دو مرتبه
در شستن آنها نیست هر چند احوط است مطلب سیم در طریق شستن ظرفها است پس اگر سگ ظرف
زبان بخورد یا چیزی که در توی ظرف است پس واجب است شستن آن سه مرتبه اول باید که در خاک
داخل کردن خاک است با آب هر چند ظاهر بعضی علما کافی بودن خاک خالص است و احوط
این است که هم بچسباند خاک خالص بشوید و هم بخاک مخلوط با آب بعد از آن دو مرتبه دیگر بشوید
با آب و واجب نیست دست مالیدن بلکه کافی است ریختن آب بران و خالی کردن آن حوض
در مانند کوزه و شیشه هر چند بعد دست مالیدن است کافی نیست چیزی خشک آنچه
شبیه خاک است از آرد و خاکستر و غیر اینها هر چند در حال ناچاری ملحق کرده‌اند
جمعی لیسیدن ظرف را بخوردن چیزی در ظرف است بظرف زبان و این احوط است و اما
حکم در غیر این دو صورت نیست مانند رسیدن عضوی از سگ بظرف یا چکیدن آب دهان
آن بظرف یا چکیدن آب که بظرف زبان از او خورده بظرف بلکه اینها مانند
باقی نجاستها است که قدر خاص از برای شستن آنها نگفته‌اند و ظاهر این است
که اگر دو مرتبه و بهتر آن است آنچه در ظرف است بظرف زبان خورده باشد یک دفعه بطریقی
که گفتیم بشوید کافی است بلکه اگر یک ظرف که سگ از آنچه در آن ظرف است خورده
نجاست دیگر بر سر همان شستن بطریق مذکور کافی است لیکن بهتر آن است

دیگر ریختن آن ظرف است که بعضی از شستنهای آن بعمل آمده و آنچه باقی مانده در شستن آن کافی
نباشد پس بعد از تمام شدن شستن خورد ملک از آن هرچه باقی مانده باشد در شستن آن کفایت دیگر
تمام میکند و واجب است شستن ظرفها هفت مرتبه هرگاه خوک بخورد از آنچه در آن باشد بظرف یا نه و بعضی
و احوط هفت مرتبه باید شسته شود بنا بر ظاهر و کافی است در شستن ظرفی که در شراب نجس شده باشد سه مرتبه و هفت
مرتبه احوط است و ملحق کرده اند بشراب جمیع مست کننده ها را و دور نیست و فرقی نیست در ظرفها
میان ظرف چوبی و مس و کلال و غیر آنها و بعضی گفته اند پاک نمیشود ظرف شراب اگر چوبی باشد یا
کدو باشد در آنچه برای آن نیست پس اگر رفته باشد شراب لابلای آن پس محتاج است به بیشتر از
سه مرتبه شسته شود هرگاه اراده پاک کردن لابلای آنرا داشته باشد تا اینکه فرو رود آب
آب در لابلای آن و پاک میشود روی آن بمحض شستن و واجب است در مردن موش هرگاه
با تری ظرفی یا ان موش برخورد شستن آن ظرف هفت مرتبه بنا بر اظهر و اما غیر آنچه
گفتیم از نجاستها پس اظهر وجوب شستن آنهاست سه مرتبه و کافی است در پاک
کردن ظرفها داخل کردن آب در آنها و جنبانیدن بجنبشی که آب همه آنرا فرو گیرد و
ریختن آب اگر ظرف بزرگ باشد یا آنکه بزمین جا گذاشته باشند هر ممکن نباشد جنبانیدن
آن پس جاری میکنند آب را در اطراف آن و بیرون می آورد هرچه جمع شده در ته آن بظرفی
و هر قدر که بظرف نتوان بیرون آورد پس بکهنه و پنبه بردارد بقایای آنرا بیرون
می آورد و واجب است بنا بر قول [illegible] شستن است و آن ظرفی که آبرا
بیرون می آورد با آن در هر مرتبه و بعد از شستن دوباره داخل کنند و مشهور ساقط بودن
دوباره و سه بار و بیشتر شستن است در آب جاری و کر بشرط آنکه آنچه را باید خاک هم شستن
اول خاک مالیدن بمالد و بعد از آن داخل کند جاری نماید و [illegible] قول مشهور نیست هرچند احوط
ملاحظه شستنهاست در کر و جاری مطلب چهارم چیزی که به خورد و چیزی که آن چیز
بهم رسیده نجس شده باشد در حکم چیزیست که بخورده باشد بخود نجس هرچند عین نجاست زایل شده
باشد از آن چیز که به نجاست نجس شده بغیر آنچه پاک کننده است شرعاً داخل یعنی

متأخرین در کمال ضعف است مطلب پنجم شرطهاست در آبی که با آن شسته میشود نجسها اینکه آن آب
پاک باشد و آب مضاف نباشد و شرط کرده اند جمعی [illegible] آب را بنجاست و مقتضای این شرط آنست
که جایز نباشد شستن جامه در [illegible] آب وارد آن نباشد ولکن حدیث صحیح دلالت دارد بر جایز
بودن آن و قول اول احوط است و مشهور نجس بودن غساله است و احوط دوری کردن از آن است
خواه غساله شستن اول باشد یا غیر آن خصوصاً هرگاه نجاست در توی آب [illegible] شود خصوصاً
در شستن اول و این نفی در غیر غساله استنجاست یعنی شستن مخرج بول و غائط است از بول و غائط
پس بدرستیکه غساله استنجا پاک است چرا خواه از بول و خواه از غائط مادامیکه معلوم شود
که غساله بسبب نجاست رنگ یا بو یا مزه آن متغیر شده باشد و واجب نیست تحقیق کردن بلی اگر جمع
شود غساله استنجا در جائی و در آنجا نجسی باشد پس بدرستیکه باقی نمی ماند و اظهر این است که
فرقی نیست میان اینکه اول آب بر مخرج غائط و بول ملاقی شود بعد ازان دست یا اینکه اول
دست بر مخرج ملاقی شود بعد ازان آب مگر اینکه پیش از رسیدن آب دست بنجاست نجس شود
بهر قول اینکه بقصد استنجا است که آنچه باشد و ظاهر این است که هرگاه بول یا غائط مخلوط بچیز
دیگر شود دیگر غساله آن حکم غساله استنجا را ندارد بلکه حیضی است هرچند آن چیز دیگر
همراه غائط از مخرج آن بیرون آید مانند خون بنا بر اظهر و همچنین است اگر مخرج
آلوده باشد بخون یا منی بعد ازان غائط و بول بیرون بیاید و اظهر این است که غساله
استنجا میتوان چیزی که نجس شده باشد شست و اما وضو گرفتن بآن و غسل کردن بآن پس
نیست بدون خلافی که ظاهر باشد و گذشت نفی در غساله حمام مطلب ششم واجب است بیرون کردن
آب از مانند جامه و فرش با فشردن آن یا زور کردن بآن یا کوبیدن آن و مانند
اینها در هر چیزی باندازه آنچه محتاج باشد بیرون کردن آب از آن بآن و احوط بلکه
اظهر لازم بودن بیرون کردن آب است بعد از هر شستنی و زایل کردن عین نجاست در شستن
اول اگر عینی از برای نجاست باشد و اشهر بلکه اظهر ساقط بودن فشردن است در آب جاری
و کر و لکن احوط فشردن است در آنها و چیزهائی که کهنه مانند لیفی اگر نجس شود
روزانه پی حکمی است پاک شستن آن و دست کشیدن بآن بروز بیرون زدن

غساله آن بلکه ممکن است با این قسم شستن روی آنها هر چند توی آنها هم نجس شده باشد و هم چنین
جایز است شستن بعضی از جامه هرگاه همه آن نجس شده باشد حصه حصه و سر آب یعنی آمدن آب نجاست از جای
بجای طاهر است و اگر نه هر آینه نجس میشود بملاقات هر عضو طول بقدر هزار فرسخ باشد نجس
گوشه از آن هرگاه همه آن بیابانی تر باشد و اما مانند آن خاک دار دیس حکمی نیست شستن
آنها با آب کم و ممکن است شستن آن با آب جاری و کر هرگاه معلوم شود رسیدن آب بهر جزئی
از آن بار آید شدن جای نجاست و جایز دانسته اند بعضی علما شستن زمین نجس را بریختن
آب بر آن زمین با فرو گرفتن آب آن را و غالب شدن بر آن و این مشکل است و بعضی گفته اند
پاک میشود هرگاه جدا شود از آن غساله و جمع میشود در کنار آن پس آنکه میشود زمین و نجس میشود
آنجا که غساله جمع میشود و این هم مشکل است مگر اینکه زمین منتهای سنگ داشته باشد و سرازیر باشد آب
با فرشی که چهره باشد با جر یا قیر و مانند اینها پس اظهر پاک شدن آن است و اما مانند سیب و امرود
و خربزه هرگاه نجس شود بعد از پاره کردن آنها پس اظهر جایز نبودن شستن آنها است با آب
کم بلی مشکل است در مانند دانه انگور هرگاه از خوشه کنده شده باشد و در خربزه و آلو
و امرود و قیسی و مانند اینها که بسیار نرم شده باشند پس دور نیست شستن آنها با آب جاری
و آب بسیار مگر اینکه از نرمی که رسیده باشد در آب مضاف شده باشد در دیگر غلیظ ان
آنها را شست و اما مانند گندم و جو و برنج پس ممکن است شستن روی آنها با آب کم
هرگاه توان بیرون کرد غساله آن را و اما باطن آنها هرگاه آب نجس خورده باشند پس
پاک کردن آن با آب کم مشکل است و ممکن است با آب جاری و کر بانکه گذاشته شود در آب
جاری و کر تا برسد آب در دانهای آن و اما گوشت و دنبه پس جایز است شستن آنها
با آب کم هم و مشکل است شستن آن با آب کم هرگاه آب نجس بدانهای آن ها مگر علم
بهم رسد در آب بدانهای آن رسیده است و آب مضاف را تغییر آن پاک کرد یا اگر مستهلک
شود مانند شیره و عسل و غیر اینها در آب بسیار بعد از آن آن آب جوشانده شود تا باقی
نماند آن شیره و عسل پاک میشود و بعضی گفته اند که جایز است پاک کردن روغن نجس بانکه ریخته
شود در آب بسیار و داخل کرده شود در آن آب بعد از آن گرفته شود روغن از روی آب

دایم در قیر شود

و این در وقتی میشود که آب گرم باشد و این نیز مشکل است و اما آب مطلق پس ممکن است پاک
کردن آن هرگاه نجس شود و گذشت سخن در آن و جایز است رنگ کردن جامه بخم نجس بعد از آن
شستن آن جامه تا اینکه دیگر رنگ پس ندهد و اگر آن جامه خشکانیده شود بعد از رنگ کردن
برنگ نجس بعد از آن گذاشته شود در آب جاری یا کر تا برسد آب بجاهای آن پس ظاهر این است
که پاک میشود و همچنین است حال در لیقه مرکب و شنجرف هرگاه نجس شوند **مطلب هفتم** هرگاه
مشتبه شود اینجا که نجس شده است واجب است شستن همه آن جامه و هم چنین است بدن
و هم چنین هرگاه مشتبه شود جامه نجس بغیر آن پس واجب است احتیاط کردن شستن همه آن
جامه ها و نماز نکردن در هیچ کدام از آنها هرگاه آن جامه ها محصور باشند یعنی توان باسانی
شماره آنها را کرد و اگر محصور نباشند پس واجب نیست شستن آنها و همچنین سخن در
هر شبهه پس اگر بداند که در شهر بزرگ ماده گاو مغصوبه است ولیکن نداند که کدام
است واجب نیست دوری کردن از شیر همه ماده گاوهای آن شهر و بعید نیست لازم آمدن
دشواری و حرج است و واجب نیست شستن چیزی که برخورد بمشتبه محصوری مانند
مانند آنکه برخورد بجامه که بعضی از آن نجس باشد و معلوم نباشد که کدام است هرگاه
بهم آن برنخورد و اگر دو مرد عادل شهادت بدهند بر نجس بودن چیزی و دو نفر
دیگر شهادت بدهند بر پاک بودن همان چیز پس اقوی این است که حکم بپاک بودن
آن میشود و هم چنین است هرگاه دو نفر بگویند رسیده نجاستی که نجاست آن ثابت باشد
بپای جامه و دو نفر دیگر بگویند که آن نجاست بجامه دیگر رسیده پس اقوی پاک بودن هر دو
جامه است و هر چیزی پاک است تا دانسته شود و علم بهم رسد بنجاست آن و ظن کافی نیست
و واجب نیست تفحص کردن و کافی نیست شهادت یک مرد عادل مگر آنکه از گفته
او علم بهم رسد بنجاست و از گفته دو نفر مرد عادل اشکال است و احوط این است
که دوری کنند از آنچه دو نفر بگویند نجس است و اما گفته کسی که جامه در دست اوست
و میگوید نجس است پس نسبت بخود آن شخص قبول است نه نسبت بغیر او هر چند آن
کس گوینده عادل باشد و احوط این است که نماز کرده نشود در آن جامه ولیکن واجب نیست

[illegible]

شستن چیزی که با تری بان جامه برخورد اما اگر کسی که جامه در دست اوست بگوید
که جامه پاک است پس گفته او شنیده میشود هر چند بدانیم که همین جامه نجس بود پیش از این هم
چنین است هرگاه بمسلمانی بگویند که این جامه نجس را بشوی و آن مسلمان بگوید شستم که همین کافی است
فایده ظاهر میشود از حدیثها از پیغمبر که مستحب است آب پاشیدن آن به جائی که شک داشته
باشند در رسیدن نجاست بانها یا توهم نجاست بانها یا توهم نجاست انها را داشته باشند یا برخورده
باشد از اجزا مکروهی مانند اینکه برخورده باشد بال سگ خشک یا خوک یا عرق جنب از حرام هم
چنین هرگاه اراده داشته باشد که نماز کند در بیع در محل عبادت کردن یهودیان و کنایس
که جای عبادت کردن نصاری است آب ملیاشد بر آن مکانی که میخواهد نماز کند و بعضی گفته اند
هرگاه برخورد بنجاست خشکی پس بمالد از انجا که **قطب دوم** در طهارت از حدث است و این سه
قسم است وضو است و غسل و تیمم و از جهه بیان اینها را چند باب بر می آید **باب اول** در وضو است
و در این باب چند فصل است **فصل اول** در اقسام وضو است و چیزهائی که سبب وضو گرفتن است
و حکمهای وضو و در این فصل چند مطلب است **مطلب اول** وضو منقسم میشود بوضوی واجب
و وضوی سنت پس وضو واجب است از برای نماز واجب و طواف واجب و از برای دست کشیدن اعضای
بنوشته قرآن اگر دست کشیدن بر آن واجب شده باشد بنذر و شبه آن که عهد و قسم است
و شرط میباشد درست بودن نماز و طواف بوضو و گاهی وضو واجب میشود بنذر و شبه آن
و وضو واجب نیست از برای خودش بلکه بجهة نماز و چیزهای واجب است پس وضو گرفته میشود
به نیت واجب پیش از داخل شدن وقت چیزی که وضو شرط درست بودن آن است
و واجب نیست وضو بر کسی که طهارت داشته باشد هر چند سبب وضو مانند نماز سنتی
باشد بلکه هر وضوئی که قصد شده باشد بان رفع حدث بلکه هر وضوئی که قصد شده
باشد بان کردن کاری که درست بودن آن یا کامل بودن آن مشروط بوضو باشد هر چند
قصد رفع حدث نشده باشد مانند وضو بجهة قرآن و در وضوی تجدیدی که بیان
آن خواهد آمد و وضو از برای آمدن مذی هرگاه بعد از انها ظاهر شود که وضو
نداشته بود در حال گرفتن وضوی تجدیدی و وضوی آمدن مذی اشکال است و احوط
این است که خود را محدث کند و قصد واجب یا سنت نکند و بقصد همان کاری که

بلکه بسبب هر وضوئی
که قصد نشده باشد با نیت
رفع حدث صح

میخواهد

میخواهد بکند وضو را بگیرد و اما وضوئی که در وقت خوابیدن سنت است گرفتن آن پس اظهر اکتفا
کردن بان است **مطلب دوم** سنت است وضو در جاهائی بسیار که ما بعضی از انها را میگوئیم پس
سنت است وضو گرفتن از برای بودن با وضو بدون قصد کردن کاری از کارهائی که وضو
شرط انهاست و از برای نماز سنت و طواف سنت هر چند درست بودن انها مشروط بوضو است
و از برای عبادتهای حج بغیر طواف و از برای خواندن قرآن و از برای دست کشیدن بنوشته
قرآن هر چند شرط جایز بودن آن است و از برای همراه داشتن قرآن و نوشتن قرآن و از برای
داخل شدن مسجدها و از برای بر طهارت بودن و از برای مهیا بودن از برای نماز پیش از
داخل شدن وقت نماز یعنی وضوی نماز است که سنت است پیش از وقت گرفتن آن باید
آنکه داعیه آرد بر گرفتن این وضو همان مهیا بودن از برای نماز باشد پس کافی است نیت
مانند قصد بدرستی اذیت سببهای پیشی گرفتن وضو و مانند این و ظاهر درست بودن
قصد مهیا بودن از برای نماز است در هر وقتی که اراده کند کردن انرا هر چند اول وقت
نماز نخواهد بکند نماز را و از برای طلب کردن حاجتها و از برای زیارت کردن قبرهای
مؤمنان و از برای نماز میت و از برای تجدید یعنی تازه کردن وضو بعد از اینکه حدثی
از او سر نزده باشد هر چند فاصله بسیار بهم نرسد در میان گرفتن وضو و نماز کردن هر چند
با وضوی اول نماز نکرده باشد و از برای خوابیدن حیضها و از برای جنب و از برای جماع
کردن کسی که محتلم شده باشد و از برای جماع کردن بعد از جماع و از برای جماع کردن
بزن آبستن و از برای جماع کردن بکنیزی بعد از جماع کردن بکنیز دیگر و از برای
کسیکه اراده دارد غسل دادن مرده را هرگاه آن کس جنب باشد و از برای کسی که اراده
داشته گذاشتن مرده را در قبر و از برای غسل دهنده مرده هرگاه نخواهد او را غسل کند
و از برای ذکر کردن زن حائض در وقتهای نماز خود و از برای کسیکه وضو گرفته باشد پیش
از آشامیدن آب که بعد از آن بگیرد دوباره و از برای بیرون آمدن مذی هرگاه از تردی

شهوة باشد و وضو دادن مرده بعضی از غسل دادن **مطلب سیم** در چیزهایی است که سبب گرفتن
وضو است پس از جمله آنها بیرون آمدن بول و غایط و باد است از جاهای معتاد آنها
و هم چنین است هرگاه بسته شود جای معتاد و منفجر شود جای بیرون آمدن آنها در غیر
جای معتاد و لیکن خبر ندارد مانند بیرون آمدن باد از زخمی یا لیکن … جای
معتاد آن و هم چنین است هرگاه باد بیرون بیاید از سوراخ ذکر مرد یا از فرج
زن و از جمله آنها خواب است که فرو گیرد عقل را … گرفتن عقل را است
که گوش خبر نشود و از جمله آنها بیهوشی و دیوانه شدن و مست شدن و استحاضه است
به تفصیلی که خواهد آمد و شمرده اند بسیاری از علما از جمله سببها وضو حیض
و نفاس و مس میت … بدن به بدن مرده را گفته اند که حیض و نفاس و مس بدن
به بدن مرده هم هر سه حدث کوچک که سبب واجب شدن وضو است و حدث بزرگ که
سبب واجب شدن غسل است و تحقیق در نزد من این است که اینها سبب هم رسیدن
حدث کوچک نمیشوند که وضو واجب شود لیکن اگر فرض شود که بعد از یقین وضو دارد کسی
بر آید و لحظه خون به بیند و یا کسی دست به سر … ندارد و جهت دیگری که سبب واجب شدن
وضو شود پس کافی است او را غسل کردن در نماز … و وضو نباید بگیرد هر چند بگوییم
که غیر غسل جنابت باعث ساقط شدن وضو نیست زیرا که این معنی دیگر است
و هم چنین است سخن در رسیدن بدن به بدن مرده و اما حیض پس آن هم چنین است
و لکن عادت جاری نشده است به هم رسیدن که … سه روز و نیست بدون
سر زدن حدثی از حدثهای که سبب وضو هستند پس وضو این است و جز این
نیست که از برای … شبهات نه از برای حیض و غیر آن پس احتیاطی بر ضد … است
با حیض و غیر آن که گفتیم اگر هم نرسد حدث دیگر … گرفتن وضو احوط است
مطلب چهارم اگر یقین داشته باشد به طهارت و شک کند در حدث پس طهارت … است

بلکه

وضو ۹

بلکه اگر وضو بگیرد با تحقق لازم بودن وضو گرفتن گناه کار است و هم چنین اگر یقین به حدث
داشته باشد و شک کند که آیا بعد از حدث طهارت بعمل آمده یا نه وضو میگیرد در سبیل وجوب
و اگر یقین داشته باشد بهر دو طهارت و حدث هر دو از او صادر شده و شک داشته باشد که آیا
طهارت پیش بوده یا حدث پس اقوی این است که در حکم کسی است که محدث باشد و باید وضو
بگیرد **مطلب پنجم** کسی که خارج شدن بول … داشته باشد که دائم بول او بچکد و نگاه داشتن آن را نتواند
داشته باشد وضو میگیرد از برای هر نماز … قطعه … میکند از برای
نجاست به بر داشتن کیسه … هم چنین کسی که ناخوشی بطنی داشته باشد که همیشه
غایط او بیاید یا باد از او جدا شود … که با خبر … که
شدن بول و غایط باشد … وقت بکنند اگر زمانی کم شده … از برای آنها
باشد در این وقت هرگاه در میان نماز غایط او بیاید یا باد از او جدا … پس
وضو میگیرد و از سر میگیرد … بنابر … مگر اینکه بداند هم
میرسد وقتی که از برای او که خالی از آمدن غایط و غیره خواهد بود در این صورت
وضو میگیرد و نماز را از سر میگیرد چنانکه بعضی گفته اند و دور نیست که اکثر …
علما باشد و هم چنین است سخن در … آمدن بول چنانکه جمعی گفته اند و باید
۱۰ ترک احتیاط را در این مسئله نکنند زیرا که دلیلهای آن … **فصل دویم**
در حکم خلوت رفتن و آداب آن است و در این فصل چند مطلب است **مطلب اول** واجب است
پوشیدن عورت از کسی که نگاه کننده صاحب حرمت باشد مگر از زن و کنیز در مردان
و مگر شوهر و آقا در زن و کنیز در زنان بلکه واجب است پوشانیدن عورت در همه جا
در همه وقت و عورت در مرد ذکر است و خصیتین و مقعد و در زن فرج است
و مقعد هر چند واجب است بر زن پوشانیدن غیر اینها از … نزد … حرام
بجلو رو کردن بدن است بقبله و پشت بقبله در حال بول و غایط کردن و …

گردانیدن ذکر بطرف قبله هرگاه بدن رو بقبله نباشد اظهر این است که این حکم در صحرا و عمران است

نمیشود و حرام بودن بگردانیدن ذکر از قبله هرگاه بدن رو بقبله باشد و لازم این است که
که حرام نباشد نشستن جای بیرون آمدن بول است و بعضی گفته اند اگر اجتناب میسر نشود پس واجب است
ازاله کردن آن باشد بسنگ یا کهنه و این احوط است و اظهر کافی بودن این است
که بگوید نشست یا زایل شدن عین نجاست و بهتر این است که دو مرتبه بشوید و اگر
احتیاج بمالیدن داشته باشد مانند اینکه بر جای بیرون آمدن بول مانند منی
و مذی باشد واجب است دست مالیدن و اگر نباشد بر جای بیرون آمدن بول چیزی از آنها
پس کافی است محض جاری کردن آب بر جای بیرون آمدن غایط پس هیچ اثر باید بشوید
تا عین و اثر آن زایل شود و مراد از اثر اجزای جسم باشد که زایل کند علی ما گفتند
هرچند اثر آن باقی باشد بغیر از رنگ و چیزیکه نه رنگ و بوی را که بر آن رنگ و بو
جزء نباشد در شستن آب نیز و اظهر کافی بودن یک شستن است هرچند یکمرتبه
مالیدن باشد و احوط اعتبار سه مرتبه مالیدن است هرچند به سه طرف یک چیز باشد
و احوط از این اینست که سه چیز باشد و این را جمع واجب دانسته اند و این قول
ضعیف است و این سنگها هم در وقتی است که غایط از محل بیرون آمدن تجاوز
نکرده باشد و اگر تجاوز کرده باشد پس کافی نیست مگر آب که زایل کند [illegible] علی ما گفته
باشد و واجب نیست شستن داخل جای بیرون آمدن غایط و انگشت داخل آن
داخل کردن و حرام است مالیدن استخوان و سرگین و چیزهای خوراکی و هر چیزی که از برای
آن حرمتی در شرع باشد مانند ورق قرآن و دعا و تربت حضرت امام حسین ع بر جای
بیرون آمدن غایط گاهی مالیدن آنها میکشد بکفر و اگر بمالد آنها را معصیت پس
اظهر این است که پاک میشود مطلب سیم مستحب است پنهان کردن تمام بدن خود در وقت
بول و غایط کردن بر صحرا [illegible] بپوشد یا بدور شدن از مردم یا در رفتن
و پوشیدن سر [illegible] و نیکو است [illegible] که پیش گذاشتن پای چپ در وقت رفتن

خلا

خلا رفتن

خلا و پیش داشتن پای راست در وقت بیرون آمدن بعکس مکان شریف و بسم الله گفتن در وقت
داخل شدن و خواندن دعائی که وارد شده است در وقت داخل شدن و در وقت گشودن
عورت و در وقت نشستن و در وقت بول کردن و غایط کردن و لکفه کردن با آنچه از داد
بیرون وراکه مستحب است مالیدن دست بر شکم خود در وقت بیرون آمدن و خواندن
دعائی که وارد شده است و جمع کردن سنگها و مانند آن بیش از حد رفتن و بیشتر کردن
اداره استبراء از غایط بالا از استبراء بول و بابه الحقیقه کردن آب است بر غیر آن
اینست که اول بالا که سنگ و غیره با بر جای بیرون آمدن غایط بعد از آن با آب
بشوید و مستحب است که سنگها را که استعمال نکرده باشد و طاق باشد نه جفت و مستحب است استبرا
کردن از بول تا اینکه چیزی نرسد با دبیرون آمدن تری مشتبه بعد از استبرا و زود باشد
که کیفیت استبرا کردن بیاید مطلب چهارم مکروه است بول کردن ایستاده و لیشت کردن [illegible]
هرچند در وقت غایط کردن و در بول اینهم کراهت دارد و در جائیکه باعث
دشنام دادن مردم میشود مانند راهها و جاهای عبادت و در راهی خانه ها و مسجد
و جای پای نهادن آنها [illegible] و در جاهای [illegible] که معبر دوری منزل میکنند و در زیر درخت
میوه دار خصوصا هرگاه میوه بار درخت باشد و در سوراخهای حشرات مانند مور
و موش و غیر اینها و بر قبر و در میان قبرها و ایستاده بول کردن و بول را بلند
کردن در هوا و بسیار نشستن بر خلا و مسواک کردن در آن و سخن گفتن بغیر ذکر خدا و آیة
الکرسی و حکایت اذان کردن و چیز خوردن و آشامیدن و استنجا بدست راست کردن
و استنجا بدست چپ کردن در حالتی که در انگشتر نگینی که بر آن اسم خدا نقش
کرده باشد بلکه مکروه است داخل شدن در خلا هرگاه چنین انگشتری با او باشد
بلکه مانند اسم خدا است اسمهای پیغمبر و ائمه و حضرت فاطمه ع [illegible]
اینها هم در وقتی است که [illegible] بر آن اسمهای شریف و اگر [illegible]

باشد در شستن فرج و ذکر نشسته [illegible] کردن [illegible] سخت و [illegible] استنجا [illegible] بلکه بغایط کردن مع

که کثافت میرسد بآنها پس حرام است فصل سیم در کیفیت کردن وضو است و درین چند
چند مطلب است مطلب اول واجب است در وضو شستن صورت و دستها و مسح کردن سر و پاها
یعنی پاها و حد صورت از طرف طول از جای بر آمدن موی سر است
تا بآخر چانه و از طرف عرض آن است که فرو گیرد از انگشت شست و انگشت
میانه پس داخل میشود در صورت از شقیقه‌ها هر قدر که افتد در انگشت از آن فرو گیرد
زیر شقیقه تا بجای بر آمدن گوش و پایین‌تر از آن دو جای که در دو طرف پیشانی است
بر می‌آورد و دلیل بر این است که بهمانی دو جا را آن دو انگشت فرو نمیگیرد و آن دو
جایگاه از پیشانی که موی ندارند در بالای دو طرف پیشانی داخل صورت نیست و معتبر
در آنچه گفتیم مردمان میانه است پس کسی که پیشانی او مو ندارد و دیگری که موی سر او نزدیک
ابروی او روییده است ملاحظه مردمان مستوی الخلقه را میکنند و هر قدر که مستوی
الخلقه میشوید نه اینکه اول از فرق سر بشوید و دیگری از بالای ابرو و هم چنین است
در عرض صورت و انگشتها و واجب است از بالا شستن و سر ازیر آمدن و واجب نیست
ابتدا از بالا رسانیدن هرچند آن احتیاط است و ظاهر این است که واجب است پیشی از شستن
هر جزء بالایی را از جزء زیر آن نه اینکه همه جزءهای بالا پیشی از همه جزءهای
پایین بشوید و زیاد میکند بر حد صورت از برای صورت گفتیم از باب مقدمه واجب قدری را
که حاصل میشود یقین در عبادت جزم باینکه همه را واشسته و واجب نیست ابتدا به موی سر آن
هرچند موی تنک باشد خواه ریش خواه ابرو و دیگر آنها هرچند احوط در موی تنک
رسانیدن آب است به آن و موی تنک آن است که دیده شود پوست صورت در مجلس سخن گفتن
از میان آنها مطلب دوم شستن دستها از مرفق است تا سر انگشتها و مرفق آن فاصله میان استخوان
ذراع و استخوان بازو است و واجب است از بالا شستن آنها چنانکه در صورت گفتیم
و زیاد میکند قدری از بالای مرفق را از باب مقدمه واجب و واجب است در آن.

رسانیدن آب

رسانیدن آب به مو خواه موی تنک باشد و خواه نه و واجب است ازاله کردن چیزی
که در بدن باشد که مانع باشد از رسیدن آب به بدن و حنابندی مانند انگشتر تنگ
بلکه رسانیدن آب در زیر آن واجب است و گرفتن ناخنها هرچند که بلند باشد
و همچنین زیر ناخنها مادامیکه از بالا دیده نشود پس ضرر ندارد مانند چرک نهان
در زیر ناخنها و ضرر ندارد چیزی که از چرک بهم رسیده مانع
رسیدن آب به پوست زیر ناخنها باشد و اگر دیده شود بعد از وضو در بدن چیزی
که مانع باشد از رسیدن آب و احتمال داشته باشد که آنچیز پیش از وضو بر بدن
بهم رسیده پس ظاهر این است که وضو درست است و اگر معلوم شود که پیش از وضو
بهم رسیده و شک کند در اینکه آیا مانع رسیدن آب به بدن است یا نه پس ظاهر این است
که وضو درست نیست و ظاهر توهم میشود که صورت [illegible] شک در جزئی از وضو
بعد از تمام شدن وضو و این توهم ضعیف است و اما اگر کسی که دست او بریده
باشد پس اگر چیزی از استخوان بازو هم بریده شده است جزء باقی مانده آن را قطعاً
چنانکه اگر چیزی از استخوان ذراع باقی باشد جزء باقی مانده آن واجب است و اما
اگر از مرفق بریده شده پس واجب نیست شستن سر استخوان بازو هرچند
احوط شستن است و اما مسح سر پس واجب است در پیش سر و کافی است بقدر
که کوچک پیش سر را مسح کرد هرچند بقدر یک ناخن باشد و بعضی گفته‌اند واجب است
جای سه انگشت مسح شود و بعضی گفته‌اند جای یک انگشت و بهتر و احوط قول
دوم است و احوط از آن این است که عرض سه انگشت را هم از طول سر بکند
و هم از عرض آن و سه انگشت مسح بکند پس میگذارد سه انگشت را بطول
بر عرض سر و پس چپ بآن تا آخر را مسح میکند بقدر عرض یک انگشت و جایز نیست
در مسح سر بالا کشیدن دست هرچند سر را مکن کشیده بهتر است و اما مسح پاها
پس واجب است بر پشت پاها از سر انگشتها تا کعبین و در معنی [illegible] هم کافی است
آنقدر که کوچک پشت پا را مسح کرد بشرط آنکه از سر انگشت تا کعب

مگر کم شود

مسح کشیده بریده نشود و لازم نیست که همه عرض باشد بلکه مسح شود بهتر و احوط این است که
تمام باشد با تمام کف دست و جایز است که اول از کعبین مسح کند و سر انگشتان تا سر انگشتان و احوط
این است که از سر انگشتان شروع کند و سر باید بکشد تا کعبین و کعبین آن دو استخوان برآمده پشت پاها
بنا بر قول بعضی و بعضی از آن دو گودالی است که پایین آن دو استخوان است و احوط این است که
کعبین را مسح کند بلکه تا گودالی که گفتیم بکشد بلکه خود گودالها را هم مسح کند و ظاهرا
جایز بودن مسح است بهر جای دست که بخواهد ولیکن بهتر این است که مسح سر را با انگشتان
و بهتر این است که به کف دست مسح کند نه به پشت آن و اگر به کف دست نتواند به پشت
آن مسح کند و اگر به پشت هم نتواند پس با استخوان ذراع مسح کند و احوط در
صورت آخر این است که تیمم هم بکند و ظاهر واجب بودن مسح کردن
پای راست است به دست راست و پای چپ به دست چپ مگر در صورتی که
عذری داشته باشد و واجب است که مسح با آب وضو بشود پس باطل می شود وضو اگر
با آب تازه مسح کند و اگر دست او خشک شود پیش از مسح آب از ریش یا از اعضای وضو
هر چند از اینجاها که ریش که از حد صورت بیرون نیست لکن در عادت آب وضو
به آنجا میرسد و اما برداشتن آب از کلاله و شامه و جایز نیست در آن
آب از عضوهای مخصوص نیست در صورتی که عذری باشد و دست خشک شده باشد
بلکه جایز نیست هر چند در دست او هم تری باقی باشد که کافی باشد از برای مسح
و هرگاه همه عضوها خشک شده باشد از برای وضو میگیرد و اگر میسر نشود که ...
وضو بنحوی که تری باقی بماند از برای مسح بجهت زیادی گرما یا آمدن باد تند
پس اگر بتواند حیله بکند مثل آنکه پی در پی آب بریزد در دست چپ را تا آنکه
بشوید آن را به همین مسح کند چنان کند و اگر ممکن نشود پس جایز است
مسح با آب تازه و احوط جمع است میان این وضو و تیمم در صورتی که عذری باشد
و با آب وضو مسح کند یا تیمم هم بکند یا وضو را که مسح آن با آب تازه کرده

درحا

در حالی که بقصد قربت اکتفا کند و اگر در سر یا پاها تری باشد پس اگر تری دست زیاد است از تری آنها
پس ضرر ندارد بلکه بعید نیست درست بودن وضو با وجود زیادتر نبودن تری دست از تری
پاها و سر هم و احوط این است که بخشکاند پاها و سر را اگر خالی باشد یا کم بکند تری آنها را
و در مسح هم شرط است که چیزی بر بدن نباشد که مانع از رسیدن دست به بدن باشد مانند
عمامه و حنا و غیر اینها مگر حنایی که رنگ باشد نه که مانع مسح شود و موی پیش سر مانع مسح نیست
پس بر روی آن مو مسح میکند مگر اینکه بسبب بلندی آن تا بیرون رفته باشد از حد پیش سر که
در این وقت مسح میکند بر ریشه های آن مو نه بر سر آنها و جایز نیست مسح کردن
بر روی غیر موی پیش سر هرگاه بسبب بلندی به آن رسیده باشد به پیش سر و هم چنین است
سختی در پاها پس مسح نمیکند بر مانند چکمه مگر از راه تقیه یا ترس از دزد و درد
یا سرما و یا درنده و یا غیر اینها و هرگاه بجهت یکی از این عذرها بر روی مانند چکمه مسح
کشیده باشد و عذر زایل شود و حال وضو را داشته باشد پس در اکتفا به این وضو اشکال است
و احوط این است که دوباره وضو بگیرد بلکه اگر وضو را بشکند و وضوی دیگر بگیرد مطلب
دویم واجب است در وضو شستن صورت اول و بعد از آن شستن دست راست و بعد از آن
شستن دست چپ و بعد از آن مسح کردن سر و بعد از آن مسح کردن پاها و احوط این است
که اول پای راست را مسح کند بعد از آن پای چپ را و هر چند مستحب بودن مسح کردن پای
راست را پیش از پای چپ و در حدیثی که روایت شده از حضرت صاحب واجب بودن
پیشتر مسح کردن پای راست است هرگاه یکدفعه پاها را با هم مسح نکند و اگر یکدفعه
مسح کند پاها را واجب نیست و اگر فراموش کند این ترتیب را که گفتیم پس برگردد
و بجا آورد آنرا به نحوی که شسته از صورت شسته است دست راست را
بشوید صورت را و بعد از آن دست راست را و هم چنین در همه جا یاد در کرد که دست
چپ را پیش تر از دست راست شسته است و بجا آورده به بعد از شستن دست راست
ابن کمال است در وجوب بودن شستن دست چپ دو باره و در اکتفا کردن به شستن اول

سرور

ملاها منافی آن نیز بعضی حدیثها کتفی کرده اند لیکن اولی آنست ولی بر بعض حدیثها بجهت سنتها دو بار لازم است و احوط
ظاهر فتوای علماها است در کتفی کردن شستن اول و تمام کردن وضو یا در بار اکتفا کردن وضو
مطلب سیم واجب است موالات در وضو و حد موالات را بیشتر علماها این گفته اند که شروع
در هر عضوی پیش از خشک شدن عضوهائی که پیش از آن عضو است هر چند به غیر تمامی
تری نشد و بعضی از هر عضوی که پیش بود را بشمرد اظهر و خلاف نیست در باطل شدن وضو
در جائی که خشک شدن بسبب دیر گرفتن وضو و از هم جدا کردن عضوها باشد خواه بجهة
عذری این کار را کرده باشد و خواه بدون عذر و اما اگر خشک شدن بسبب باد و یا گرما
باشد پس دور نیست که باطل نشود وضو چنانکه جمعی گفته اند و احوط آنست که وضو را
تمام کند و بعد از آن هم بگیرد و دوانیدن در غیر مسح است زیرا که در مسح جایز نیست با آبهای
و جایز نیست ملاقات مسح با آب اما در غیر حال ناچاری است و اما در حال ناچاری مانند باد و گرما
بسیار پس مسح و غیر مسح هر دو مثل هم در خشک شدن و که شستنی در مسح
و معتبر دانسته اند بعضی علماها علاوه بران حدی که از برای موالات گفته شد لازم
بودن پشت سر هم بجا آوردن افعال وضو را و در اعتبار این تامل است مگر اینکه
صحیح شده بسبب از هم جدا کردن عضوهای وضو در عرف مسلمانان اینکه گفته شود که این
وضو نیست یا این شخص وضو نمی سازد پس اظهر در این صورت باطل شدن وضوست هر چند
عضوها هم خشک نشود پس در آنچه وارد شده است در حدیثها از ترک گشتن بتمام کردن
هر چه را از وضو کم کرده باشد از راه فراموشی بعد از آن که داخل نماز شده باشد یا ازین
حکم وجوب موالات بیرون است یا اکتفا میشود در حدیثها هم بصورتیکه بگویند که وضو
نیست یا وضو نمی سازد مطلب چهارم شرط است در درست بودن وضو نیت و حقیقت
نیت قصد کردن کاری است که معین و جدا باشد از غیر آن کار قربة الی الله و کافی است
در این معنی بودن آنچه وا میدارد او را بر کردن آن کار و واجب نیست بدل
گذرانیدن آن و همراه بودن گذرانیدن بدل با وضو بلکه کافی است همین بودن
آنچه وا میدارد او را بر کردن آن و حاضر شدن نیت خلاف آن و همین است
مقصود علماها از آنکه گفته اند حکمیه نیت در حال عمل و این کلام جاری است در همه

عبادتها

عبادتها که قصد وجوب یا سنت و رفع حدث و اباحه و ادا و قضا در نماز و مانند آن در وقتی
واجب است که اینها جدا کننده عملی باشند از غیر آن و در صورت منحصر بودن عملی احتیاجی
بهیچیک از اینها نیست پس کسیکه نماز میکند در اول صبح هرگز مگر نماز واجب صبح را پس
احتیاج بقصد واجب و سنت و غیر اینها ندارد بخلاف کسیکه امر او مردد شود میان
نماز نافله و نماز واجب و نماز قضا و نماز نذری و نماز استیجاری هرگاه همه اینها بصورت
نماز صبح باشد و از این باب است نماز کسیکه تردد دارد در طلوع کردن آفتاب و مکروهات دو رکعه
که از تنگی نماید آفتاب طالع شود پس دو رکعت نماز میکند بنیت آنچه در ذمه اوست خواه ادا باشد
و خواه قضا و هم چنین است کسیکه تردد داشته باشد در واجب بودن غسل جمعه و سنت بودن
آن اکتفا میکند بقصد قربة زیرا که جهت این عمل در نزد او از غیر با وجود این تردد و وداد
بقصد تقرب آن کردن آن فعل است بجهة امتثال او عذر دو فرمان بردار او و یا از راه
ترس از عذاب خدا یا بامید ثواب او چنانکه این طریقه بیشتر بندگان است و یا بجهة سزاوار
بودن خدا بتعظیم او و یا بجهة حیا از خدا بجهة بزرگی او و ترس از او و یا بجهة اینکه
خدا سزاوار این است که او را عبادت کنند و بالا میرود رتبه های فضیلت بهمانی
ترتیبی که گفتیم و نسبت داده شده است بسوی مشهور باطل بودن آن عبادتی که آنچه وا
میدارد او را ثواب او باشد و جمع میان این قول و میان آیه ها و حدیثها که دلالت
میکند بر خلاف این قول این است که از آن گرفته شود باطل بودن عبادتیکه باعث
بر کردن آن محض دور کردن آزار و لذت بردن بنعمتها باشد نه از راه اینکه
الم و لذت بردن بنعمتها در بهشت است زیرا که حکمی است هر سه این محض
دور کردن آزار و لذت بردن بنعمتها برای کسیکه خدا را قبول نداشته باشد
و واجب است که نیت خالص باشد پس اگر ریا باشد باطل شود باطل است و اگر ضم شود
چیز دیگر را مثل پرهیز کردن بروزه یا قصه آموزش وضو بدیگران در وضوی
کامل پس جایز نبودن دو اینکه را بعضی خصی در ذمه مانند قصد

بنده را بر کردن الم عبادات ترس از عذاب خدا و امید

واقع شده روزی در نماز شب و خبر کردن غیر سبب ذکر کردن در نماز پس اگر قصد ریا در میان
نیست و اما در ضم بعض کارها مانند خنک شدن در وضو با آب سرد و گرم شدن
در غسل با آب گرم و مانند اینها پس در آن خلاف است اظهر این است که درست است
اگر باعث بر کردن آن از راه تقرب بخدا و اقرب باشد بحیثیتی که اگر خنک شدن
و گرم شدن نخواهد باز آن کار را میکند و احوط دوری کردن است از اینها
لیکن ضم قصد روا مانند لذت بردن از آب سرد در بابی وضو در هوای گرم شدید
یا بجهت آنکه او را ببینند در حال مشغول بودن بعبادت پس ضرر ندارد و اگر آن باعث
بر کردن نخواهد شد و اگر ضم شود بعمل ریا در باب عمل باطل میشود و اگر قصد کند
در میان وضو بریدن وضو را هر چند به بیرون کردن چیزی از وضو باطل نمیشود
وضو اگر برگردد به نیت وضو پیش از رفتن موالات و اگر برنگردد به نیت
وضو پیش از آن وضو باطل است تنبیه است اگر وضوی واجب را به نیت سنت بسازد
یا وضوی سنت را به نیت واجب بسازد عمداً وضو باطل است بنا بر اظهر مگر جاهلی که
اگر از راه ندانستن مسئله این کار را کرده باشد بعید اگر تقصیر کرده باشد در یاد
گرفتن مسئله و ظاهر درست بودن وضو است اگر از راه فراموشی و کوتاهی نکردن
در یاد گرفتن مسئله کرده باشد و اظهر این است که جایز است وضو گرفتن به نیت سنت
در وقتی که در ذمه او وضوی واجب باشد هر چند ظاهر مشهور علما جایز نبودن آن است
مطلب پنجم جایز نیست وضو گرفتن و درست نیست با آب غصبی مانند آبی که غیر او در ظرف
حفظ کرده باشد یا در حوض خانه خود بدون اذن آن غیر بلکه واجب است که آب
وضو مال خود وضو گیرنده باشد یا آب مباحی باشد که کسی آن را بعنوان ملکیت تصرف نکرده
باشد یا صاحب آب اذن بدهد در وضو گرفتن به او خواه صریحاً اذن بدهد

و خواه اذن

و خواه اذن بدهد در امری که از آن فهمیده شود که البته رضا است بوضو گرفتن از آب
یا از حال او فهمیده شود رضا هر چند در هیچ امری اذن نداده باشد و احوط در صورت
آخر این است که علم برضای او بهم رسیده باشد نهرها و چشمهها که ملاک کثیر هستند پس جایز است
در آنها وضو گرفتن و غسل کردن و خوردن و چیز نجس شستن مگر آنکه صاحب آنها
بگوید که این کار را نکنید یا دانسته شود رضا نبودن او یا گمان بشود رضا نبودن
او خواه صاحب آنها معلوم شده باشد و خواه بالغ عاقل باشد و خواه نه و مشکل است
که از برای وضو و غسل و خوردن و شستن نجس نهرها این آب را برداشت مانند حوضها قناتها
یا در جاهای بکشند که ظاهر کافی بودن طریقه مستمره در دهات از برای مانند این کارها
و اگر غصب کرده شود این نهرها و قناتها پس اظهر باقی ماندن آن حق سابق است
مگر اینکه از برای حق غصب کنند و اگر مشتبه شود آب غصبی با آب مباح در مانند
دو ظرف پس ظاهر این است که از هر یکدام وضو نمیتواند و در این اشکال است هر چند
اشکال است در باطل بودن وضو اگر از یکی از آن دو ظرف وضو بگیرد و اظهر
جایز بودن وضو گرفتن است مادامیکه علم بهم نرسد بغصبی بودن آب پس واجب است
وضو گرفتن و درست است آن و احوط دوری کردن از آن دو ظرف است در صورتی
در صورتیکه آب مباح یقینی داشته باشد و احوط این است که هرگاه وضو گرفت از یکی
از آن دو ظرف تیمم هم بکند هرگاه آب مباح یقینی نباشد و جایز نیست وضو
گرفتن و درست نیست با آب نجس و کافی است در این علم نداشتن بنجس بودن آب و اگر آب
پاک مشتبه شود با آب نجس مانند آنکه اگر بهم رسد موشی در یکی از دو ظرف آب و معلوم نشود
که در کدام افتاده است پس واجب است دوری کردن از هر دو ظرف و تیمم کردن
و شرط است که آب وضو آب مطلق باشد پس درست نیست وضو گرفتن با آب مضاف و اگر

مشتبه شود آب مطلق یعنی نداند پس باید از هر دو وضو بگیرد و اگر هیچ از آنها پیدا نشود دلیل وقتی میکند
از آنها و دیگری را تیمم میکند مطلب ششم واجب است که آن کسی که وضو زد پس اگر نشود [illegible]
شکل شود پس باید بگیرد و احتیاط این است که هم خود او و هم نایب هر دو نیت کنند
مطلب هفتم در جبیره است یعنی شکسته بسته کسی که در اعضای او که در حال وضو باید
بشوید شکسته بسته شده واجب است بر او که زیرا اگر آن جبیره اگر ممکن بشود و خون نداشته باشد
در هر جبیره باید آب برساند از زیر آن و اگر نشود باید جز رشته باشد پس ملتزم باشد
آن عضو را در آب فرو کند تا آب بپشت پس بهتر است شکسته بسته پس باید دست تر را
بمالد بطوری که همه اطراف فرو گیرد هر چند تر نباشد آن نزد واجب نیست شستن
روی آن هر چند ممکن باشد و در حکم جبیره است دستمالها که بر زخمها و دملها می بندند
در اعضایی که مسح باید کرد پس اگر ممکن است که پس مسح بکند آن قسم که گذشت
در جای که خیاط از جبیره باشد یا بر زیر جبیره پس کشف بار میکنند و اگر این ممکن
نیست پس مسح میکند بر روی جبیره چنانکه گذشت و واجب است که جبیره پاک باشد
و اگر پاک نباشد پس بگذارد بر روی آن چیز پاکی و مسح بر روی آن چیز پاک
میکند و اگر در عضوی از اعضای وضو زخمی باشد و چیزی بر آن بسته نباشد و نتوان از آن شست
پس باید بشوید اطراف آن زخم را اگر خوف نداشته باشد و اگر از دست زخم او اگر
ضرر ندارد [illegible] دست تر بر روی آن پس باید بمالد اگر پاک باشد هر چند [illegible]
شست را و اگر نتواند دست بر روی آن بمالد نیز آن هم ساقط است و احتیاط
این است که بگذارد بر روی آن زخم چیزی و دست بر روی آن چیز بمالد اگر ممکن باشد
و مثل این است که حکم دملی شکسته در دفتر که بسته باشد نیز چنین است و احتیاط در اینجا
هم این است که تیمم هم بکند با این وضو و اگر یکی از عضوها را نتوان شست
و نتوان بر روی جبیره آن دست مالید یا بر آن جبیره نباشد مانند عضو ناخوشی

پس هم

وضو

جاری در غسل هم هست بلکه در تیمم هم و اگر فرو گرفته باشد جبیره تمام
یک عضو را پس عمل میکند بمقتضای جبیره

پس تیمم میکند و مخلوط نشود عضوهای جای تیمم را و همچنین است جاهای مسح و آنچه گفتیم آن را
در وضو از حکمهای جبیره بلکه بعضی گفته اند که اگر جبیره همه عضوها را فرو گرفته
باشد عمل بمقتضای جبیره میکند و احتیاط در اینوقت این است که با این حکم وضو تیمم
هم بکند و بدانکه هر گاه وضو یا غسل یا تیمم بطور جبیره بعمل آورد و بعد از آن
عذر او زایل شد وجه قوی از و سر زده باشد که وضو را باطل ساخته باشد پس اقرب
این است که آن وضو باطل است و احتیاط این است که بشکند وضو را و دوباره بگیرد
مطلب هشتم کسی که شک کند در کاری از کارهای وضو پس اگر مشغول کار دیگر نشده و وقت است
پس آن کار را بجا آورد و کارهائی که بعد از آن کار است و اگر از وضو فارغ شده
باشد و مشغول کار دیگر شده باشد پس باک نیست و اگر از وضو فارغ شده
و مشغول کار دیگر نشده باشد و در جائی که وضو میگرفت هست شکی [illegible] ظاهر این است
که بر او هم چیزی نیست و اگر فراموش کرده باشد بعضی کارهای وضو را پس بر میگردد
و آن کار را میکند و کارهای بعد از آن کار را تا وقتیکه موالات از دست نرفته
باشد و کسی که لب او بسته باشد در وضو مانند کسی است که لب او بسته شده پس
بر دست او بود و وضو میگذارد (فصل چهارم) در مستحبات و مکروهات وضو است مستحب است
مسواک کردن پیش از وضو مستحب است که و اگر فراموش کند [illegible] بعد از وضو
بکند و اگر مسواک نیابد پس با انگشت شهادت انگشت [illegible] دست مسواک میکند
و مستحب است بگذارد ظرفی را که در آن وضو میسازد در طرف راست خود اگر
سر گشاده باشد و داخل کند دست خود را در آن ظرف و بیرون آرد آب را و بریزد
از دست راست آب را بدست چپ خود و بشوید بدست چپ دست راست خود را [illegible]
[illegible] پس میگذارد [illegible] از طرف چپ خود و میریزد آب را در دست

است خود میگرداند آب را بدست چپ خود از دست راست از برای شستن دست راست
و مستحب است بسم الله گفتن در اول وضو و شستن دستها تا بند دست پیش از آنکه
آنها را داخل ظرف کند که از آن وضو میگیرد یک مرتبه از برای حدث بول و خواب
و دو مرتبه از برای حدث غایط و در نیت مستحب بودن شستن دستها در ظرفی
که سر آن تنگ باشد نیز و مستحب است بعد از شستن دستها مضمضه و بعد از آن استنشاق
و سه مرتبه کردن اینها و بهتر آنست که از برای هر یک مرتبه از آنها یک کف آب
جدا بردارد و مضمضه گردانیدن آبست در دهن و ریختن آب و استنشاق کشیدن
آب در توی بینی و خالی کردن آن و مستحب است سعی کردن در رسانیدن آب بتمام
توی دهان و دماغ و گشودن چشمها در حال وضو نه آنکه آب را داخل چشم کند و خواندن
دعاهایی که وارد شده است در وقت کردن هر یک از کارهای وضو و ریختن مرد آب را
بر پشت ذراع و زن بر شکم آن و سیراب کردن وضو هر چند بچند مشت آب بوده
باشد و بودن آب وضو یک مد و مد دو رطل و ربع رطل است برطل عراقی و بعضی
گفته اند که آب استنجا داخل مد یا یک مد است و وجه آن از برای این نیست و دو
بار بجا آوردن مستحبهای وضو بنا بر حکم بر اقوی و دوام است و سه مرتبه شستن
بلکه وضو باطل میشود خصوصا هر گاه مسح بآب شستن سیم شود و سه مشت آب ابتدا
از برای هر شستن ضرر ندارد بلکه زیاده از سه مشت هم خصوصا هر گاه سیراب
کردن وضو موقوف بر آن باشد بلکه گاهی واجب میشود هر گاه آب ... نکند شستن
عضو را اگر کمتر بردارد یا ریخته نشود آب در جایی که باید ریخت و اما مسح پس
چند دفعه کردن در آن نیست اما چند مرتبه مسح کردن از برای اینکه تمام
جای مسح را فرو گیرد پس ضرر ندارد و اگر چند دفعه مسح کند در حالی
که اعتقاد داشته باشد که خوب تر است آن پس اظهر اینست که آن وضو را باطل میکند

و مکروهست

و مکروهست طلب مدد کردن از غیر در وضو باینکه آن غیر آب را بریزد در دست او
از برای اینکه او دست و صورت را بشوید و اگر نه پس مکروه نیست طلب کردن
از غیر مانند کشیدن آب از چاه و آوردن آب و گرم کردن چه آب را و از برای
مسح کردن و مکروهست وضو گرفتن باب گرم کرده شده بآفتاب در توی ظرفی بلکه
باید که هرگاه به آفتاب گرم شده باشد نیز و وضو گرفتن بآب متعفن اگر آب بغیر آن
داشته باشد و آبی که افتاده باشد در آن موشی و حلیه و مار و عقرب و مانند آن
و آبی که متهم باشد به نجس کردن از نجاست بلکه سوره متهمی که متهم باشد مرحله باشد
و اما آب غساله غسل جنابت پس اظهر اینست که با آن وضو و غسل نمیتوان بعمل آورد
بلکه غساله حیض هم بلکه غساله نفاس هم و اینکه علما گفته اند آبی که استعمال
شده باشد در رفع حدث اکبر با آن وضو نمیتوان گرفت و غسل کرد اتفاق میکنند که غساله
غسل استحاضه و غسل رسیدن بدن به بدن مرده هم با آن وضو گرفت و غسل کرد
و ضرر ندارد داخل کردن جنب است خود را در آب و نه قطرهای آبی که جدا
میشود از جنب در حال غسل کردن و میریزد بتوی آب و نه آبی که باقی میماند
در ظرفی که از آن غسل میکند و اما غسل کردن جنب در آب بسیار پس ضرر
ندارد و احتیاط هر چند غسل کند در آن و مکروهست مالیدن دستمال بعضی ها بعد
از وضو مگر از برای عذری و ... نیست مکروه بودن خشک کردن به هر چیزی خواه
دستمال و خواه غیر آن نیز **باب دوم** در غسلست و درین باب پنج فصل است **فصل
اول** در غسلهای واجبست و درین فصل دو مطلب است **مطلب اول** غسلهای واجب
شش غسل است غسل جنابت و غسل حیض و غسل نفاس و غسل استحاضه و غسل رسیدن
بدن به بدن مرده و غسل دادن میت مرده و گاهی واجب میشود غسل بسبب نذر کردن
و بسبب نذر که عهد و سوگند است و اقوی در غسلهایی که غیر غسل نذری و شبه

و شبهه آن است این است که واجب بودن آنها بجهت خاطر غیر است و وجوب آنها از برای نگاه داشتن [illegible]
پس پیشتر واجب نمیشوند آنها مگر بعد از داخل شدن وقت آن غیری که از برای آن واجب
هستند و واجب نیست غسل جنابت مگر از برای نماز واجب و طواف واجب هرچند
درست بودن نماز سنت و طواف سنت مشروط است بغسل جنابت مانند نماز واجب
و طواف واجب که درست بودن آنها هم مشروط است بغسل و هیچ چیزی واجب نیست [illegible]
جنابت از برای رسانیدن بدن بخط قرآن از برای و از برای خواندن سورهای سجده
واجب و از برای داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و از برای درنگ کردن در باقی
مسجدها و اگر اینها واجب شده باشند بنذر و شبه آن و اگر واجب نشده باشند پس هیچ از برای
اینها واجب نیست هرچند بودن غسل شرط آنها را [illegible] مانند غسل جنابت
غسل حیض و غسل نفاس در تمام آنچه گفتیم و اما واجب بودن این غسلها از برای روزه پس
در کتاب روزه خواهد آمد انشاء الله تعالی و اما غسل استحاضه پس واجب است از برای نماز
و طواف مانند غسل جنابت و از برای روزه چنانکه خواهد آمد و هیچ چیزی در رسانیدن
بدن بنوشته قرآن اگر چه واجب شده باشد چنانکه اظهر واجب نمیشود بغسل استحاضه است
از برای داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و از برای درنگ کردن در باقی مسجدها
و اما خواندن قرآن پس جایز است از برای زن استحاضه دار خواه سورهای سجده دار
و خواه غیر آنها مطلب دوم واجب است غسل کردن بر کسی که دست زده باشد بدن مرده
آدمی بعد از سرد شدن آن و پیش از غسل دادن او هرچند آن مرده سقط باشد اگر روح
با او دمیده شده باشد و واجب نیست غسل بسبب رسانیدن بدن زنده به بدن مرده
و نیز رسانیدن بدن شهید و مرده و ظاهر این است که تیکه که جدا شود از مرده
یا از آدم زنده اگر در آن تیکه استخوان باشد در حکم خود مرده است و اظهر این است
که غسل واجب نمیشود برسانیدن بدن به بدن مرده در پیش غسل [illegible] و هرچند بعضی

ازو به

ازو به که غسل آن عضو تمام شده باشد و اظهر این است که واجب بودن این غسل هم از برای
غیر است فصل دویم در حقیقت [illegible] است که بسبب واجب شدن غسل میشود و در این فصل چند
مطلب است مطلب اول هم میرسد جنابت به بیرون آمدن منی از جایی که معتاد است بیرون
آمدن آن از آنجا خواه از مرد و خواه از زن در بیداری یا در خواب و اعتباری
نیست [illegible] در بیرون آمدن آن و شناخته میشود منی [illegible] و بشهوت بیرون آمدن
و سست شدن بدن بعد از بیرون آمدن آن و همراه بودن با شهوت و کافی
است [illegible] بعضی از این نشانها مانند بیمار پس کافی است او را همراه بودن آن
با شهوت و بشهوت بیرون آمدن آن و [illegible] هم میرسد جنابت به داخل کردن سر ذکر
در فرج [illegible] زن بلکه در فرج [illegible] نیز بنا بر اشهر اظهر و در هر دو صورت واجب
میشود غسل بر هر دو نفر و اما فرج [illegible] در آن هم واجب شدن غسل است
بر هر دو آنها ملحق کرده است [illegible] داخل کردن [illegible] داخل کردن [illegible]
و این احتیاطات [illegible] که [illegible] و اگر [illegible]
در واجب شدن غسل نیست فرق [illegible] داخل [illegible]
میان زنده و مرده و اما حکمهای جنب پس حرام است بر او [illegible] کردن [illegible]
طواف کردن [illegible] بتفصیلی که خواهد آمد و خواندن سورهای سجده
واجب دار یا بعضی آن سورها حتی گفتن بسم الله بقصد آن سورها و همچنین است گفتن
لفظهایی که در یکی از سورها و بعضی سورهای دیگر باشد مانند لفظ الرحیم
بقصد آن سورها و سورهای سجده واجب دار سوره اقرا و سجده و سوره حم سجده و سوره
والنجم [illegible] و حرام است رسانیدن بدن بنوشته قرآن هرچند کلمه [illegible]
باشد و رسانیدن بدن به اسم خدا [illegible] ملحق کرده اند بعضی علما اسمهای پیغمبران
و امامان را در این حکم باسم خدا و داخل شدن مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و درنگ کردن

در باب مسجد و آنکه اشتن چیزی در مسجد هر چند خود از مسجد بیرون باشد و مکروه است از
برای جنب خوردن و آشامیدن مگر اینکه پیش از آنها مضمضه و استنشاق کند
و بهتر این است که پیشتر از مضمضه و استنشاق دستها را بشوید و دو باره [illegible]
به کار را میکند اگر فاصله بسیار شود میان کردن اینها و خوردن و آشامیدن
مستحب است از برای جنب وضو گرفتن نیز از برای خوردن و مکروه است از برای جنب
ساییدن بغیر نوشته قرآن از حرفها که از قرآن باشد مانند جلد و قاب لیکن [illegible]
بلکه اولی خواندن قرآن بیشتر از هفت آیه [illegible] از غیر سورهای سجده واجب دار
از برای جنب پس ثابت شده است هر چند مشهور است میان علما و در مکروه بودن خضاب
کردن از برای او خلاف است بهتر این است که نکند مطلب دوم در حیض است و در آن
مطلب چند بحث است بحث اول خون حیض را خدا خلق کرده است از برای مصلحتهای
طفل هم در وقتی که در رحم است و هم در وقتی که شیر میخورد در وقتی که در رحم است از اطراف
او را میکشد که [illegible] و غذای او است و در وقت شیر خوردن غذای او است
که به پستان می آید و شیر میشود و خون حیض در بیشتر وقتها سیاه و گرم و بد بو است
و بیرون می آید از اطراف [illegible] که کمی است که خون حیض [illegible]
[illegible] حیض که [illegible] پس آن حیض است پس اگر زنی
خون به بیند سه روز [illegible] از آنکه ده روز [illegible] از اول حکم [illegible]
[illegible] به بیند پس همه آن سه روز و روزها [illegible] حکم [illegible]
[illegible] حیض است و هم حیض است اگر [illegible] ده روز [illegible]
حیض اول خون به بیند که شرایط حکم حیض در آن باشد پس بعض از شرطهای
حکم حیض این است که پیش از تمام شدن نه سال نباشد و [illegible]
و یائسه [illegible] تمام شدن پنجاه سال زن است اگر قرشیه نباشد و تمام شدن شصت سال است

اگر قرشیه

اگر قرشیه باشد و زن آیسه حیض می بیند بنا بر اظهر خصوصاً [illegible] در سر روزها که عادت
او بود حکم به حیض و در حکم کردن [illegible] که زن آیسه به بیند در وقتی
که [illegible] عادت روزهای او گذشته باشد قول قوی است و بعض از شرطها
این است که کمتر از سه روز نباشد و زیاده از ده روز [illegible] چنانکه روزهای پاک در
میان دو حیض کمتر از ده روز نیست و در سه روز معتبر است که در پی بودن
هر چند که روزی [illegible] حکم به حیض [illegible] و اگر مشتبه شود خون حیض به خون
بکارت پس [illegible] بیرون می آورد پس اگر
[illegible] حلقه [illegible] آلوده شده [illegible] خون بکارت است و اگر
بیرون می آید [illegible] در حالی که [illegible] پس حکم حیض است و بهتر این است
که در وقتی که پنبه را بیرون آورد به پشت بخوابد و پاهای خود را بلند کند و کمی
صبر کند بعد از آن به آهستگی بیرون آورد بحث دوم زنان در دیدن خون حیض
[illegible] صاحب عادت [illegible] و مضطربه و صاحب عادت سه قسم [illegible]
صاحب عادت وقتیه و عددیه [illegible] و صاحب عادت وقتیه تنها و صاحب عادت عددیه تنها [illegible]
عادت [illegible] اگر [illegible] در دو ماه [illegible] در یک وقت
[illegible] پس [illegible] حیض دیدن [illegible]
در صاحب عادت وقتیه و عددیه هر دو و در صاحب عادت وقتیه تنها [illegible]
عادت عددیه تنها [illegible] و در صاحب عادت عددیه تنها [illegible] جمع کنند
[illegible] حیض و استحاضه [illegible] و صاحب عادت
[illegible] خون دیدن [illegible]
[illegible] که صاحب عادت وقتیه تنها [illegible] حیض [illegible]
مضطربه است و حکم مضطربه [illegible] حیض

نشده باشد پس ظاهر این است که آن زن خون را حیض بکند اگرچه بعید نیست بلکه احتیاط
میکند تا سه روز بگذرد یعنی نماز را ترک نکند و روزه بگیرد تا سه روز خون را حیض بداند
و قضای روزه آن سه روز را که روزه گرفته میکند و همچنین است مضطربه و مضطربه
زنیست که فراموش کرده است عادت خود را مسئله سیم آنست که پاک شدن از حیض
مگر به ریختن شدن از داخل پس اگر بریده شود از خارج واجب است بر زن استبرا
کردن و برداشتن پنبه پس اگر پنبه بیرون آید پاک پس آن زن پاک است
و اگر آلوده بخون بیرون آید پس پاک نیست هرچند بقدر سر مگسی باشد
آلوده باشد و بهتر این است که در وقتی که پنبه را بر میدارد البته دستی
شکم خود را بدیوار رسانده و بلند کند پای چپ خود را پنبه را بگذارد در وقت بول کردن
و بعد از آن پنبه را بیرون آورد پس اگر پنبه آلوده بیرون آید پس مبتدئه و مضطربه
تا پاک میکنند تا پاک شود یا ده روز بگذرد پس اگر ده روز بگذرد و خون بریده شود
پس همه آن حیض است و اگر ده روز بگذرد و خون بریده نشود پس حکم آن خواهد آمد
و زن صاحب عادت مستحب است از برای او احتیاط کردن در روزهای بعد عادت
اگر خون از عادت او بگذرد تا ده روز که خون را حیض داند پس اگر خون بریده
شود در ده روز پس همه حیض است و قضای روزهای ایام استظهار میکند و اگر
خون بعد ده روز بریده نشود پس روزهائی که زیاده بر از عادت او است
استحاضه است قضای روزهای آنرا میگیرد و قضای نمازها را ادا میکند و اما تفصیل
حکم زنی که بگذرد خون دیدن او از ده روز پس میگوییم اما صاحب عادت
پس اگر از برای او تمیزی میان خونها نباشد یا اینکه صفتهای همه خونها موافق
نباشد یا تمیز بوده از برای او باشد ولکن تمیز موافق عادت باشد یا اینکه خون در روزهای
عادت بصفت خون حیض باشد و در غیر روزهای عادت بصفت خون حیض نباشد

پس خون را

پس خون را حیض بداند در روزهای عادت خود و عمل میکند در زیاده بر صفت خون حیض
نباشد و در غیر روزها عادت بصفت خون حیض باشد پس اگر میان روزهای
عادت و روزهای تمیز ده روز یا بیشتر فاصله شده باشد پس روزهائی که روزهای
عادت یک حیض باشد و روزهای تمیز حیض دیگر باشد ولکن این زن در روزهای
تمیز احتیاط میکند با ترک و فعل چنانکه گذشت در مسئله و میکند این احتیاط را
تا اینکه بهم رسد از برای او عادتی از راه تمیز و اگر ده روز فاصله میان آنها نبود
که در حیض نشود تمیز پس اگر همه روزهای عادت و روزهای تمیز و فاصله میان آنها
از ده روز بیشتر نشود پس همه یک حیض است و احوط این است که در روزهای زیاده بر ده
روز جمع کند میان عمل حیض و مستحاضه تا روز ده و اگر روزهای عادت و روزهای
تمیز و فاصله میان آنها از ده روز بیشتر شود پس ظاهر این است که روزهای
عادت را حیض قرار دهد و زیاده بر روزهای عادت را استحاضه و ظاهر این است
که صاحب عادت مطلق یعنی عادت را حیض قرار میدهد نه تمیز را اما مبتدئه پس اگر
بهم رسد از برای او تمیز پس باشد خونی که بصفت خون حیض است کمتر از سه روز و هر چند
در هر یک از بیشتر نبود یک خونی که بصفت خون حیض است بهمین معنی خونی
خونی که بصفت خون حیض است زیاده تر از ده روز نباشد و نباشد روزهائی که
میان آنها بصفت خون حیض نیست با روزهائی که خون پیش از آن بیاید کمتر از ده روز
پس روزهای تمیز را حیض قرار میدهد و اگر تمیز از برای او بهم نرسد اگرچه
بسبب فقدان بعضی این شرطها باشد پس رجوع میکند بعادت زنان یکی از خویشان
او باشند از جانب پدر یا مادر یا هر دو و اگر آن زنان در عادت متفق باشند
و اگر نه پس ظاهر این است که رجوع بشود به عادت در اقران سن و اگر زنانی که خویشان او باشند نباشند

باشند ولکن نه اینها را باشند ولکن نه اینها را ولکن عادت اینها مختلف باشد
پس عمل میکند بانچه درجه شبهات و اظهر آنکه در حد شبهات یکی از دو کار است
که یکی آن است که در ماهی سه روز حیض را حایض داند و در ماه دیگر ده روز در هم
حیض و دیگر آن است که در هر ماهی هفت روز حیض را حایض داند از هر ماهی
که خواهد و دوم که هر ماه هفت روز باشد بهتر است و بعضی گفته اند که هرگاه
زنها یکه حیض اول شده باشند پس رجوع میکند بزنانی که مانند او باشند
در سال واگر نباشند پس عمل میکند بجهت شبها وای داخل نیست و ظاهر این است که در تمیز
کافی است مطلق مثل بهتر پس میگردانند هر خونی را که شبیه تر است بخون حیض حیض
پس حیض او سرخ اقرب است از خون زرد و خون زرد اقرب است از اشقر و حکم اشقر اقرب است
از خون اکدر بلکه اعتبار کرده اند جمعی نقف وقت در بو را هم و اما مضطربه
که آن زنی است که فراموش کرده است وقت حیض و شماره ایام او را استجره هم
میکویند پس او رجوع میکند بتمیز اگر تمیز را از برای او باشد و اگر تمیز را از برای او
نباشد پس رجوع میکند بجهت شبهه چنانکه گفتیم و از مبسوط نقل شده است لازم بودن
احتیاط کردن بجمع کردن میان عمل حیض و استحاضه و غسل حیض کردن در هر وقتی
که احتمال بدهد بریده شدن خون حیض را و این حرجی است که در شریعت مقدسه
نفی کرده شده است و نقل کرده است ابن ادریس و راوندی قول اول این که در ماه
اول سه روز و هم حیض در ماه دویم ده روز و هم حیض و دویم این که در ماه اول ده
روز حیض را حایض داند و در ماه دویم سه روز و هم حیض سیم اینکه در هر ماهی هفت روز
حیض را حایض داند چهارم اینکه در هر ماه شش روز حیض را حایض داند پنجم اینکه سه
روز حیض را حایض داند ششم اینکه سه روز حیض را حایض داند و ده روز دیگر

وظاهر این است

و ظاهر این است که زنی چند دفعه خون به بیند و هنوز عادتی از برای او قرار
نگرفته باشد نه از راه وقت و عدد و نه از راه تمیز پس آن زنی در حکم مضطربه است
و اما صاحب عادتی که وقت حیض خود را در خاطر داشته باشد و شماره روزهای
حیض خود را فراموش کرده باشد پس اگر اول حیض را بداند که روز اول ماه بود مثلا
پس حیض را حایض میداند تا سه روز بر سبیل یقین و در بقیه از سر روز بهر یک
از دو کار که گفتیم اظهر کار یکی است که در حد شبهات که عمل خواهد میکند یا بنی طور
اگر خواهد اکتفا میکند بهمان سه روز در ماه اول و زیاد میکند بر سه روز
هفت دیگر در ماه دویم و اگر خواهد در ماهی چهار روز بر آن سه روز
زیاد میکند و هم حیض اگر آخر حیض خود را حفظ دارد مانند اینکه میداند
که روز یازدهم ماه پاک میشد و نمیداند چند روز حایض بود پس باز عمل میکند
بیکی از دو کار در حالی که زیاد کردن هفت روز در ماه دویم را یا زیاد
کردن چهار روز در ماهی بعضی از روزهای یازدهم قرار میدهد و اگر میداند
عادت خود را در خاطر دارد اگر داند از میان یکی از این دو کار قرار میدهد و میانه
یکی از این دو کار قرار دادن آن در وقتی است که ممکن باشد که میان یکی از این
دو کار بود و اگر بخاطر دارد که میان عادت او شش ماه بود پس ممکن نیست
که او را میان ده روز قرار دهد بخلاف سه روز و هفت روز که ممکن است شش
ماه را میان اینها قرار دهد و هم حیض است اگر بخاطر داشته باشد که میانه
عادت او شش و هفتم ماه بود که ممکن است اینها را میان ده روز قرار
بدهد بخلاف سه روز و هفت روز که اینها را میان اینها ممکن نیست قرار
قرار دهد و هم حیض است اگر بداند در صورتی که شماره روزهای عادت

او کمتر از ده روز بود و نداند چند روز بود پس ممکن نیست او را عمل بیکی از این
دو کار کردن بلکه هرچند نداند که شماره روزهای عادت او کمتر از ده روز
بود نیز ممکن نیست او را عمل بیکی از این دو کار کردن اما عمل کردن بهفت روز
در هر ماهی پس واضح است که شش یا هفت چنانکه گفتیم تا ماه متمیزه نه میان هفت روز و شش
و اما عمل بیان کار دیگر کردن پس ممکن نیست در ماهی که سه روز را حیض قرار
دهد و احتیاط در این صورتها عمل کردن بقول شیخ است که او را چنانچه گفتیم که
اینکه بود که هر ماهی ده روز خود را حائض داند و دور نیست در این صورتها بنا
بر طرف کم کردن نیست پس در صورت احتیاط اینکه میان حیض او شش یا هفت
ماه بود روزهای حیض خود را ده قرار میدهد پس خود را در پنجم ماه حائض میداند
در روز نهم غسل میکند در حیض دیگر احتیاط آن در وقت را و میداند که آن
وقت کار حیض او گشته نه اینکه میداند که روز دوم ماه از روزهای عادت
او بود و نمیداند که آن روز اول حیض او بود یا آخر آن یا میان آن پس حکم
اینها پس او این است که این زن عمل میکند یکی از آن دو کار پس ملحق میکند
بر فرض سوم ماه چند روزی که از ابتداء یکی از آن دو کار کند میخواهد از شش
از روز دوم یا ملحق کند و میخواهد از اربعه آن و میخواهد قدری از شش تا از
اربعه و اما صاحب عادت که وقت حیض را فراموش کرده و شماره روزهای
را فراموش نموده پس او رجوع بتمیز میکند اگر داشته باشد اگر با شرایط آن و اگر
تفاوت داشته باشد تمیز او شماره روزهای عادت که میداند پس ظاهر
این است که شماره را اعتبار میکند نه تمیز را و اگر تمیز نداشته باشد
پس ظاهر این است که این زن این عدد را حیض قرار میدهد در هر جائی که خواهد از آن

روزها

عدد حیض

روزهایی که عادت خود را در آنها گم کرده است و دور نیست بهتر بودن اینکه اول
آن روزها را حیض قرار دهد و اینکه گفتیم در هر جائی از آن روزها که خواهد قرار
دهد حیض خود را در وقتی است که عدد روزهای حیض نصف آن روزها یا کمتر
مثل اینکه میداند که در ده روز اول هر ماهی حیض من دو یا پنج روز است چهار روز
و نمیداند که در اول ده روز اول بود یا آخر آن یا اینکه میداند که در نصف اول
هر ماهی هفت روز حائض بود و نمیداند که آن هفت روز بود یا اینکه میداند
هر ماهی ده روز حیض میدید و نمیداند که اول دهه آن بود در کجا و عدد ایام
حیض بیشتر از نصف آن ایام باشد پس آنچه یقین میداند که حائض است
خود را حائض داند و بر آن بیفزاید قدری که تمام کند عدد ایام حیض او را
خواهد در اول آن عدد حاکند و خواهد در آخر آن و خواهد بعض را در اول
آن و بعض را در آخر آن مثل اینکه میداند که در دهه اول هر ماه شش روز
حائض بود و نمیداند که آن شش روز بود در پنجم و ششم خود را جزما حائض داند
و چهار روز دیگر بر آنها بیفزاید خواهد از پیش از پنجم و خواهد از بعد ششم و خواهد قدری
از پیش پنجم و قدری از بعد ششم یا اینکه میداند که هر ماهی شش روز حیض میدید
و میداند که از هر ماه نصف داخل شش روز بود پس در یازدهم و شانزدهم
خود را حائض داند یقینا و چهار روز بطریق مذکور بر آنها بیفزاید
بحث چهارم حرام است بر حائض نماز کردن و روزه گرفتن و طواف کردن و
دست کشیدن بخط قرآن و مکث در مساجد و داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد
و خواندن سورههائی که سجده واجب در آنهاست چنانکه بر جنب حرام بود و اینها را اگر
بخواند سوره سجده واجب دارد یا گوش بدهد بکسی که میخواند پس

که سجده را بعمل آورد بلکه احوط آنست که اگر بگوش او بخورد که کسی بخواند آنها را سجده
کند هرچند گوش نه دهد و هم چنین است جنب و حرام است جماع در قبل زن
حایض و اظهر جواز آنست که از زیر ناف تا زانو ... بکراهة و بعضی گفته اند
که کفاره لازم است بر کسی که در حال حیض جماع کند عمداً با علم باین در اول
حیض یک مثقال شرعی طلای سکه دار که در وسط آن نصف مثقال و در آخر
آن ربع مثقال و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است و اما جماع در دبر
زن حایض پس آن حرام نیست مثل بوسیدن او و دست بشهوت مالیدن و دامن حرکت
بر زن حایض قضای روزه ایام حیض نه قضای نماز بحمد الله و مستحب است
که در ایام اوقات نماز وضو بگیرد و بر جای نماز رو بقبله بنشیند و ذکر خدا بکند
بقدر طول نماز و مکروه است برای او خضاب کردن. مطلب سیم در نفاس است
و آن خونی است که در وقت زائیدن با طفل یا بعد از آمدن طفل
می آید خواه طفل تمام الخلقه باشد و خواه نباشد هرچند مضغه باشد اگر معلوم
شود که ماده انسان است و مضغه شبیه است بپارچه گوشت جاییده شده و بعضی
گفته اند هرچند علقه باشد هرگاه دانسته شود که مبدء نشو انسان است هرچند
بشهادت چهار قابله باشد و علقه لخته خون است و مقدار اول زمان برای اقل نفاس
حدی نیست و کافی است یک لحظه باشد و ظاهر این است که اکثر آن بقدر ایام حیض است
باین معنی که صاحب عادت بقدر ایام عادت حیض خود صبر کند پس اگر پاک
شد بعد شستن روز یا نیز که تا ده روز از حیض او گذشت غسل نفاس میکند
و اگر پاک نشد پس احتیاط میکند تا ده روز بطریقی که در حیض گذشت پس اگر

درروز ده

کبیکج

در روز ده پاک شد تمام آن ده روز نفاس است و اگر ده روز تمام شد و پاک نشد
معلوم میشود که زیاده بر عادت حیض او دیدنی خونش استحاضه است اما مبتدئه و مضطربه پس
اگر خون ببیند تا ده روز تمام شود پس آن ده روز نفاس است خواه در ده روز پاک
شود و خواه از ده بگذرد و مثل حیض نیست که رجوع بتمیز و عادت زنان
اقوام خود کند در غیر آن و اگر زن در روز اول زائیدن خونی ببیند و پاک شود و در روز
دهم هم خونی ببیند پس تمام آن ده روز نفاس است و اگر در وقت زائیدن
و بعد از آن هیچ خون نه بیند و در روز دهم خون ببیند و دیده شود پس همان
روز دهم نفاس است و خونی که بعد از دهم زنان ببیند استحاضه است و باید
عمل استحاضه را بجا بیاورد خواه آمده باشد یا نه مگر آنکه بعد از تمام شدن نفاس ده روز
فاصله شود و آنوقت اگر ببیند که در ایام صاحب عادت در حیض رجوع بعادت خود
میکند و [illegible] حیض خود قرار میدهد مگر اینکه ممکن نباشد [illegible] برای او حیض
در غیر ایام عادت که ازا حیض قرار میدهد و لکن نه بمجرد دیدن خون بلکه احتیاط
میکند تا سه روز تمام شود بعد از آن چه را حایض میکرد [illegible] و اگر بعد از نفاس
خون ببیند [illegible] پس احکام آن بنحوی است که در حیض گذشت
و احکام زن صاحب نفاس مثل احکام حایض است در واجبات و محرمات
و مکروهات و فرق میان حیض و آن در چند امر است که اقل نفاس مقدار معین ندارد و در اکثر
آن خلاف است بخلاف حیض که اقل آن معلوم است و اکثر آن خلاف نیست
و فرق دیگر آن است که حایض رجوع بتمیز و عادت زنان اقربای خود
و غیر اینها میکند بخلاف صاحب نفاس و فرق دیگر آنکه فاصله میان دو ده روز

در میان دو حیض شرط است نه میان دو نفاس پس اگر زنی طفلی بزاید و خون نبیند
و بریده نشود خون و پیش از تمام شدن ده روز طفلی دیگر بزاید و خون ببیند
پس هر یک از این دو خون نفاس است جداگانه (مطلب ۲) در استحاضه است خون
استحاضه در بیشتر اوقات زرد و سرد و نازک است و برخلاف که دانسته شود که
از زخم یا دمل است و ممکن نباشد که حیض یا نفاس باشد بسبب نبودن شرائط آنها
پس آن خون استحاضه است و استحاضه سه قسم است کثیره و قلیله و متوسطه کثیره
آن است که پنبه را زن بگذارد اگر خون فرو رود در آن پنبه و آن را سوراخ
کند و لکن از پشت آن جاری شود در کهنه که همراه دارد و متوسطه آن است که خون
که خون پنبه را سوراخ کند و لکن از پشت آن جاری نشود و قلیله آن است که خون
پنبه را سوراخ نکند اگر چه کمی در آن فرو رود و حکم قلیله این است که باید از برای
هر نمازی یک وضو بگیرد و عوض پنبه بر صاحب قلیله لازم نیست و بر صاحب متوسطه علاوه بر
وضو از برای هر نمازی یک غسل از برای نماز صبح لازم است و بر صاحب کثیره علاوه
بر آنکه بر صاحب متوسطه بود دو غسل لازم است یکی از برای نماز ظهر و عصر
و یکی از برای نماز مغرب و عشا و این از راه احتیاط است و اگر نه جایز است
که از برای هر نمازی غسل بکند و مستحب است و حکم استحاضه مبدل میشود بسبب
مبدل شدن اقسام آن پس اگر کثیره قلیله بعد از غسل صبح مبدل به قلیله شود پس از برای
نماز ظهر و عصر غسل نیست و هم چنین هر گاه بعد از غسل ظهر و عصر
مبدل به قلیله شود از برای مغرب و عشا غسل لازم نیست و چنین است در باقی
اقسام و واجب نیست انتقال کثرت و قلت و توسط در اوقات نماز پس اگر
زنی در وقت طلوع آفتاب قطره خونی به پنبه دید و دیگر خون نه بیند تا ظهر

باید وضو

باید وضو از برای نماز ظهر بگیرد هر چند خون دیگر از او سر نزده باشد
و بهمان وضو نماز عصر را بکند اگر از وضو تا نماز فاصله نشده باشد و واجب است
بر زن عوض کردن پنبه و کهنه بجهت هر نمازی و واجب است بنا بر احتیاط
شستن ظاهر فرج را اگر آلوده بخون شده باشد (فصل سیم) در غسلهای
مستحب است و در این فصل دو مطلب است (مطلب اول) مستحب است همه غسلهای واجب
بجای آوردن اسباب آنها هر چند حاصل نشده باشد در وقت فعلی که مشروط به آنها باشد مثل مصحف
مستحب است غسلهای واجب از برای هر فعل مستحبی که صحیح بودن آن مشروط بغسل
باشد مثل نماز مستحب و طواف مستحب یا کمال آن مشروط بغسل باشد مثل خواندن
قرآن و داخل شدن مسجد و از آنچه گذشت در وضو بلکه مستحب است مطلق
غسل در هر وقتی باشد هر چند سببی از اسباب غسل که مذکور شد حاصل نشده
باشد دوم چیزهایی که مستحب است غسل در روز جمعه و مستحب است که از طلوع صبح
تا ظهر و اگر تا ظهر غسل بعمل نیاید و نماز جمعه یا ظهر هم کرده نشده باشد
غسل کند و نیت ادا و قضا نکند و اگر نماز کرده و غسل نکرده پس نیت
قضا بعد بکند میخواهد بعد از ظهر جمعه بکند و میخواهد روز شنبه و تا به بعد
از ظهر بهتر است و جمعی مستحب دانسته‌اند گذراندن قضا را در شب شنبه نیز
و این خالی از اشکال نیست اگر گمان میسر نبودن غسل را در روز جمعه
داشته باشد و هر چه غسل را نزدیک‌تر بظهر بکند بهتر است بلکه ظاهر این است
که مطلق ترسیدن فوت شدن غسل در روز جمعه چنین باشد و بعضی
علما ملحق کرده‌اند شب جمعه را بروز پنجشنبه و باید الحاق نیت کند اگر

[illegible]

اللاحق انشاء الله مذکور شد و غسل در روز جمعه بعد از آنکه روز پنجشنبه یا شب
جمعه غسل را کرده مستحب است دوباره کردن غسل و از جمله غسلهای مستحب
غسل روز عید رمضان است و عید قربان و بهتر از طلوع صبح تا وقت نماز
عید در دو روز عید جایز است از آن تا غروب آفتاب آن روز و غسل شب عید
رمضان و بهتر آن است که مقارن غروب آفتاب بکنند و غسل روز
عرفه که نهم ماه ذی حجه است و غسل روز ترویه که هشتم ذی حجه است
و غسل روز غدیر که هیجدهم ذی حجه است و غسل روز مباهله که بیست و چهارم
ذی حجه است و غسل روز ولادت پیغمبر ص که هفدهم ربیع الاول است
و غسل روز دحو الارض که بیست و پنجم ذی قعده است و غسل روز مبعث
که بیست و هفتم رجب است و غسل شب نیمه رجب و غسل روز نوروز که
روز تحویل آفتاب است به برج حمل و غسل شب نیمه شعبان و غسلهای
شبهای طاق ماه رمضان خصوصا شب اول و شب پانزدهم و شب
هفدهم و شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سیم آن و در شب
بیست و سیم دو غسل مستحب است یکی در اول شب و یکی در آخر شب و غسل
قضای نماز آفتاب گرفته و ماه گرفته اگر ترک نماز عمدا کرده باشد
در صورت گرفتن تمام قرص آنها و غسل احرام و غسل طواف و غسل
بعضی افعال حج که در محل خود خواهد آمد و غسل توبه از کفر و توبه
از فسقی که بسبب ارتکاب کبیره باشد و غسل زیارت پیغمبر و ائمه ع

و غسل داخل شدن

و غسل داخل شدن در مکه و خانه کعبه و حرم و مسجد الحرام و مدینه و مسجد پیغمبر ص
و غسل رفتن بجهة دیدن کسی که او را بدار کشیده باشند بعد از سه روز از دار
کشیدن او که نشسته باشد و غسل کشتن چلپاسه و غسل نماز حاجت و نماز استسقا
و نماز طلب باران مستحب است غسل دادن طفل در وقتی که متولد میشود
و بدانکه هر غسلی که سنت است از برای زمانی در آن زمان باید کرد
و آنچه سنت است از برای دخول مکانی پیشتر از داخل شدن در آن مکان
باید کرد و آنچه سنت است از برای کاری مثل نماز و زیارت و مثل
اینها باید پیشتر از آن کار بعمل بیاید مگر غسل توبه و دیدن بدار کشیده
و کشتن چلپاسه که بعد از اینها غسل کرده میشود و غسلی که سنت است
از برای کاری اگر دوباره کرده میشود هرگاه بعد از غسل پیش از کردن آن
کار حدث شود و غسلی که سنت است از برای زمانی کافی است کردن غسل
در یک آن از آن زمان اگر حدثی صادر شود دوباره غسل کرده نمیشود

مطلب دوم

هرگاه جمع شود در مکلف چند غسل پس اگر همه آنها واجب اند و در میان آنها
غسل جنابت باشد پس اگر یک غسل به نیت همه بکند کافی است و اظهر این است
که وضو ساقط است و اگر به نیت رفع جنابت تنها بکند پس آن نیز کفایت
از همه میکند بالاشکال در صورتی که نیت کرده باشد رفع اثر غیر
جنابت را از اسباب غسل و احوط این است که بجهة رفع غیر جنابت هم
غسل بکند در این صورت و وضو در کار نیست اینجا نیز و اگر نیت رفع
جنابت را کرده پس اظهر این است که کفایت از غسل جنابت نمیکند بلکه
رافع همان است که نیت از او کرده و اگر در میان آنها غسل جنابت

نباشد پس احوط بلکه اظهر این است که نیت هیچ یک از آنها کافی از دیگری
نیست و کافی است یک غسل به نیت همه آنها و اگر آن اغسال همه سنت
باشد پس اظهر کافی بودن یک غسل است به نیت همه و اگر غسل را به نیت
بعضی از آنها بکند مختص همان بعضی است و در نیت کافی است نیت اجمالی
نیت کند هر غسلی که امر او شده است برهم مسلم که تفصیل آنها را نداند
و اگر بعضی آن غسلها واجب باشد و بعضی سنت پس اقوی این است که یک غسل
به نیت همه کافی است و اگر به نیت بعضی آنها بکند مخصوص همان بعضی است
مگر اینکه آن بعضی که غسل را به نیت آن کرده غسل جنابت باشد که از آن
همه کفایت میکند **فصل چهارم** در طریقه کردن غسل است و در این فصل
دو مطلب است **مطلب اول** واجب است که مکلف خود مباشر غسل شود مگر
در صورتی که نتواند که در آن وقت نایب میگیرد و نیت غسل باید مقارن
اول آن باشد و طریقه نیت و مثل آن همان است که در وضو گفته شد و واجب است
ابتدا کردن در غسل ترتیبی بسر پس از آن طرف راست بدن بعد از آن طرف
چپ و اظهر این است که گردن از سر است و احوط این است که بعد از آنکه
گردن را با سر شست باز نصف آن را با طرف راست بشوید و نصف
دیگر را با طرف چپ بشوید و ناف و عورتین را نیز احوط با طرف راست
بشوید و نیز احوط با طرف چپ و احوط شستن اینهاست با هر یک از دو طرف
یا شستن نصف آنها با طرف راست و نصف دیگر با طرف چپ و تمیز

میان اجزای

بحث

میان اجزای هر عضوی نیست هر چند البته اگر از پشت بالا تا پایین بیاید
بیاید پائین بهتر است و واجب است که آب را از هر جزئی بجزء دیگر جاری کند تا مسمی
غسل متحقق شود و اکتفا نکند بمثل روغن مالیدن و واجب است رسانیدن
آب بجائی که آب ظاهر بشود بانها نمیرسد مثل زیر مو خواه موی صورت باشد
و خواه موی سایر اعضا و مثل پیچیدگیهای گوش و ناف و زیر چینهائی که در شکم
آدم فربه بهم میرسد و زیر پستان زنان و زیر بغل و آنچه مانند اینهاست از زیرها و ظاهرها
و واجب نیست شستن مو و اگر در بدن مانعی از رسیدن آب باشد مثل گل
و چرک غلیظ واجب است ازاله آن و واجب نیست شستن آنچه باطن است
مثل داخل دهن و بینی و گوش و چشم و غیر اینها مگر آنکه نمایان شود مثل
بینی که بریده باشد و اما مثل سوراخ در گوش و بینی که میکنند بجهت آویختن
حلقه پس اگر در آنها چیزی هست از او حرکت بدهد تا آب داخل آنها شود
و اگر چیزی در آنها نیست پس بشوید آنها را اگر دیده میشود داخل آنها
و اگر سوراخ بهم آمده است که داخل آن دیده نمیشود لازم نیست شستن
داخل آن و جایز است غسل در حالتی که ایستاده باشد در توی آب پس بشوید
آنچه را که از آب بیرون است از اعضا و در هر طرفی که میشوید
بقیه آن طرف را از آب بیرون آورد و بشوید یا ریختن آب بر آن
یا فرو بردن در آب به نیت غسل بلکه کافی است حرکت دادن
آن در زیر آب به نیت غسل هر چند بیرون نیاورد بلکه کافی است
زیر آب کردن هر یک از سر و طرف راست و طرف چپ بهمان ترتیب به نیت غسل

مطلب دویم کافیست در غسل فرو رفتن در آب یکدفعه به نیت غسل و اینرا غسل ارتماسی میگویند و واجب است دست مالیدن در زیر آب بجائی که آب بانها نمیرسد تا آب بانها برسد و اظهر این است که هر جزوی از بدن که داخل آب شد غسل آن بعمل آید بشرطی که کل بدن داخل آب شود و بیرون آمدن از زیر آب مدخلیتی بغسل ندارد پس اگر در اول فرو رفتن در آب به نیت غسل پای او که قبل فرو رود غسل است بشرطی که سایر بدن را بدون فاصله در آب فرو برد و ظاهر این است که کافی است فرو رفتن در آب به نیت غسل در حالتی که داخل آب باشد هرچند فرو رفتن در آب از خارج آب احوط است و غسل ترتیبی که اعضای غسل را بترتیب فرو برد هرچند که کثرت دارد افضل است از این غسل و اگر معلوم شود بعد از فرو رفتن در آب و بیرون آمدن اینکه آب بجزوی از بدن نرسیده هرچند محل یک موی باشد غسل باطل است بنابر اظهر و صحیح نیست ارتماسی زیر باران و آبشار و ناودان و صحیح است غسل ترتیبی پس اگر زیر باران پس جاری میکند آب تمام سر و گردن و بعد از آن طرف راست و بعد از آن طرف چپ و ظاهر این است که جایز است غسل ارتماسی در همه اغسال هرچند حدیث مخصوص بعضی اغسال است زیرا که قایلی بفرق نیست

فصل پنجم در مستحبات و مکروهات غسل است و در این فصل دو مطلب است

مطلب اول سنت است از برای مردی که منی از او آمده است استبراء یعنی سعی کردن در ازاله کردن منی از مجری به اینکه اول بول کند و بعد از آن دست

بماله

بماله بمخرج تا باقی پای بول بیرون آید بعد از آن غسل کند و بهترین طرق استبرا آن است که تنحنح کند سه دفعه بعد از آن دست بماله از مقعده تا بیخ ذکر بقوت سه مرتبه بعد از آن دست بماله از بیخ ذکر تا سر آن سه دفعه پس بفشرد سر آنرا سه مرتبه و بهترین صورتهای آن این است که بگذارد انگشت بزرگ را بر زهار و انگشت میانه را بر پیش مقعده و بالا بکشد تا داخل شود تری در میان حشفتین است در ذکر بعد از آن از بیخ ذکر بکشد تا سر آن پس سر ذکر را بفشرد و اگر بعد از بول و استبرا از ذکر تری مشتبهی بیاید که نداند چه چیز است بر او نه شستن آن لازم است و نه تجدید وضو و اگر بول و استبرا نکرده از ذکر تری بیاید واجب است بر او شستن آن و غسل اگر بول کرده و استبرا نکرده تری مشتبه ببیند پس غسلی بر او نیست و لازم است بر او شستن آن و وضو گرفتن و اگر استبرا نموده و بول نکرده تری مشتبه ببیند پس غسلی بر او نیست و لازم است بر او شستن آن و وضو گرفتن و اگر استبرا کرده و بول نکرده پس اگر ممکن او بوده بول کردن و نکرده پس حکم آن مثل صورتی است که نه بول کرده باشد و نه استبرا و اگر ممکن او بوده بول کردن و نکرده پس حکم آن مثل صورتی است که نه بول کرده باشد و نه استبرا و اگر ممکن نبوده بول کردن پس اظهر این است که این هم مثل صورتی است که نه بول کرده باشد و نه استبرا و واجب نیست اعاده کردن نمازی پیش از بیرون آمدن این تری

کرده واگر تری مشتبه نباشد ومعلوم باشد چه چیز است پس احکام ان را باید
بعمل آورد هر چند بول را استبرا کرده باشد ومشکل میشود در وقتی که نه بول
کرده ونه استبرا و مذی از او بیاید بسبب ملاعبه یا بول کرده باشد واحتمال بدهد
آلوده بودن باطن مخرج را بمنی یا به بول ولی هر فتوای علما التقییت حتی
نکردن باکی است واگر احتیاط کند از ان شستن آن وغسل کردن و وضو ساختن
پس کار خوبی کرده و بعضی علما سنت دانسته اند استبرا را برای زنان بکشیدن
انثیان عرضا ولکن جاری نمیشود در استبرای زنان چیزی از احکام استبرای
مرد و نیست بر زنان چیزی در تری مشتبه با وجوب استبرا نکردن در
هیچ حالی واگر بیرون بیاید منی مرد از فرج زن بعد از غسل پس نیست
دوباره غسل کردن آن زن واما اگر منی خود زن بیرون بیاید یا منی
او مخلوط بمنی مرد بیرون بیاید بعد از غسل پس غسل بر او واجب است واگر
شک در بیرون آمدن منی خود داشته باشد غسل بر او واجب نیست مطلب دوم
سنت است گفتن بسم الله پیش از غسل و شستن دستها تا به بند دست سه مرتبه
و بعضی تا مرفق گفته اند واین بهتر است و مضمضه و استنشاق کردن
وظاهر این است که فرقی میان غسل ترتیبی و ارتماسی در سنت بودن
آنچه گفتیم نباشد و سنت است در غسل ترتیبی مالیدن و کشیدن دست
بر آنچه بدن که کشیدن دست آب با ان میرسد مثل زیر موی سنگ و پشت
و شستن مو خواندن دعائی که در احادیث وارد شده در باب غسل

ولعه از اتمام

مسکمالحی

و بعد از تمام شدن غسل و سنت است که غسل را بیک صاع آب بکند وصاع
چهار مد است که تخمینا یکمن لیک سی شاهی میشود و سنت است موالات بمعنی
که در وضو گذشت هر چند واجب نباشد به هیچ یک از انها وسنت است
سه مرتبه شستن اعضا و مکروهست استعانت در غسل بمعنی که گذشت در وضو
و مکروهست غسل کردن با آبی که در آفتاب گرم کرده باشند فائده اگر در میان غسل
کردن حدث اصغری از او سر زند پس در این اشکال است واحوط آن است
که غسل را تمام کند و دفعه دیگر هم غسل کند و وضو هم لب زد و آن نیت
اکتفا به بدست برداشتن از این غسل و از سر غسل کردن و وضو هم لب زد
و دو نیت اکتفا به بدست برداشتن از ان غسل و از سر غسل کردن و وضو
گرفتن و ظاهر این است که این حکم در غسل ارتماسی هم جاری است زیرا که گفتیم
که هر جزئی که داخل آب میشود غسل آن بعمل آمده مراعات لزوم بردن کل
سر و بدن در آب چندان نیست که بعضی گمان کرده اند تمام سر و بدن زیر آب برود هیچ جزء از سر
بیرون نماند باب سیم در تیمم است و در این باب چند فصل است فصل اول در بیان اقسام
تیمم است که واجب است تیمم از برای هر چیزی که واجب است از برای آنها غسل و وضو
در صورتی که ... بعضی یا مشکل بودن آنها و سنت میشود به تیمم آنچه مباح میشود
بغسل و وضو پس واجب است تیمم از برای نماز واجب و طواف واجب و غیر اینها
از آنچه گذشت در وضو و غسل و کاهی تیمم واجب میشود ... آن دو جنب
تیمم ... برای آنکه گفتیم از برای کسی که ...
و محتلم شود از برای بیرون آمدن از مسجد ... مگر آنکه ممکن باشد غسل کند

تیمم بدل

بیرون نجس کردن مسجد که در این وقت غسل واجب است بر دو ای عرض تا درست است
تیمم از برای هر چیزی که گفته شد بدل از برای آنها وضو و غسل و هر کار که از برای آنها است
تیمم از برای خوابیدن ... بی وجود پلید بودن وضو و غسل هر چند بعید بر رفع آب
یا بودن خاک از برای نماز نیست هر چند آب پلید شده و نماز کرد ... تیمم از
برای از نماز کردن در وقتی که نماز ... تیمم میکند **فصل دوم** در اسباب است که مرتفعی
گرفتن وضو و کردن غسل است و در این فصل چند مطلب است **مطلب اول** یکی
از اسباب تیمم نیافتن آب است بقدر وضو و غسل پس اگر بیابد آب بقدری که
که کفایت وضو و غسل را بکند و بتواند قدری گل لای بکند و بدر آرد عرقی
داخل آن کند که کفایت وضو و غسل را بکند و آن آب از آن مستحقی
بودن بیرون زود واجب است که چنین کند و اگر ... خلاف وضو و غسل
بر دو واجب شده باشد آب بقدری که از آنها داشته باشد پس او را ...
که بآن آب غسل کند و تیمم کند بدل از وضو و اگر بدن یا رخت او نجس شده
و نتواند آن رخت را بکند بسبب سردی هوا یا غیر آن و آب بقدری داشته
باشد که پاک نجاست را بآن بشوید یا وضو بآن بگیرد یا غسل کند پس نجاست
نجاست را بآن آب بشوید و تیمم کند بدل از وضو یا غسل مگر اینکه بیابد
چیزی را که بآن تیمم کند که در این صورت بآن آب وضو میگیرد یا غسل
میکند و با نجاست نماز میکند و کسی که غیر آب ... آب را ...
دارد که تا وقت نماز باقی است آب را از برای او بهم نخواهد رسید

والبی

آب در کردن نماز در وقت ... احتیاط نمیکند ... آن ... هم رسیدن آن مع

واجب نیست بر او تفحص و طلب آب بنابر اظهر و اگر یقین دارد بهم رسیدن
آب را داشته باشد و واجب است طلب کردن آب تا وقتیکه گمان بهم رسیدن آنرا
دارد اما اگر گمان بهم رسیدن آب در وقت دارد یا شک دارد در بهم رسیدن
در رسیدن پس واجب است بر او طلب نمودن آب بقدر مسافت رفتن یک
تیر کمان اگر در زمین کوه و درخت دار و سنگلاخ باشد و بقدر مسافت
رفتن دو تیر کمان اگر در زمینی هموار باشد در چهار طرف و اگر بترسد از دزد
یا درنده پس ساقط است طلب از او آنچه گفتیم واجب است طلب آب در وقتی است
که وقت نماز وسعت داشته باشد و اگر وقت تنگ باشد پس تیمم میکند و نماز را
میکند و هم چنین است اگر آب داشته باشد ولیکن وقت گنجایش وضو ساختن
یا غسل کردن را نداشته باشد و اگر تنگ شدن وقت بسبب اهمال او باشد در طلب
پس ظاهر این است که تیمم میکند و نماز میکند و دوباره کردن نماز بر او
لازم نیست هر چند گناه کار است بجهة اهمال کردن در طلب و احتیاط این است
که نماز را دوباره بکند و اگر آب دارد و در وسعت وقت وضو یا غسل را تاخیر
کند تا وقت تنگ شود و گنجایش وضو ساختن یا غسل کردن و گذاردن
نماز را در وقت نداشته باشد اگر چه یک رکعت از نماز باشد پس با تیمم میکند
و نماز میکند و احتیاط دوباره کردن نماز است و احتیاط در هر جا ...
ترک نکند **مطلب دوم** یکی از اسباب تیمم دست نرسیدن بآب است بسبب پیری یا بودن آب
در زمین ... که آب از آن ... یا ... قیمت
که آب بخرد در جائی که آب با میوه ... یا ترسیدن از دزد یا درنده

که ترسد از ضرر آن بر نفس او یا عرض یا مال او و ترس لیا نیز از جمله اسباب است
هرچند ترس از آنچه بیان کردیم نباشد مثل کسی که از تاریکی یا قبرستان
می ترسد و هم چنین است اگر از سرما بترسد و دشوار باشد بر او تحمل آن اگرچه ترس
ناخوشی نداشته باشد و اگر برطرف شود به دست آوردن اسباب عملی مثل چاه
کندن یا داخل گردیدن جامه و ریختن در چاه که آن رخت ... بعد بیرون آورد
و بیفشرد واجب است که چنین کند و هم چنین واجب است گرم کردن آب اگر
از سردی آن بترسد اگر ممکن باشد گرم کردن و واجب است خریدن آب
اگر تواند هرچند بیشتر مساوی قیمت آن باشد اگر ضرر به او نرسد از جهت قوت
او و عیال او در رفت لازم اینها خواه حصول ضرر در همان وقت باشد خواه
بعد از آن اگر امید بهم رسیدن چیزی که کفایت او کند نداشته باشد و مثل
این است خریدن اسبابی که به جهت تحصیل آب ضرور باشد مثل دلو و ریسمان
و همچنین است از برای گرم کردن آب و واجب است بر او قبول کردن اگر کسی آن را
به بخشد او را بلکه اگر کسی بها را به بخشد که با آن آب بخرد واجب است
بر او قبول کردن مطلب سیم یکی از اسباب تیمم ترس از هم رسیدن مرضی است
در استعمال آب خواه ترس از بهم رسیدن باشد و خواه از ضرر رسیدن و خواه
از زیاد شدن ناخوشی باشد که داشته باشد و طول کشیدن آن و هم چنین است
زخم و دمل اگر بترسد از آنها خیره کند خلاصه ... ط بهم رسیدن شقاق
و دشوار است که در غایت صعوبت باشد تحمل آن گردد بر آن نه محض الم نا ...
و گمان ضرر کافی است در جواز تیمم کردن بلکه احتمال ضرر هم کافی است
وبعضی گفته اند

وبعضی گفته اند جایز نیست تیمم از برای کسیکه خود با عمد جنب کرده باشد در حالی
که میداند نمی تواند غسل کند بلکه این کس باید غسل کند هرچند ترس مردن
داشته باشد و این ضعیف است بلکه جایز است جماع کردن از برای کسیکه
میداند که آب بقدر غسل کردن بدست او نمی آید هرچند آب بقدر وضو
داشته باشد و از جمله اسباب تیمم ترکیدن دست و غیر آن است و خوف
بهم رسیدن ترک است بلکه زیاد شدن آنها و صحیح است وضو و غسل در این حالت اگر کند
و از جمله اسباب تیمم تشنگی و ترس بهم رسیدن آن است اگر موجب بیماری شود پس آب را
نگاه میدارد و تیمم میکند و مثل این است تشنگی برادر مومن او بلکه تشنگی
حیوان او مگر اینکه حیوانی باشد که از کشتن آن ضرری و تضییع مالی لازم
نیاید پس تجویز کرده اند جمعی در این صورت کشتن آن حیوان را و به آب وضو
ساختن یا غسل کردن را مطلب چهارم کسی که آب نیابد و برف بیابد بدلیل کر
نتواند که برف را آب کند یا برف را با اعضای خود بمالد که آب شود بقدریکه
مسمی غسل بعمل آید واجب است بر او که چنین کند و اگر اینها ممکن نیست پس تیمم
میکند بخاک اگر ممکن باشد تیمم کردن بر آن و اگر نیابد چیزی که تیمم بر آن کند
پس ساقط است از او وضو و غسل و تیمم همه و احوط این است که تیمم کند بر برف
در وقت تنگی که بر خاک تیمم میکند و اگر با وجود تیمم برف را هم مشغله
نماید پس احتیاط را کامل کرده است و بهر صورت نماز را دوباره بکند
وقتی که میسر شد ادا یا به طهارت صحیحه فصل سیم در کیفیت تیمم است

و در این فصل چند مطلب است مطلب اول واجب است نیت و قصد و تعیین
عبادت که وقتی تیمم از برای آن میکند و بدل بودن تیمم که در وقت یا بدل غسل است یا
عبادت وقتی که اراده کردن انها دارد و واجب بودن یا مستحب بودن آن تیمم
قربة الی الله و کفایت میکند در نیت اینکه و نیت قصد تعیین آنچه ذکر
شد در وقتی است که اینها نشد معین شده آن عمل باشد و اما قصد رفع
حدث پس اگر اراده نماز رفع حدث را تا وقتی که آب پیدا شود ضرر
ندارد و اگر منظور رفع حدث بالکلیه باشد پس جایز نیست و واجب است
هم الاحوط نیت با زدن دستها بخاک پس نیت میکند و میزند دستها را
با هم بخاک و اگر اثنای دستها بخاک کافی نیست هر چند بقوت
بگذارد و حالا تمام کف هر دو دست را بر پیشانی تا طرف بالای بینی
و بر دو جانب پیشانی که منتهی بکنار ابروها و واجب نیست مالیدن دستها
بر رو ولکن احوط است بعد از آن مالیدن کف دست چپ بر تمام دست
راست از مچ دست تا سر انگشتها بعد از آن مالیدن کف دست راست
بر تمام پشت دست چپ بطریق مذکور و احوط این است که بمالد
تمام کف دست بر تمام پشت دست هر چند هر جزئی از کف دست
مالیده شود بهر جزء از پشت دست واجب باشد ... قدری
قدری از تمام سر را و قدری از بالای مچ دست را و واجب است
که کف دست را بمالد به پشت آن انها مگر اینکه عذر باشد نه

کم شوا

کم شوان کف دست را بمالد و اگر دستها بریده شده باشد از قطعات تمام مالیدن
انها و براینها مالیدن و لیکن ذراع را به پیشانی و اگر میسر نشود پس نایب بگیرد
چنانکه خواهد آمد و اگر میسر نشود نایب می مالد پیشانی را بخاک و اگر ستر
از دستها بریده شده باشد پس می مالد بر پیشانی دست را که دارد و می مالد به پشت
اینی دست ذراع دست بریده را و اگر میسر نشود نایب میگیرد و اگر بعضی دستها
بریده شده باشد بمالد بر باقی و اظهر این است که واجب نیست چسبیدن چیزی
از خاک بدست که آن را بمالد و اگر بچسبد دو باره بزند بخاک تا با آن بچسبد
مطلب دوم مشهور واجب بودن زدن دستهاست بخاک دفعه دیگر از برای
مالیدن پشت دستها در تیمم بدل غسل و کافی بودن یکدفعه زدن دستها بخاک
در تیمم بدل وضو و اظهر این است که فرقی نیست میانه تیمم بدل غسل و بدل وضو
در کافی بودن یک مرتبه زدن دستها بخاک و مستحب بودن دو مرتبه زدن
خصوص در بدل غسل و نهایت احتیاط این است که یا در هر یک از تیمم بدل غسل
و بدل وضو دو تیمم کند که در یکی اکتفا کند بیک مرتبه زدن بخاک و در دیگری
دو مرتبه بزند و در هر دو بقصد قربت اکتفا کند بیک مرتبه زدن بخاک
و در دیگری دو مرتبه بزند و در هر دو بقصد قربت اکتفا کند یا در تیمم بدل
وضو اول یک مرتبه دستها را بخاک بزند و به پیشانی و پشت دستها بمالد بقصد
وجوب و دفعه دیگر دو مرتبه بزند به نیت استحباب و در تیمم بدل غسل اول
دو مرتبه بزند بنیت وجوب و دفعه دیگر یک مرتبه بزند به نیت استحباب
و فرقی در تیمم بدل غسلها نیست مگر اینکه در تیمم بدل غسل جنابت دیگر وضو
با تیمم بدل آن در کار نیست و در تیمم بدل سایر غسلها اگر حدث صغری

از دو جا در شده باشد باید وضو بگیرد اگر میسر شود و اگر میسر نشود بدل وضو
هم تیمم کند **مطلب سیم** واجب است در تیمم که اول دستها را بخاک بزند بعد از آن
بمالد به پیشانی بعد از آن بمالد به پشت دست راست بعد از آن بمالد به پشت
دست چپ و واجب است که این کارها را چنان بکند که فاصله بسیار در میان
آنها بهم نرسد هر چند تیمم بدل غسل باشد و واجب است ابتدا کردن از بالا
در مالیدن پیشانی و پشت دستها و جمعی واجب دانسته‌اند پاک بودن پیشانی
و دستها را و این احوط است اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد نجاست تیمم میکند
هر چند نجاست برسد بجائی که باز هم میکند و همچنین است اگر آن نجاست
مانع باشد از رسیدن دست بخاک یا به پیشانی و به پشت دستها مثل خون بسیاری
که خشک شده باشد و واجب است که خود مکلف تیمم کند مگر آنکه عاجز باشد که در اینصورت
نایب میگیرد که نایب دستهای او را بزند بخاک و بمالد به پیشانی و پشت دستهای او
با وجود توانائی زدن دست بخاک خواه دست خود مکلف و خواه دست نایب
اکتفا بکند بمالیدن پیشانی و پشت دستها بخاک و اگر خود نایب نتواند دست
بخاک زدن پس بمالد به پیشانی و پشت دستهای او بخاک **مطلب چهارم** مستحب است بسم الله
گفتن در ابتدای تیمم و گشودن انگشتها در وقت زدن بخاک و واجب نیست
داخل کردن خاک در میان انگشتها بلکه مستحب هم نیست و مستحب است
که بزند آخر دستها را از پیشانی و پشت دستها تا آنکه تمام آنها بمالد **فصل
چهارم** در چیزهائی است که بآنها تیمم میتوان کرد اشکالی نیست در جواز تیمم
کردن بخاک و اقوی این است که تا خاک میسر است نمیتوان بکند و بسنگ ریزه

تیمم کرد

تیمم کرد و اما شنه پس آن مثل خاک است بدون اشکال و اما گل و آهک پیش از
پختن آنها پس اگر آنها خاک نشده چنانکه در بعضی شهرها است پس صحیح است
تیمم بر آنها و اگر خاک نیست اظهر این است که صحیح نیست تیمم بر آنها بعد از پختن
و همچنین صحیح نیست بر گل پخته و اگر خاک بدست نیاید پس تیمم میکند بر گرد جامه
یا نمد زین یا یال چارپا و امثال این و اظهر این است که گرد مقدم است بر گل
و احوط این است که بهر دو تیمم کند و اظهر این است که اگر بیرون آمدن غبار
از جامه و امثال آن موقوف باشد بر تکانیدن آنها آنها را بتکانند
پس کافی نیست بودن غبار در میان آنها و اگر فرض شود نبودن غبار اصلا
پس ساقط است تیمم بآن و ناچار است از آنکه غبار غبار خاک باشد پس کافی
نیست غبار آرد و خاکستر و مثل آنها و اگر غبار هم نرسد پس تیمم میکند بر گل
پس میگذارد دستهای خود را بر آن و بکشد آنها را بر مالیده پیشانی و
پشت دستها و اگر ممکن باشد که گل خشک بشود و خاک گردد پس چنان بکند و گل
باید کم باشد که از خاک بهم رسیده باشد نه از مثل خاکستر و امثال آن
و اظهر این است که گل مقدم است بر سنگ نیز و احوط این است که بگل
و بسنگ هر دو تیمم کند اگر هر دو بهم رسد و اگر هیچ یک اینها بهم نرسد در وقت
بهم رسد پس حکم آن گذشت و واجب است که خاک پاک باشد و مباح و اگر مجبور
باشد در غیر مباح و دست رس باشد بشسته باشد یا خریده و بر سد
از استعمال آب پس اگر از حال صاحب آن میداند رضای او را تیمم کردن

پس تیمم میکند و اگر امید اندر رضای او دارد پس در تیمم اشکال است و در دو زینت کافی نبودن
ندانستن راضی بودن او و ضرر رسیدن باو و دیگر درست تیمم بجائیکه شوره
و شنه با بر ... مستحب است که خاک از بلندیهای زمین باشد و از راهها
نباشد فصل پنجم در احکام تیمم و لواحق آن است و درین فصل چند مطلب است
مطلب اول جایز نیست تیمم پیش از داخل شدن وقت و اما بعد از دخول
وقت پس اظهر جواز کردن تیمم است اگر امید زایل شدن عذر را نداشته باشد
و اگر امید زوال عذر را دارد پس تامل میکند تا اینکه باقی بماند بمقدار ادای او از
وقت بعد از تیمم کردن و نماز کردن الخ و هرگاه تیمم کرده باشد از برای نمازی
و داخل شود وقت نماز دیگر و تیمم را دانسته باشد پس جایز است ~~که بهمان~~
~~بهمان تیمم کرده باشد از برای نمازی و داخل شود وقت نماز دیگر تیمم را ادا~~
پس جایز است که نماز کند بهمان تیمم و انتظار اول وقت را اینکه و جایز است کردن
چند نماز بیک تیمم و جایز است تیمم از برای نماز قضا در هر وقت که اراده
کردن نماز قضا نماید و اظهر این است که جایز است تیمم از برای نافلههای یومیه
در ساعت داخل وقت آنها و هم چنین از برای نوافل دیگر و از برای نمازهای
مطلب دوم واجب نیست دوباره کردن نمازهائی که تیمم کرده در ... وقت
و در هر وقت هرگاه آب بیابد یا عذر زایل شود خواه در سفر و خواه در حضر بلی
مستحب است دوباره کردن در وقت و هرگاه تیمم کرد پیش از آنکه نماز کند آب
یافت یا عذر او زایل شد ... او را استعمال آب پس تیمم باطل میشود
هرچند استعمال آب نکرده تا آب تلف شود یا عذر او بر گردد و اما اگر تلف آب
یا بر گشتن عذر پیش از آنکه ... زمانی باشد که ممکن باشد در آن استعمال
آب پس در این دو قول است و احوط اینست بلکه اظهر آنها باطل شدن تیمم است پس باید
تیمم میکند

تیمم کند و نماز میکند و اما هرگاه تمکن استعمال آب بعد از داخل شدن در نماز
باشد هرچند شروع در تکبیرة الاحرام باشد پس اقوی این است که نماز را اتمام میکند
و لکن مستحب است که تا رکوع نکرده نماز را بر هم زند و وضو بگیرد یا غسل کند
و از سر نماز کند و اظهر این است که بهمین تیمم نماز دیگر هم میتواند کرد هرگاه از
نماز که فارغ شد آب تلف شده باشد پس تیمم او باطل شده است از برای نماز
دیگر چنانکه باطل شده بود از برای نمازی که بعد از داخل شدن در آن آب
یافت و ظاهر این است که درین حکم فرقی میان نماز واجب و مستحب نیست
مطلب سیم اگر تیمم کرد جنب پس موجب وضوئی از او صادر شد پس اظهر و اشهر این است
که ثانیا تیمم میکند بدل از غسل هرچند تواند وضو گرفت و واجب دانسته اند بعضی
[illegible] وضو را با تیمم بدل از وضو اگر نتواند وضو گرفت تا وقتی که تواند غسل کند
و احوط این است که هم تیمم بدل از غسل کند و هم وضو بگیرد اگر تواند و اگر نتواند
تیمم دیگر بدل از وضو بکند و کافی است نیت قربت در هر یک و ظاهر این است که
درین حکم فرقی میان غسل جنابت و غسل حیض و نفاس و غیر اینها نباشد مطلب چهارم
کسی که نه آب بیابد و نه چیزی که بر آن تیمم کند پس نماز از او ساقط است و بعضی گفته اند
نماز کند و دوباره هم بکند نماز را اگر آب بیابد یا چیزی که بر آن تیمم کند و بعضی گفته اند
ذکر خدا بکند در وقتهای نمازها بقدر طول کشیدن نمازها و اقوی قول اول است
و اما قضا پس اظهر وجوب آن است این کتاب صلوة است نماز بهترین عملها است بدرستیکه
و از برای نماز واقع میشود حکمهاست که بیان آنها را چنانچه ... میکنیم طرف اول در
مقدمات نماز است و مقدمات پنج چیز است مقدمه اول پاک بودن از حدث
و خبث است و گذشت احکام آن در کتاب طهارت مقدمه دوم در وقتهای

نمازهاست و در این چند مقدمه چند بابست باب اول در نمازهای شبانه روزی است
و در این باب چند مطلب است مطلب اول از برای هر نماز است دو وقت یک
وقت فضیلت دیگر وقت مجزی بودن و بعضی گفته اند که یک وقت است از برای
مختار و دیگری وقت است از برای کسی که عذر داشته باشد مثل کافری که مسلمان شود
آخر وقت و طفلی که بالغ شود و دیوانه که عاقل شود و بیهوشی که بهوش بیاید و زنی
که از حیض پاک شود اما اول دو وقت ظهر پس از وقت گردیدن خورشید است از خط
نصف النهار بجانب مغرب تا اینکه بگردد سایه هر چیز مثل خود آن نسبت بظهر
و اما دویم آن پس تا وقتی است که باقی بماند از غروب آفتاب بقدر نماز عصر
که آن مختص بنماز عصر است و اما اول دو وقت عصر پس بعد از فارغ شدن از
نماز ظهر است تا اینکه بگردد سایه هر چیزی دو برابر خود آن و اما دویم آن پس میرود
تا غروب آفتاب بنابر اشهر اقوی در هر دو و اما نماز مغرب پس اول دو وقت
آن از غروب خورشید است تا اینکه تمام شود سرخی طرف مغرب و دویم آن باقی است
تا وقتی است که باقی بماند تا نصف شب بمقدار نماز عشا و دور نمیدانم جایز
بودن کردن نماز مغرب عشا را هرگاه باقی مانده باشد تا نصف شب قدر کردن
چهار رکعت نماز عشا اگر فراموش کند نماز را یا بجای آورد به نیت ادا میکند نماز
مغرب را تا وقتی که باقی بماند تا صبح قدر نماز عشا و دور نیست که حکم هر جاری
چنین باشد و بهتر نیت نکردن ادا و قضا است و اما نماز خفتن پس اول دو وقت
آن از وقت فارغ شدن از نماز مغرب است بنابر اقوی تا ثلث شب و دویم
آن تا نصف شب است و حکم ما جاری گذشت و اما نماز صبح پس اول دو وقت آن از
طالع شدن صبح صادق است تا اینکه روشنی بشود و دویم آن باقی است
تا طلوع خورشید مطلب دویم ظهور مخصوص بودن اول گردیدن خورشید است

از خط

مثل سفر و باران و بیماری و کار ضروری [illegible]

بنماز ظهر

از خط نصف النهار بجانب مغرب بعد از آن شریک میشود ظهر و عصر در وقت تا اینکه باقی
بماند تا غروب خورشید بقدر نماز عصر مخصوص [illegible] پس نماز ظهر را [illegible] ادا میکند
اگر در وقت مشترک عصر را کرده باشد و اگر عصر را در وقت مختص ظهر کرده دوباره میکند
[illegible] از آنکه نماز ظهر را بکند دویم چنین است مغرب و عشا و در این تفریع اشکال است
هر چند فرع صحیح باشد ما کرد اشتهار نماز دویم بجا آوردنی بیاید که نماز اول را نکرده نیت را
میگرداند بنماز اول اگر ممکن باشد و ظاهر این است که این حکم در غیر صورتی است که نماز
دویم در وقت مختص نماز اول شده باشد و مراد از ممکن بودن گردانیدن نیت
این است که لازم نیاید زیادتی رکن که در نماز عصر میگرداند نیت را بظهر مادامیکه
که رکعتی زیاده نشده باشد و دور نیست در نماز عصر جایز بودن گردانیدن نیت بعد از تمام
شدن نماز هم مطلب سیم شناخته میشود گردیدن خورشید از خط نصف النهار بجانب
مغرب بزیاد شدن سایه بعد از کم شدن آن یا بهم رسیدن سایه بعد از نایافت شدن
آن در زمانهای شناختی آن دایره هندیه است و بعضی گفته اند شناخته میشود
بگردیدن خورشید بجانب ابروی راست و این قول مناسب مکانی است که قبله آن
نقطه جنوب باشد و اما غروب خورشید شناخته میشود بتمام شدن سرخی سمت مشرق
بنابر اشهر و احوط و بهتر [illegible] است بنابر [illegible] و اما صبح پس آن سفیدی است کشیده
متصل به [illegible] است و اول سفیدی مانند است بضعف حلقه و اعتباری بسفیدی
بلند بجانب وسط آسمان که [illegible] نیست مطلب چهارم بهترین وقتها اول
آنهاست در کردن نماز در اول وقت تاکید بسیار است مگر از برای کسیکه نافله
گذاردست که او تاخیر میکند تا نافله تمام شود و مگر از برای زن مستحاضه که اراده
دارد که جمع کند میان دو نماز بیک غسل که او بعقب می اندازد نماز ظهر را

و بعضی گفته اند تمام این وقت مشترکند و متفرع کرده اند ثمره بر قول خود این را که اگر مقدم داشته بود عصر

سمت
تا آخر وقت فضیلت و همچنین مغرب را دیگر از چیزهایی که بعقب می‌اندازد نماز خفتن را تا سرخی
مغرب تمام شود دیگر از چیزهایی که [illegible] را [illegible] و [illegible] گرفته که [illegible] کردن یا آنکه
بیمار رسانیده است بقضای حاجت که اگر نماز کند حضور قلب نخواهد داشت دیگر از چیزهایی که
[illegible] بیاید و [illegible] جمع شده باشد که نماز را بعقب می‌اندازد تا آنها را دفع کند
دیگر از چیزهایی که قضای نمازهای واجب فوت شده را [illegible] که آنکس قضا را مقدم
میدارد بر ادا دیگر از چیزهایی که یقین بدخول وقت ندارد در صورت [illegible] ظن
بدخول آن در صورتیکه جایز است اعتماد بظن که بعقب می‌اندازد نماز را تا یقین
بهم رساند بدخول وقت دیگر از چیزهایی که عذری دارد که امید زوال آنرا دارد
مثل کسی که [illegible] بلکه [illegible] دیگر از چیزهایی که اراده
دارد که نماز را با جماعت بکند مثل آنکه میخواهد [illegible] یا آنکه در دیگر
مکانی که حضور قلب [illegible] از جمله [illegible]
در نماز ظهر با **باب سیم** در وقتهای نمازهای [illegible] است بدانکه [illegible] مطلب است
مطلب اول وقت نماز جمعه بعد از گردیدن خورشید است از خط نصف النهار
بجانب مغرب و همچنین خطبتان [illegible] تا آنکه بگردد سایه مثل شاخص
[illegible] و وقت مذکور بگذرد و دیگر نماز جمعه
نمی‌توان کرد [illegible] جمعه [illegible] با امام در رکعت
دیگر را [illegible] جمعه [illegible] امام در رکعت
[illegible] نماز جمعه [illegible] نماز جمعه
مطلب دوم وقت نماز عید رمضان و عید قربان از برآمدن خورشید است تا ظهر
و نماز عید رمضان دیرتر کرده می‌شود از نماز عید قربان بجهت فطره [illegible]
و چیز خوردن **مطلب سیم** در وقت نماز خورشید گرفته و ماه گرفته [illegible]

تا نهایت و آخر وقت عشا است که گفته‌اند [illegible] و بعضی گفته‌اند
که آخر وقت عشا است که مشغول [illegible] می‌شود و [illegible] احوط است و اما وقت نماز
زلزله پس مدت عمر است و اظهر این است که وقت نماز زلزله [illegible] دارد
تا وقتی که [illegible] پیش از گذشتن [illegible] و مانند زلزله است
صدای بلندی که [illegible] که هولناک
[illegible] پس اظهر این است که نماز آنها هم مانند نماز زلزله است و اظهر این است [illegible]
نماز از [illegible] زلزله [illegible] و اظهر این است که شرط نیست
که فاصله میان زلزله‌ها [illegible] **باب سیم** در وقتهای نافله‌های
شبانه روز [illegible] بدانکه [illegible] مطلب است **مطلب اول** اظهر این است که
وقت نافله ظهر از اول گردیدن خورشید است از خط نصف النهار تا آنکه بگردد
سایه بقدر دو قدم [illegible] و وقت نافله عصر تا وقتی است که بگردد سایه بقدر
چهار قدم [illegible] آخر وقت است [illegible] و بعضی گفته‌اند که وقت نافله
ظهر تا وقتی است که [illegible] سایه با آنچه [illegible] بقدر [illegible] نماز
ظهر و وقت نافله عصر تا وقتی است که [illegible] سایه با آنچه [illegible]
[illegible] بقدر [illegible] نماز عصر و بعضی گفته‌اند که وقت نافله ظهر و عصر [illegible]
تا وقت خواندن آنها است [illegible] است که جایز است
کردن نافله پیش از دخول وقت و بعد از دخول وقت و بعد از [illegible]
[illegible]
از کردن نافله [illegible] بهتر [illegible] و بهتر [illegible]
[illegible] سایه [illegible] نماز ظهر [illegible]
[illegible] سایه بقدر [illegible] نماز عصر [illegible] جایز است کردن نافله پیش از نماز واجب
و [illegible] کردن نافله بعد از نماز واجب [illegible] بهتر است و بهتر [illegible]

اداء قضا است در اینصورت و بهر حال هر وقتی که دریافت یک رکعت از نافله را در وقت
تمام میکند آنرا هر چند وقت آن بیرون رود ولکن خفیف کند نافله را به نخواندن
سوره و مستحبات وغیر اینها مطلب دویم وقت نافله مغرب بعد از فارغ شدن از نماز
مغرب است تا زوال سرخی سمت مغرب و در نیت چون ادا کردن نافله نماز مغرب ادا میکند
وقت نماز مغرب باقی است و هرگاه سرخی سمت مغرب زایل شد پس بهتر کردن نافله مغرب است
بعد از نماز خفتن و اگر در بجا کردن نافله سرخی زایل شود پس نافله را تمام میکند
و بهتر کردن نافله مغرب است پیش از خواندن تعقیب بجز تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
که آنرا پیش از نافله میگویند و وقت نافله نماز خفتن با وقت است و مستحب است عقب
انداختن نافله خفتن نماز از هر نماز مستحبی که در آن شب میخواهد بکند بغیر نافله شب
مطلب سیم وقت نافله شب بعد از نیمه شدن شب است تا طالع شدن صبح صادق
و شناخته میشود نیمه شب بفرو رفتن ستارهای و بعضی گفته اند مراد ستارهای است
که در وقت پنهان شدن خورشید طالع میشود و این قول تمام نمیشود در هر ستارها
و در هر فصل و شاید این قول تخمین باشد از برای هم رسیدن یقینی است آن از برای
عوام در ستارهای که دیده میشوند و با وصل تاریک شدن شب بر سر کوهها و دیوارها و
مشهور این است که هر چه نافله شب نزدیک تر بصبح است بهتر است و شاید مراد مشهور
این باشد که همه نافله را در نزد نیمه شدن شب نکند نه آنکه بهتر باشد مستغرق کردن
نافله در نصف آخر شب چنانکه پیغمبر میکردند که بعد از نیمه شدن شب چهار رکعت
از نافله را میکردند و میخوابیدند پس بر میخاستند و چهار رکعت دیگر را میکردند و میخوابیدند
پس برمیخاستند و چهار رکعت دیگر را میکردند و میخوابیدند پس نماز شفع و وتر را میان
طالع شدن صبح کاذب و صبح صادق میکردند و مخیر است بجا آوردن نافله شب است
پیش از نیمه شب از برای کسی که عذری داشته باشد و قضای نافله را صبح کردن بهتر است
از ادا کردن آن پیش از نیمه شدن شب و دیگر که چهار رکعت نافله را اگر دید صبح طالع شد
تمام میکند

تمام میکند نافله را بتخفیف و اگر چهار رکعت نکرده صبح شود پس نافله صبح را میکند و نماز
صبح را میکند پس تتمه نافله شب را میکند به نیت قضا و اگر وقتی بیدار شود که کمی بیش
از فجر نمانده باشد پس نماز شفع و وتر را میکند و تتمه نافله شب را قضا میکند
و در نیت قضا کردن نماز شفع و وتر نیز مطلب چهارم وقت نافله صبح بعد از
تمام شدن نافله شب است تا پیدا شدن سرخی در سمت مشرق و بهتر آن است که پیش از
طالع شدن صبح صادق بکند و جمعی گفته اند مستحب است دوباره کردن آن هرگاه
پیش از صبح کرده باشد و بهتر این است که دوباره کردن وقتی است که بعد از سر کردن
نافله صبح خوابیده باشد و در نیت که دوباره استحباباً خواه خوابیده باشد
بعد از کردن آن یا نخوابیده باشد باب چهارم در چیزهایی است که از لواحق وقتهاست
و در این باب چند مطلب است مطلب اول واجب است علم بوقتها که کردن نماز
در وقتها دیگر که شده اند وقت نمازها نماز را صحیح نیست هر چند وقت کرده باشد
مگر در جایی است که فراموش کرده باشد پس این دو نوع دوباره نماز را میکند
در وقت به نیت ادا و در بیرون وقت به نیت قضا و واجب است هم رسانیدن
یقین از برای کسیکه تواند یقین بهم رسانید و کافی داشته اند بعضی شنودن خبر
صاحب احتیاط را و این مشکل است مگر اینکه علم بهم رساند از آن
و هم چنین است خبر دادن یکمرد عادل یا دو خبر مرد عادل پس دور نیست که کافی باشد
و شاید قرار داده اند آن از برای صاحب عذرها باشد از برای خبر کردن غافلین
با ... و طلب علم کردن ... ملتزم شده اند علم بهم رسانیده ~~...~~
رسانیده ... که ... علم بهم رساند پس جایز است از برای آنها
عمل بظن و بعضی گفته اند واجب است عقب انداختن نماز تا وقتی که
علم بهم رسد و این احوط است و اگر در صورت عمل بظن ظاهر شود که بودن

ظن پس اگر تمام نماز پیشتر از دخول وقت بعمل آمده دوباره میکند نماز را و اگر بعضی نماز را
پیشتر از داخل شدن وقت کرده و بعضی از آن بعد از داخل شدن وقت اگر چه سلام
نماز باشد پس نماز صحیح است بنا بر اشهر اظهر و اگر گمان کند که از وقت بیشتر از قدر
نماز عصر باقی نمانده یا نماز خفتن پس بکند آنها را و بعد معلوم شود که وقت بیشتر
باقی بوده پس دور نیست که اکتفا کند با آنچه کرده نماز ظهر و مغرب را بعد آن
بکند به نیت ادا اگر وقت مشترک باقی باشد و به نیت قضا اگر باقی نباشد و بهتر این است
که نیت ادا و قضا نکند بلکه در نماز ظهر و عصر کافی است کردن چهار رکعت بیرون
نیت ظهر و عصر نیز **مطلب دوم** کسی که دست رس داشته باشد بشرائط نماز و دریابد یک رکعت
از آن را در وقت لازم است بر او کردن نماز به نیت ادا در تمامی قدر وقت اگر است
پس اگر دریابد بقدر پنج رکعت نماز از آخر روز پس دریافته است نماز ظهر و عصر را
و هم چنین است مسافر اگر دریابد بقدر سه رکعت از وقت را و هم چنین است اگر
بقدر پنج رکعت یا چهار رکعت پیشتر از نصف شدن شب که نماز مغرب خفتن را دریافته است
بلکه غیر مسافر هم چنین است و دریافته میشود رکعت به برداشتن سر از سجده دوم و بعضی
گفته اند بدریافتن رکوع و این دور است و محتمل است کافی بودن تمام شدن ذکر
واجب سجده دوم پس اگر دریابد یک رکعت را از اول وقت و مانعی بهم رسد از کردن
نماز قضا بر او نیست مگر اگر دریابد بقدر تمام نماز و نکند نماز را او واجب است
که قضای آن را بکند **مطلب سیم** اگر جمع شود نماز علامت با نمازهای روزانه واجب
شبانه روزی پس پیشی میدارد ابتدا اگر وقت آن تنگ شده باشد و اگر وقت هر دو
تنگ شده پس نماز شبانه روزی را میکند و اگر وقت هر دو وسیع باشد
هر کدام را خواهد پیشی میدارد بنا بر اقوی و بعضی گفته اند نماز شبانه روزی را
پیشی میکند و این احوط است و اگر در جائی که میکند نماز علامت را بترسد

در قضا شدن

از قضا شدن نماز شبانه روزی نماز شبانه روزی را میکند و بعد از آن آنچه از
نماز علامت باقی مانده میکند و بعضی گفته اند نماز علامت را از سر میگیرند
و اول اقوی است و اگر نداند که وقت تنگ است یا وسیع مانند اول گرفتن
خورشید پس اگر وقت نماز شبانه روزی وسیع است احوط آن است که نماز
علامت را پیشی بکند **مطلب چهارم** مشهور حرام بودن کردن نافله است در وقت نماز
واجب مادامیکه نماز واجب را نکرده مگر نوافل شبانه روزی و اظهر کراهت است نه حرمت
و اظهر در نافلهای شبانه روزی هم کراهت است اگر کردن آنها باعث از دست رفتن
فضیلت نماز واجب نشود اگر کردن نافله باعث نکردن نماز واجب یا تمکن دادن
بعضی واجبات آن شود حرام است کردن نافله و هم چنین است قضای واجب اما اگر بداند
از حال خود که اگر نافله بکند نماز قضا هم نخواهد کرد پس ظاهر نیست کراهت نافله کردن
چه جای حرام بودن **مطلب پنجم** مشهور مکروه بودن کردن نافله مبتدئه است یعنی نمازی
که مخصوص باشد بوقت معین و وقتی نیست در وقت بیرون آمدن خورشید و فرو رفتن
آن و در وقت بلند شدن آن تا بلوغ خط نصف روز یا نزدیک به آن و بعد
از نماز صبح و نماز عصر و بعضی گفته اند حرام است کردن نافله در این وقتها و اما
[illegible] مکروه بودن آن است و حدیثهائی که دلالت دارد بر کراهت یا حرمت
دارند محمول است بر تقیه **مقصد سیم** در جای نماز گذاردن است و در این مقصد چند مطلب است
مطلب اول جائز است نماز در هر جائی که جائز باشد تصرف کردن در آن مانند مسجد و در جائی
که مال نمازگزار باشد یا اجاره کرده باشد در زمینی که وقف نمازگزاران شده باشد و مانند
اینها و هم چنین است در جائی که صاحب آن اذن بدهد خواه صریحا اذن بدهد یا کاری
بکند که از آن کار معلوم شود اذن او یا از حال او بفهمد رضای او را در نماز
کردن در زمین او و احوط این است که علم بهم رسد به رضای او تا جایز است نماز کردن

در صحراهائی که زراعت در آنها نباشد و ضرر بصاحب آنها نرسد هر چند بدانند که آن صحراها
صغیر یا دیوانه است و کافی است فهمیدن رضا از حال ولیّ آنها هر چند مجتهد جامع
الشرائط باشد و اظهر در مانند صحرا کافی بودن ظنّ است برضا بلکه تا یقین بنبودن رضای صاحب
یا دلیل او را در نماز کردن در آنجا نداند جایز است نماز کردن و بنا بر اقوی باطل
بودن نماز است در جای غصبی یعنی جائی که بدون اذن صاحب آن در آنجا نماز کرده
باشد خواه خود نمازگذار آن جا را از دست صاحب آن گرفته باشد یا غیر او
یا هیچ کس آن را از دست صاحب آن نگرفته باشد و لکن صاحب آن اذن نداده
باشد در نماز کردن و اظهر این است که غیر غاصب ملحق است در صحت بغصبی
نماز کند و نماز کسی که [illegible] غصبی بودن جای نماز را [illegible] است هر چند کفر
که فراموش کرده باشد [illegible] که نمازگذار غاصب باشد و اگر کسی
که نماز در جای غصبی درست نیست لیکن او معتقد درستیت بنا بر قصور و این سخن خوب است
آن اگر شخصی بر خود [illegible] باشد یا اینکه در دین حکم است که نا جایز است از آن آنها
و کوتاهی کرده باشد در یاد گرفتن آنها و اما کسی که بزور او را [illegible] به نماز کردن
در جای غصبی نماز او صحیح است و هم چنین است اگر او را حبس کرده باشند در جای
غصبی با اشکال در صورتی که نماز کردن ضرر بصاحب آن جا برساند مانند اینکه
احتیاج داشته باشد به تیمم کردن در آنجا [illegible] است و چون از آنها [illegible]
و انکار [illegible] میکنند و صاحب آن راضی [illegible] آن زیرا که حبس [illegible] مباح
میکنند [illegible] در آنجا [illegible] آن را [illegible] آن است که بر روی آن
[illegible] البته [illegible] خواه [illegible] باشد و خواه [illegible] در آن
جز مباحی باشد و خواه [illegible] اما اگر [illegible] جای [illegible] نمازگذار [illegible] جای
[illegible] مانند جامه غصبی باشد پس آن ضرر ندارد و هم چنین ضرر ندارد

غصبی بودن

ده
غصبی بودن دیوار و سقف و اما نماز کردن بر روی بامی که پرده یا دیوار آن غصبی
باشد پس در آن اشکال است و احوط ترک کردن نماز است بر آن بام مطلب دوّیم شرط است
پاک بودن جای پیشانی نه جای غیر پیشانی از اعضائی که بر جای نمیرسد و به همه آن
جائی که بر آن نماز میکند هرگاه نجاست آنها سرایت بکند برطوبت به بدن نمازگذار
بنا بر مشهور اقوی و اظهر این است که ضرر نرساند هر چیزی که به بدن یا جامه
نمازگذار که مکرر [illegible] اگر [illegible] که ضرر نرساند نماز کردن با
آن [illegible] نمازگذار بجای که نماز او [illegible] بدن یا جامه او [illegible]
اشکال است و [illegible] از آن [illegible] اگر دوری کردن از آن باعث
حرج باشد و احوط دوری کردن است در جای نماز از هر آنچه ضرر ندارد
نماز کردن با آن از مکروهات مگر در صورت لازم بودن حرج مطلب سیم مستحب است
ستره برای نمازگذار باینکه بگذارد در پیش روی خود چیزی را که بگذارد [illegible]
یا [illegible] در اینجا راه رود [illegible] باز [illegible] از مشغول شدن بغیر خدا
و این معنی حاصل میشود بایستادن نزدیک دیواری یا ستونی یا باری یا عصایی یا جامه
اگر چه حکایت [illegible] و اگر چیزی نیابد [illegible] در پیش روی خود خطی بکشد از
سمت [illegible] انتهی [illegible] از پیش روی نمازگذار و تاکید استحباب ستره
بیشتر است در مکه معظمه بجهت بودن جمعیت در مکه مطلب چهارم مستحب است از برای
از برای مرد نماز گذاردن در مسجد مگر نماز عید رمضان و عید قربان در غیر
مکه و استحباب نماز کردن در مسجد تاکید دارد در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مسجد
اقصی و مسجد کوفه و مسجد جامع هر شهری و هر کدام را در کتابی مفصل نوشته‌ایم
فضیلت آن [illegible] است از آنکه [illegible] داشتیم و اظهر این است که استحباب
کردن نماز در مسجد در نماز واجب است پس کردن نافله در خانه بهتر است

و نماز تحیت مسجد و آنچه بخصوص در حدیث وارد شده باشد که پیش از آن در مسجد وا مانده زنان
پس نماز کردن ایشان در اطاق بهتر است خواه نماز واجب و خواه سنت بلکه پستو بهتر است
از اطاق و اطاق بهتر است از فضای خانه از برای ایشان و مستحب است
با تاکید ساختن مسجد و حرمت کردن بسقف زدن آن بلکه سقف زدن
مکروه است و جوزه نمایند در چوب بست کردن آن و مستحب است که جای بی‌بانات
و جای وضو ساختن در در مسجد باشد نه توی مسجد و مستحب است که بلند تر نکنند کنگره را
از بام مسجد بلکه از دیوار آن نیز و مستحب است لباس آمده و نو کردن مسجد
و بودن در مسجد و نشستن در آن خصوصاً با انتظار نماز و مستحب است وضو ساختن
در خانه و داخل مسجد با طهارت شدن و تعاهد به کفش کردن در در مسجد
که کسی داخل مسجد بکند و پیش داشتن پای راست وقت رفتن توی مسجد و پیش
داشتن پای چپ وقت بیرون آمدن و خواندن دعاهائی که در حدیث وارد شده
و جاروب کردن مسجد خصوصاً روز پنجشنبه و شب جمعه و چراغ افروختن در مسجد
و نماز تحیه مسجد کردن پیش از آنکه بنشیند و کراهت دارد تنگی کردن
مسجد و حرمت جواهرات در آن کشیدن و داخل شدن مسجد در حالتی که بوی بدی
با او باشد خصوصاً سیر و پیاز و ترب و در آن اخلاق و مستحب است که ایشان را
فرو برد و کراهت دارد گذشتن و انشاد شعر بی فایده و جستن گم
شده و تعریف کردن آن و بلند کردن صدا و فروختن چیزی و خریدن
و عمل صنایع کردن و نقش و زینت کردن و داخل کردن اطفال که تمیز ندارند
و دیوانه و داخل کردن دیوانه در مسجد را جای مرافعه و حکم کردن
و سنگ‌ریزه یا کثافت از آن و گشودن عورت در صورتی که حرام جمع باشد از آنکه

کسی که عورت

کسی که عورت او را ببیند و کراهت دارد خوابیدن در مسجد مگر در مسجد الحرام و مسجد
پیغمبر صلعم مسئله پنجم مکروه است برابر هم ایستادن مرد و زن و پیش ایستادن زن
در حال نماز و جمعی گفته‌اند حرام است و نماز باطل است و زایل میشود کراهت با حرمت
باینکه حایلی در میان ایشان باشد یا ده ذراع فاصله و احوط این است که ده ذراع
از جای پیش نماز خود باشد در حال سجده تا جایی که زن ایستاده و لکن در صورتی
که زن پیش ایستاده باشد و اظهر این است که حایل و فاصله بقدر ده ذراع ضرور
نیست در صورتی که یکی از مرد و زن در بلندی ایستاده باشد که ده ذراع
بلندی داشته باشد و دیگری در پای آن بلندی ایستاده باشد متصل یا قدر بلندی
ده ذراع نباشد ولکن از جای ایستادن آنکه پای ایستاده تا ته بلندی و از ته بلندی
تا سر آن همه ده ذراع باشد یا آنکه ضلع مثلثی که هم میرسد از دو جای ایستادن
ایشان ده ذراع باشد مثل آنکه اگر ریسمانی بکشند بگیرند از جای ایستادن آنکه در پایین
ایستاده بجای ایستادن آنکه در بالا ایستاده آن ریسمان ده ذراع باشد و زایل میشود
کراهت و حرمت هرگاه مرد پیش ایستاده باشد هرچند بقدر یک وجب باشد و بهتر این است
که سر زن نزد پای مرد باشد و حایل باید جسم باشد پس کوری و تاریکی فایده ندارد
و احوط این است که جسمی باشد که مانع از دیدن باشد نه آنکه مثل شبکه و جامه
لباس نازک باشد و بنابر قول به باطل بودن نماز پس اگر نماز یکی از ایشان بجهتی
باطل شده و دیگری نداند باطل بودن نماز او را و نماز کند نماز او هم باطل است
بخلاف صورتی که بداند که نماز دیگری باطل است که در این صورت نماز او
صحیح است و اگر ندانند هیچ یک از ایشان که دیگری نماز میکند یا آنکه هر دو از
نماز فارغ شوند نماز هر دو درست است و اگر هر دو یا یکی از ایشان در اثنای نماز
با خبر شوند از نماز کردن دیگری پس اقوی این است که هر دو نماز را تمام میکنند

و چیزی را نهان نیست و بدان که اینها اگر یکدفعه مشغول نماز کردن شوند نماز هر دو باطلست
و اگر ناچار شده باشند پس نه حرمتی است و نه کراهتی و اگر جای نماز گنجایش نداشته که مرد پیش
بایستد و زن عقب او پس اگر وقت نماز تنگ شده باز نماز میکنند و اگر وقت نماز
وسیع باشد مرد اول نماز میکند و زن بعد از او و مستحب است از برای زن
اذن دادن مرد را اول نماز کردن هرگاه آن جا از زن باشد در جاهای مباحی
که ملک هر دو باشد هرگاه زن اذن ندهد مرد را که اول نماز کند اشکال است و حکمی است
عمل بقرعه و احوط این است که زن اذن بدهد که مرد اول نماز کند و اگر مرد زن را
رخصت بدهد که اول نماز کند پس اشکالی نیست مطلب ششم مکروه است نماز کردن در قبرستان
و لیکن میشود کراهت اگر قبر را پیش روی خود قرار دهد و اشد کراهت قرار دادن قبر است
پیش روی خود هر چند نماز کننده در قبرستان نالیقه ده باشد و در رفع کراهت ملحق د
بآنکه حایلی میان خود و قبر قرار دهد یا آنکه از هر طرفی بقدر ده ذراع از قبر دور بایستد
و در رفع کراهت بانداختن چیزی بر قبر که از آن پوشیده شود اشکال است و اولی است که
منع میکنند از روی بقبرها را اما ان ایستادن نیز دیدن ضعیف است و احوط این است
که مساوی قبرهای امامان نه ایستند اما پیشتر از آنها ایستادن پس ظاهر حرمت آن است
و احوط این است که پشت بقبر آن ایشان نکنند در غیر حال نماز نیز و مکروه است نماز
کردن در وسط راهها بلکه در همه راه و در جای خوابیدن آب و قاطر و در جای
قرار گرفتن شتر در وقت آب خوردن بلکه در جاهای خوابیدن شتر بلکه جای خوابیدن
گاو و گوسفند نیز و بر داشته میشود کراهت یا کم میشود بآنکه آب بپاشند بر آن جا
و جارو کنند و در خانه که در آن شراب باشد یا مست کننده دیگر و در جایی که آتش
روی او باشد خصوص آتش شعله دار مانند چراغ و خصوص آتشی که از زغال
بلند باشد و ظاهر میشود از بعضی حدیثها مکروه بودن روبروی ایستادن از برای

سادات

سادات و مکروه است رو بصورتی که نقش کرده باشند ایستادن و در خانه که در آن صورت
باشد هر چند پیش روی نماز کننده نباشد و کم میشود کراهت یا زایل میشود بآنکه بپوشانند
آن را و تغییر بدهند و از بعضی حدیثها ظاهر میشود مکروه بودن هرگاه صورت یک
چشم داشته باشد و بهتر این است که آنها هم پوشانده شوند و مکروه است نماز کردن در خانه
که در آن سگ یا ظرفی باشد که در آن بول میکنند و در جاهای پست و بعضی علما تعمیم داده اند
از آنجا که شامل مطبخ و گلخن حمام میشود و مکروه است رو بقرآن گشوده یا نوشته
دیگر که او را مشغول کند یا رو بانسانی که رو بروی نمازگذار باشد یا دری که گشوده باشد
ایستادن و در خانه مجوسی یا در خانه که مجوسی در آن باشد و در خلا و روبروی آب
خلا که از آن لغزش میکند و روبروی شمشیر برهنه و مانند آن از براقها بلکه هر آهنی باشد
و در گرم خانه حمام که رخت کنی آن و در رسیدگاههای و در توی آب گل و در جاهای
مورچه و در نهرها و در زمینهای شوره و بر روی برف و در هر زمینی که اهل آن بعذاب
هلاک شده باشند ایستادن مطلب هفتم جایز نیست کردن نماز واجب سواره و راه
رونده خواه در سفر و خواه در حضر از برای مختار و در صورت ناچاری بجهت ترس و مرض
و باران و گل و مانند اینها که اگر بایستد بر زمین ضرر و حرج برای او لازم آید جایز است
و مراعات قبله و افعال نماز را بهر قدر که تواند بکند و آنچه را نتواند اشاره کند و اگر
منحصر بشود امر در اینکه یا سواره نماز کند یا راه رونده پس اختیار کند هر که ای را
که بآن افعال نماز تمام تر میشود و اگر مساوی باشند هر کدام را خواهد بکند و حکم جایز
بودن کردن نماز است سواره هر چند تواند افعال نماز را تمام بجا آورد و این مشکل است
و اما جاروئی که آن را البته باشند که حرکت بکند پس اظهر این است که جایز است نماز کردن
بر پشت آن و هم چنین است تختی که آن را بر دو درخت دوخته باشند و اما کشتی
پس اگر ممکن نباشد از آن بیرون بیاید جایز است نماز کردن در آن باتفاق علما

و مراعات قبله در افعال نماز را هر چند تواند باید بکند و اگر خواهش نکند و اگر میتواند بیرون بیاید پس اگر نماز کردن در کشتی باعث نقص نماز میشود باید بیرون بیاید و اگر بسبب کردن نماز در کشتی نقص نماز نمیرسد پس اظهر این است که جایز است در آن نماز کند و اما نماز نافله پس جایز است کردن آن در کشتی و در حال سواری و براه رفتن خواه در سفر و خواه در حضر و خواه در حال اختیار و خواه در ناچاری و مستحب است که تکبیرة الاحرام را رو بقبله بگوید و بعضی واجب دانسته اند و اگر اشاره میکند از برای رکوع و سجود اشاره سجود را پائین تر از اشاره رکوع میکند و اگر رکوع و سجود را رو بقبله بر وجه صحیح بکند بهتر است و بعضی جایز دانسته کردن نافله را رو بغیر قبله نشسته در حال اختیار روایتی مشکل است مقدمه چهارم در قبله است و در این مقدمه چند مطلب است مطلب اول اکثر علمای سابق بر آنند که کعبه قبله کسی است که در مسجد الحرام است و مسجد الحرام قبله کسی است که در حرم نماز کند و حرم قبله اهل دنیا است و اقوی این است که کعبه قبله کسی است که تواند علم بهم رساند که رو بآن ایستاده مثل اهل مکه و شرط نیست که کعبه را به بیند و سمتی که کعبه در آن است قبله است از برای هر کسی که نتواند علم بهم رساند که رو بکعبه ایستاده و سبب است که رخنه میشود قول اول بطوری که بر گردد بقول ثانی و سمت کعبه آن سمت فضائی است که کعبه در آن است از زیر زمین تا باسمان پس جایز است بر بالای کوه ابو قبیس کردن نماز و در زیر زمین که ته آن پائین تر از ته کعبه شود و اما حجر اسمعیل پس جایز نیست نماز کردن رو بآن هر چند بگوئیم که آن از کعبه است و جایز است کردن نافله در اندرون کعبه خواه در حال اختیار و خواه حال ناچاری و مکروه است کردن نماز واجب در آن در حال ناچاری نه حال اختیار بنا بر اقوی و در وقت ناچاری از زیاده‌ای آن که خواه میتواند بخود و جایز است کردن نماز بر بام کعبه

واظهر این است

واظهر این است که رکوع و سجود میکند بر وجه تمام و باید بگذارد در مقابل رو از بام چیزی روبرو که قبله او باشد و احوط این است که تا ناچار نشود بر بام کعبه نماز نکند مطلب دویم واجب است بر اهل هر اقلیمی رو کردن بسمتی که در دست انها است و به تحریر کم و در حدیثها بر علامت دانستن آن بکر بر گرفتن ستاره جدی پشت سر در حدیثی و در حدیث دیگر بر گرفتن آن بر جانب راست مگر در راه حج که آن میانه مینه شانها باید گرفت و ظاهر میشود از قرائن که آنچه در این حدیث است از برای میانهای عراق است مانند کوفه و بغداد و اطراف انها و اگر این نباشد پس درست نیست که همه روی زمین بآن طریق کنند زیرا که شهرها و اقلیمها مختلف میباشند پس باید ما ذکر کنیم آنچه را علما گفته اند در علامات سایر شهرها پس از برای اطراف شرقی عراق مانند بصره و آنچه مسادی آن است گردانیدن جدی است بر طرف راست صورت و بطاق ایستادن که میل کند بجانب مغرب شمال و از برای اطراف مغربی عراق و آنچه مثل انهاست گردانیدن محور قو و رفتن خورشید است در روزهای اول بهار یعنی اول برج حمل بر برابر راست و مشرق نماز در برابر راست چپ و خورشید را وقت ظهر بر طرف ابروی راست و از برای اهل شام گردانیدن جدی است پشت شانه چپ و سهیل در وقت بیرون آمدن آن میان دو چشم و در وقت غروب آن بر چشم راست و بنات النعش را در وقت پنهان شدن آن پشت گوش راست و از برای اهل مغرب گردانیدن جدی است بر طرف چپ صورت و ثریا بر جانب راست و عیوق را بر جانب چپ و از برای اهل فارس و بصره گردانیدن جدی است بر طرف راست صورت و شرطین را در وقت

[illegible]

طلوع آن میان دو شانه و از برای اهل سند و سنده گردانیدن جدی است بر گوش
راست و سهیل را در وقت طالع شدن آن پشت گوش چپ و بنات النعش را در وقت
بیرون آمدن بر طرف راست صورت و از برای اهل یمن گردانیدن جدی است
میان دو چشم و سهیل را در وقت غروب آن میان دو شانه و گردانیدن آن
بسیار ری از آنجا قبله خراسان است مانند قبله عراق داخله تو می بینی از آن
اختلافاتی که بهم میرسد از این علامات کردن امام ع در دو روایتی که مبنی
اشاره بآن کردیم در تفصیل حال اطراف عراق و خصوصا در راه مکه
و بخیر اینها دلیلی بر آنکه معتبر در قبله سمت کعبه است دا[و]گان وسیع است
و لکن سزاوار این است که ترک نکند بهم رسانیدن علم را بقبله هر که تواند
و از راههای بهم رسانیدن علم رجوع است بمحرابی که معصوم از آن ساخته
باشد و در بعضی اوقات میتوان از علم و لعه هیئه علم بهم رسانید و در صورتی
که نتواند علم بهم رسانید پس شکی نیست که عمل بر ظنی است که از امارات بهم
و از جمله امارات است خبر دادن غیر عادل و هر گاه دو ظن بهم رسد بدو سمت
دیگر از آن دو ظن قوت آن دیگری بیشتر باشد عمل بآن میکند که
قوتش بیشتر است دیگری که نتواند سعی کند در رسیدن قبله مانند آدمی کور
یا کسی که در حبس تاریکی باشد کافی است خبر دادن غیر و از جمله امارات است
قبر و محراب مسلمانان پس جایز است تابع اینها شدن و در صورت
نتوانستن بهم رسانیدن علم بسمت کعبه و دانستن ظن بآن جایز نیست
سعی و اجتهاد در جهت سمت و اما لغی در ... طرف سمت است ... نیت

باید که

باد ت چپ پس بعضی گفته اند جایز است و دلیلی بر وجوب آن نیست بلکه بعضی علما
حرام دانسته اند آن را و این احوط است و اگر ظن هم نتوانند بهم رسانید پس
مشهور این است که چهار نماز بچهار سمت میکند و بعضی گفته اند قرعه بزنند و بعضی
هم از سمتی بیرون آمده رو بآن سمت نماز کند و اقوی این است که یک نماز
میکند بهر سمتی که خواهد مطلب سیم اگر نماز کرد رو بسمتی که ظن داشت که قبله است
پس معلوم شد که ظن او خطا بوده است پس اگر در اثنای نماز است میگرداند بسمت قبله
و نماز صحیح است اگر رو بمیان مشرق و مغرب ایستاده بوده و اگر رو بجانب مشرق
یا مغرب ایستاده بوده یا پشت بقبله یا غیر اینها پس نماز را از سر میگیرد مگر آنکه
شک باشد از دوباره کردن نماز هر چند یک رکعت آن باشد که در این صورت میگرداند
رو بقبله و تمام میکند نماز را و احوط این است که قضای این نماز را هم بکند و اگر
بعد از تمام شدن نماز است پس اگر رو بمیان مشرق و مغرب ایستاده بوده پس بر او
چیزی نیست و اگر رو بجانب مشرق یا مغرب ایستاده بوده پس اگر وقت باقی است
دوباره میکند و اگر وقت بیرون رفته قضا نمیکند و اگر پشت
بقبله ایستاده بوده پس این است حکم آن مثل حکم صورتی است که رو بجانب مشرق یا مغرب
ایستاده بوده و ظاهر این است که کسی که نه ظن بسمت قبله داشته و نه علم و بسمتی
نماز بکند و بعد معلوم شود که بسمت قبله نبوده حکم او مانند حکم کسی است که ظن داشته
و خطای آن معلوم گردیده و هم چنین است کسی که فراموش کرده باشد سمت قبله را و اما جاهل
بسمت قبله که کوتاهی در رسیدن بآن کرده باشد و بغیر قبله نماز کرده باشد پس او
مانند کسی است که عمدا رو بغیر قبله نماز کرده باشد و کسی که عمدا رو بغیر قبله
نماز بکند نماز او باطل است زیرا که چنانکه گذشت مراعات قبله در نمازهای
واجب در حال اختیار ... و نماز ... حال اینها را مقدمه پنجم

در جامهٔ نماز گذارست و دران مقدمه چند مطلب است مطلب اول واجبست بر نماز
گذار پوشانیدن عورت و باطل میشود نماز به نپوشانیدن آن عمداً در صورت
توانستن پوشانیدن و اظهر اینست که کسی که نداند که عورت او نمایانست
و کسی که فراموش کرده باشد و بعد نماز بخاطرش آید دوباره نماز را نمی کند
نه در وقت و نه در بیرون وقت و اگر در میان نماز بخاطرش آید باید بپوشاند و نماز را
و اگر نپوشاند نماز او باطل میشود و اظهر اینست که پوشانیدن به برگ درخت
و علف هرگاه درست عورت را بپوشاند مانند پوشانیدن بجامه است اگر چند
هرچند توانا باشد که به پوشاند و اگر برگ درخت و علف نیابد پس بگل بپوشاند از آن
بگل چسپنده اگر بدست آید باید و ظاهر اینست که گل مانند جامه است اگر توانا
باشد پوشانیدن عورت را مانند جامه یا پوشانیدن رنگ عورت و ضخیم آن و احوط
اینست که تا جامه و برگ درخت هست بگل نپوشاند و اگر گل هم بدست
او نیاید و تواند رنگ عورت را پوشانید بنوره و مانند آن و هر چند حجم آن
پوشیده نشود پس احوط اینست که اینرا بکند و اشاره کند از برای رکوع و سجود
و اگر هیچ چیز ندارد که عورت را بپوشاند و می تواند هم که بخرد بهر قیمت که بدهند اگر
ضرر باو نمیرساند در این وقت و نه در وقتهای دیگر و حرج لازم نیاید پس نماز
میکند برهنه و اشاره میکند از برای رکوع و سجود پس هر چند اگر ایستاده و کسی او را نمی بیند
پس ایستاده میکند بلند و حجم خود و بعضی واجب دانسته اند که جماعت آنچه را
که نزدیک است حاصل افعال نماز باشد بقدری که تواند و این احوط است و اظهر اینست
که برهنه ایستاده نماز میکند اگر ایمن است از کسی که عورت او را ببیند و اگر ایمن
نیست

نیست نشسته نماز میکند و بعضی گفته اند که خوب دارند اینکه در صورتی که ایستاده نماز
میکند در وقت سجده بنشیند و نشسته اشاره کند از برای سجده و این اقربست اگر
نشستن باعث هویدا شدن عورت نشود و اقرب اینست که اگر مظنه دارد که
پوشانیدن عورت بدست او بیاید نماز را با آخر وقت بیندازد و مانند آن است
کسی که امید هم رسیدن پوشاننده دارد که نماز را با آخر وقت می اندازد تا وقتی
که امید او بریده نشود و اگر در میان نماز پوشاننده عورت بهم رسید باید پس اگر از
پوشانیدن عورت باطل کننده نماز … هیچ نمیرسد بپوشاند و اگر بهم
نمیرسد پس اظهر اینست که نماز درست است هرچند وقت گنجایش از سر گرفتن
نماز داشته باشد و به آنکه واجب نیست پوشانیدن عورت از خود اگر کسی خود
نداند که نماز کردن در جامه که گریبان آن گشاده باشد هرگاه در حال رکوع
عورت خود را ببیند و غیر او عورت او را نه بیند و اگر گاهی غیر به بیند پس
نماز او باطل میشود همان وقت که غیر او به بیند نه از اول نماز و مراد از دیدن
غیر ممکن بودن اینست که غیر نه بیند هرچند نباشد در آنجا که نماز میکند هیچ
کسی پس ضرر ندارد دیدن غیر بر خلاف معتاد و ضرر دارد ممکن بودن دیدن
غیر بوجه معتاد و مستحب است نماز جماعت از برای برهنه ها خواه مرد و خواه زنان
باین طریق که می نشینند همه در یک صف و پیش نماز در میان صف می نشیند
و پیش نمی گذارد زانوهای خود را از زانوهای ایشان و اظهر اینست که جایز است زیاده
از یک صف اگر ممکن نباشد که در یک صف بنشینند مطلب دوم و لوازم عورت در مرد
ذکر است و خصیتین و مقعد بنابر اظهر و در زنان در اینجا همه بدن اوست
بغیر صورت و دستها و قدمها از بند دست و پاها … بند پا …

و با ما از رباب مسئله نهم و نهم چنانچه قدری از صورت را ولی هر از صورت این است
که مردم ایراد صورت میکوبند بلکه آنچه واجب است پوشانیدن آن در وضو شاید نیز پوشانید آن
زیر چانه لقمه رستعار روسری نداشته باشد و احوط پوشانیدن آن است و اما گردن
پس واجب است پوشانیدن همه آن و نهم چنانچه است موی زن از اولاد ما کنیز و دختر
نابالغ پس جایز است نماز کردن ایشان سر برهنه بلکه در نیت مستحب است بودن کنیز
بی چهارقد در حال نماز و فرقی در این حکم میان کنیز که نیست مگر در کنیزی که آقای
او طفل داشته باشد بعضی احتمال داده اند بودن او را مثل زنان از اولاد ما همچنانکه
طفل او زنده است و این احوط است اما کنیزی که بعضی آن آزاد شده باشد پس آن
در حکم زنان آزاد است مطلب سیم واجب است پاک بودن بدن و جامه از نجاسات در حال
نماز و شرط صحت نماز است پس باطل میشود نماز با نجاست اگر عمداً بکند مگر اینکه
وقت تنگ شده باشد از شستن نجاست و کسی که نداند که نماز با نجاست بدن یا رخت باطل است
دکوتاهی کرده باشد در یاد گرفتن مسئله و با نجاست نماز کرده باشد مانند کسی است
که عمداً با نجاست نماز کرده و اما کسی که فراموشی کرده باشد شستن نجاست را تا از نماز
فارغ شود پس ظاهر این است که دوباره نماز را میکند و خواه در وقت و خواه در بیرون
وقت و همچنین است اگر در اثنای نماز بخاطرش آید و اگر وقت تنگ شده باشد که نماز را
از سر بکند پس احوط آن است که نماز را اتمام کند و دوباره هم بکند و اما کسی که نداند که
بدن یا رخت او نجس ملاقی شده پس اگر علم هم رسانید بنجس بودن آنها بعد از تمام شدن
نماز ظاهر این است که نماز را دوباره نمیکند خواه در وقت و خواه بیرون آن و اگر در
اثنای نماز عالم شود پس اگر ظاهر شود بودن نجاست پیش از نماز پس نماز را از سر
میگیرد مگر اینکه وقت تنگ شده باشد که تمام میکند و قضا واجب نیست و لکن

قضا

ستر عورت

قضا احوط است و اگر ظاهر شود که نجاست در اثنای نماز هم رسیده پس اگر ممکن باشد که
نجاست را بشوید و نماز را از همانجا تمام کند که فعل مبطل نمازی بعمل نیاید مانند
فعل بسیار و پشت کردن بقبله بشوید نجاست را و اگر ممکن نتواند پس نماز را دست بردارد
و نجاست را بشوید و از سر نماز بکند مگر اینکه وقت تنگ شده باشد که در آن وقت تمام میکند
نماز را و احوط کردن قضای آن است و ظاهر این است که چنین است حکم اگر شک داشته
باشد که نجاست در اثنای نماز هم رسیده یا پیش از نماز و اگر بعد از نماز یقین
بهم رسید [illegible] باشد که در حال نماز با او بود یا نه پس باید چیزی [illegible]
مطلب چهارم بخشیده شده است نماز کردن با نجاست در چند جا یکی از آنها خون دملها
و زخمها است و ظاهر این است که بخشیده شده است مادامیکه خون آنها بریده نشده باشد
و بعضی گفته اند مادامیکه آنها چاق نشده باشد و فرقی نیست در این حکم میان
خون کم و خون بسیار و میان بودن آن به بدن یا برخت و واجب نیست عوض کردن
جامه و نه کم کردن آن نجاست نه بستن آن زخم و دستمال براه لباس و ظاهر الحاق
بجاهائیست که در عادت میرسد آن نجاست بآن جاها و اگر مخلوط شود بخون زخم
و دمل چیزهای پاک مانند چرک و عرق و آب خوردن آن را نیز بنابر اظهر عفو است چرک و عرق
و مستحب است از برای صاحب آن دمل و زخم شستن رخت خود هر روزی یکمرتبه دوم
از آنچه بخشیده شده است خونی که کمتر از درهم بغلی باشد از غیر حیض و نفاس
و استحاضه و در قدر درهم [illegible] سر انگشت [illegible] اول
انگشت شست و یک اشرفی خلاف است و احوط این است که زیاده تر از [illegible] سر انگشت
شست نباشد و بیرون کرده اند از این حکم خون حیض و نفاس و استحاضه را
و اصحاب ملحق کرده اند بآن خون حیوان نجس العین را و این احوط
و اظهر این است که در حکم باشد ملاحظه هم بودن آنها میشود و بقدر آن [illegible]

حکم ملبوس و در جمیع ملبوس دیگر و بیشتر از یکی بودن خون العرق لیس جنبی که
فرو رفته باشد بجامه و از روی دیگر آن هویدا شده باشد یک حکم حساب میشود
خواه غلیظ باشد و خواه نه و اگر مشتبه شود که نجس شده است یا نه یا نجسه است هم
نجس نخوان پاک دانسته حکم کنید پس ظاهر نجسی بودن است در اوائل دیا کسی بصلات
در درهم و بیم اگر نجس شده باشد نجسی بودن جبر است که با آن جبر تنها نماز تمام نشود
از جامهها مانند بند زیر جامه و کلاه هر چند در جای محل رفتن آنها را
گذاشته باشند و در غیر جامه مانند قلمه و انگشتر و در عمامه هرگاه عورت را
بپوشاند پس در کردن آن اشکال است و دور نیست که نجس شده باشد ما دامیکه
سجیده است و اظهر این است که رختی که نجس شده باشند و با خود داشته باشد نجس شده است
هر چند دوخته باشد آن بلکه هر چند از رختهای پوشیدنی خود او باشد زیرا
که دلیلی نیست مگر در رخت پوشیده و بدن پس حرز ندارد مطلق همراه داشتن
و مانند این است گرد نجس که بر رخت بلکه بر بدن او نشسته باشد اگر رخت و بدن خشک
باشند و نشسته بر آن بوده که بر آن لبته باشد و حرز ندارد خونی که از زیر پوست رفته
رفته باشد و از بواطن شده باشد و هم چنین است خونی که زیر پوست مانده باشد
بسبب ضربی که بآن موضع رسیده و نشسته باشد بظاهر و هم چنین است همراه داشتن طفل
و حیوانی که گوشت آن حلال است هر چند با آنکه طفل یا حیوان نجاست نمایان
باشد و حیوان او نجس شده باشد جامه زنی است که پرستاری پسر را با بنی میکند هرگاه
از آن جامه دیگر نداشته باشد و بول آن طفل نجس شده باشد و کافی است از آن را
شستن آن جامه روزی یک مرتبه و ملحق کرده اند جمعی دختر را به پسر در حکم مذکور
و دور نیست زیرا که در حدیث لفظ مولود وارد شده است و حکمی است

ملحق کردن

ملحق کردن مردی که پرستاری طفل میکند بزنی که پرستاری آن میکنند در این حکم
و ملحق کردن زیاده تر از یک جامه بیک جامه هرگاه ناچار باشد از پوشیدن زیاده تر
از یک جامه و ملحق کردن بیشتر از یک طفل بیک طفل و ملحق کردن غایط ببول و در ملحق
کردن بدن بجامه اشکال است و اقوی این است که روزی یک مرتبه که گفتیم جامه را بشوید
در بول البته کفایت [illegible] ریختن آب بر آن میکنند بلکه بشوید و بهتر این است که آخر روز
بشوید تا پیشتر نمازهای خود را در جامه پاک یا جامه که نجاست آن کمتر باشد کرده باشد
و ملحق کرده اند جمعی جامه کسی که ذکر او را بریده باشند هرگاه بول دائم از او میچکد
مطلب پنجم بجامه زن پرستار طفل و بعضی در این مسئله نظر داشته اند و مشقت در جمیع است
هرگاه نجس شود جامه نماز گذار و بغیر آن جامه نداشته باشد و نتواند آن را بشوید پس
شکی نیست در جایز بودن نماز کردن او برهنه و بعضی گفته اند هیچ امر برهنه
نماز کند و نخواهد با آن جامه و اقوی این است که با به برهنه نماز کند و اگر ناچار باشد
در پوشیدن آن جامه بجهت سرما یا غیر آن نماز میکند در آن جامه و جبری بر او نیست
بنا بر اظهر و بعضی گفته اند دوباره میکند نماز او را و این احوط است و اگر دو جامه داشته
باشد یکی پاک و دیگری نجس و بهم مشتبه شود پس ظاهر این است که واجب است
در هر یک از آن دو جامه یک بار نماز کند و ظاهر این است که در این حکم فرقی میان دو جامه
و بیشتر نیست پس نماز میکند بشماره جامهها مگر در صورتی که جمع [illegible] یکی زیاده باشد
یک نماز میکند در هر کدام از آن جامهها که خواهد و احتمال دارد جمع کردن بقرعه
و احتمال دارد کردن نماز در هر چند دانه از آن جامهها که طاقت دارد [illegible]
و اگر وقت تنگ باشد پس بقدر گنجایش وقت از آن جامهها نماز میکند در هر کدام که خواهد
و دور نیست لازم بودن نماز کردن در جامه که مظنه پاکی [illegible] دارد و اگر یکی
از دو جامه مشتبه از دست او برود پس احوط کردن نماز است در جامه که دارد و برهنه

و باید ترتیب میانه نمازها را در نظر داشته باشد پس کسی که اراده کردن نماز ظهر و عصر را دارد
در ان دو جامه مشتبه پس میکند نماز ظهر و عصر را در یکی از ان دو جامه بعد از ان باز نماز
ظهر و عصر را میکند در ان جامه دیگر و جایز است که دو نماز ظهر در ان دو جامه بکند بعد
از ان دو نماز عصر هم در ان دو جامه بکند و اگر نماز ظهر را در یکی از ان دو جامه
بکند و نماز عصر را در جامه دیگر بعد از ان نماز ظهر را بکند در همین جامه که نماز
عصر را در ان کرده و نماز عصر را بکند در جامه اول که اول نماز ظهر را کرده بود پس در
نیت بگو نماز ظهر ادا **مطلب ششم** جایز نیست نماز گزاردن در پوست مردار و باطل است نماز
کردن در پوست مردار و باطل است نماز هر چند پوست حیوانی باشد که گوشت ان حلال باشد
و هر چند ان پوست را دباغی کرده باشند خواه پوست کننده مسلمان باشد و خواه نباشد
و خواه خفه کردن باشد و خواه بغیر طریق شرعی سر او را بریده باشند و اما در پوست
دانسته نشود اینکه بر طریق شرعی انرا کشته اند یا به [illegible] ان است یا [illegible]
دادن دو مرد عادل است یا گرفتن از دست مسلمانان است یا از بازار اهل اسلام
هر چند سنی باشد و هر چند نداند مسلمان بودن ان کسی را که از دست او میگیرد در بازار
مسلمانان و فرقی نیست میانه اهل سنت که حلال میدانند حیوانی را که اهل کتاب
بغیر یهود و نصاری و مجوس از ان کشته باشند یا انهائی که پوست مردار را بدباغی
پاک میدانند و غیر ایشان مگر اینکه بداند که ان پوست حیوانی است که اهل کتاب از ان کشته اند
یا پوست مردار است و اینکه کسی که پوست در دست اوست نگوید از انهاست و واجب نیست
تفحص کردن بلکه مستحب هم نیست بلکه بعضی گفته اند مکروه است و جایز است
نماز در پوستی که از او [illegible] خریده باشند در شهرهای مسلمانان و در ان [illegible]
نمانده [illegible] چیزی که بهتر بر حرام و باطل بودن ان اشکال است
و در [illegible] که بیاید [illegible] جلد قران و صحیفه در شهرهای مسلمانان و اظهر

این است

جامه نمازگزار

این است که پاک است که بداند از قافله مسلمانان افتاده است و احتیاط کردن
نماز است در مردار حیوانهائی که خون جهنده ندارند و اظهر این است که همراه داشتن
مردار مانند پوشیدن لباس است هر چند پوشیده نباشد و هر چند کم باشد مانند ختم
[illegible] از پوست کفش [illegible] از پای باشد [illegible] و سر پستی که در غلاف شمشیر
و کار [illegible] میکنند ایشان و جایز است نماز کردن در [illegible] چیزی که از مردار بیرون
کرده اند در مبحث نجاست هر گاه از حیوان حلال گوشت باشد **مطلب هفتم** جایز
نیست نماز کردن در جامه که از پوست حیوان حرام گوشت باشد هر چند ان را
بطریق شرعی بریده باشند و هم چنین جامه که از پشم و مو و کرک ان باشد مگر اینکه
علما بیرون کرده اند و [illegible] این است که در این حکم فرقی میان پوشاننده
عورت و غیر ان نباشد مانند زیر جامه و جوراب نیست و هم چنین است همراه داشتن
چیزی از حیوان حرام گوشت در حال نماز هر چند جامه نباشد مانند موی گربه [illegible]
و استخوان فیل و اگر [illegible] کند و نماز بگذارد در حالی که چیزی از حیوان حرام گوشت
همراه دارد پس در ان اشکال است و اظهر درست بودن نماز است خصوصا در جامه
از ان و خصوصا جامه که پوشاننده عورت باشد و محفوظ کردن ان مانند بلغم
و پشم [illegible] نفعی [illegible] در چیزی که مشتبه باشد که از حلال گوشت است
یا از حرام گوشت اشکال است و [illegible] اظهر جواز نماز در ان باشد و اما
اگر مشتبه شود چیزی که یقینی داشت که از حرام گوشت است که ایا از حلال
گوشت است پس اقوی این است که از ان دوری کند [illegible] بجای [illegible]
ان [illegible] و غیر حیوانها [illegible] که گوشت ندارند مانند زنبور [illegible] جایز است نماز
کردن در چیزی [illegible] که [illegible] و هر چند از غیر [illegible] نماز گذار باشد

و در موم دیگر و اما آنچه را علما بردن که نه آنکه آن خز و سنجاب است اما خز پس جایز است نماز کردن در موی او باتفاق علما و در پوست او بنا بر اظهر و در آنکه خز چه چیز است اشکال و خلاف است و بعضی گفته اند که امروز آن مجهول الحقیقه است و دور نیست داخل کردن آن از مشتبه و ما گفتیم که اظهر این است که جایز است نماز در آن و اما سنجاب پس اظهر اظهر در این نیز جایز نماز کردن است در صورتی که بطریق شرعی سر او را بریده باشند و اگر مرده باشد نجس است **مطلب ششم** حرام است بر مردان پوشیدن ابریشم خواه در حال نماز و خواه در غیر آن و نماز لبس پوشیدن آن در حال نماز باطل می شود بخلاف زنان که جایز است زیرا از پوشیدن ابریشم در حال نماز و در غیر آن بنا بر اظهر و اقوی و خنثی که مرد بودن و زن بودن او معلوم نیست نپوشد از راه احتیاط و واجب نیست بر ولیهای اطفال منع کردن ایشان از پوشیدن ابریشم بنا بر اظهر و باکی نیست که مکروه باشد پوشیدن اطفال و جایز است از برای مردان پوشیدن ابریشم در حال جنگ هر چند در نماز باشد و ظاهر این است که مراد از جنگ جنگ مباح است و همچنین جایز است پوشیدن مردان ابریشم را در حال ناچاری مانند گرما و سرما و نیافتن ساتر عورت مثلا و جواز پوشیدن ابریشم نمی شود دلیل بر اینکه نماز می کنند هر گاه نیابد غیر ابریشم و بعضی جایز دانسته اند پوشیدن آن را از برای کسی که شپش او را آزار می کند و اظهر این است که پوشیدن آن رفع شپش نمی شود و در متعین شدن شیء حج باشد و در جامه که پوشاننده عورت نباشد از ابریشم مانند کلاه و بند زیر جامه خلاف است و اظهر این است که نماز با اینها هم باطل است و اما جامه که تنها باف آن ابریشم باشد پس اظهر این است که نماز را باطل نمی کند و احتیاط دوری کردن از آن است

جامه بکار کردن

خصوصا زنانکه زیاد تر از چهار انگشت باشد و در حکم سجاف است یعنی قیطان که دور گریبان و غیر آن میکشند و هم چنین است تکمه و امثال اینها روشن تر است و اما ابریشم مخلوط بانند پنبه و کتان پس شبهه نیست در جواز آن بشرط صادق نبودن اینکه مخلوطات در عرف هر چند غیر ابریشم ده یک آن باشد و لفظی ندارد دوالت است جامه از پنبه یا کتان آستر آن از ابریشم باشد همچنین است اگر آستر از ابریشم باشد و رو از پنبه و کتان و ظاهر این است که جایز است پوشیدن جامه را که بعضی راهها آن از ابریشم محض باشد جامه که از پنبه یا ریسمان دوخته باشند و بعض از آن با رشته ابریشم محض باشد هر چند بصورت جامه را از ابریشم دوخته باشند و بخلاف نقشهای که بکنند زیر جامه با از ابریشم میدوزند زیرا که ابریشم آن متصل بهم ملصق و در جامه پنبه داری که بعوض پنبه ابریشم در آن گذاشته باشند پس احتیاط در دوری از آن است و عیبی ندارد داشتن بر و شیئی که از ابریشم باشد **مطلب هفتم** حرام است پوشیدن طلا از برای مردان و نماز را باطل میکند بدون خلاف هر گاه پوشاننده عورت باشد و در غیر پوشاننده عورت مانند کلاه و در چیزی که پوشیدن آن را طلا کرده باشند و در آنچه طلا را مخلوط بغیر آن کرده باشند خلاف است و در حرام بودن پوشیدن آن مهو در باطل کردن نماز خلاف است و در علمای تشکیک بر دو قسم اول احتیاط است بلکه اظهر است و همچنین حرام است گشت کردن انگشتر طلا و در کتاب تحریر علامه تصریح کرده است که نماز باطل میشود و احتیاط هم این است و احتیاط بلکه اظهر این است که حرام است

تکمه و سجافی که از طلا باشد و باعث باطل شدن نماز می‌باشد و اما زنان را پس اینها جایز است در جایز
بودن پوشیدن اینها طلا را و نماز با آن کردن هر چه باشد و اما همراه داشتن طلا
پس ظاهر جایز بودن آن نیست و دلیلی بر باطل شدن نماز بهمراه داشتن
طلا نیست بلکه اگر ترسد از ضایع شدن آن اگر که بگذارد از برای او
دور برای احتیاط کردن آن هم نیست **مطلب دوم** جایز نیست نماز کردن در
جامه غصبی بلکه با هر مباح نباشد از طاقها که در جای نیز گذشت و هرگاه
باطل می‌دانند نماز را در جامه غصبی و اظهر هم این است اگر پوشیده باشد عورت
و اگر صاحب جامه اذن بدهد که غاصب در جامه او نماز کند صحیح است نماز و اگر نه
اذن بدهد او را در لحاف کردن در این جامه اذن در نماز کردن از این مفهوم نمی‌شود
مطلب سوم مکروه است نماز کردن در انگشتر یا جامه که در آن صورت حیوانی
باشد و همچنین است پول سیاه هرگاه در آن صورت حیوان باشد و کم می‌شود کراهت
یا رفع می‌شود بکردن آن پول تو مانند کیسه یعنی آن کیسه که بطوری که
پولها در آن است داده باشد بلکه پوشانیده شدن آن هم کراهت کم یا رفع می‌شود
و مکروه است نماز کردن در آهن انگشتر باشد یا غیر آن مگر آنکه از این پوشانیده
و کراهت در انگشتر آهن بیشتر است و مکروه است نماز کردن در [illegible] کسی که
از نجاست پرهیز نکند و شاید آنچه را که فقها گفته‌اند از این باب باشد هر چیز حرج
لازم می‌آید و مکروه است نماز کردن در جامه که در زیر بالاپوشی که از پوست
روباه و خرگوش دوخته باشد پوشیده باشد و مکروه است تنگ بستن کمربند را
هرگاه جامه کسی یا باز که یا لنگ یا زیر جامه تنها پوشیده باشد هر چند
باز جای خالی باشد بر سر نه مثل اگر چیزی دیگر نباشد و خلاف از جانمی

ردا

ردا این است که می‌اندازد جامه را بر دوش نه حد و جمع میکند هر دو سر آن را او و بجهت
میگذارد و کافی است مانند عبا و مکروه است پوشیدن تحت الحنک از رختهای شهرت نباشد
و مستحب است عمامه از برای نماز گذار و مکروه است نماز کردن در قبای تنگ مگر در حال
جنگ خواه خود قبا تنگ باشد و خواه بکمر آن بسته باشد و در جامه نازک و اگر از نازکی
نماید رنگ عورت یا بدن زن را پس نماز باطل است و مکروه است نماز در جامه که نماید
جثه عورت مرد را نیز بنا بر اظهر و احوط دوری کردن از این است و کافی نیست پوشیده بودن
عورت به مانند پوزه و مکروه است از برای مرد رو بسته و از برای زن رو بسته در حال
نماز اگر مانع از خواندن نباشد و مکروه است نماز در خلخال صدا دار و در وقتی که زن
چیزی بکردن خود بنهاد بجهت باشد و مکروه است نماز در حالی که حنا و مانند آن البته
باشد و در جامه که رنگ آن سیاه باشد بغیر عبا و عمامه و چکمه و در جامه که رنگ آن الیاد
باشد خصوص سرخ و در چیزی که به پوشاند پشت پا را و ساق ندوخته باشد و اکثر قدما
از احرام دانسته‌اند و این احوط بلکه اظهر است بجهت آنکه روایت کرده ابن حمزه
در کتاب وسیله از آنکه نماز حرام است در کفش سندی و در حمشی و در باطل شدن نماز
بای سبب ارتکاب اشکال است و باطل شدن خالی از قوت نیست و ظاهر این است که پوشیده
بیشتر پشت پا مانند این است که تمام پشت پا را بپوشاند و کراهتی در بخیر این نیست
بلکه مستحب است نماز کردن در کفش عربی و مستحب است مالیدن بوی خوب در حال نماز
طرف دوم در قسمهای نمازها و حکمهای آن است و در بیان طرف چند فصل است **فصل اول**
در نمازهای شبانه روزی و جمعه است و در این فصل چند مطلب است **مطلب اول**
نمازهای شبانه روزی پنج نماز است نماز ظهر و نماز عصر هر یک از این دو نماز
از این دو نماز چهار رکعت است و نماز مغرب و آن سه رکعت است و نماز عشا
که آن چهار رکعت است و نماز صبح و آن دو رکعت است و واجب بودن این نمازها

می اندازد بر روی شانه راست حاشیه بر [illegible]
۳ از برای آنکه عمامه [illegible] که اینست از تحت الحنک

بر هر مکلفی بدیهی است و کسی که حلال بداند ترک کردن اینها را کافر است اگر در حق او شبهه راه
نداشته باشد **مطلب دویم** حال که نماز ظهر ملیشود نماز جمعه در روز جمعه اکثر شرایط
نماز جمعه که بعد خواهیم گفت بهم رسد و جایز نیست کردن نماز ظهر و لکن آنچه ادعای
اجماع بر آن بسیار شده این است که نماز جمعه مشروط است بحضور در زمان امام عصر
یا نایب او در کردن نماز جمعه و اگر امام یا نایب او نباشد پس واجب نیست جمعه و دیگر
اقوی بودن نماز جمعه است در فرد واجب تخییری که کند آن و نماز ظهر باشد و احوط
این است که جمع کند میان نماز جمعه و ظهر و اکتفا کند در هر دو به نیت قربة
و احوط این است که جمعه را ترک نکند و شرط کرده اند بعضی در حال نبودن امام
یا نایب او در نماز جمعه پیشنماز کردن مجتهد عادل را یا اذن او را بدیگری
که پیشنمازی کند و این احوط است **مطلب سیم** شرطهاست در نماز جمعه که صحت
کرده شود و بودن پیشنماز مرد بالغ عاقل و اظهر این است که کسی که گاهی
دیوانه است و گاهی عاقل کراهت دارد که در حال عاقل بودن پیشنمازی
کند و هم چنین شرط است بودن پیشنماز حلال زاده امامی و محرز اینکه کسی باشد
شبهه [illegible] باشد و عادل باشد و اظهر این است که در عادل بودن کافیست
خوب بودن ظاهر با آنکه شناخته شده باشد بخوبی بنهان عیوب خود و کافی داشتن
[illegible] از جزئی [illegible] و نامشروع [illegible] داشتن [illegible]
و [illegible] کردن از گناهان بزرگ که [illegible] در قرآن [illegible] کرده
باشد [illegible] بودن عیبهای خود و اگر [illegible] نباشد جماعت مسلمانها
[illegible] او [illegible]
بگویند [illegible] و بعد از [illegible] ملکه [illegible]

نماز را

نمازها را بلکه خلاصه اینکه بظاهر شخصی متعهد باشد از ادای واجبات و عبادات
و خوبیها را از ظاهر [illegible] ملکه باشد یا دلیل ظاهر شدن گناهی از او دور باشد در پنهان
دور کردن از خود اگر گناهی [illegible] و مشهور این است که در عدالت دور
کردن از آنچه [illegible] خلاف مروت [illegible] شرط است و مروت حالتی است
جا گرفته در نفس که مانع است از کردن کاری که دلالت به پستی نفس و کوتاهی همت
کند مانند چیز خوردن در بازار و بول کردن در راهها در وقت آمد و شد
مردم و کم کردن دانه در معامله [illegible] و مثل اینها در کارهای پیدا باشد
در عادل کار دیگری با عدالت [illegible] توبه کند بعد از آن عدالت برمیگردد بجای خود
هر چند گفته شد که عدالت حالتی است جاگرفته در نفس که آن حالت مانع باشد از
ترک واجبات و کردن محرمات و در شرط بودن [illegible] بودن پیشنماز [illegible] که
و آنکه [illegible] زده شده که [illegible] خلاف است
و در روایت [illegible] از غیر [illegible] در پیشنماز جمعه
و [illegible] باشد که تمام این سخن [illegible] **مطلب چهارم** واجب نیست نماز جمعه بر
بر مرد [illegible] بالغ عاقل [illegible] از کوری و بیماری و پیری [illegible] از فاصله دو فرسخ
که نماز جمعه کرده میشود کمتر از دو فرسخ باشد و در عددی که [illegible] اشکال است
اظهر این است که [illegible] واجب نیست هر چند جمعه [illegible] که نوبت [illegible] عدد باشد
اگر [illegible] و در روایت واجب بودن جمعه [illegible]
و [illegible] بودن [illegible] که نماز در آن واجب است که [illegible] کرده
شود پس [illegible] که [illegible] معصیت است جمعه واجب است و در آن
جا [illegible] که [illegible] میخواهد نماز را تمام میکند و میخواهد [illegible] اشکال است
اقرب این است که [illegible] واجب نیست نماز جمعه و ترجیح [illegible] در [illegible]

که از خانهٔ او تا جائی که نماز جمعه کردن میشود دو فرسخ باشد یا زیاده و در زیاده دیگر اشکال است
و فایدهٔ این نزاع کم است و واجب نیست جمعه بر کسی که خانهٔ او دو فرسخ دور (بیشتر) باشد
مدار این است که از دو فرسخ دورتر باشد پس اگر جائی باشد که نماز جمعه میشود یا نزدیک
بیاید واجب میشود بر او ولیکن بهتر است که تحقیق میشود بیماران کل و کور و پیرها که
که لنگ باشند و تحقیق این است که معیار جمع است ولیکن جمع ایشان همه بلکه یکی ...
پس اگر اتفاق افتد که آنها بمحلهٔ در آن وقت بروند بر ایشان جمعه واجب میشود و در علماء
و زنان و فرزند که نماز جمعه میشود پس از آنها که گفتیم جمعه بر آنها واجب نیست
بی خلاف است و اکثر علما برآنند که بعد از آمدن بر ایشان هم واجب میشود و این
اظهر است و ظاهر این است که اینها بعد از آمدن که معتبر در جمعه است که بعد از آنها
آنها حساب میشود بجز زنان و در علما ... خلاف است و بنا بر اقوی حساب نمیشوند
اینها باشد از عدد معتبر در جمعه **مطلب پنجم** اگر اشخاصی که میخواهند نماز جمعه بکنند
کمتر از پنج نفر باشند پس نیت نماز جمعه کردن اینها و اگر پنج نفر باشند که یکی از آنها
پیشنماز باشد جایز است نماز جمعه کردن و اگر هفت نفر باشند پس واجب میشود نماز جمعه
مطلب ششم شرط است در درست بودن نماز جمعه اینکه نباشد فاصله میان جائی که نماز جمعه میکنند
یا جای دیگر که نماز جمعه میکنند کمتر از یک فرسخ و معتبر ملاحظه فاصله پیشنمازها یکی از این
دو نماز جمعه است یا جای صف آخر نماز جمعه دیگر که پیشتر از هر است پس کافی نیست که فاصله ...
یک فرسخ میان صف اول از یکی از دو نماز جمعه یا صف اول از نماز جمعه که پیشتر از آن است
پس اگر اتفاق افتد که تکبیرة الاحرام دو نماز جمعه یک دفعه گفته شود یا اینکه فاصله میان آنها
کمتر از یک فرسخ باشد هر دو نماز باطل است و اگر یک دفعه گفته نشود تکبیرة الاحرام
آنکه عقب گفته باطل است و باید دوباره نماز ظهر را بکند نه جمعه و فرسخ سه میل است

و میل چهار هزار

و میل چهار هزار ذراع است و ذراع در اغلب دو وجب است و چهار انگشت است بیست و چهار انگشت
مساوی عرض هفت دانه جو است و بعضی شش دانه جو گفته‌اند و جو مساوی هفت موی
یابو است **مطلب هفتم** شرط است در درست بودن نماز جمعه خواندن دو خطبه پیش از نماز
و تحقیق این است که واجب است که واجب است در هر یک از دو خطبه ثنای خدا و صلوة
بر پیغمبر و در خطبه و خواندن قرآن و کافی است در هر یکی از اینها مسمی یعنی بقدری
که بگویند اینها را بجا آورد در هر خطبه خواندن آنچه از صحبت وارد شده کافی است بهتر است
واجب است یک سوره تمام خواندن در خطبه اول بنا بر قول بهتر و بهتر این است که سورهٔ قل
هو الله احد است و در خطبه دوم کافی است یک آیه که فایدهٔ آن تمام باشد و در حدیث است
که آخر سخن خطبه خوان آیه ان الله یامر بالعدل و الاحسان تا آخر آیه باشد و بهتر واجب بودن
بعربی خواندن خطبه‌ها سوای آنچه در که معتبر است در جمعه عربی نفهمند پس لفظ عربی خواندن
و احوط این است که در این صورت هم عربی بخوانند و هم فارسی و در صورت نفهمیدن اگر
واجب دانیم خواندن خطبه را بعربی پس اظهر این است که واجب است بر عدد معتبر یاد
گرفتن عربی و اگر میسر نباشد یاد گرفتن عربی برآنها پس خطبه را بفارسی بخوانند
و اظهر این است که واجب است پیشنماز و خطبه خوان یک نفر باشد و واجب است
ایستادن در وقت خطبه ایستادن شرط درست بودن نماز است در هر گاه عاجز شود
پیشنماز از ایستادن خطبه پس نایب بگیرد در خطبه و نماز هر دو بنا بر آنچه ما اختیار
کردیم از واجب بودن یکی بودن پیشنماز و خطبه خوان و نایب میگیرد در خطبه تنها
بنا بر جایز بودن دو نفر بودن پیشنماز و خطبه خوان و اگر گرفتن نایب میسر نشود
پس نشسته خطبه میخواند و واجب است آرام گرفتن در حال ایستادن از برای خطبه
خواندن و واجب است نشستن و آرام گرفتن میان دو خطبه و اظهر این است که
شرط است طهارت بودن خطبه خوان در وقت خواندن دو خطبه زیرا که دو خطبه

بجا آوردن نماز است و ظاهر این است که واجب است بلند کردن صدا بقدری که عدد معتبر
بشنوند و واجب است گوش دادن ایشان نیز بلکه حرف نزدن ایشان در حالتی که خطیب خطبه
میخواند و اقوی این است که حرام است بر خطبه خوان سخن گفتن در میان خطبه بلکه بعضی
علما حرام میدانند بر خطبه خوان هر چیزی را که حرام است بر نماز گذار و بهتر این است
که سخنی نگوید در میان دو خطبه نیز و اما بعد از دو خطبه پیش از نماز پس عیبی
ندارد و مستحب است از برای خطبه خوان اینکه فصیح در ادا و بر حسب بر گیرد و اینکه
عمامه بر سر داشته باشد و تکیه بر عصا یا شمشیر کرده باشد و اینکه رو بروی مردم بایستد
و سلام کند بر ایشان در اول بالا رفتن منبر و بنشیند تا موذن اذان بگوید
و تمام کند اذان را و اینکه بلاغت داشته باشد و بینه گیرنده باشد بآنچه مردم را با آن
پند میدهد تا پند او اثر کند در مردم مطلب ششم مستحب است غسل کردن در روز
جمعه و احکام آن گذشت و اینکه زود برود در اول روز بمسجد بزرگ بعد از تراشیدن
سر و گرفتن ناخن و شارب بلکه مستحب است این امور در هر روز و هم چنین پوشیدن ثوب پاکیزه
و شانه کردن ریش و پوشیدن بهترین رختها و پاکیزه ترین آنها بلکه مطلق
زینت کردن و اینکه ساکن و با وقار باشد و بگذارد کارهای دنیا را بقدری که تواند
و حرام است سفر رفتن بعد از شدن ظهر اگر باید در راه بجا آورد که نماز جمعه
فوت میشود مگر آنکه بجهت ضرورتی باشد پس در جایز بودن سفر اشکال است و ظاهر این است
که جایز نیست هر کسی که از خانه او دو فرسخ یا زیاده کمتر تا آنجایی که نماز جمعه
میشود باشد و ظاهر این است که باید حاضر شود بنماز جمعه پس
دور نیست حرام بودن سفر بر آنکس در این وقت نیز مگر اینکه سفر واجب باشد
که نماز جمعه را آنجا میشود پس ظاهر جایز بودن این سفر است و اینکه گفتیم حرام است

سفر کردن

سفر کردن بعد از دخول ظهر در وقتی است که سفر واجب نباشد مانند حج یا غزو
که ناچار باشد در رفتن آن سفر و اگر سفر واجب باشد پس علما گفته اند که حرام
نیست و هم چنین حرام است خرید و فروش در وقت ظهر و شاید باقی معامله ها
هم چنین باشد و ظاهر این است که اگر معامله بشود در وقت ظهر صحیح است
هر چند که مثل آن حرام باشد فصل دویم در باقی مانده نمازهای واجب است
و در این فصل چند مطلب است مطلب اول در نماز عید رمضان و عید قربان است
و در این مطلب چند بحث است بحث اول شرط است در واجب شدن نماز این دو عید
همه شروط نماز جمعه مانند بودن امام معصوم یا نایب او که بخصوص پیش نماز
همین دو نماز را او نایب کرده باشد و مانند بودن عددی که در نماز جمعه معتبر بود
و مانند بودن پنج نفر است که یکی از ایشان پیشنماز باشد و مانند ملحق شدن کردن
نماز را بجماعت و قول باینکه فاصله میان دو جماعت که بجماعت نماز کرده میشود کمتر از یک
فرسخ نباشد در نماز دو عید هم قوتی دارد و گفته شده است که شرط بودن این دو صلاة
در وقتی است که نماز بهیئت واجب کرده شود در این دو عید و اما دو خطبه پس
ظاهر مستحب بودن آنهاست و گفته شده است که واجب میباشد و بعضی گفته اند که شرط
درست بودن نماز است خواندن دو خطبه و این احوط است و صورت دو خطبه در اینجا
مثل صورت دو خطبه جمعه است ولکن در دو خطبه عیدها میگویند چیزی که مناسب
آنها باشد از احکام فطره و قربانی و جای خواندن این دو خطبه بعد از نماز است
و مستحب است که مردم گوش بدهند در وقت خواندن خطبه و صفت نماز عید
بنا بر مشهور این است که نیت میکنند و تکبیرة الاحرام میگویند و حمد و یک سوره
میخوانند و گفته شده است که بهتر خواندن سوره والشمس است در رکعت اول

و خواندن سوره هل اتیک الغاشیه در رکعت دویم و بعضی گفته اند بهتر خواندن
سورهٔ سبح اسم ربک است در رکعت اول و خواندن سورهٔ والشمس در رکعت دویم
و هم خوب است که بعد از خواندن سوره پنج تکبیر میگوید و بعد از هر تکبیری از آن
پنج تکبیر قنوت میخوانند بعد از آن تکبیر میگوید بجهة رفتن برکوع مستحب و میرود
برکوع و بعد از رکوع بر میگردد و بسجود و دو سجده میکنند که از آن بر میخیزد و حمد
و سوره چنانکه گذشت میخوانند و بعد از سوره چهار تکبیر میگوید و بعد از هر تکبیری از آن
چهار تکبیر قنوت میخوانند بعد از آن تکبیر میگوید از برای رفتن برکوع به نیت استحباب
و میرود برکوع و بعد از سر برداشتن از رکوع میرود بسجود و دو سجده میکنند و نماز را
تمام میکنند و تکبیرهائی که گفتیم همه واجب است و لیکن رکن نیستند پس اگر آنها را
فراموش کنند یا بعضی از آنها را و از محل آنها گذشته باشد نماز باطل نمیشود و بعضی
گفته اند واجب است قضا کردن آنها بعد از نماز و مستحب است سجده کردن دو سهو
در حال گفتن تکبیرها و قنوتهای نماز عیدها و بهتر آنست که قنوتی
که در حدیث وارد شده بخوانند و اگر شک کنند در شماره قنوتها یا تکبیرها پس بنا
بر کمتر میگذارد بحث دویم هرگاه بعضی شرائط نماز عیدها بهم نرسد پس مستحب است
کردن آنها بجماعت و هم بتنهائی و در وجوب نماز عیدها شرط است که نماز
جمعه را واجب میکند و لیکن مستحب است از برای ایشان که با هم بنماز عید
از برای زنان صاحب جمال و صورت که احوط بلکه اظهر این است که جایز نیست
از برای آنها بیرون آمدن بنماز بحث سیم مستحب است کردن نماز عید در صحرا مگر
در مکه معظمه که در مسجد الحرام کرده میشود و کسی که عذری داشته باشد مانند باران و گل

نماز

نماز میکنند در مسجد یا در خانه و مستحب است که سجده بر خاک بشود در نماز عید بلکه نشستن در روی
خاک مستحب است نه بر روی فرشی و مستحب است که پیش نماز بلکه همه مردم در وقت
رفتن بصحرا پا برهنه باشند و پا برهنه راه بروند با فروتنی و آرمیدگی و مستحب است
غسل کردن پیش از بیرون رفتن بصحرا و بهتر آنست که پیش از بیرون رفتن
از برای مردان زینت کردن و پوشیدن بهترین جامها و عمامه بستن و ردا
انداختن و خواندن دعائی که در حدیث وارد شده است و در رفتن از راهی
بروند و برگشتن از راه دیگر برگردند و بعضی گفته اند در رفتن از راه دور
بروند و مستحب است در عید رمضان چیزی خوردن پیش از بیرون رفتن و اینکه
بهتر آنست که خرما بخورند و در عید قربان بعد از برگشتن چیزی بخورند و آن گوشت
قربانی خودشان باشد اگر قربانی کرده باشند و اگر قربانی نکرده است پس مستحب است
بیرون خوردن گوشت قربانی از هر که باشد و مستحب است که منبر را از مسجد
جامع نبرند بصحرا بلکه بسازند مانند منبری از گل بلکه مستحب است ساختن مانند
منبر از گل هر چند منبر دیگر باشد منبر مسجد جامع بلند بشود و مستحب است که بلند کنند آواز از آن
کو صدای بگوید را بگفتن لفظ الصلوة سه مرتبه بجای اذان از برای خبر کردن
مردم و بعضی گفته اند وقتی که بر میخیزد که نماز کنند بگوید و مستحب است
بلند گفتن آن در هر دو وقت و مستحب است در عید رمضان که عقب چهار
نماز که اول آنها نماز مغرب شب عید بگوید الله اکبر سه مرتبه لا اله الا الله
والله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و بعضی گفتن این را واجب
دانسته اند و در عید قربان عقب پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز
عید باشد اگر در منی است و عقب ده نماز اگر در غیر منی و بعضی گفتن این را واجب
دانسته اند و بهتر در کیفیت آن این است که بگوید الله اکبر لا اله الا الله

والله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد
لله علی ما ابلانا و مکروهست رفتن با یراق مگر در وقتی که دشمنی برابر باشد و مکروهست
کردن نماز مستحب در روز این دو عید پیش از ظهر مگر دو رکعت در مسجد پیغمبر
پیش از بیرون رفتن بمصلی نماز و روایت دیده اند فقها در وقت مذکور
بعضی علما و این احتیاط اولی است که منع کرده شده است از کردن نماز
قضا نیز در روز دو عید پیش از ظهر اولی است که گفته شده است که حرام است
شخصی قضای نماز نافله است بحث چهارم هرگاه یکی از دو عید روز جمعه باشد پس هر کسی
که بنماز عید آمده است میخواهد بنماز جمعه حاضر شود و میخواهد اگر بند بر حاضر شدن
اقوی و این حکم از برای غیر شخص امام است و اما امام نماز جمعه اکثر علما واجب
دانسته اند آمدن او را بنماز جمعه و این احتیاط اولی است مطلب دوم در نماز آیات است
و در این مطلب چند بحث است بحث اول مختصر نیست در واجب بودن نماز بجهت گرفتن
خورشید و ماه و بجهت زلزله و اما بجهة اینها از علامات آسمانی که میترسند
بیشتر مردم از آن مانند تاریکی و سرخی بسیار و بادهای سیاه و صداهای بیرون
از معتاد دلیلی اقوی در اینها نیز واجب بودن نماز است پس شروع میکند
بنماز در وقت شروع کردن خورشید یا ماه بگرفتن و نماز را تمام میکند
هر چند در پی این نماز ها نشود و گذشت تمام این گفتگو بحث دوم صورت این
نماز دو رکعت است مثل رکوع و چهار سجده در هر رکعتی لفظ ... ده رکوع
و چهار سجود باید بعمل بیاید و جایز است در این نماز خواندن ... سوره
و ... خواندن حمد ده مرتبه اگر ... تمام بخواند ... و سوره
در ده رکوع بخواند باین طریق که بخواند از برای هر رکوعی یک آیه چنانچه

نیت خواهان

نیت خواهان حمد که دو مرتبه مانند اینکه اگر اراده خواندن یک سوره انا انزلناه را
در پنج رکوع رکعت اول دارد پس میخواند حمد را و بعد از آن میگوید بسم الله الرحمن الرحیم
انا انزلناه فی لیلة القدر و میرود برکوع و از رکوع برمیخیزد و میگوید و ما ادریک
ما لیلة القدر و بهمین روش بقیه سوره را میخواند تا پنج رکوع تمام شود ... تسبیحه
میرود در سجود برخاسته پس حمد را میخواند و سوره انا انزلناه یا سوره دیگر را بهمان
طریق که در رکعت اول گفتیم میخواند و فرقی نیست در پاره پاره کردن سوره
میان اینکه یک آیه در هر رکوعی بخواند یا بیشتر از آیه و جایز است پاره کردن
سوره در همه رکوعها و سوره تمام خواندن در همه رکوعها و پاره کردن سوره
در یک رکعت و تمام خواندن سوره در رکعت دیگر و در بعضی رکوعها یک رکعت سوره را
تمام خواندن و در بعضی پاره کردن آن و هر وقت که سوره را تمام کند پس بخواند
حمد را از برای رکوع بعد از آن و احوط در صورت پاره کردن سوره این است
که بخواند حمد را تا اینکه تمام کند سوره را و احوط این است که تمام کند سوره را
پاره کرده در رکعت اول و در پنج رکعت خواه در آن رکعت سوره دیگر را تمام
باشد غیر آن سوره و خواه نه و هم چنین احوط این است که شروع بکند در سوره دیگر
مادامیکه تمام نکرده است سوره را که قبل از آن خوانده بلکه همان سوره را
از سر نگیرد مادامیکه تمام نخوانده است و نهایت احتیاط این است که بخواند
در هر رکعتی حمد را پنج مرتبه با پنج سوره تمام یا یک مرتبه حمد را بخواند و یک
سوره که پنج پاره کند و هر پاره را پیش از رکوعی بخواند بحث سیم مستحب است
خواندن پنج قنوت در این نماز که دو تای آن را در رکعت اول و سه تای دیگر را
در رکعت دوم بخواند پس قنوت میخواند پیش از رکوع دوم میخواند از رکوع

دویم دعا خواندن پیش از رکوع سیم دعا خواندن بعد از رکوع چهارم دعا چنین میکند تا نماز تمام شود و مستحب است گفتن الله اکبر در وقت برخواستن از رکوع مگر در رکوع پنجم و دهم که بجای آن سمع الله لمن حمده میگوید و مستحب است کردن این نماز بجماعت و خواندن سورهای طولانی و طول دادن رکوع و سجود بقدر خواندن حمد و سوره و مستحب است که ادای این نماز در زیر آسمان باشد اگر دیده شود پس در فضای مسجد که سقف ندارد کردن مستحب است و فضای مسجد بهتر از صحرا است و مستحب است طول دادن بقدر طول کشیدن گرفتن خورشید یا ماه اگر دو وقت کند و اگر بترسد از فوت شدن وقت نماز را تمام کند و دو باره بکند اگر باز گرفته باشد بلکه مستحب است دو تا معلق کردن و مستحب است خواندن ان الله یمسک السموات والارض تا آخر آیه در وقت زلزله و خواندن دعاهایی که در حدیث وارد شده و بلند کردن صدا بگفتن الله اکبر در وقت ادای بادهای تند و خواندن دعاهایی که در حدیث وارد شده و مطلقیم در نماز طواف است و نمازی که خود را با جماعت داخل شده که بکند و نمازی که نذر یا عهد و یمینی از خود واجب کرده باشد اما نماز طواف پس واجب است آن در طوافی که واجب باشد و مستحب است در طوافی که مستحب باشد و تتمه این سخن در کتاب حج است و اما نمازی که خود را با جماعت داخل که بکند پس واجب میشود آن بصیغه اجاره و واجبات دیگر اجاره را ملاحظه شرائط اجاره است از مشخص کردن عمل تا این مرتبه که مشخص کند که ذکر رکوع و سجود را یکبار بگوید یا بلند یا آهسته و مانند اینها و قدر اجرت را مشخص کند و وقتی که نماز را بکند در آن معین کند یا یک شب کند کردن یک سال نماز را مثلا در مدت این شش ماه یا یک سال بعد از خواندن صیغه اجاره شروع کند بنماز تا اینکه تمام بخورد به ... آنکه کوتاهی کند

درکردن و مشغول

درکردن و مشغول کار دیگر شود مگر بقدر متعارف از چیز خوردن و آب خوردن و خوابیدن و مانند اینها چند مسئله اول آنکه نماز جایز است از برخواستن ... عمر دو غیب خوردن و در رغبت الکشف ربع که معهود میان مردم باشد پس اگر عرف صادق آید از ... وقت میکند پس در رغبت الکنفان باشد هم چنانکه اگر معتاد او وقتی باشد که مردم بعقب انداخته نماز یک سال را تا آنکه تنفیذ یک سال مثلا وقت هر این است که اجیر ملاحظه شرطها و واجبات عبادت خود را میکند پس اگر زنی اجیر شود که بنیابت مردی نماز کند جایز است از برای او بلند خواندن حمد و سوره در نمازهای جهر و آهسته واجب است بر مردان که حمد و سورها را بلند بخوانند و هیچ لازم نیست در رکوع بقدری که کفهای دست به زانوها رسد زیرا که مستحب است از برای زن که بگذارد دستها را در حال رکوع بر رانهای خود بالای زانوها و مستحب است برای زن که ... دستها را بر رانها لازم آن آنکه ده است که بر زن واجب باشد اقل واجب در رکوع که آن رسیدن کف دستها است به زانوها و هم چنین در باقی افعال نماز ملاحظه نماز خود را میکند در ... جمع کردن میان وظیفه اجیر و وظیفه است که بنیابت او نماز میکند در نماز بقدری که تواند در صورت متعذر بودن یکی از آنها و ممکن بودن دیگری از باب احتیاط و اما نماز واجب نذر و شبه نذر پس واجب است بجا آوردن آن بنحوی است که نذر کرده و اگر مقید کرده باشد ازا انجیز مباحی مانند اینکه گفته باشد که از برای خدا است اینکه نماز کنم نماز تازه که مخصوص بوقتی دون وقتی نیست در میان نماز ظهر و عصر یا در فلان خانه پس ظاهر علما اعتبار وقت است بعینه در همان وقتی که نذر کرده است که نماز را در آن وقت بکند باید در همان وقت بکند یا جای دیگر ملتفت اگر واقع نذر ... که باید در همانجا بکند ... جای دیگر ...

[illegible]

هرچند بهتر باشد از آنجائیکه نذر کرده زیرا که نماز در خانه نماز [illegible]
که نذر تعلق با آن گرفته و مشکل میشود اگر مقصود او خصوصیت آن مکان مباح
مباح باشد نه خصوصی کردن آن نماز در آن مباح مانند اینکه اگر نذر کند که
نماز ظهر را امروز در خانه ام بکند و اظهر این است که در این صورت
جایز است کردن آن نماز در غیر خانه خصوص [illegible] هم در کلام علما براین فرق

فصل سیم در قصر یعنی دو رکعت کردن نماز چهار رکعتی و در اتمام است یعنی چهار رکعت
کردن آنها و در این فصل چند مطلب است **مطلب اول** واجب است از برای سفر
کننده دو رکعت کردن نمازهای چهار رکعتی و اگر دانسته عمدا زیاد کند از دو رکعت
بکند نماز او باطل است و کسی که نادان باشد به اصل این مسئله که نماز در سفر دو رکعت است
معذور است و نمازی که تمام کرده درست است و دوباره نباید بکند خواه در وقت
و خواه بیرون آن و اما اگر فروع این مسئله را نداند معذور نیست و اما
کسی که فراموش کرده باشد هرچند خود مسئله را فراموش کرده باشد و نماز را تمام
کرده باشد پس در وقت دوباره نماز را دو رکعت میکند نه در بیرون وقت
بنا بر اظهر **مطلب دویم** شرطهاست در لازم شدن دو رکعت نماز مسافر یعنی بودن
جائی فاصله که میخواهد برود از آنجا تا خانه او هشت فرسخ و چهار فرسخ در صورتی
که برگردد به خانه خود در آن روز که میرود بنا بر اظهر و بعضی گفته اند که در
صورتی که چهار فرسخ میرود که همان روز برگردد میخواهد نماز را تمام میکند
و میخواهد قصر میکند و اگر در صورت رفتن چهار فرسخ اراده برگشتن
همان روز را نداشته باشد پس جمعی گفته اند میخواهد قصر کند و میخواهد تمام
و بعضی گفته اند قصر میکند نماز را و روزه را میگیرد و اظهر این است که نماز را
قصر میکند و روزه را میخورد و هم در صورت رفتن هشت فرسخ و هم در صورت
رفتن

رفتن چهار فرسخ که اراده برگشتن داشته باشد بدون قصد ماندن ده روز
هرچند نیت ماندن ده روز را نداشته باشد و احوط نیت داشتن ماندن است
و نهایت احتیاط در روزه با وجود نیت داشتن ماندن این است که روزه را
بخورد و قضای آن را به نیت واجب بگیرد و اظهر این است که برگشتن در همه جا
[illegible] علاوه [illegible] و یکی علم داشتن به بودن مسافت
پس اگر شک داشته باشد نیست و اگر علم به آن ندارد تمام میکند اگر [illegible] علم بهم رساند و اگر در راه
علم بهم رساند پس دو رکعت [illegible] هم رساندن علم [illegible] اظهر این است که
واجب است و اگر [illegible] ظاهر شود که تفاوت [illegible] پس دوباره
نمیکند نماز را اگر آن را تمام کرده باشد و اگر هنوز نماز نکرده است پس قصر میکند
هرچند از اول وقت به قدر کردن چهار رکعت که گذشته باشد زیرا که اعتبار به وقت است
که نماز را میکند و واجب نیست که [illegible] علم بهم رساند به قدر مسافت
یا نه [illegible] بلکه همینکه به سفر او به قدر مسافت میشود قصر میکند و ثابت
میشود بودن مسافت به شهادت دو مرد عادل و ظاهر این است که [illegible]
عادل هم ثابت شود [illegible] هرچند نفر غیر عادل که گفته ایشان افاده ظن نزدیک
بعلم کند و اعتبار [illegible] بودن مسافت باعث جمع است بلکه بیشتر اوقات
و ظاهر این است که یک روز راه کافی است در بودن مسافت بلکه بیشتر از
مسافت است بیشتر فقها معتبر [illegible] است هم در زمینهای [illegible] هم در
طول [illegible] که از احادیث ظاهر میشود [illegible] قافله
و اکثر [illegible] نیست در رفتن مسافت [illegible] اینکه [illegible]
با [illegible] پس قصر میکند کسی که برگشتن [illegible] است و هرچند مسافت [illegible]

برود و قصر میکند برابر است هر چند مسافت را بچهار روز برود و اما اگر هشت
فرسخ را در یکسال برود شاید پس در عرف این چنین کسی را مسافر نگویند و حکم کثیر السفر
اگر بر گردد در سفر و در دهی نزدیک بهم که در اطراف خانه اوست آمد و شد کند
و داخل شود مطلب سیم شرط است در قصر قصد داشتن رفتن بقدر مسافت مذکور
بر سبیل تفصیل یا بر سبیل اجمال مانند کسی که قصد دارد برود بجائی که مسافت
شرعی بوده در واقع است در نفس الامر هر چند انکس نداند که مسافت است و فایده
این سخن ظاهر میشود در جائی که در اخرهای مسافت منتهی میشود کسی فرسخ مشکوک
و دهند نماز نکرده میکه قصر میکند لیکن در این وقت و اما کسیکه قصد مسافت
نداشته باشد پس نماز را تمام میکند هر چند برود چند برابر مسافت را مانند کسی
که بطلب غلام گریخته میرود یا بطلب کسیکه از وطنش بیرون رفته و نمیداند کجاست بقدر
مسافت رفته پس در برگشتن قصر میکند و اگر انکس که بقدر مسافت رفته
بری بجائی که جزم دارد باینکه میرود فرسخ دیگر پس اظهر این است که قصر
میکند برابر این فرسخ نیز خلاف ظاهر است بلکه اگر چهار فرسخ که رفت
جزم کند باینکه فرسخ دیگر میرود که هشت فرسخ که بر میگردد هم قصر
میشود لا نیت در قصر کردن و ظاهر این است که عزم بر رفتن بقدر
مسافت کافیست و واجب نیست جزم باینکه در رفتن رفتن هر فرسخ
منتفی خواهد شد پس احتمال برگشتن بسبب امری از بیماری یا دیدن دوستی
از رفتن سفر بجهة امری که باعث برگشتن شود ضرر ندارد
پس اگر قصد رفتن جائی داشته باشد که نمیداند مسافت هست یا نه مثل کسی
که در زندان است که اگر از زندان بیرون آمده که در راه خبری بیاید
که آن شخص از زندان بیرون آمده یا بر میگردد در جواب بگوید بیا و یکی

در اول رفتن

در اول رفتن یا بجا بر نخورده باشد باین پس اینکس قصر میکند وقتی که متردد شود در رفتن
و نرفتن نه وقتی که بر خورد باینچه گفتیم که در اول سفر باو بر نخورده بود و نر
تردد وصی ربطی است که قصد ده باشد نوشته یا بجا و احتمال بدهد کافی بودن ان نوشته را
در خلاص کردن آن زندانی و بعد از ان جازم شود بر رفتن نظر بودن بر خورد رسالح
باینکه شاید نوشته کافی باشد و بعد از راه افتادن بر خورد باین معنی پس اگر کسی
که غلام او گریخته است خبر دهند که غلام تو در فلان شهر است که ان قدر شهر
بقدر مسافت باشد و انکس قصد رفتن باین شهر را بکند بجهة پس آوردن غلام
پس هر وقتی که بر خورد باین معنی که این خبر احتمال دارد که دروغ باشد و بر خورد
باینکه اگر غلام بیرون از شهر رفته باشد بدست او نیاید بر میگردد و اگر دران
شهر بدست او نیاید میرود بشهر دیگر پس این کس بر میگردد و حکم متردد در بین راه
خلاصه که غیر قاصد مسافت در نفس الامر که در ظاهر چنین نماید که قاصد مسافت است
در اینکه نفس الامر برای او واضح نشده باید قصر کند مانند قاصد مسافت در نفس الامر
که ظاهر نباشد که قاصد مسافت است زیرا که باید نماز را تمام کند تا نفس الامر برای او
روشن نشده و هم چنانکه قاصد مسافت نفس الامر قصر میکند و بعد از روشن
شدن حال غیر قاصد نفس الامر بعد از روشن شدن حال بحکم متردد در راه میباشد
و تمام میکند نماز را اگر نسیه باشد بجهة مسافت بعد اینکه شرطیت در قصد
مسافت رضا پس این قصر میکند هرگاه بداند که انکه او را اسیر کرده حق برد او را
بقدر مسافت و از انچه گذشت در حکم متردد شود روشن میشود حال اسیر هرگاه
اراده فرار کردن داشته باشد هر وقت و هم چنین است زنان و بنده
هرگاه گمان طلاق و ازادی شدن داشته باشند و اراده داشته باشند که مرد وقت

تواند در هم خیلی است زن و بنده هرگاه گمان طلاق و آزاد شدن را داشته باشند
و اراده داشته باشند که هر وقت طلاق دهد یا آزاد کند برگردند بلی اگر علم دارند
که آزاد نمی‌شوند و خلاص نمی‌شوند و طلاق نمی‌دهد و آزاد نمی‌کند پیش از رفتن بقدر
مسافت بلکه اگر گمان این را داشته باشند قصر میکنند و اگر احتمال خلاص شدن یا طلاق
دادن و آزاد کردن دیگری این را در پیش از این مسافت داشته باشند لهذا نماز را تمام
میکنند و اگر قاصد مسافت هستند قصر نمی‌کنند مطلب چهارم شرط است در قصر
دائم بودن قصد مسافت پس اگر برگردد از نیمه راه یا متردد شود در رفتن پیش
از آنکه بقدر مسافت رفته باشد تمام میکند و کافی است بهر سبیل در قدر مسافت
چهار فرسخ از رفتن که ضم بکند با چهار فرسخ برگشتن شود پس اختلاف کرده‌اند علماء در
کسی که ظاهر نشود از برای او ابتدا رفتن کسی با جمعی از رفقا که رفتن او بسته برفتن
ایشان باشد پس ظاهر این است که قصر میکند هرگاه رفته باشد بقدر چهار فرسخ مگر آنکه
قصد داشته باشد که برگردد یا بیرون رود از تمام در آنجا متردد باشد و اگر بقدر چهار
فرسخ رفته باشد پس تمام میکند مگر آنکه روانه مقصد شود و بعضی علما رفتن هشت
فرسخ را معتبر دانسته‌اند نه چهار فرسخ را و اظهر این است که رو بالا میکنند
نمازها را اگر قصر کرده پیش از آنکه متردد شود مطلب پنجم شرط است در قصر
آنکه قصد نداشته باشد در اول مسافت اقامت را در بلد یا ماندن ده روز را در بین
مسافت و بعضی گفته‌اند که شرط است که قصد نماندن ده روز را داشته باشد
و این احوط است و اگر در بین راه ظاهر شود از برای او ماندن ده روز در جائی
پس تمام میکند ما دامیکه در آنجا است و اظهر این است که ده روز مستحق بار اول
طلوع صبح روز اول ده باشد تا غروب آفتاب روز دهم آن و کافی است تلفیق

یعنی پاره

یعنی پاره از روز اول را با پاره از روز یازده یکی روز حساب کنند و اظهر این است
که هرگاه اراده کند ماندن ده روز در یک جا پس قصد رفتن بباغها یا نزدیک در قبرستان
دور از عمارات آنجا را کند که سیر و هوا خوری آنجا کند در بین آن اقامت هر چند فاصله میان آنها
و آنجا بقدر مسافت شرعی نباشد بلکه خود را آماده منتظر بودن رفقا یا نحو آن دارد در این قصد
ماندن ده روز نیز خلاصه آنکه آنجا را که اهل عرف کنند که اینها میگویند مقیم در این
شهر است و بیرون رفتن است از مقیم بودن در اینجا بیرون رفت مثل آنکه برود
به جائی که در میان آنجا ده ده جای اقامت و کمتر از مسافت باشد و بیاید در آن
ده یک روز یا دو روز مثلا پس اگر در نظر دارد که بعد از آمدن بآن جا ماندن ده
کم بعد روز دیگر بماند پس جائی بیرون آن رفتن خود بآن قامت او اراده دارد و تمام میکند
نماز را در آن ده و در رفتن بآن ده و برگشتن و اگر در نظر دارد که ده روز بعد
دیگر بماند بعد از برگشتن پس اظهر آنکه خالی است و خلاف در رسیده است و اظهر این است
که نماز را تمام میکند ما دامیکه قصد مسافت تازه داشته باشد و قصر میکند
اگر قصد مسافت تازه دارد هر چند از بقیه سفر اول و خواه برگردد بآن جا
که شرعی اقامه کرده بود خواه نه و بنا بر آنکه با اختیار کردیم از ختم شدن رفتن
باید پس قصر میکند هرگاه قصد رفتن تا چهار فرسخ و برگشتن بجای اقامه را
پیش از ده روز دارد یا برگشتن بغیر جای اقامه قصر میکند هر چند بقدر مسافت
نرود و بعضی بغیر این گفته‌اند دیگر که قصد اقامه کرده در جائی و بعد از آن
برگردد از قصد خود پس قصر میکند مگر آنکه یک نماز چهار رکعتی کرده باشد
که در آن وقت تا در آنجا است تمام میکند و روزه را میگیرد و اگر در بین نماز
چهار رکعتی برگردد از قصد اقامه پس اظهر هر چند قول است اظهر این است که قصر

بیش از زمان عرف
بس اظهر این است که
[illegible] اراده
[illegible] عرف
[illegible] مقیم بودن

میکند و اگر داخل در رکوع رکعت سیم نشده باشد دست از نماز برمیدارد و او را قصر
میکند و این حکم مخصوص صورتی است که یک نماز چهار رکعتی کرده باشد پس کسی که یک روز
تمام روزه گرفته باشد همه این است که نماز چهار رکعتی نکرده باشد و از قصد اقامه برگردد
قصر میکند نماز را و روزه را میشکند در روز بعد بنا بر اظهر و در این حکم اعتبار نکردن
مانند ظهر و عصر و یکی تنها وقت نماز چهار رکعتی نیت نکرده باشد نماز
چهار رکعتی را و اگر فراموش شود از برای سفر کند قصد اقامه در بین نماز پس تمام میکند
نماز را و مانند این نماز که در بین آن قصد اقامه کرده و تمام کرده کافی است
در مسئله‌ای که گفتیم اگر یک نماز چهار رکعتی کرده و برگردد از اقامه تا در اینجا تمام میکند شرط است
مطلب هفتم در قصر اینکه برسد نزد سفر او برسیدن او بوطن یعنی محل او و وطن
در عرف آن جائی است که از جای قرار گرفتن خود قرار داده و اراده بیرون رفتن
از آنجا و قرار گرفتن در غیر آنجا را اراده نداشته باشد و علاقه عرفی از آنجا داشته باشد
بشود از این در بیشتر اوقات بساختن خانه و باغ و مانند آن و لازم وطن
شرعیه است ملکی ... در آنجا پس کافی است ... خانه و باغ
گرفتن آن وطنی است ... وطن ... باشد بلکه بنشیند ده
شش ماه در یکی از آنها بلکه در هر سه ماه مانند کسی که چهار زن دارد که در
چهار ... از آنها را جا داده باشد ... چهار ... آن را وطن قرار
داده باشد پس هر وقت ... به هر یک از آن جاها تمام میکند نماز را
هرچند که بیش از یک روز نماند در آنجا ... که در آن قصد اقامه
نکرده باشد و اما اینکه وطنی ... قرار دهد هرچند ده سال آنجا ...
باشد که قصر میکند در آنجا هر گاه ... برگردد ... مگر اینکه قصد

اقامه تا

اقامه تا ... نماید و اظهر این است که کافی است قصد وطن قرار دادن جائی در وطن شدن
آنجا هرچند شش ماه در آنجا تا حال نمانده باشد و اظهر این است که هیچ راه بیشی وطن قرار داده بود
و علاقه ... را از آنجا بریده است در آنجا قصر نمیکند بلکه ... است از اینکه در آن وقت
قرار او این باشد که آنجا وطن او باشد دیگر ... اینکه کسی که جائی را وطن
قرار داد در ظرف شش ماه تمام میکند نماز را هر وقت به آنجا برسد هرچند برسد نه علاقه
خود را از آنجا دارد ... واضح نیست و احوط این است که در آنجا قسمی بکند که نماز ها تمام
کرده شود یا بکند آنجا که ... قصد اقامه کند یا هم تمام کند نماز را و هم قصر ... احتیاط
خصوصا اگر در آنجا ملک داشته باشد زیرا که دلیلی از برای ... نیست مگر ... که بعضی
گفته‌اند ... مطلب هشتم در قصر اینکه
در بین سفر در جائی سی روز متردد بماند که بگوید امروز میروم و فردا ... سی روز ... قصر
که اگر سی روز گذشت ... از آن وقت نماز را تمام میکند هرچند ... در آنجا بکند و معتبر در روز
روز عرفی است چنانکه در اقامه ده گفتیم و کافی نیست تلفیقی یعنی حساب کردن پاره
از روز که در آخر ... از روز ... کنند ... حساب ... و اگر در میان سی روز
از آنجا بیرون رود که اهل عرف بگویند در اینجا نیست ... این حکم را دیگر ... مطلب
نهم شرط است در قصر اینکه سفر کار آن شخص نباشد مانند چاروادار و کشتیبان و
... همراه او نباشد مانند ... گفته شده ...
و کشتی ... و دیگری که ... کمتر رود و ... بعضی گفته‌اند
در معنی لفظ ... که در حدیث وارد شده ...
معنی لفظ آن ... که ... خراج و زکوة ... که در ...
... کسی که کار او سفر است

یکی از اینها است که گفتیم یا واصلان است نماز را تمام میکنند و احتیاط آنست که سه
سفر کرده باشد بی گمان احتمال دارد که جهة قصر کردن زحمت سفر باشد یا بعلت کردن
سفر و حکمت آن بر ما پوشیده باشد و احتمال دارد که معیار آن عادت است
از ملکه این کارها باشد که حالت جا گرفته در نفس که از بسیار کردن این کارها هم میرسد
پس از برای معتبر بودن بسیار کردن سفر راهی است پس کسی که احتیاط کند نماز را
تمام کند هم قصر در سه سفر اول الا که او را چاروادار گویند عرفا دیگر از آن
او را خواندن بس خوب است و هر آنکه بعضی حدیثها دلالت میکنند بر آنکه کسی
چاروادار شود از هر گاه کمتر راه رود که در منزل پیش شده باشد را
قصر میکنند و این حدیثی ندارد و شاید قصر کردن اینها هم در روز [illegible]
تمام راه رفتن عادت اینها نه باشد [illegible] اشخاص نماز را در سفر میکنند سفری
بروند در آن سفر بیرون از کار آنها باشد مانند اینکه حج و زیارت
بروند محض از برای حج و زیارت کردن پس قصر بلکه اگر چاروادار حج را
هم کرایه نه بسند باز قصر میکنند پس این اشخاص اگر در خانه خود ده روز بمانند
و بعد بسفر بروند قصر میکنند هر چند ماندن ده روز در خانه از باب اتفاق
باشد و قصد ماندن نداشته باشند بدون خلاف ظاهری و بعض علما گفته اند
که تمام میکنند در سفر سیم و اظهر این است که قصر میکنند در سفر اول و تمام
میکنند در سفر دویم و مشهور این است که ماندن ده روز در غیر خانه خود
هم مانند ماندن ده روز است در خانه لکن با قصد ماندن ده روز و ملحق کرده اند
بعضی ماندن در خانه سه روز مترددا ماندن در غیر خانه را و بعضی دیگر ده روز مترددا

ماندن بعد از

ماندن بعد از سه روز را ملحق بماندن ده روز در خانه کرده اند و ملحق کردن سی روز
مترددا ده روز و ده روز بعد از سی روز خالی از ظهوری نیست اما هنوز در این
مسئله اشکالی باقی است و قصر بکند بدون ماندن ده روز در غیر خانه با قصد
ماندن ده روز و ماندن ده روز در خانه هر چند بدون قصد باشد
و بعضی گفته اند که اگر پنج روز یا بیشتر بماند و در خانه قصر میکند نمازهای روز را
و روزه را میگیرد و این ضعیف است و حدیثها در مسئله ماندن چاروادار
ده روز در خانه وارد شده اند و لکن مشهور فرقی میان چاروادار
و غیر او از اشخاص مذکوره نگذاشته اند مطلب نهم شرط است در قصر
اینکه سفر معصیت نباشد خواه خود سفر معصیت باشد مانند فرار از جهاد
و گریختن بنده و بیرون رفتن زن بدون اذن شوهر یا مانند سفر
مقصود از آن سفر معصیت باشد مانند کسی که اراده داشته باشد فسادی میان
مسلمانان کند یا کسی را بکشد یا مالی غصب کند یا مال حرامی را بخانه خود برساند
یا جای دیگر یا بکند بسفر معصیتی مانند رفتن راه حج در ملک غیر بدون
اذن او یا سوار شدن چاروادای غیر را بدون اذن او پس در همه
این صورتها جایز نیست قصر کردن نماز و خوردن روزه و اما اگر در
بین سفر اتفاق افتاده معصیتی پس این ضرر ندارد در قصر بلکه اگر
اگر بداند از حال خود در اول سفر رفتن که در آن سفر خواهد کرد
معصیتها را در خانه میکرد یا غیر آنها را پس این ضرر ندارد
و واجب است که گمان شده است که کسی که واجب میباشد بر او درس
خواندن و بعد برود سفری که او را باز دارد از خواندن درس
در این سفر تمام کند نماز را و این گمان ضعیف است خصوصا هر گاه

از حال خود بداند در مسجد که خواهد اگر نفر هم نرود و کسی را قاصد مقصد فرستاده
بجهة کار که نماز قصر میکند اگر بمحض عیش گذرانی و لهو باشد و اگر بجهة قوت
قوت خود و عیال خود است قصر میکند و اگر از برای تجارت و جمع سامان
مال است پس اقوی نیست این هم قصر میکند مطلب نهم شرط است در
قصر رسیدن بحد ترخص و حد ترخص جائی است که از انجا شنوان
خانهای شهر را از هم جدا کند هر چند سیاهی انها دیده شود یا جائی است
که بگوش او نرسد صدای اذان کسی که صدای او نه بسیار بلند باشد
و نه بسیار پست در زمینی که نه بسیار هموار باشد و نه بسیار کوه و پست
و بلند دار در هوائی که نه بسیار گرم باشد و نه بسیار سرد و ظاهر
این است که رسیدن صدای اذان و جدا نشناختن کردن
خانهای شهر تفاوتی نداشته باشد پس معیار صدای اذان قرار
دادن بهتر است و معتبر اذان است که در آخر شهر گفته شود
که در شهرهای بزرگ که در آنها معتبر اذان است که در آخر محله
که آن کسی در آن ساکن است گفته شود و اختلاف کرده اند علما
در برگشتن از سفر که آیا حد ترخص در آن هم معتبر است یا نه و
مشهور و اقوی این است که معتبر در هر دو کمالست پس هر گاه که از
از حد ترخص تمام میکند و بعضی گفته اند قصر میکند تا داخل خانه
خود شود و دلیل هم قوی است اینها که گفتیم حکم جائی است که وطن انکس بود و اما
جائی که در آن جا قصد ماندن ده روز کرده پس در شرط بودن حد

ترخص در او

قصر نماز

ترخص در بیرون رفتن از آن جا یا داخل شدن در آن جا که اراده ماندن ده روز در آنجا دارد
اشکال است پس احتیاط را از دست نباید داد و در کسی که در اثنای سفر معصیت سفر او مبدل
شود بسفر مباح اشکال است در معتبر بودن حد ترخص و نبودن آن و اظهر این است
که معتبر نیست پس قصر میکند نماز را هر جا میکند در راه و همچنین کسی که بعد از نیت اقامه و
از معصیت هر گاه باقی مانده سفر او بقدر مسافت باشد و مانند این است کسی که مطلب گذشته
دانسته آن پس قصر هر گاه باهم رسانید برای او قصد مسافت مطلب یازدهم اختلاف
کرده اند علما در چهار جا که مکه و مدینه و مسجد جامع کوفه و حایر حضرت امام حسین ع
باشد که آیا در این چهار جا مسافر نماز را تمام میکند یا قصر و مختار مشهور این است که مخیر است
قصر میکند و میخواهد تمام و تمام کردن بهتر است بنابر مختار سابق و لیکن قصر کردن
احوط است و اظهر این است که استحباب نافله ظهر و عصر در این چهار جا باقی است
بحال خود و اما روزه پس جایز نیست گرفتن آن و در قدر حایر خلاف است و احوط
این است که این حکم مخصوص داخل روضه مقدسه است خصوصا جائی که نزدیک بقبر
شریف آن حضرت نزدیکتر است و به اینکه نیت قصر و تمام معتبر است و گذارده
نیست یکی از اینها به دیگری دلیل میخواهد پس کسی که به نیت تمام شروع در نماز کرد
جایز نیست که در اثنای نماز برگرداند او را به نیت قصر هر گاه بعد از تشهد رکعت
دویم رای او قرار بگیرد که سلام بگوید و هم چنین بعکس از تشهد دوم چنین است
گردانیدن نیت قصر به نیت تمام و جمع اعتبار نکرده اند نیت قصر و
تمام را و قول اول اقوی است مطلب دوازدهم هر گاه وقت نماز داخل شد و مکلف
در خانه خود است و توانائی بجا کردن نماز دارد و نماز نکرده بعد سفر کرد پس اقرب

اینست که قصر میکنند و اعتبار بحال ادای نماز است نه حال وجوب پس اگر کسی در سفر باشد که وقت نماز داخل شود و نماز نکرده بیاید بخانه خود که نماز را تمام میکند و در این مسئله چند قول دیگر هست و اقوی آن است که ما گفتیم **باب دوم** در نمازهای مستحب است و در این باب چند فصل است **فصل اول** در نافلههای شبانه روز است و در این فصل چند مطلب است **مطلب اول** شماره نافلههای شبانه روز سی و چهار رکعت است هشت رکعت نافله ظهر که پیش از نماز ظهر باید کرد و هشت رکعت نافله عصر که آنهم پیش از نماز عصر باید کرد و چهار رکعت نافله مغرب که بعد از نماز مغرب باید کرد و دو رکعت نافله خفتن که آنها را وتیره میگویند و آنها را بعد از نماز خفتن نشسته میکنند و یک رکعت حساب میشود و ظاهر بعضی حدیثها آنکه ایستاده کردن آنها بهتر است و نشسته کردن احوط است و هشت رکعت نافله شب است و دو رکعت بعد از هشت رکعت که آنرا شفع میگویند و یک رکعت دیگر را بعد از دو رکعت شفع که نماز وتر است و در بعضی حدیثها و کلام علما این سه رکعت را وتر نامند و مشهور گردیده است در زمانهای متاخره که نماز شفع قنوت ندارد و قنوت در یک رکعت وتر است بجهة حدیث صحیحی و شیخ بهائی این را حدیثی گفته اند و در شده است در کتاب عیون اینکه حضرت امام رضا ع قنوت میخوانده اند در شفع نیز و در نیت عمل باین روایت اولی است که حمل میشود بر آنکه بر تقیه باشد مخفی نماند که در قنوت وتر دعاهای طولانی است و در حدیثی هست که میگوید بعد از سر برداشتن از رکوع وتر اللهم هذا مقام من حسناته نعمة منک تا آخر دعا و بعد از تمام شدن این دعا سجده میرود و دو رکعت نافله صبح است که پیش از نماز صبح باید کرد و وقت این نافله گذشت و مستحب بودن این نوافل معلوم که است نهایت تاکید مرتبه

که نافله ستاره

نافله شبانه روز

که نافله ستاره است در بعضی حدیثها کردن آنها معصیت ملائکه و در حدیث معتبر وارد شده است که نافلهها تمام کننده نقصهای نمازهای واجب است که نقص آنها را از راه عدم حضور قلب باشد **مطلب دوم** کراهت دارد سخن گفتن در میان رکعتهای نافله مغرب و میان خفتن نماز مغرب و نافله اول و در خواندن تعقیب پیش از نافله باکی ندارد حتی در تسبیح فاطمه زهرا ع و بعضی گفته اند فاصله میان نماز مغرب و نافله آن و بعضی گفته اند فاصله کرده نشود مگر به تسبیح فاطمه زهرا ع و این احوط است و مستحب است خوابیدن بر دست راست بعد از نافله صبح در حالتی که سر را بر روی دست راست گذاشته باشد و خواندن پنج آیه از آخر سوره ال عمران که اول آن پنج آیه ان فی خلق السموات والارض است در حالتی که خوابیده است و هم چنین خواندن دعاها که در حدیث وارد شده است که در این وقت بخوانند و بعضی بجای خوابیدن راه رفتن و سجده کردن را گفته اند و خواندن این آیه ها بهتر است و مکروه است خواب کردن بعد از نافله صبح **مطلب سیم** کسی که از دست او برود نماز شب پس برخیزد پیش از صبح نماز شفع و وتر و نافله صبح را بکند پس از برای او نوشته میشود ثواب همه نماز شب را و ظاهر این است که این از برای ما جایز است مانند کسی که خواب بر او غلبه کرده باشد یا نماز را فراموش کرده باشد یا کاری او را باز داشته باشد از کردن نماز **مطلب چهارم** مستحب است در روز جمعه بیست رکعت نافله که بر دیگر روزها چهار رکعت بیفزاید و در بعضی حدیثها دو رکعت بعد از عصر نیز وارد شده و حدیثها و کلام اصحاب در ترتیب این بیست رکعت اختلاف دارد پس در بعضی آنها است که شش رکعت در وقت بلند شدن روز و شش رکعت پیش از ظهر و دو رکعت در اول ظهر پیش از نماز جمعه و شش رکعت بعد از نماز جمعه است و در بعضی آنها است که شش رکعت اول روز و شش رکعت بعد از آن شش رکعت بقدر فاصله

بعد از این نماز شش رکعت بعد از فضیلت ظهر و دو رکعت بعد از ظهر است و دو رکعت بعد از عصر و در بعضی
از اینها تغییر این است در همه خوب است که پیش از نماز ادا کردن همه بهتر است مطلب پنجم
ساقط است در سفر نافله ظهر و عصر و نیز ساقط چون نافله خفتن است نیز و بعضی
علما کردن نافله خفتن را جایز دانسته اند و قول اینها بهتر در فوت نیت فصل دوم
در نماز طلب باران است و این نماز مستحب است در وقت فرو رفتن آب نهرها و کم شدن بارانها
و صورت این نماز مانند نماز عید است و دو خطبه بعد از نماز باید خواند مانند عید و لیکن
در خطبه قنوت مواعظ میکنند و چیزی میخوانند که مناسب طلب باران باشد از طلب کردن رحمت
و وعده کردن از خدا و بهتر آن است که آنچه از امام رسیده بخوانند و مستحب است پیش از نماز سه روز
روزه گرفتن و اینکه روز سیم روز جمعه یا دوشنبه باشد و غسل کردن از برای آن و سنت بکنند پیش
از گرفتن روزه منبر در صحرا کردن با ذلت و افتادگی و دیگر با پا برهنه در اینکه بیرون بیایند
طفلها و پیرها و عاجزان و چهار پایان را و اینکه جدا کنند از هم طفلها و مادرها را تا گریه
بسیار کنند و گریه و اینکه بگرداند امام ردای خود را بعد از نماز باین طریق که آنچه بر جانب
راست است بگرداند از جانب چپ و آنچه از جانب چپ است به راست بعد از آن رو بقبله با سینه
و صد مرتبه بصدای بلند الله اکبر بگوید بعد از آن رو کند بطرف راست و صد مرتبه
بصدای بلند سبحان الله بگوید بعد از آن رو کند بسمت چپ صد مرتبه لا اله الا الله بصدای بلند
بگوید بعد از آن رو بمردم کند و صد مرتبه بصدای بلند الحمد لله بگوید و بعد گفته شده است
که مردم هم متابعت او بکنند بعد از آن خطبه بخواند و مستحب است اگر اجابت نشود
مکرر بیرون روند بنماز و اگر پیش از نماز باران بیاید ... الکفن شود ماکرده
باشند از سر روزه بگیرند و نماز کنند تا فرود آید بر رحمت فصل سوم در نافلهای ماه رمضان است
مستحب است در ماه رمضان هزار رکعت نافله علاوه نافلهای ماههای دیگر و مشهور این است

که نماز میکنند

نماز طلب باران ... چهار مرتبه

که نماز میکنند و هر شبی بیست رکعت هشت رکعت بعد از نماز مغرب و دوازده رکعت بعد از نماز
خفتن و در هر یک از شبهای دهه آخر سی رکعت هشت رکعت بعد از نماز مغرب و بیست و دو
رکعت بعد از نماز خفتن و در بعضی حدیثها هشت رکعت بعد از نماز خفتن و بیست و دو
رکعت بعد از نماز مغرب وارد شده و بعضی علما گفته اند که بهر یک دو طریق که خواهد
بکنند و بقیه رکعت باقی مانده هزار رکعت را قسمت میکنند بر شبهای قدر در هر یک
از اینها صد رکعت میکنند علاوه بر آنچه شبهای دیگر میکنند و از بعضی روایات ملاها گفته
که در شبهای قدر همان بیست رکعت را میکنند و هشتاد رکعت باقی مانده را قسمت میکنند
بر جمعه های این ماه و در هر جمعه ده رکعت میکنند بطریق نماز حضرت امیر المؤمنین
و فاطمه زهرا و جعفر طیار ع و در شب جمعه آخر بیست رکعت میکنند بطریق نماز حضرت
امیر المؤمنین ع و در شب آخر جمعه بیست رکعت بطریق نماز حضرت فاطمه زهرا ع
و همه خوب است فصل چهارم در باقی نمازهای سنتی است و آنها بسیار است و از آنها که دارد آنها است
نماز جعفر طیار و آن چهار رکعت است به دو سلام و در بعضی حدیثها است که اگر توانی بیا در
هر روزی یک مرتبه بکنند و اگر نتوانی هر دو روز یک مرتبه یا هر جمعه یک مرتبه یا هر ماهی یک مرتبه
یا هر سالی یک مرتبه پس بدرستیکه خدا می آمرزد هر گناهی را که در میان این نماز جعفر طیار
کرده باشد و جایز است کردن نافله شب را بروش البطالی نماز جعفر و هم چنین قضای
نافله بلکه بعضی علما جایز دانسته اند که قضای نماز واجب بطریق نماز جعفر
کرده شود و صورت نماز جعفر این است که میخواند در هر رکعت یک حمد و هر سوره که
خواهد و بهتر آنست که بخواند سوره اذا زلزلت الارض در رکعت اول و سوره والعادیات
در رکعت دوم سوره اذا جاء نصر الله در رکعت سیم و سوره قل هو الله در رکعت چهارم
بعد از تمام شدن سوره در هر رکعت میگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر پانزده مرتبه بعد از آن میرود برکوع و در رکوع همین را ده مرتبه میگوید
و بعد از برخاستن از رکوع و در هر دو سجده و بعد از سر برداشتن از سجده ها هر یک

ده مرتبه همین را بگوید در همه چهار رکعت و جایز است که اگر تعجیلی دارد نماز بکند
بدون تسبیحها پس تسبیحها را بعد از نماز بگوید در حالی که میرود و مشغول حاجت
خود است و میخواند در سجده آخر این نماز دعائی را که دارد و نیز دانسته و از جمله
انماهات نماز حضرت امیر المؤمنین و آن چهار رکعت است و در هر رکعتی
یک حمد میخواند و پنجاه مرتبه سوره قل هو الله احد و از جمله انماهات نماز حضرت
فاطمه زهرا ع و آن دو رکعت است در رکعت اول یک حمد و صد مرتبه سوره انا انزلناه
و در رکعت دوم یک حمد و صد مرتبه قل هو الله را میخواند و از جمله انماهات
نماز غفیله و آن دو رکعت است در میان نماز مغرب و خفتن و وقت آن بعد است
تا رفتن سرخی سمت مغرب میخواند در رکعت اول حمد و آیه و ذا النون اذ ذهب
مغاضبا تا آخر آیه و در رکعت دوم یک حمد و آیه و عنده مفاتح الغیب
تا آخر پس بعد از فراغ نماز دستها را بلند میکند و دستها را جمع ساده میگوید

اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان
تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا و میگوید اللهم
انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک
بحق محمد و آل محمد ع لما قضیتها لی و سؤال میکند حاجت خود را

پس روایت کرده است شیخ در کتاب مصباح از حضرت صادق ع که هر که این نماز را
بکند عطا کند باو خدا هر چه سؤال کند و از جمله نمازها نمازهای شب نماز پیغمبر ص
و نماز حسین ع است و نماز روز جمعه عید غدیر و نماز روز اول ماه و شب جمعه و نماز
شب مبعث و روز آن و شب نیمه شعبان و هدیه معصومین ع و نماز اعرابی
و نماز استخاره و نماز طلب حاجت و نماز شکر و نماز تحیت مسجد و نماز شب
اول دفن میت و غیر اینها و همه را در سایر نمازها در کتابهای مطول است

مستحب

و مستحب است بعد از این نمازها که اسم دارد در هر وقت از اوقات کردن دو رکعت
نماز و همه نمازهای مستحب دو رکعت دو رکعت است مگر نماز وتر و نماز اعرابی
و بیان اینها در مجلدات مطوله خواهد آمد انشاء الله خاتمه در ذکرهای پیش از نماز است
و ذکرهای بعد از نماز و ذکرهای همراه نماز و در این خاتمه چند باب است باب
اول در اذان و اقامه است و در این باب چند مطلب است مطلب اول جایز نیست
گفتن اذان و اقامه در غیر نمازهای واجب شبانه روزی و نماز جمعه و اما در نمازهای
واجب شبانه روزی و نماز جمعه پس چند قول است قول اقوی این است که مستحب است
گفتن اذان و اقامه در اینها بر سبیل تاکید و تاکید در جماعت بیشتر است بلکه بعضی
گفته شده است که اذان و اقامه شرط صحت جماعت است و در نمازهای جهری
که حمد و سوره را بلند باید خواند مثل نماز صبح و مغرب بمرتبه گفته شده
بواجب بودن اذان و اقامه در نماز صبح و مغرب و مستحب است اذان و اقامه از برای
زنان هم تاکید کمتر از مردان و جایز است اذان گفتن زن از برای زنان و بلکه
اکتفا میکنند و بعضی گفته اند که مردان محرم آن زن اذان گویند اکتفا باذان او
میکنند و این مشکل است و بعضی گفته اند که خنثی مانند زن است در این حکم
مطلب دوم ساقط میشود اذان از باب تخفیف از نماز عصر و نماز خفتن هرگاه
اینها را جمع کنند با نماز ظهر و مغرب و شاید بتحقیق آن در اینجا بهتر باشد بحذف وقتی
که فاصله نمی قرار دهد در میان اینها یا ملاحظه بکند که در اینجا ساقط نیست
و هم چنین ساقط است از نماز عصر روز عرفه در عرفات و از نماز عشا در مزدلفه
بعنوان عزیمه بنا بر اظهر بعنوان حرام است و تحقیق آنکه هم چنین ساقط است از نماز عصر
روز جمعه خواه جمع کند با نماز جمعه یا ظهر و خواه فاصله میان آنها قرار بدهد و خواه
نه از باب عزیمه بنا بر اقوی و از کسی که نمازهای قضا را پی در پی میکند که او در نماز

وجهتی کفایة

اول اذان میگوید و در سایر نمازها نمیگوید از باب رخصت بنا بر مشهور و گفتن اذان
در اینجا بهتر است و این مشکل است بلکه بعضی گفته اند که گفتن اذان بدعت است و بنای
کار ما بر گفتن اذان است و در سفر کننده و در همه نمازها در اینها هرگاه بشنود اذان
غیر خود کسی را خواه اذان نماز جماعتی باشد که پیشتر نماز آن غیر او گذشته باشد یا اذان
کسی باشد که تنها نماز میکند و خواه اذان مسجد باشد و خواه اذان شهر که اکتفا
بآن میکند بلکه باقامه غیر هم اکتفا میکند نماز گزار لذا فقها میگویند
که در این وقت دو بار میگوید اقامه را دیگر که تنها نماز میکند هم اکتفا
میکند باذان غیر خود و گفتن اذان در این سه جا از باب رخصت است
اینها که گفتیم در غیر اذانی است که از برای جماعت مخصوص گفته شود در جماعت
مخصوص مؤذن که اذان گفت ساقط میشود اذان از پیشنماز و اما اینکه باو
اقتدا میکنند از اهل جماعت از باب تبعیه و اینکه مستحب است که کسی اذان را میشنود
تمام بعد مؤذن بگوید آن معنی دیگر است و هم چنین ساقط است اذان
از جمعی که داخل مسجد شوند به نیت کردن نماز جماعت و بعضی از اینها جمع
دیگر نماز جماعت گذاشته باشند و هنوز از هم متفرق نشده باشند اگر چه بعدا
یکنفر از اینها باشد بر حال خود بعنوان رخصت و احتیاط این است که کسی به نیت تنها
نماز کردن داخل مسجد شود هم حکم او همین است و احتیاط این است که باید
که بجماعت شده باین نماز که حالا میخواهد بکند باید ... که داخل شود
هر کس که تنها نماز کند و اذان و اقامه گفتن پس اکتفا میکند بآن خواه
آن شخص حاضر شده تنها نماز کند و خواه بجماعت بنا بر مشهور صورت اذان
بنا بر مشهور این است که میگوید الله اکبر چهار مرتبه بعد از آن اشهد ان لا اله الا الله

و اقامه بنا بر مشهور

بعد از آن

بعد از آن اشهد ان محمدا رسول الله بعد از آن حی علی الصلوة بعد از آن حی علی الفلاح
بعد از آن حی علی خیر العمل بعد از آن الله اکبر بعد از آن لا اله الا الله هر یک از اینها را
دو مرتبه و صورت اقامه مانند صورت اذان است مگر اینکه ساقط است اول
دو الله اکبر و بعد از حی علی خیر العمل قد قامت الصلوة دو مرتبه پیش از الله اکبر اخیر
و لا اله الا الله را یکمرتبه میگوید و کسی که عمدا و آگاه ... جایز است از برای او
که یکمرتبه هم را بگوید ... در اذان هم در اقامه و در روایتی است که تمام گفتن
اقامه بهتر است از اینکه فوت اذان و اقامه را یکمرتبه بگوید و واجب است ترتیب
اذان و اقامه و میان فقرات هر دو یعنی که عمدا ترتیب را بهم زند اذان
و اقامه او باطل است و اگر فراموشی کند پس باید بگوید آنچه را که عقب باید
گفته بر گردد و پیش را بگوید بعد از این عقبی را خواه در جهر اذان و اقامه
باشد و خواه در فقرات آنها و کسی که یکدانه باشد در هر فقره که گفته است از ا
یاد میکند و اما اینکه داخل در فقره دیگر نشده باشد و بعد از داخل شدن فقره
دیگر بعد بر نمیگردد و هم چنین است حکم کسی که شک کند در گفتن اذان پیش از
دخول در اقامه ... مستحب است که در حال گفتن اذان و اقامه رو بقبله
باشد خصوصا در شهادتین و در اقامه تاکید بیشتر است و مکروه است التفات کردن بطرف
راست و چپ و مستحب است که ایستاده بگوید آنها را خصوصا در اقامه و دل
بشرط بودن ایستاده گفتن در صحت اقامه قوت دارد و احوط این است که ترک نکند
مگر در حال ناچاری و مستحب است با طهارت اذان و اقامه را بگوید خصوصا
در اقامه و قول بشرط بودن طهارت در صحت اقامه قوی است و مستحب است گفتن
اذان با رام و تانی و مد کردن میان فقرات آن و بلند و ... یعنی

در اقامه با ملاحظه شرایط و نقصان اذان و احوط این است که ترک نکند نفس کشیدن هم
میان فقرات را و این احوط است در جمیع ذکرها مانند تسبیح حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام و کفتن فقرات بدون نفس کشیدن یا ساکن کردن آخر آنها و نفس
کشیدن در آخر فقرات یا حرکت دادن آن لحن است و درست نیست هرچند که کفته
شده است که طریق اهل لغت عرب است و واجب است بیرون آوردن حرفها
از مخارج آنها و کافی است جدا شدن و ممتاز شدن حرفها از یکدیگر مگر از
برای کسیکه نتواند چنانچه بلال بود که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شین را سین میکفت
و هم چنین واجب است درست کفتن حرکات هرچند غلط کفتن آن باعث
تغییر معنی نشود و واجب است که فاش نکند همزه را که در لفظ الله و لفظ
اکبر است و هم لفظ آخر الله و لفظ الصلوة را و حا الف لفظ نصح
و مستحب است بلند کردن صدا و هر قدر صدا بلند تر شود بهتر است و مستحب است
کذاردن انگشت در گوش در حال اذان کفتن و مشهور این است که مستحب است فاصله کردن
میان اذان و اقامه به رکعت نماز یا سجده کردن یا نشستن یا کام برداشتن
در غیر نماز مغرب و در نماز مغرب بکفتن و کشیدن یک کام برداشتن یا نفس کشیدن یا تسبیح
کفتن وارد شده است در بعض حدیثها خوب است نشستن در میان اذان
مغرب و بنا بر این نظر از سور جارحه الخفیفه که مختلف میشود اجزای آنها
در نیت بهتر بدل کردن دو رکعت نماز ظهر و عصر و کردن سجده در غیر اینها
مگر نماز مغرب و مستحب است حکایت اذان هرچند در خلا باشد و در میان نماز
از برای حکایت کردن آن مشکل است و باید نیت بدون خواندن قرآن
از برای حکایت اذان و در میان نماز کردن جایز نیست حکایت اذان هرچند
در غیر حی علی باشد و مستحب است خواندن دعائی که وارد شده در وقت شنیدن

اذان هائیکه

اذان هائیکه بعد از اذان آن را بخواند یا پیش از آن و در صورتیکه پیش بخواند تمام
که شد هر قدر از اذان باقی مانده باشد از آن حکایت کند و اکر کبیر است که حکایت
اذان میکند که الکلام در خواندن دعا از برای او نیست مطلب پنجم مکروه است یعنی
کفتن در میان فقرات اذان و اقامه خصوصا در اقامه و خصوصا بعد از کفتن
قد قامت الصلوة و خصوصا در نماز جماعت پس تاکید دارد کراهت در جمیع
که از اهل آن نه که نماز جماعت کنند در جائی که اکثر کنند یا تنها بجای اقامه
و حرام دانسته اند بعضی سخن کفتن را در این وقت و خالی از قوت نیست قول ایشان
و مستحب است از سر کرفتن از برای کسیکه سخنی بگوید بعد از کفتن قد قامت الصلوة
مکر آنکه از برای مصلحت نماز سخنی بگوید مثل پیش داشتن پیشنماز یا درست کردن
صف و جایز است کفتن اللهم صل علی محمد و آل محمد در
البته بکفا المعقبه امکه این هم یک هم از فقرات بکوید پس اگر با این قصد بکوید
بدعت خواهد بود ولی احوط این است که یکمرتبه بکوید زیرا که دو مرتبه کفتن
شبیه کشته با یکی یکی از فقرات باشد مطلب ششم هرگاه بکوید اذان و اقامه را
تا نماز تمام شود پس جایز است به باره کردن نماز لا و اکر بکوید تا داخل نماز شود لی
اکر عمدا نکفته پس ظاهر اشهر این است آن هم چنین است سهوا نکفته پس
میکند و مکر به آن نماز را پس نماز را از سر میکیرد هرگاه پیش از رفتن
به رکوع باشد بنا بر اشهر اظهر و تاکید دارد به بر کشتن پیش از قرائت
باشد و بعضی کفته اند مادامیکه از نماز فارغ نشده است برکردد و اذان و
اقامه بکوید و نماز را از سر کیرد و احوط این است و بعضی ادیان
به رکوع نشده دیگر برنگردد و اشهر و اظهر این است هرگاه اذان را قائلا نکفته کفته
برنگردد از برای کفتن اذان و حدیث ظاهر نه در حکم کرد به تنهائی نماز کند

چنانکه بعضی علما صریح گفته اند که این حکم تنها نماز که از است و بعضی دیگر علما
گفته اند که حکم پیش نماز هم این است مطلب هفتم جایز نیست گفتن اذان پیش از داخل
شدن وقت نماز در غیر صبح و خلاف در صبح این است که جایز است پیش گفتن اذان و جمعی
گفته اند در صبح هم جایز نیست و آنچه از حدیثها ظاهر میشود این است که اذانی
پیش از صبح ملیقان گفت آن اذان مطلع و با خبر کردن است نه اذانی
که در نماز اکتفا بآن شود و شاید مراد علما آنکه در صبح هم گفته اند پیش از
وقت اذان گفت اذان نماز باشد نه اذانی با خبر کردن مردم و مراد آنها که
که گفته جایز است آن اذان با خبر کردن باشد نه اذان نماز پس نزاع در میان
این دو طایفه فی الحقیقة نیست و گفته اند که از برای رسول خدا صلعم دو اذان گو
بود یکی بلال بود که بعد از داخل شدن صبح اذان میگفت و یکی ابن ام مکتوم که کور
بود و پیش از صبح اذان میگفت و بود در رسول خدا صلعم که میفرمود هرگاه اذان بگوید بلال
دیگر چیز نخورید وقتی که ابن ام مکتوم اذان گوید بخورید و بیاشامید و بنابر اینکه اذان با خبر کردن را توان پیش
از وقت گفت بهتر اذان نماز را پس بهتر این است که موذن دو نفر باشند که صدای یکی
از هم جدا باشد که مردم بغلط نیفتند مطلب هشتم شرط است در اذان گو اینکه مسلمان باشد
بلکه قایل بدوازده امام باشد بنابر اظهر و اما بالغ بودن پس شرط نیست بلکه علما
در نماز نه در دل ضعیف اکتفا کرده اند باذان طفل صاحب تمیز و اذان دیوانه نمیتوان کرد و پیش در اذان زن
شنیدن دو وقت تمیز که گذشت و مستحب است اینکه اذان گو عادل و صدادار باشد و صدای او خوب باشد و آنکه
باذان غیر محرم مستحب صدای خود را در حال گفتن اذان بلند کند و بر بلندی بایستد و در این زمان مستحب بودن
رفتن بالای مناره ثابت نیست و مستحب است که دانا بوقتها باشد و بلند باشد هر چند
اذان گو صحیح است هرگاه کسی او را از وقت آگاه کند و در اذان کسی که وقت را بوقت
نداند اکتفا کرده است هر چند اتفاق در وقت بگوید تا اگر شخص عادلی او را اعلام کند

به اخل

بداخل شدن وقت نماز باکی باذان او نیست و در اکتفا کردن باذان کسی
که مزد بگیرد از برای گفتن اذان اشکال است و اظهر این است که اکتفا
نمیتوان کرد و گرفتن مزد حرام است بلی باکی نیست که روزی خود را
از بیت المال مسلمین بگیرد باب دویم در قیام است یعنی ایستادن و در این
باب چند مطلب است مطلب اول واجب است قیام در همه نمازهای واجب و باطل
میشود نماز بسبب ترک قیام عمدا و قیام در حال نیت نماز و گفتن تکبیرة
الاحرام رکن است و هم چنین آنچه از قیام به رکوع متصل است یعنی
بعضی که رکوع او از قیام باشد و فایده رکن بودن قیام متصل برکوع
ظاهر میشود در مثل جایی که کسی که بجهت ضعف و ناتوانی نشسته
نماز میکند از خود قوتی که بتواند ایستاده پس برخیزد و لابد است از برای رکوع
در رکوع کند پیش از آنکه قیام متحقق شود که نماز او باطل است و هم چنین کسی که خواهد
اقتدا کند و امام در رکوع است که اگر تکبیر بگوید در حالی که خم شده باشد از برای
رکوع نماز او باطل است در این صورت قیام حال گفتن تکبیر و قیام چسبیده
برکوع داخل هم میشوند و سه قیام که رکن نیست قیام در حال خواندن است و ضرر ندارد
بر زیاد کردن سهوا هر چند مستحب است بلند کردن آن واجب است که بر روی پای خود بایستد
و بر چیزی تکیه نکرده باشد بنحوی که اگر آن چیز را بردارند بیفتد و اما تکیه کردن
بر چیزی بجهت تیمن پس ضرر ندارد و بنابر اظهر واجب است که در حال قیام
آرام و قرار داشته باشد پس راه نمیرود و دوری نمیکند از پیشی بار استادن یا
و پسی که اسپی یا مکر جایی که از این جهت بیرون کرده نشد در نماز حاجت در غیر
آن جایی که خواهد آمد و هرگاه دنبشی لکها ستادن و پسی که خارج آن کاری
وقتها است هرگاه از قرار رفتار که بیرون نزد دعوا و لکن در این وقت قرائت

کننده و قرار که گرفت قرائت کند **مطلب دویم** هرگاه عاجز شود از قیام در تمام نماز
پس هر قدر از آن را که ملتفت است بایستد و در بقیه بگیرد تکیه کند و اگر قدرت نداشته
باشد بر قیام ولکن بر راست شود از ایستادن واجب است که بایستد هر چند کج باشد
پس اگر امر او مردد شود میان ایستادن و در بدست آوردن رکوع و سجود
و میان نشستن و در بجا آوردن رکوع و سجود پس البته در رکوع و سجود را
قدری که ملتفت است بجا آورد هر چند با ایما باشد و اگر هیچ نتواند ایستاد نماز میکند
نشسته و در نشستن هم الوضع ایستادن رجوع بخود میکند زیرا که آن بدل از آن
... پس اگر از حال تعذر بگوید که نمی تواند ایستادن ایستادن برا او مشکل است
بسیار مشکل و جایز است در نشستن عجز نگوید میگفته طبیب حاذق در وقف کردن
مادامیکه او خلاف گفته او را از حال تعذر هم چنین است اگر طبیب بگوید
ناچار است از برای منع نشاندن ناخوشی اینکه به پشت بخوابد چند روز یا بنشیند
هر چند تواند برایستادن داشته باشد و چیزی که باعث جایز بودن نشستن نماز نشسته
اعم است از اینکه هر دو پا شل و دیگر چیزی نشستن ناخوشی باشد و زیاد شود یا ناخوشی
و مثل حرکت کشتی در دریا و محبوس بودن در جایی که نتوانند
در آنجا ایستاد و مکان او مردد شود میان اینکه راه برود و نماز کند یا نشسته
... و اما هرگاه مردد شود میان راه رفتن و ایستادن با تکیه پس البته
... نشستن بهتر از اینکه تکیه کند نشسته در حالی که تکیه کرده
باشد و هم چنین ملاحظه میکنند در نشستن آنچه را که در قیام گفته شد
عاجز شد از نشستن ... خوابیده بر دست راست رو به قبله و اشاره میکند
از برای رکوع و سجود و اگر از خوابیدن بر دست راست عاجز شود بر دست
چپ میخوابد و از برای رکوع و سجود به سر اشاره میکند و اگر از این هم عاجز شد به پشت

به نیت

به پشت میخوابد مانند میت در حال احتضار و اشاره میکند از برای رکوع و سجود
و از چشم بسته که تمام ارکان از رکوع و سجود در جای خود ... پس اگر عاجز شود از ایستادن
... که ایستاده نماز میکند پس فرود میآید به مرتبه پستتر از قیام و هم چنین
در هر مرتبه بالاتر ... مرتبه پایین آن تا آخر مرتبهها که ذکر گردید ...
و هم چنین هرگاه عارض شود قدرت تا آخر از برای ناتوان میرود به مرتبه بالا
تا به بالاترین مرتبهها پس اگر عارض شود عجز از قیام بنشیند از قرائت و نشسته قرائت
میکند نشسته و اگر در بین قرائت عجز عارض شود و توانائی از برای ناتوان پس ترک
قرائت میکند تا آنکه بایستد و ایستاده هر قدر را میخواند و هم چنین است هرگاه
بکرد حال او در خوابیدن به نشستن بعضی گفتهاند مستحب است که قرائت را
از سر بگیرد و این مشکل است و اگر بهرسید ... توانائی بعد از تمام شدن قرائت
... بر میخیزد درست و البته به رکوع میرود و واجب نیست در این قیام ...
بکر فاتحه **مطلب سیم** جایز است نشستن در نمازهای سنتی در حال اختیار و مستحب است
که بر خیزد در ... و ... را تمام کند البته ده ... یکی از آن باشد ... در
بر رکوع پس نوشته ... از برای او ثواب ... ایستاده ... که قرائت بقدر ... آیه
یا یک آیه در نمازهای واجب البته واجب است که آن قدر قیام را در آخر سوره بجا آورد
که از قیام برکوع برود و مستحب است در نمازهای سنتی از برای کسی که توانائی دارد
بر قیام و لیکن کاهل است از ایستادن اینکه دو رکعت نماز کند در عوض یک رکعت
هر چند غیر نمازهای شب نه روز باشد و اختلاف کرده علما در نافله عشا
که افضل در آن ایستاده کردن است یا نشسته ... در جایز بودن هر دو ...
و احوط نشستن است و اما نشستن را به پهلو پشت خوابیده ... در حال اختیار
پس بعضی گفتهاند جایز است و این دو رکعت نماز نشسته ... که خواهد ... نشستن

پس ... اظهر ... که قرائت میکند در حال ... آن ... عارض شود

و نماز کردن دیگر دست اقعاد مفصلاً خواهد آمد و مستحب است چهار زانو نشستن در جایی که
معنی چهار زانو چنین گفته اند که بنشیند که در قیام باشد و میان ران خود را از زمین دور
نگاه دارد و صورت رکوع نماز نشسته آن دو قسمت است اول آنکه خم شدن او بقدر
بخ که تفاوت آن با نشستن مانند تفاوت خم شدن رکوع کننده از ایستادگی
بخ با ایستادگی دوم آنست که خم شود بقدری که پیشانی او برابر شود با جایی که پیشانی
پیشانی بر زمین در حالت سجود و کمتر مرتبه رکوع نماز نشسته آنست که پیشانی
برابر سر زانوها بیاید و همه اینها خوبست و احوط این است که رانهای خود را
در حالت رکوع از زمین بردارد مطلب چهارم مستحب است خواندن دعائی که در حدیث
وارد شده در وقت ایستادن بجهت نماز و مستحب است از برای مرد که پاها را بهم
نچسباند بلکه فاصله میان آنها بگذارد اگرچه بقدر یک انگشت باشد و بهتر
زیاد تر فاصله یک وجب است و مستحب است که شانه ها را بخواباند و بالا نگاه
ندارد و دستها را بیاویزد و بگذارد بر رانهای خود برابر زانوها و نگاه او در حال
ایستادن بجای سجده او باشد و اینکه در حالت نماز سینه را بجانب راست و چپ نگرداند
و شتاب نکند و با خضوع و خشوع باشد و چشم خود را بپوشاند و آسمان نظر
نکند و نگاه به راست و چپ نکند و بایستد متوجه نماز باشد مانند بنده ذلیل که پیش روی پادشاه بزرگ ایستاده باشد مانند کسی که نماز وداع
میکند و رو بدنیا آخر نماز میخواند و رعایت خضوع کند و شکسته حالی
خود را به اظهار رساند و دستها را بزرگ برابر رو بقبله دارد
و صفها و دلها را پاک کند و زانوها را بهم بچسباند و دستهای خود را بسینه خود
بچسباند و آستینهای خود را آویزد در حالیکه بپوشیده باشد از نظر نگاه
و داشتن دستها را از پوشیدن به آنچه گفته شده است که کف دستها را نگه دارد
بر دیگری و اظهر اقوی این است که حرامست تکفیر در حال نماز بلکه نماز

بسبب آن

بسبب آن باطل میشود و تکفیر که اشتن کف دست راست است بر پشت دست چپ بجانب
در صورت صحیح وارد شده و بعضی گفته اند که گذاشتن کف دست چپ بر پشت
دست راست است همچنین است ظاهر این است که فرقی نیست میان آنکه دستها را
بالای ناف بگذارد یا زیر آن و بعضی بلند تصریح گفته اند فرقی نیست میان آنکه
میان دستها حایل باشد یا نباشد و بعضی اشکال کرده اند در که کف
دست بر پشت باشد بر سینه دست دیگر و احوط این است که از همه اینها احتراز کند
و این در وقتی است که تقیه نباشد و اگر تقیه باشد ظاهر واجب است بجهت ادای
آنها بلکه باطل میشود نماز بسبب کردن آن و حرام دانسته اند شیخ تطبیق را
دعوی اجماع بر آن کرده و تطبیق که گذاشتن کف دستها است بهم و هر دو را
که گذاشتن میان زانوها باب پنجم در نیت و تکبیرة الاحرام مشهور بین اصحاب مطلب
مطلب اول واجب است نیت در نماز و از ارکان نماز شمرده اند و اظهر این است که شرط است
بعمل نمایند و سخنی در کیف نیت کردن و خلاصه آن این است که قصد کردن کاری
که از غیر جهت قصد نباشد در نظر او بکند قربة الی الله پس اگر آن کار را احتیاج بمعنی
کردن دارد و آنرا معین کند خواه در نوع آن باشد مانند ظهر و عصر و خواه در وصف آن
مانند واجب و سنت و ادا و قضا و غیر اینها و معنی قربة الی الله واحکام آن
در وضو گذشت و واجب است همراه بودن نیت با تکبیرة الاحرام بلکه اتفاقی است
تکبیرة الاحرام قصد خلاف آن کار را نکند و هم چنین واجب است مستمر بودن
حکم نیت تا آخر نماز بهمان معنی که گفتیم و اظهر این است که نیت بیرون رفتن
از نماز در وقت تکبیره مانند آخر رکعت یا رکعت دویم مثلاً نماز را باطل کند و هم چنین
اگر بیرون رفتن را موقوف کند بر امری که یقیناً بوجود خواهد آمد و اما موقوف کردن
بر امری که احتمال موجود شدن آن باشد پس آن اشکال دارد و اما موقوف کردن چیزی
که منافی مقصدی تجزیه قرینه است بریدن نماز را ابرا آنها مانند حفظ کردن جان

کسی پس شکی در آن نیست و اگر در حال نماز قصد کردن کاری کند که با نماز منافات داشته
باشد مانند چیزی خوردن و آب خوردن و حرف زدن و گریه کردن پس اظهر این است که نماز باطل نمیشود
تا آنها را بعمل نیاورد بلکه بعضی گفته اند که باطل نمیشود نماز با قصد بیرون کردن خود را از نماز
بلکه بخود نماز قصد کردن هر گاه در حال مشغول فعل افعال نماز نباشد مانند آنکه قصد بیرون
کردن کند از نماز تا قصد خود نماید کند در حالی که مشغول ذکری نباشد و اما اگر مشغول
کاری از کارهای نماز باشد مانند اینکه قصد کند بقرائت خود نماید را یا بیرون کند
خود را از نماز در حالی که مشغول قرائت است یا قصد کند از برای غیر این نماز قرائت میکند
پس علما بر آن کار را از برای این نماز نیست و آیا نماز صحیح است اگر دوباره آن کار را
به نیت این نماز بکند در این اشکال است از جهت اینکه این قرائت یا ذکر زیادی
که بعمل آمده در جهت اینکه آنچه نیت در عمل آمده از اجزای که دارد شده است
در صورتی که زیاد شدن قرائت و ذکر در نماز از قرائت و ذکر است و قصد
خود نماز مشغول بعمل شود و بدون اینکه حضور هر گاه زیاد شدن آنها باعث فعل کثیر
یا متعدد شده صورت نکنی باشد و هر گاه بجا آورد جزئی از اجزای نماز قصد غیر نماز را
مانند جنبانیدن یا خبر کردن کسی تکبیر و بردن چیزی از زمین برای رکوع یا سجده
خود نماز نکند آن کار را در نماز پس اظهر باطل شدن نماز است هر چند آن کار را
دوباره بکند بقصد خصوص در خود نماز و اگر قصد نکند نماز باطل است پس در وقت خواهد
بود که رکن متعدد نشود یا فعل کثیر بعمل نیاید و بگویم که شاید این قرائت و ذکر در
نماز جایز است و اما ذکرهای سنتی نماز پس ظاهر این است که اشکال نکند با چیزی بان
سنجیده با نیت دیگر خصوص خود نماز پس این دیگر در صورت در کلام که نهی از آن
کرده اند و قرآن بعضی از آن را اینکه بجز که آنها که بنیت ذکر که به نیت جزو
نماز بودن در آن قبول نشدن و اما ذکر و قرآن بقصد شاید ناچیز کردن کسی و مانند
آگاه کسی که میخواهد در خانه شود بدون قصد اینکه جزو نماز باشد ضرری ندارد

باخفی

مطلب دوم

مطلب دوم جایز نیست گردانیدن نیت نماز را به نیت نماز دیگر مگر در چند جا اول
آنکه در اثنای نماز دوم بخاطرش آید که نماز اول را نکرده مانند کسی که در اثنای نماز عصر بخاطر
او آید که نماز ظهر را نکرده است پس میگرداند نیت عصر را به نیت ظهر و نماز را تمام
میکند بعد از آن نماز عصر را میکند و همچنین است حکم نماز خفتن و نماز مغرب خواه نماز اول هر دو
ادا باشند و خواه هر دو قضا باشند و خواه نماز اول قضا و دوم ادا باشد مانند اینکه
در اثنای نماز مغرب بخاطرش آید که نماز عصر را نکرده پس میگرداند نیت را بقضای عصر
و نماز را تمام میکند چهار رکعت بعد از آن نماز مغرب را میکند و همچنین است کسی که نماز
خفتن را فراموش کرده در اثنای نماز صبح که شد بخاطرش آمد و اما اگر در اثنای
نماز قضا خواهد بگرداند نیت را به نماز ادا پس در این مسئله اشکال است و اقوی این است
که اگر وقت نماز ادا وسعت دارد نماز قضا را تمام کند و بعد نماز ادا را بکند و اگر
وقت آن تنگ باشد پس آن نماز قضا را دست بردارد و نماز ادا را بکند و اگر
اگر وقت باقی باشد هر چند این قدر باشد که یک رکعت نماز را در وقت دریابد و اگر
وقت باقی قدر باقی نباشد پس اشکال است و اظهر این است که نماز قضا را تمام کند
و قضای نماز ادا را بجا آورد و ظاهر این است که در وسعت اثنای وقت و تنگ
بودن آن مظنه کافی است دوم از آن جاها گردانیدن نیت است از اقتدا کردن
به پیشنماز بودن هر گاه پیش نماز در اثنای نماز بمیرد یا امری روی دهد که نتواند
نماز را تمام کند که یکی از آنها که اقتدا کرده بجای او پیش میرود و نماز را از
برای باقی اقتدا کنندگان تمام میکند سیم از آن جاها گردانیدن نیت است از اقتدا
کردن به تنها نماز کردن بجهت عذر بلکه بدون عذر هم بنا بر اظهر
و احوط این است که بدون عذر نکند چهارم از آن جاها گردانیدن نیت است
از تنها نماز کردن با قصد اقتدا کردن و این مشکل است لکن شیخ دعوی اجماع بر جواز کرده

وپنجم کردانیدن نیت است از اقتدا اگر ملاحظه شیعیان باقتدا اگر دن به پیش نماز دیگر
واقوی این است که این جایز نیست مگر در صورتیکه پیشنماز در پای نماز بمیرد یا او را روداده
که نتواند نماز را تمام کند چنانکه گذشت ششم کردانیدن نیت است از نماز واجب بنماز سنت
از برای کسی که داخل نماز واجب شده و بعد نماز جماعت بر پا شود و بترسد فوت شدن نماز
جماعت را اگر نماز را تمام کند که میگرداند نیت را بنماز نافله و تمام میکند از برای دو
واین در وقتی است که لازم نیاید که نماز سنتی سه رکعت شود مانند اینکه در رکوع رکعت
سیم نماز ظهر مثلا باشد واگر مشغول قرائت باشد یعنی از رکعت سیم باشد پس ... که
نگرداند نیت را بنماز سنتی و بشکند و تنها بخواند و بعد از ... هیچ جای از برای
کسی که فراموش کرده سوره جمعه را در روز جمعه در نماز جمعه که بگرداند نیت را بنماز
سنتی و بدو رکعت تمام کند پس دو باره نماز واجب را میکند خواه آن نماز
دو بالا نماز ظهر باشد خواه نماز جمعه هفتم انجا گردانیدن نیت است از نماز قصر یعنی دو رکعتی
کردن بتمام کسی هرگاه در پای نماز رای او قرار بگیرد که ده روز در جایی اقامت
نماید و اما گردانیدن نیت از تمام بقصر پس ظاهر این است که جایز است اگر در رکعت
اول باشد و پیش از بنای نماز چهار رکعتی نکرده باشد در این جا و اقامه کرده و پس
این حکم بجهة پیش خود رسیده جای دیگر بعضی علما گفته اند که دلیل اینها بر این روشن
نشده است و بدانکه جای گردانیدن نیت بای نماز است و بعضی علما جایز دانسته اند در همه
نمازها اگر چنین باشد و من در این خصوصی بجهة پیش خود نرسیده مگر در ... که بگرداند نیت را
بظهر و باکی نیست بعمل کردن بان مطلب سیم واجب است تکبیرة الاحرام یعنی گفتن
الله اکبر و آن رکنی نماز است که باطل میشود نماز بترک آن عمدا و سهوا و هم چنین
به زیادتی آن سهوا پس اگر دو مرتبه بگوید نماز او باطل است بنابر اظهر و اگر سه
مرتبه بگوید درست است و واجب است گفتن آن بعربی بطوری که از شرع رسیده
رسیده یعنی بالله و به الف تا دیگر که از شهره معنی الف ظاهر بر آید

وواجب است

تکبیرة الاحرام

وواجب است که الف لفظ الله با الف اکبر را اکبر بگوید وشبه لفظ از لفظ
الله را نبیند چنانچه لفظ دیگر بلفظ الله بلفظ اکبر و باید زیر او را اشباع و حیله بلفظ الله
بکنند که الف شود و اکبر را ... هر دو حرکت را ... بگوید و بکرد
واگر نتواند یاد بگیرد پس بغیر از زبان هر زبان که بتواند بگوید و لال میکند از ان
هر قسم که تواند اگر چه بجنباند لب زبان و اشاره کردن است و مستحب است بلند
کردن دستها در وقت گفتن تکبیر باستحباب که بنا را نهز ظاهر و تا که در پیش نماز
بیشتر است و هر یک بالا برد دستها را خوب است ولیکن بهتر این است که ابتدا
بالا بردن دستها اول گفتن تکبیر باشد و آخر تکبیر و دستها برسد بکعب ساقه
و مستحب است که کف دستها رو بقبله باشد و بکشد انگشتان را و انگشتان را بر روی هم بچسباند
و بعضی گفته اند که انگشت بزرگ را بچسباند بانگشتان دیگر و بعضی گفته اند ... دیگر را
بهم بچسباند و این خوب است و مستحب است که در وقت تکبیر صدا را بلند کند اگر پیش نماز
باشد و اما تنها باشد اگر در نماز هنوز بگوید و کسی که تنها نماز میکند مستحب است بلند
بگوید و میخواهد بعضی گفته اند که از برای همه کس مستحب است بلند گفتن
آن و مستحب است گفتن شش تکبیر دیگر بغیر از تکبیرة الاحرام و این شش تکبیر را
پیشنماز هموار بگوید و نماز گذار هر که این هفت تکبیر را که خواهد بلند
تکبیرة الاحرام قرار دهد و اقوی نزد من این است که بهتر این است که هفتم را
تکبیرة الاحرام قرار دهد خصوص ... که قرار گذاشته است که تکبیر آن
نمازهای شبانه روزی و مستحب است که سه تکبیر بگوید و بعد از آن دعای
اللهم انت الملک الحق را بخواند تا آخر آن پس دو تکبیر دیگر بگوید و دعای لبیک
و سعدیک تا آخر بخواند و بعد از آن دو تکبیر بگوید و دعای توجه را بخواند پس پناه ببرد
بخدا از شیطان دور از رحمت خدا و شروع بقرائت میکند و بعضی گفته اند که بعد

و تکبیر بنشیند آیه رب اجعلنی مقیم الصلوة را تا آخر بخواند و در حدیثی است که ابتدا

از تکبیرة الاحرام دعای یا محسن قد اتاک المسیء را میخواند تا آخر آن و بنابر آنکه

ما اختیار کردیم پس با یک نیت که اینها را بعد از آیه رب اجعلنی بخواند بعد از آن

تکبیرة الاحرام بخواند و اظهر مستحب بودن این شش تکبیر است در هر نمازی [illegible] نماز وتر و اول

نافله ظهر و اول نافله مغرب و اول نماز احرام حج یا عمره و نماز وتیره است باب [illegible]

در قرائت است و در این باب چند مطلب است مطلب اول واجب است خواندن سوره حمد

در هر نماز واجبی در دو رکعت در دو رکعت اول نماز سه رکعتی و چهار رکعتی از نمازهای

واجب از برای پیشنماز و تنها نمازگذار و خواندن حمد شرط درست بودن نمازهای

واجبی و سنتی است و باطل میشود نماز به نخواندن آن اگر عمدا و اگر فراموش کند اما پس اگر

بخاطرش نیاید بعد از رفتن برکوع نماز درست است و اگر پیش از رفتن برکوع بخاطرش

آید میخواند آنرا و دوباره میکند آنچه را کرده از خواندن سوره و قنوت و اگر عمدا

حمد را نخوانده شروع بخواندن سورها به نماز او باطل است هرچند حمد را بخواند و در

صورتیکه سهوا حمد را نخوانده سوره را بخواند واجب نیست که بعد از خواندن حمد همان

سوره را دوباره بخواند بلکه جایز است که سوره دیگر بخواند و شاید همان سوره را خواندن

احوط باشد و اگر شک کند در خواندن حمد بعد از آنکه شروع بخواندن سوره کرده پس

اقوی این است که برنگردد بخواندن حمد بلکه دور نیست در نزد من که اگر شک کند در

خواندن آیه بعد از آنکه شروع در خواندن آیه بعد از آن کرده باشد برنگردد بجهت

عموم حدیثها و بعضی علما تخصیص داده اند برگشتن را بشروع در افعال تمام

نه بعضهای آن و بعضی دیگر علما آن را مخصوص کرده اند بشروع در افعال

واجبی نه سنتی و دلیل هر دو در نزد من واضح نیست و اگر برگردد بخواندن حمد یا آیه

پیش یا فعل پیشی هر چه باشد بقصد قربت پس احتیاط کرده است مطلب دوم

واجبست در نماز آیات خواندن حمد ده مرتبه از برای کسیکه خواهد از برای هر رکوعی

سوره

در موضع [illegible] الاحرام [illegible]

و الله العالم

٧

سوره بخواند و اگر خواهد سوره را پاره پاره کند چنانکه بیان جایز بودن آن را خواهیم

کرد پس اگر در هر رکعتی یک سوره را پنج پاره میکند پس حمد را دو مرتبه بیشتر نخواند در هر رکعتی

یک مرتبه با آنکه جایز است که یک آیه را یک پاره قرار دهد و جایز است که بیشتر از یک آیه را

یک پاره قرار دهد پس بسم الله و آیه اول یک پاره است و سوره انا انزلنا اگر پنج

یک عدد را در یک رکعت بخواند و جایز است که از برای همه رکوعها سوره را پاره پاره

کند هم چنانکه جایز است که از برای هر رکوع سوره تمام بخواند و جایز است که از برای

سورها از برای رکوعهای یک رکعت و سوره تمام خواندن از برای رکوعهای رکعت

دیگر و هم چنین جایز است که از برای بعضی رکوعهای یک رکعت سوره را

پاره کند و از برای بعضی دیگر سوره تمام بخواند و هر وقت که در میان یک

رکعت سورها را تمام کرد بخواند حمد را از برای سوره دیگر خواه اراده تمام

کردن آن سوره را در آن رکعت داشته باشد و خواه نه و احوط این است

که بخواند حمد را در صورت پاره کردن سوره تا آن سوره تمام شود و هم

چنین احوط این است که سوره را که پاره کرد در رکعت اول در همان

رکعت آنرا تمام کند خواه پیش از آن سوره را تمام خوانده باشد و خواه نه

و هم چنین احوط این است که نخواند سورهای دیگر تا سوره که اول شروع

در آن کرده تمام کند بلکه [illegible] سوره را تا ابتدا تمام کرده

و نهایت احتیاط این است که بخواند در هر رکعتی حمد را پنج مرتبه

با پنج سوره تمام یا حمد را یک مرتبه بخواند با یک سوره که از آن پنج پاره

کند مطلب سیم خلافی نیست در اینکه نمازگذار در رکعت سیم نماز سه رکعتی

و دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی مخیر است میان خواندن حمد و ذکر کردن

و خلاف در کیفیت ذکر و در این است که آیا حمد بهتر است یا ذکر و اظهر

[illegible]

این است که کافی است هر ذکری باشد و احوط اکتفا کردن به تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر است
و احوط از آن این است که این لفظ بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
و احوط از آن این است که این را سه مرتبه بگوید خصوصا هرگاه مظنهٔ نزدیک شدن وقت داشته
باشد که در شخصی که با او اقتدا کرده اند کسی باشد که بعجله اگر یک رکعت و بیشتر
از نماز را کرده بود اقتدا اگر چه باشد و اما کفایت استغفر الله پس آن منحصر است و اولی
بهتر بودن ذکر است از خواندن حمد خواه از برای پیشنماز و خواه از برای آنها
که اقتدا کرده اند و خواه از برای تنها نمازگذار و بعضی علما سه مرتبه گفتن این لفظ را
اقل مرتبه خوب قرار داده اند و آخر آن را هفت مرتبه و باکی نیست در جایز بودن
دست برداشتن از حمد یا ذکر بعد از شروع در آن و خواندن دیگری را اشکال است و احوط
این است که نکند و هم چنین اشکال است هرگاه اراده خواندن یکی از آنها را داشت
و فراموش کرد و شروع در خواندن دیگری کرد در این بجا آوردن آن به یاد بعد از
تمام شدن آن و شاید اقوی برگشتن و خواندن آنچه اراده داشته باشد دوباره
خواندن آنچه سهوا خوانده و احوط این است که در این صورت کمتر نقصه قربت
کند و واجب نیست بر کسی که فراموش کرده باشد خواندن حمد را در دو رکعت اول
اینکه حمد را در دو رکعت آخر بخواند بلکه مخیر است اگر بخواند و خواه ذکر کند و اگر شک
در شماره تسبیح کند دست کم را بگیرد و علما اختلاف کرده اند در واجب بودن بلند
خواندن تسبیح و مرجح آهسته خواندن احوط بلکه اقوی است مطلب پنجم واجب است خواندن
یک سوره تمام بعد از حمد در نمازهای واجب دو رکعتی و در دو رکعت اول نمازهای سه رکعتی
و چهار رکعتی در حال اختیار پس جایز نیست نخواندن آن و خواندن
بعض سوره بنابر اقوی و هم چنین جایز نیست دو سوره در یک رکعت خواندن
و اگر بخواند نماز باطل می شود بنابر اقوی و باکی نیست در زیاده تر از یک سوره خواندن

در نمازها

در نمازهای سنتی هر قدر بخواهد و بعضی علما تصریح کرده اند که جایز نیست خواندن
زیاده تر از یک سوره هر چند تمام سوره دویم را نخواند و هم چنین است مکرر خواندن
یک سوره یا بعضی یک سوره و این قول احوط بلکه اقوی است و مراد این است که زیاده
تر از یک سوره را بقصد سوره معهوده بعد از سوره حمد بخواند اما دوباره
و بیشتر خواندن آیه از برای تکرار آیه یا معنی آن و از برای حضور قلب و حضور و اینها
پس ضرر ندارد و هم چنین خواندن آیات قرآن در قنوت و غیر آن هر چند یک
سوره تمام باشد خصوصا آیه‌هایی که مشتمل اند بر دعا بلکه دور نیست جایز بودن
خواندن این آیات بعد از خواندن سوره معهوده نه بقصد اینکه اینها از سوره
معهوده باشد بلکه بقصد خواندن قرآن هر چند احوط این است که نخواند و احوط
از آن این است که نخواند سوره تمام بغیر از سوره معهوده در هیچ نماز واجبی و جایز
نیست خواندن سوره‌های طولانی که باعث فوت شدن وقت باشد هر چند بداند که یک رکعت
تمام را در وقت درک می کند و ظاهر این است که نماز باطل می شود به مجرد شروع کردن در سوره
طولانی در این هنگام که وقت تنگ باشد از دست برود بلی اگر گمان کند گنجایش داشتن
وقت را و بعد از شروع در سوره طولانی تنگ بودن آن هویدا شود پس اگر از دست برود
و سوره دیگر بخواند هر چند آن سوره را از لفظ بشنود خوانده باشد و مراد که والضحی
و الم نشرح یک سوره حساب می شود و هم چنین الم تر کیف و لایلاف پس در نمازهای
واجب اکتفا به یکی از اینها نکند و جایز نیست نخواندن بسم الله میان این دو سوره
مطلب ششم جایز نیست خواندن سوره‌های سجده واجب در نمازهای واجب و نماز باطل
می شود به سبب خواندن اینها هر چند سوره دیگر با اینها بخواند و هم چنین نماز باطل است
هرگاه شروع کند در این سوره‌ها یا کران سوره‌ها را سهوا بخواند پس اگر پیش از آیه سجده بخاطر آورد
آیه را از آن عادت برگردد و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از تمام شدن آن سوره بخاطر آورد
اگر پس بعضی گفته اند که از برای سجده اشاره کند و بعد از نماز قضای سجده را بعمل

آورد و بعضی گفته اند میخواهد اینها که اند برای سجده و میخواهد قضا را اینها بعد از نماز بکند
و شاید احوط این باشد که در اینجا نماز سجده را بعمل آورد و دو نماز را تمام کند و یکبار دیگر
نماز را بکند و اگر بعد از آیه سجده بخاطرش آید پس ظاهر این است که اتمام جایز است و دور
نیست که در اینصورت بعد از بجا آوردن سجده سوره دیگر بخواند و نماز را تمام کند
و دوباره نماز را بکند در آن سوره که آیه سجده در میان آنهاست و اما نمازهای سنتی پس
باکی نیست بخواندن این سورها نیست و آیه سجده را که خواند سجده میکند پس اگر در اثنا
سورهاست از سجده برخاست حمد را دوباره میخواند و برکوع میرود و اگر در میان سوره است
از سجده که برخاست سوره را تمام میکند و برکوع میرود و اگر سجده را فراموش کند پس
قضا را نماز میکند در هر وقت که بخاطرش آید و بدانکه سجده های قرآن پانزده تاست چهار
تا از آنها واجب است و آنها در سوره الم تنزیل است در نزد لا یستکبرون و در سوره حم
فصلت است نزد آیه تعبدون و در سوره والنجم است و در سوره اقرا در آخر آنها
و یازده تای دیگر سنت است و وقت کردن سجده تمام شدن آیه است نه وقت گفتن لفظ
سجده و واجب است کردن سجده در سجده های واجب بر خواننده و گوش دهنده بلکه بر کسی
که بگوشش بخورد و گوش نداده باشد نیز بنا بر اظهر و در غیر سجده های واجب سنت است
کردن سجده هم بر آنها و اظهر این است که طهارت لغوی شرط درست لعض سجده نیست
پس درست است از جنب و زن حایض و احوط این است که کسی نه مدد سجده در زنان
حایض واگر کسی بدهد سجده بکند و بعد از شنیدن قضا را نماز هم بکند و احوط
بودن عورت و پاک بودن جا و بدن پس ظاهر این است که اینها شرط درست بودن
سجده نیست و ظاهر میشود از بعضی هم اینها لازم بهل رو بقبله کردن اگر نشسته
و این احوطات دارد که آنکی غیر ثابت نی بر زمین ابر چانهائی که در سجده نماز بایدا
بر زمین کند است و که آنکی ثابت نی بر خیزد که صحیح باشد سجده برای پس دلیلی بر لازم
بودن آنها نیست هر چند عمل آوردن آنها احوط است و بر تقدیر ... ممکن است

نیت نماز را

وانت

نیت نماز را بر زبانش نگذارد و در وقتیکه حالی سوار است ممکن نبودن که آنکی بپایاند بر پای
اش را میکند و تکبیرة الاحرام و تشهد و سلام در این سجده نیست و در برخاستن سر از آن
گفتن تکبیر مستحب است و احوط این است که آنرا ترک نکند و همچنین مستحب است ذکر است
در این سجده و احوط این است که ذکر را ترک نکند و هر ذکری که در سجده نماز کافی است
در این سجده هم کافی است و بهتر این است که ذکری را که در حدیث وارد شده بگوید
و احوط این است که در وقت پائین رفتن بجهت سجده نیت کند هر چند گفته شده است
که جایز است نیت کردن در وقت که آنکی بیشانی بر جای دو وجوب سجده بعد از نیت
شدن آیه فوری است و اگر تعقیب بنماید آن را گناه کرده است و ملکی بعد باید بکند و دوم
نیست در این وقت بقصد قضا کردن و هم چنین است در سجده های سنتی و واجب است سجده
مکرر کردن از برای هر خواندن و شنیدن خواه از برای خواندن بیش و شنیدن
سجده کرده باشد و خواه نه مطلب پنجم واجب است بسم الله الرحمن الرحیم گفتن در اول حمد
و اول سوره مگر سوره برائة که بسم الله در آن نیست و بسم الله جزء هر سوره است و واجب است خواندن
بلفظ عربی بطریقی که دلالة و شد در آن داخل باشد بطریقی بنا باید کرد حتی تشدید و دال بهت
که حکم مد متصل را مانند تشدید دانسته اند و این اشکال است و واجب است مراعات اعراب
و سکونهای بیجا نمیشود به تغییر سکون از آنها باعث تفاوت کردن معنی نشود بنا بر اظهر بلکه
هر چند تغییر معنی هم باشد و جایز است خواندن بر نهج هر یک از هفت قرائت نحوی و علامه
گفته اند است که دوست ترین آنها نزد من قرائت عاصم است از طریق ابو بکر ابن عیاش الیه
عمرو ولیر علیه دار و ظاهر لازم و مد متصل و مانند اینها پس ظاهر این است که مراد قرائت
و وجوب شرعی نیست چنانکه نقل شده است از محققین و اگر هر چند احوط ملاحظه آنهاست
و اما گفتن حروف مانند عجمی که از هم تمیز نکند در پای عرب پس شبهه در وجوب آن
نیست بلکه وجوب تمام اینها لغت عرب است اما اتفاق کنند پس در وقف بحرکت و وصل
بسکون نکند و اما مراعات صفتهای حروف مانند مستعلیه و اطباق و مثل اینها

موافق

در رمضان

پس آنها از مستحبات است و واجب است ترتیب در قرائت و در بعضی خوانده اند باین نحو که فاتحه
آن الحمد را بکنند که اوراق از قرآن یا همه نگهبانند و اگر همه را جمع کنند نماز او باطل است و اگر
نسیانا کنند دوباره بخوانند از هر جا که آن کار شده و اگر ساکت شود لب در بین قرائت
سکوتی که محو نماز شود پس نماز و قرائت هر دو باطل شوند و اگر که همه را نداند باید
یاد گیرد و اگر عاجز باشد از یاد گرفتن و نتواند از روی قرآن بخواند پس اگر نتواند از
روی قرآن بخواند و اگر خواهد اقتدا بغیر کنند و در جایی نبودن خواندن از روی قرآن
مثل حرف نگاه است و نخواندن احوط است بلکه اقوی و اگر که عاجز باشد از خواندن
از روی قرآن تمام اگر هم تواند که همه شهادا بخوانند اکتفا بهمان کنند و اگر بعضی حمد را بلید اند
بخوانند پس اگر آن بعضی بقدر یک آیه باشد واجب است خواندن آن و در کمتر از یک آیه
چنین قولی است الظاهر انها وجوب خواندن آن است اگر از قرآن باشند و در عوض باقی
حمد حروفات که چه کنند بقدر آنچه که اگر از جاهای دیگر قرآن میدانند بقدر
حمد بخوانند و اگر نمیدانند الحمد را آنکه میدانند مکرر بخوانند تا بقدر حمد شود و اگر از
حمد هیچ نمیدانند پس اگر از جاهای دیگر قرآن میدانند بخوانند پس اگر نمیدانند پس ذکر مکنند
مثل تسبیح و صلوات و تهلیل و ظاهر آنست که ذکر را بقدر حمد بکنند و اگر این ذکرها را
هم ندانند پس معنی حمد را بفهمد که میدانند بخوانند و ادای لال بهر نحو که تواند حمد را
میخوانند و معنی این است که زبان خود را حرکت بدهد و دل خود را آگاه میکنند یعنی
بدل حرکت دهد و بعضی زیاد کرده اند اشاره کردن بانگشت خود را و واجب نیست
بر لال اقتدا کردن و مستحب است تبانی قرائت کردن و عدم تند کردن آن مانند شعر
و از هم بسیار متفرق نکردن آن مانند تفریق ریگ و وقف کنند در مواضعی
که قراء گفته اند مگر اینکه حرف آخر از اما رسیده باشد مانند وقف بر ها
یعلم تاویله الا الله که منع نموده اند و مستحب است که محسنات قرائت که قراء اعتبار

کرده اند

قرائت

کرده اند بجا آورد و حفظ آنها در حرکات مثل وقف لازم و مد متصل بلکه ادغام و اظهار
بلکه ظاهر این است که ادغام صغیر لازم است و آن در جایی است که دو حرف مثل هم پهلوی هم الشقاق
افتند حرف اول ساکن باشد و حرف دویم متحرک باشد هر چند آن دو حرف در دو کلمه باشند
اذهب بکتابی هذا یدرککم و اگر هر دو حرف هر دو حرکت دار باشند در یک کلمه
باشند مانند لفظ در هر جا که الحاق مثل لفظ قرا یا در دو کلمه مثل تحرک
ادغام نمیشوند مانند لفظ و اما ادغام کبیر پس از آن مثل خذ العفو وامر و طبع
علی قلوبهم است آن واجب نیست بلکه جایز است و از ادغام کبیر است سلککم و اما تنبا
لنذیبنی آن چیز دیگر است و واجب است مانند اما حرف ادغام را در چند جای دیگر
مانند دو حرفی که در مخرج نزدیک بهم باشند و در بسیاری از موارد ضعیف است و از این باب است
اذ ظلموا تبین و قل ربکم و دخلوا و اذ ذهب و ودت
طائفة و قد احطت بسطت مستعد و شده است کل اینها از
ادغام صغیر ظاهر این است که از ادغام صغیر است ادغام لام تعریف در بسیاری از حروف
مانند والشمس و اللیل والضحی والصبح از ادغام ادغام نون ساکنه
و تنوین در حروف کلمه یرملون در این باب است ادغام و انتقال در طا و دال و مستحب است
که هر گاه بگذرد باییه که در آن آیه ذکر بهشت شده اینکه سوال بهشت کند از خدا و چنانچه
اگر بگذرد باییه که در آن ذکر جهنم است و آتش پناه بجوید بخدا از آن و مستحب است که بعد از سوره
حمد اند که تمام کند بگوید الحمد لله تمام شد سوره و مکروه است خواندن قل هو الله احد
بیک نفس و حرام است اکتفا نمودن بعد از تمام شدن حمد بلکه باطل میکند نماز را و بهتر ترک نمودن
آمین است و در هیچ جای حمد نیز **مطلب هفتم** جایز است و بر گشتن از سوره که شروع در خواندن
آن کرده و خواندن سوره دیگر مادامی که از نصف سوره نگذشته باشد خواه در اول اراده
خواندن غیر آن سوره را داشته باشد و خواه نه و خواه آن سوره را که اراده داشته که بخواند
فراموش کرده باشد و خواه راه او بعد قرار گرفته باشد بخواند آن سوره دیگر و دست
بر داشتن از آن سوره مکروه مگر سوره یا ایها الکافرون و قل هو الله احد

پس از این دو سوره دست بر نمیدارد و هرگاه که شروع در آنها کرد خواه از نصف گذشته باشد خواه
هرچند شروع در بسم الله تنها کرده باشد مگر در نماز جمعه روز جمعه که از آن پس اقوی جایز بودن
دست برداشتن از این دو سوره است بعد از شروع در آنها و خواندن سوره جمعه و منافقین در آن
آنگاه در صورتیکه اگر الحمد خواندن سوره جمعه و منافقین را اول داشته باشد و فراموش کرد
در صورتیکه عمدا نخوانده است سوره جمعه و منافقین را بخواند و شروع در یکی از این دو سوره
کرد دیگر دست برداشتن از آنها اشکال است احوط این است که دست بر ندارد و دیگر گذشتن
از نصف تحقق میشود هرچند یک حرف باشد پس اگر فرض شود که به نصف پس جایز
خواهد بود دست برداشتن هرچند نصف را خوانده باشد و همچنین جایز است دست برداشتن اگر غلط
کند در سوره یا فراموش کند یا مشکل شود خواندن او یا بترسد به بیرون رفتن وقت را و بهتر آن است
که در این صورتها از آن سوره که دست برداشت سوره قل هو الله را بخواند و دست برداشتن از سوره
در این صورتها واجب است و در الحمد نیز گفتیم بعنوان رخصت است و اقوی این است که واجب نیست
معین کردن سوره بلکه کافی است خواندن سوره بعد از حمد هرچند اول قصد نخواندن
این سوره را داشته باشد در نماز قبل از حمد لیکن تا آنرا خواند و هرگاه عادت خود قرار
داده که در نماز سوره خاصی بخواند آن عادت در حکم قصد سوره خاصی است و در عادت اول
نداشته داخل معین کردن بسم الله از برای سوره پس ظاهر لازم بودن آن است پس اگر دست بر دارد
از خواندن سوره که شروع در آن کرده و خواهد سوره دیگر بخواند واجب است که دوباره
بسم الله را بگوید و همچنین است هرگاه بعد از حمد بسم الله را بگوید بقصد سوره را نکرده و فکر کند
که چه سوره من حیث بخواند دوباره بسم الله را بقصد سوره خاص بگوید و آنچه گفتیم
منافات ندارد با آنچه پیش گفتیم از کافی بودن خواندن سوره بعد از معین کردن آن زیرا
زیرا که آنچه ادعا بخواندن آن سوره است همان در آن کفایت بسم الله است یعنی بلفظ که دارد
بعضی سورها است که مشترک میان آنها است مثل الرحمن الرحیم تا آنکه سخن در بسم الله است مطلب
واجب است هشتم بلند خواندن حمد و سوره در نماز صبح و دو رکعت اول نماز مغرب و نماز خفتن
و آهسته خواندن در غیر آنها و فرق میان آهسته و بلند نیست و حد بلند خواندن آن است

که بشنود آنرا

استعاذه

که بشنود از آنکه نزدیک خواننده باشد هرچند فرض بودن او را بکنیم و حد بلند خواندن
آن است که صدا الی کشیده هرچند نشنیده او هم فرض باشد و حد آن این است که بهای قدر
الحمد بشنود بلکه باید جایز است از اینکه هر عرف بگویند بلند خواند یا بلند اگر خیلی
بخواند که جوهر صدا ظاهر شود اصلا آن را در عرف نمیگویند بلند خواند هرچند
کسی که نزدیک است از خواننده بشنود و بر زنان واجب نیست بلند خواندن در جاهائیکه بر مردان
واجب است بلکه خواهند بلند بخوانند و خواهند آهسته بخوانند و ظاهر این است که آهسته خواندن
در جاهائیکه بر مردان واجب است بر زنان واجب نیست و لکن احوط است گفته اند بلند
که جایز بودن بلند خواندن زنان در وقتی است که صدای ایشانرا مردان بیگانه
نشنوند و دلیل این در نزد من روشن نشده است مانند آنکه دلیل حرام بودن شنیدن بیگانه بودن
صدای آنها را در صورتیکه ترس ریبه داشته باشد بر من روشن نشده است و بر فرض که
حرام باشد شنیدن صدای ایشان دلیلی بر باطل شدن نماز ایشان نیست و دیگر گفته اند که
در بعضی نمازها باید قرائت را بلند بخواند و در بعضی آنها آهسته و در آنجا که بلند باید
بخواند آهسته خوانده باشد و کسی که آهسته باید بخواند بلند خوانده باشد نماز او باطل
نیست و همچنین است اگر فراموش کرده باشد و وجوب نیست دوباره خواندن هرچند
پیش از رکوع بخاطرش آید و اما باقی ذکرهای نماز بغیر قرائت پس مستحب است از برای
پیشنماز بلند خواندن آنها مگر تسبیح که در اول نماز است یعنی تکبیرة الاحرام مستحب است
که غیر آن دیگر در هر حال بلند خواندن باقی ذکرها سزاوار نیست بلکه آهسته اگر درست باشند و تنها
نماز کننده هم خواهد بلند بخواند و هم خواهد آهسته مگر در بعضی جاها که بعضی آنها گذشت
و بعضی دیگر خواهد آمد مطلب نهم مستحب است استعاذه یعنی از رحمت در رکعت اول از نماز
و در تکبیر رکعت اول بنا بر گفتن هرچند در رکعت اول فراموش کرده باشد و وقت گفتن
استعاذه این است که میگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم و بهتر این است که آهسته بگوید خواه پیش نماز و خواه غیر او و مستحب است

بلند گفتن بسم الله در نمازهایی که قرائت آنها را آهسته باید کرد بنا بر اظهر اشهر مستحب است بلند خواندن
قرائت نماز جمعه و اما نماز ظهر روز جمعه پس اظهر اشهر در آن نیز مستحب بودن بلند خواندن است و بعضی گفته‌اند
این مخصوص نماز جمعه است و بعضی حرام دانسته‌اند بلند خواندن آن را و این احوط است
و مستحب است بلند خواندن در نافله‌های شب و آهسته خواندن در نافله‌های روز مطلب دوم مستحب است
خواندن سوره‌های مفصل در نماز و آنها از سوره محمد است تا آخر قرآن سوره‌های طولانی آنها را
در نماز صبح و آنها از اول سوره‌های مفصل است تا سوره عم و اوساط سوره‌ها در نماز خفتن و آنها از
سوره عم است تا سوره والضحی و کوتاه سوره‌ها را در نماز ظهر و عصر و مغرب و آنها از سوره والضحی
تا آخر قرآن و در بزرگی سوره انا انزلناه و قل هو الله فضیلت بسیار است پس بهتر آن است
مداومت بر خواندن آنها کند و در بعضی احادیث بهتر بودن خواندن انا انزلناه در رکعت اول
و قل هو الله در رکعت دوم از عکس این و در حدیث است که کسی که بخواند سوره‌ای را که از آن
فضیلت است و سوره انا انزلناه و قل هو الله را بخواند میدهد خدا باو ثواب این دو سوره را با ثواب
آن سوره که از آن نخوانده و مستحب است اینکه بخواند در نماز صبح روز پنجشنبه و دوشنبه سوره هل اتی
و هر دو ایشان را تا خدا حفظ کند او را از شر این دو روز و اینکه بخواند سوره جمعه و منافقین را
در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه و بعضی واجب دانسته‌اند خواندن این دو سوره را
در این دو نماز و بعضی خواندن آنها را در نماز جمعه تنها واجب دانسته‌اند و مستحب است
خواندن این دو سوره در نماز عصر روز جمعه هم و خواندن سوره جمعه و قل هو الله در نماز صبح
روز جمعه وارد شده است خواندن سوره منافقین نیز در رکعت دوم نماز صبح جمعه و مستحب است
خواندن سوره جمعه در رکعت اول نماز مغرب شب جمعه و رکعت اول نماز خفتن آن و خواندن
سوره سبح اسم در رکعت دوم آنها و بعضی گفته‌اند در نماز مغرب یک شب در رکعت اول
آن سوره جمعه و در رکعت دوم سبح اسم و شاید این بهتر باشد و روایت شده است خواندن سوره
منافقین در رکعت دوم نماز خفتن آن شب نیز باب پنجم در رکوع است و در این باب چند
مطلب است مطلب اول واجب است رکوع در هر رکعتی یک مرتبه مگر در نماز آیات
که در آن رکعتی پنج مرتبه است و رکوع رکن نماز است و باطل میشود نماز بترک کردن
آن خواه

…

رکوع

آن خواه عمداً و خواه سهواً و هم چنین بزیاد کردن آن پس اگر فراموش کند رکوع را و بخاطرش
بیاید پیش از سجود پس اگر ایستاده است رکوع میکند و بسجود میرود و اگر خم شده است پس
لازم چنین است و اظهر در این صورت این است که برخیزد راست بالیته و بعد از آن رکوع
کند این در وقتی است که از برای رکوع خم نشده است اما اگر فراموش کرده باشد اما اگر بعد از خم
شدن از برای رکوع آن را فراموش کند پس اگر نزدیک بزمانی شده باشد بقدری که در وقت
رکوع نزدیک شده میشود و بعد از آن رکوع را فراموش کرده پس جایز است که دولا
برخیزد تا بحد رکوع برسد و رکوع را بعمل آورد و اگر بحد رکوع نرسیده فراموش کرده
… نیست برخیزد تا بجایی که از آنجا فراموش کرده و میرود در رکوع و اگر بعد از آنکه
صورت رکوع از او متحقق شده فراموش کرد و طمأنینه و ذکر را انجام ده پس در باره رکوع بودن
برگشتن بجهة آنها اشکال است و جمعی گفته‌اند خلافی نیست در برنگشتن و احوط این است
که برگردد و نماز را تمام کند و بار دیگر بجا آورد و اگر بعد از برخاستن از رکوع را فراموش کند پس ظاهر
بسیاری از علما این است که برنگردد و لازم بودن برگشتن و راست ایستادن و قرار گرفتن و
بعد از آن بسجده رفتن قوی است و اگر بعد از آنکه بسجده رفت بخاطرش آید که رکوع
نکرده پس ظاهر این است که واجب است که برگردد و رکوع کند و بعد از آن بسجده رود و در چنین
سجده را اتمام کرده باشد … خواسته باشد و اگر بعد از رفتن بسجده دوم بخاطرش آید
و هنوز کامل نکرده باشد سجده را پس در این اشکال است و اقوی این است که نماز باطل است
و اگر بعد از کامل کردن سجده‌ها بخاطرش آید پس ظاهر اقوی این است که نماز باطل است
و اگر شک کند که رکوع کرده‌ام یا نه پس اگر در وقت … رکوع را بجا آورد
و اگر خم شده است پس اظهر در نزد من این است که میرود بسجده و دیگر رکوع نمی‌کند و اگر
در حالی که ایستاده شک کند و خم شود که رکوع کند و بحد رکوع برسد و پیش از راست شدن
بخاطرش آید که رکوع کرده بود پس بسیاری از متأخرین گفته‌اند نماز باطل است و جمعی
از فقها گفته‌اند مراد از … السجود … این است که نماز را باطل بودن نماز

کذارد مطلب دویم واجب در رکوع خم شدن است بقدری که کفهای دست برسد بزانوها و کافی
نیست رسیدن سرهای انگشتها بزانوها ومعتبر اشخاص مستوی الخلقه هستند وظاهر اینست
که خم شدن باین قدر اقل واجب مرد است زیرا که بعد از این ظاهر خواهد شد که مستحبات
رکوع زن اینکه در رکوع زیاده کمتر از این قدر خم شدن کافی است واحوط در زن هم
اینست که باین قدر خم شود دو واجب است در حال رکوع ذکر کردن واقل آن دو واجب است
تسبیح واقوی واحوط این است که کمتر از یک تسبیح بزرگ که آن سبحان ربی العظیم وبحمده یا
سه تسبیح کوچک که سبحان الله است نگوید ونهایت احتیاط این است که تسبیح بزرگ را
سه مرتبه بگوید واحوط این است که لفظ وبحمده را ترک نکند در تسبیح بزرگ هرچند
در بسیاری از احادیث آن لفظ نیست سوم واجب است طمأنینه یعنی وقار کرفتن در
رکوع بقدر ذکر واظهر این است که ساقط نمیشود ذکر از کسیکه عاجز شده از طمأنینه پس اگر
این عاجز تواند که شروع در ذکر کند بعد از رسیدن بحد رکوع وذکر را تمام کند پیش از
بیرون رفتن از حد رکوع واجب است چنان کند واگر این را نتواند حالتی تواند که شروع
در ذکر کند در حال خم شدن از برای رکوع وذکر را تمام کند در وقتی که راست شده [illegible] کند
نیز وطمأنینه رکنی نیست [illegible] چنانکه ذکر رکوع [illegible] اگر [illegible] فراموش کند تا راست شود
دیگر بر نگردد [illegible] واجب است برخاستن از رکوع وراست ایستادن وقرار
گرفتن در آن حال واین هم رکنی نیست واگر فراموش کند که برخاستن از رکوع را تا
بعد از برخاستن را تا بسجده برود نمازش درست است ولی ظاهر علما این است که بر نگردد
از برای بجا آوردن آنها هرچند در حد خم شدن از برای کردن سجده باشد واین
مشکل است در طمأنینه خصوصا با بودن [illegible] بر کیفیت آن مطلب سیم اگر عاجز شود
از اقل واجب در رکوع خم میشود بقدری که تواند واگر خلقت او مانند رکوع باشد
پس اظهر واجب بودن قدری خم شدن از آن است واگر از خم شدن بالمره عاجز باشد
پس ایما میکند

رکوع

پس ایما میکند بسر واگر از آن هم عاجز باشد پس اشاره میکند بچشمها
مطلب چهارم مستحب است تکبیر گفتن پیش از رکوع در حالی که ایستاده باشد بنابر اقوی ودر
وقت گفتن تکبیر بلند میکند دستها را بطریقی که پیش گفتیم بعد از آن میرود برکوع
ومستحب است خواندن اللهم لک رکعت تا آخر این دعا پیش از ذکر ومستحب است گفتن
تسبیح بزرگ سه مرتبه واین اول مرتبه استحباب است وبعد از آن پنج مرتبه وبعد از آن هفت
مرتبه است بلکه مستحب است گفتن آن بقدری که تواند مگر اینکه پیشنماز باشد که مراعات
حال ضعیف‌ترین اشخاصی که باو اقتدا کرده اند میکند ومستحب است که ذکر بر سبیل [illegible]
[illegible] برابر هم بگذارد وبقدر یک وجب از هم جدا کند ودست راست را
پیش از دست چپ بر زانو بگذارد [illegible] سینه را [illegible] وفرو برد زانوها را
با انگشتان دست وانگشتها را از هم جدا کند وزانوها را بعقب بشکند وپشت خود را
راست نگاه دارد [illegible] گردن را راست [illegible]
[illegible]
[illegible] در رکوع صلوات بر محمد وآل محمد بفرستد [illegible] چنانکه در سجود وبعد از
برخاستن از رکوع بگوید سمع الله لمن حمده واین را بلند بگوید مگر اینکه [illegible]
ودر [illegible] کردن [illegible] الحمد لله رب العالمین [illegible] بعد از آن تکبیر
بگوید ودستهای خود را بلند کند وبعد بسجده برود [illegible] گفته اند مستحب است [illegible]
در وقت رکوع اینکه بگذارد دستهای خود را [illegible] بالای زانوها تا اینکه [illegible]
بلند [illegible] این مضمون حدیث صحیح است [illegible]
در رکوع [illegible] کمتر [illegible] واحوط این است که ترک نکند زن [illegible]
برای رکوع [illegible] ذکر کردیم باب ششم در سجود است ودر این باب چند مطلب است
مطلب اول واجب است در هر رکعتی دو سجده ودو سجده باهم رکن نماز است

[illegible]

باین معنی که نکردن انها تا وقتی که داخل شود در رکوع بعد انها نمازرا باطل میکنند
و هم چنین زیاد کردن انها با هم خواه عمدا و خواه سهوا و نکردن یک سجده را انها
و زیاد کردن یک سجده سهوا نمازرا باطل نمیکند و اگر هر دو سجده را فراموش کند یا یکی از
انها را و پیش از رکوع بخاطرش آید بجا میکند آنچه را که فراموش کرده بود و بعد از
بعد آن و هم چنین است هرگاه طمانینه بیان سجدها را یا یکی از انها فراموش کرده باشد
در رکن بودن سجده در رکعتها قولهای دیگر هست که ضعیفند و در حقیقت
بودن سجده که ظاهر است از برای فراموش کردن یک سجده و این احتیاط است و حکم شک
در سجود مانند حکم شک در رکوع است که مادامیکه از جای آن نگذشته است انرا
بجا می آورد و اگر از جای آن گذشته است و داخل فعل دیگر شده است مانند تشهد
و یا ایستادن نمیرود و شاید برخواستن هم از داخل شدن در غیر باشد مطلب
دویم واجب است که ... در سجود تا انکه مساوی شود جای پیشانی او از برای جای
پاهای او ... پس ضرر ندارد و تفاوت کمی اگر باشد و علما گفته اند که حد تفاوت
که ضرر ندارد آن است که زیادتر از دیواره خشتی متعارف نباشد و این را تحدید کرده اند
بچهار انگشت بهم چسبیده و خلافی نیست در اینکه بلندی بیشتر از این نمازرا باطل
میکند و احتیاط این است که ملاحظه این قدر در زمینی که با بلندی سرازیری است
مانند دامنه کوه هم بکند هرگاه جای پیشانی طرف بالای آن باشد و بهتر مساوی
بودن جای نماز است از ... و اقوی این است که ... در کم بودن جای پیشانی
آن مانند ... در بلند بودن ان است و هم چنین احتیاط در زمینی سرازیر هرگاه
جای پیشانی طرف پائین ان باشد و ظاهر این است که کم تفاوتی مانند خشتی در جای ...
در صورت آخر تا انکه مساوی نشود با جای پا ضرر ندارد و بعضی ملاحظه
حکم این تفاوت را در جای کرده اند ... اعضای غیر پیشانی هم کرده اند و ...
و اگر ... جای پا و جای ... بلندی ... ضرر ندارد هر چند بیشتر از یک خشت
...

باشد و اگر پیشانی او بر بلندی واقع شود پس در چه چیز علما اختلاف است پس بعضی
گفته اند که اگر بلندی بیشتر از یک خشت است برمیدارد سرش را و میگذارد در جای دیگر
و اگر کمتر از خشت باشد پس میکشد انرا تا بگذارد بجای دیگر و بعضی وجه دیگر گفته اند و احوط
در نزد من این است که اگر می تواند بکشد سرخود را تا اینکه بگذارد بجای درست بکند خواه زیاد
از یک خشت باشد خواه کمتر و هم چنین است اگر پیشانی واقع شود بر چیزی که سجده بر آن درست
نیست و اگر پیشانی او وسط یا زخمی باشد میکند گودالی تا واقع شود آنچه از پیشانی که صحیح است
بر زمین و اگر نتواند این کار را سجده میکند بر یکی از پهلوهای پیشانی و بهتر
این است که تا ملتفت است بر پهلوی راست آن سجده کند و اگر از آن عاجز شود پس بر پهلوی
چپ آن سجده کند و اگر از هر دو هم عاجز باشد پس سجده میکند بر چانه خود و بهتر در
کسی که ریش انبوه دارد این است که موهای آنرا هم واکند که پوست بدن بر زمین برسد
مطلب سیم کسی که نتواند پیشانی خود را بر زمین بگذارد بجهت ناخوشی یا غیر آن بایدو شکال
باشد که اشتنی بر زمین بلند کند جای پیشانی خود را بقدری که بتواند بر ان بگذارد
و اگر از آن هم عاجز شود اشاره میکند با سر و در صورت عجز از آن با چشمها اشاره میکند
و بهتر این است که در حال اشاره بگذارد بر پیشانی خود چیزی را که سجده بر آن میتوان کرد و بعضی
این را واجب دانسته اند و این احوط است و احوط این است که احکام سجده کامل را از رکن
بودن آن و شک و سهو و غیر انها بر اشارها جاری نماید و واجب نیست قصد ان
کردن در اشارها بلکه ظاهر این است که بدلها در شمار سجده هستند مطلب چهارم واجب است
که اشتنی هفت عضو بر زمین در حال سجده و آن هفت عضو پیشانی و کفها و سر زانوها
و انگشتهای بزرگ پاهاست اما پیشانی پس ظاهر این است که مسمی در آن کافی است یکجائی
که اشتنی پیشانی ... مانند آن و افضل که اشتنی همه پیشانی است بر چیزی که درست باشد
سجده بر آن و بعضی گفته اند واجب است که اشتنی تمام پیشانی و بعضی گفته اند واجب است بقدر کذا انستنی
یک درهم از آن و ... حاضر بودن سفیدی میان ابروها ... پیشانی و اما ...
پس واجب نیست و اما کف دستها پس ... کف دستها است نه پشت انها در اینها

نیز اظهر کافی بودن مسمی است واحوط این است که بگذارد تمام کف دستها را بر زمین [illegible]
تمام کف دستها مسمی کافی است پس احتیاج به بر گردانیدن کف دست در اشتمال آن نیست واما
زانوها پس در آنها هم مسمی کافی است ودر هم حقیقی الکشف زبر رگ پایها وبهتر این است
که بنهد اول آنها را بر زمین بگذارد ودر بهتر این است که کف آنها را بگذارد نه سر انگشتان را
و واجب است آنکه سنگینی کند برای هفت عضو بلکه از دلیلی که به رو در حیز بنهد داری
مثلا سجده کند اعضا را از در کند بیان تا قرار بگیرد بعد از آنکه قرار گرفته اول سجده
حساب کند مطلب نهم جایز نیست که جاری کند انثای بست نیلغیر از زمین واگر از زمینی بیرون برود
بالا که آنچه از زمین بگیرد که بران پیشانی میگذارد خوراکی وپوشاکی دماید مستحیل از زمین نباشد
مانند شیشه وآنچه بعد از پختن آن دو بیح الکتان است وظاهر این است که جایز است سجده
کردن بران پیش از پخته شدن مانند سنگ آهک ودر العرض چه بنهادن صحیح شفار است
بجایز بودن سجده بر گچ بعد از پخته شدن هم واین دو رینت واحوط دوری کردن از آنست
واما اجری که خالی از شیشه باشد پس جمع جایز دانسته اند سجده بران را واحوط دوری از آنست
ومراد بخوراکی وپوشاکی این است که بالفعل چنین باشد یا آنکه از شان آنها این باشد مانند بلیه
وداندها که بعد از پختن خورده میشود وجایز است سجده کرده بر پوست سبز دان ای
دیگر با دام بعد از سخت شدن آنها نه پیش از سخت شدن وجایز است بر دو پوست گردو
بیش از سفت شدن وبعد از آن وجایز است بر برگ درخت به نه بر برگ درخت مو
و هم حیثی ومعتبر این است که معتاد باشد خوردن وپوشیدن آنها پس کی نیست سجده کردن
بر لیپار زرد واهل دهقا قیه ودر برگ علفها وظاهر کافی بودن معتاد شدن است
اگر مطلع بر آن نشده پس است حکم علفهای رالدنیه است که معتاد شده است جهر ازان
آن حکم مطلع بران شده از مردم وجایز است سجده کردن بر کاغذ ذکر وبه بر کاغذ
نوشته ولکن شرط است که سیاهی ازبا فرد گرفته باشد بحیثیتی که باقی نمانده چیزی از زمین
خالی از سیاهی در جمیع در سیاهی کلمها باشد ومنع کرده اند بعضی علماء از سجده کردن

[illegible]

برکاغذی

برکاغذی که از ابریشم ساخته شده باشد وبعضی علماء از کاغذ ساخته شده از کتان وپنبه هم منع
کرده اند ودر این دو قول چیزی نیست اینها که گفتیم احکام محل زبود واما جای مانند که گرکه
نداشته باشد چیزی که سجده بران روا است یا داشته باشد ولیکن برما دگرما نگذارد که بران
سجده کند پس سجده میکند بر هر آنچه میتواند واما آن که اگر نتواند بر لباسها هم سجده
کرد پس سجده میکند بر پشت دست خود وواجب نیست علی الاحتیاط تا اول وقت مرکاد
امید هم سیدن تواناتی زداشته باشد وظاهر جایز بودن بیش داشتن جامه است بر معدنها
وجامه مقدم است بر برف واحرنیت مقدم بودن معدنها به برف نیز وهم حنفی مقدم
بودن آنست بر برف ودر مقدم بودن نیست بر معدنها اشکال است واما گل پس
جایز نیست سجده کردن بران در حال اختیار وهرگاه ناچار شد پس اشاره میکند وبعضی
گفته اند که میکنند کار برا که نزدیک تر به سجود باشد واحوط است بلکه اقوی است واحوط
این است که در حال اختیار انگشتان تکنند سفا ودانشتی چیزی که درست است سجده بران در
زیر عمامه وکلاه بلکه آنرا بگذارد در پیشانی را بر رو در آن گذارد مطلب ششم واجب است
ذکر کردن در حال سجده وحکم ذکر سجده همان است که در ذکر رکوع گذشت مگر آنکه در سجده
عوض میکند لفظ العظیم را بلفظ الاعلی وواجب است طمانینه بقدر ذکر واجب
وواجب است که شروع در ذکر بعد از قرار گرفتن هفت عضو باشد بر زمین وسر بر داشتن
از سجده بعد از فارغ شدن از ذکر باشد وواجب است بر داشتن سر از سجده اول ونشستن وقرار گرفتن
بقدر مسمی آنها واما بعد از سجده دوم پس مستحب که است واحوط این است که ترک آن نکند
مطلب هفتم مستحب است پیش از سجده رفتن گفتن تکبیر در حالتی که ایستاده است وبلند کردن
دستها در وقت گفتن تکبیر چنانکه گذشت بعد از آن سجده رفتن ومستحب است که در سجده
کفهای دست را بگذارد وانگشتها را با هم بچسباند وبگذارد دستها را برابر صورت وبچسباند
آنها را بصورت وانگشتهای را برود برروی زمین وبگذارد هر عضوی از آنها را بر عضو دیگر بلکه
اعضا را از هم جدا نماید وبر دارد دو ذراع خود را از زمین وآنها را بر زمین
نگذارد وبازو را بگشاید در سجده وسر دماغ را بر زمین بگذارد بلکه بر جای

بگذارد که سجده بر آن درست باشد نیز دست تسبیح بزرگ را سه مرتبه بگوید و دیگر چنانکه در رکوع
گذشت و تکبیر بگوید بعد از سر برداشتن از سجده و بنشیند در حال نشستن بر کفل چپ بنشیند
بای طوری که بنشیند بر روی ران چپ بگذارد پشت پای راست را بر کف پای چپ و بگوید
استغفر الله ربی و اتوب الیه پیش از آنکه بنشیند تکبیر بگوید و سجده کند و مکروه است اقعا بنا بر مشهور الله میان دو سجده
این است که بگذارد دو سر کف خود را بر روی پاشنه‌های پا که ... از دستکینه خود را بر سینه کف
پاها دارد انگشتهای پا و بعضی گفته‌اند که اقعا آن است که بگذارد دو کف خود را بر زمین و راست کند
ران‌ها و ساقهای خود را از زمین و بگذارد دستهای خود را بر زمین مانند سگ و دوم
دور کردن از سر کف عراقی است و اما آن طریقی که گفته شد بعد از نشستن از یک رکعت یا بیشتر ازکردن
از نماز را اقعا میکنند مرتشنیه پی‌های ... که دارد دو کف خود را بر زمین و بهتر این است
که طریق اقعا بعد از برخاستن از سجده دویم نشیند بلکه هیچ نشستنهای نماز و سجده
کردن بر زمین اینکه بهتر است آنکه از زمین بردارید و بهتر زمینها ترتیب جنب امام علیه السلام
و مستحب است که زود نکند ... که بهر سه اثنا آن در سجده و بیشتر از ... که گویده
بگوید اللهم لک سجدت و بک امنت تا اخر این دعا در وقت برخاستن دستها را
بهم سجده بر زمین نگذارد مانند کسی که خمیر میکند بلکه دستها را گشوده بر زمین گذارد
در خمیر زدن در این وقت ... خود را بر زمین نگذارد و در حین برخاستن بگوید بحول
الله و قوته اقوم و اقعد یا بگوید اللهم بحولک و قوتک اقوم و اقعد
و اگر هم خواهد بگوید و ارکع و اسجد و زانوها را اول از زمین بردارد در وقت
برخاستن بعد از آن دستها را عکس وقتی که میخواهد بسجده رود که در اینجا اول دستها را
بر زمین میگذارد و بعد از آن زانوها را در حال سجود زانوها را پیش از دستها بر زمین
میگذارد و خود را بر زمین میچسباند و دو ذراع خود را بر زمین نگذارد و عضوهای
خود را بهم نچسباند و در وقت نشستن برادر ... در آن خود جمع نشسته و در وقت برخاستن
خود را بالا میکشد تا اینکه بلند شود دو کف دست را ... در باب هفتم در قنوت
و در این باب چند مطلب است مطلب اول خواندن قنوت مستحب موکد است سیما در نماز

الجهر و جای قنوت

الجهر و جای قنوت در رکعت دویم است پیش از رکوع و بعد از قرائت در همه نمازها مگر در چند جا
که یکی از آنها نماز جمعه است و در نماز جمعه چند قول است اشهر و اظهر این است که دو قنوت
مستحب است در هر دو رکعت در رکعت اول پیش از رکوع و در رکعت دویم بعد از رکوع
و دیگر از آن جاها نماز عید فطر و عید قربان است در هر یکی از این دو نماز نه قنوت است
پنج قنوت در رکعت اول و چهار در رکعت دویم پیش از هر قنوتی یک تکبیر است و پنجمی را بی
قنوت است و بهتر این است که قنوتی که دارد دعا را بخواند و بعضی گفته‌اند واجب است از
بخواند و سیم از آن جاها نماز نافله وتر است و لیکن بسیار است که لفظ وتر را بر شفع و وتر
هر دو شمرده است در حدیثها و کلام علما و شهرت گرفته است در زمانها که نخوانند قنوت
در شفع و خوانند آن را در وتر و در روایت صحیح است که حضرت امام رضا علیه السلام در شفع قنوت
میخواندند و باکی بخواندن قنوت در شفع نیست و در روایتی است که بعد از برداشتن سر
از رکوع وتر میگوید اللهم هذا مقام من حسناته نعمة منک تا اخر دعا بعد از آن
میرود بسجده مطلب دویم هرگاه فراموش کند قنوت را تا اینکه برود برکوع بعد از رکوع قنوت را
میخواند و بسجده میرود و اگر بخاطرش نیاید تا اینکه برود بسجده پس بعضی گفته‌اند قضای
آن را بعد از نماز میکند و باکی با این نیست و در روایت صحیح است هرگاه بخاطرش آید که
قنوت نخوانده در وقتی که براه میرود رو بقبله بایستد و قنوت بخواند و هرگاه شک
کند در قنوت که خوانده یا نه میخواند اما در اینکه برکوع رفته یا نه و هرگاه برکوع
رفته میرود در نمازش و چیزی بر او نیست مطلب سیم مستحب است بلند خواندن قنوت
در هر نمازی و در کسی که اقتدا کرده اشکال است اقوی این است که بلند نخواند مستحب است
تکبیر گفتن پیش از قنوت و بلند کردن دستها در وقت گفتن تکبیر پس همه تکبیرهای
نمازهای شبانه روزی نود و پنج تکبیر است پنج تکبیر از آنها از برای قنوت است و این نود و
پنج تکبیر غیر شش تکبیر است که اول نمازها بگیرد لا دوام مستحب است گفتن آنها مستحب است
در وقت قنوت خواندن بلند کردن دستها برابر صورت و گشودن آنها و گردانیدن
کف آنها را بسوی آسمان و بعضی گفته‌اند که انگشتهای بزرگ را از باقی انگشتها جدا

جدا کنند و نیاکه نیت و در حال قنوت نگاه بکف دستها کند بنا بر مشهور و قنوت را طول دهد
و جایز است در قنوت دعا کردن از برای برادران مؤمن و زنان مؤمنه بنام بردن ایشان و نفرین
کردن بر کافران و منافقان بنام بردن ایشان و جایز دانسته اند جمعی خواندن قنوت را
بزبان فارسی و احوط این است که بغیر زبان عربی نخواند و بهتر این است که قنوت بدعائی را
که در حدیث وارد شده بخواند باب ششم در تشهد است و در این باب چند مطلب است
مطلب اول واجب است خواندن تشهد در رکعت دوم بعد از سر برداشتن از سجده دوم
در همه نمازها و در رکعت سیم نماز سه رکعتی و رکعت چهارم نماز چهار رکعتی نیز بعد از
سر برداشتن از سجده دویم واجب است نشستن در وقت خواندن تشهد و قرار داشتن
و تشهد رکن نماز نیست و نخواندن آن عمدا باعث باطل شدن نماز است و اگر سهوا
نخواند پس پیش از رکوع بخاطرش آید هر چند قدری خم شده باشد می نشیند و تشهد را
میخواند و برمیخیزد و تسبیح یا قرائت میکند و میرود برکوع و واجب نیست در اینوقت سجده
سهو و اگر بخاطرش نیاید تا داخل در رکوع شود میرود در نماز پس و در این صورت
واجب است کردن سجده سهو بعد از تمام شدن نماز و قضا کردن تشهد بنا بر اقوی و اگر
تشهد دویم را سهوا نخواند پس اظهر نیز وجوب قضای آنست و اما سجده سهو
پس بعضی گفته اند واجب است آن و این احوط است و بعضی علما واجب دانسته اند
قضا کردن هر یک را از اجزای نماز را که فراموش کند و بعضی قضای هر یک از اجزای
فعلی که قضای آن واجب نیست در صورت فراموش کردن آن واجب دانسته اند
و این دو قول احوط است و اگر فراموش کند تشهد آخر را و سلام بدهد و حدث شود
قضای آن را بکند پس بعضی گفته اند نماز باطل است و احوط این است که وضو
بسازد و قضای تشهد را بکند و محتمل است که قضای تشهد را بعمل آورد بدون
وضو نیز و اما اگر محدث شود پیش از تشهد آخر پس مشهور اقوی باطل شدن نماز است

خواه عمدا

خواه عمدا احداث شده باشد و خواه سهوا و بعضی گفته اند نماز باطل نمیشود بلکه وضو میگیرد
و نماز را تمام میکند و اگر بعد از گفتن شهادتین تشهد محدث شد پس بهتر و احوط این است
که نماز را اتمام میکند و وضو بسازد و با این هم نماز کند خصوص بنا بر قول بوجوب
صلوات بلکه این احتیاط را البته ترک نکند و در بعضی حدیثها رسیده است که اگر
فراموش کند تشهد نماز نافله را آن رکعت را اعاده میکند هر چند داخل رکوع بعد از
تشهد شده باشد و تشهد را میخواند و رکعت بعد از نماز تمام میکند و باکی با این نیست
مطلب دویم مشهور جایز بودن اکتفا کردن بمطلق شهادتین است تعیین شهادت بوحدانیت
خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در تشهد و بعضی گفته اند که واجب است با این عبارت که اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و این احوط است
و بعد از این عبارت در احتیاط این است که با این عبارت بگوید که اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا رسول الله و واجب است بعد از گفتن شهادتین صلوات فرستادن بر محمد
و آل اطهار و بهتر و احوط این است که بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و مشکل است اکتفا کردن
بغیر این و اما مطلق صلوات فرستادن بر پیغمبر هرگاه اسم مبارک آنحضرت خواه در نماز
کذارد برد و خواه بغیر او پس جمعی از او واجب دانسته اند خواه در نماز و خواه در غیر نماز
و اقوی این است که مستحب موکد است و احوط این است که ترک نکند مگر در صورت لزوم حرج
مطلب سیم سنت است ... در حال خواندن تشهد ... بر رانها ... انگشتان را بهم
که انگشتان ... و بعضی ... بگوید ... بسم الله و بالله ...
... که ... بعد از آن ...
... در حال ... اللهم ... و اقم الحق ...
و ... که ... در ... از تشهد اول ...
اقوی ... باب هفتم در سلام است و در این باب چند مطلب است مطلب اول
واجب است بیرون رفتن از نماز چنانکه واجب است در نماز ... چنانکه
تحریم نماز تکبیر است پس تحلیل آن گفتن سلام است بعد از تشهد آخر و اقوی واجب بودن

سلام است بلکه اظهر این است که جزء نماز است و نیز کسانی که تمام اتمام نماز باطل باشد و هم چنین است
هرگاه عمداً حدث را حدث کند پیش از سلام بلکه در اثنای سلام و اما حدث نه از
سهو یا بدون اختیار پس احوط این است که نماز را اتمام کند و دوباره هم بعد از
طهارت نماز را بکند و اقوی در نزد من این است که یکی از این دو عبارت از نماز
بیرون میرود یکی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و دیگری السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته و هر کدام را که گفت از نماز بیرون رفته است و دیگری واجب
نیست و هرگاه اول السلام علینا را گفت پس گفتن السلام علیکم مستحب است
و احوط این است که هر دو را بگوید با این ترتیب که اول السلام علینا را بگوید
بعد از آن السلام علیکم را و در جایز بودن عکس این اشکال است احوط این است که نگوید
بلکه اظهر است پس اگر دو عکس یا پیش بگوید دیگر اولی را نگوید و بنابر آنچه ما اختیار کردیم
قصد میکند بیرون رفتن از نماز را وقتی که اولی را بگوید و واجب نیست که بدل
بگذراند بلکه اعتقاد داشتن کافی است مانند تحریم در تکبیر پس ظاهر شد که بنا بر این
وقتها در نیت از وسواس است و اما کلمه و رحمة الله پس بعضی گفته اند که آن واجب است
و بعضی کلمه و برکاته و دلیل اینها واضح نیست ولکن گفتن اینها احوط و اولی است
مطلب دوم تنها نمازگزار یک سلام میگوید رو بقبله و در اثنا رو میکند که بیشتر هم
چنین است و بعضی گفته اند پیش نماز دو سلام میگوید هرگاه صف در هر دو طرف او
باشد و قول اول اقوی است و اما آنکه اقتدا کرده پس مشهور این است که دو سلام میگوید
یکبار طرف راست و دیگری از طرف چپ و هرگاه در طرف چپ او کسی نباشد پس
یک سلام میگوید از طرف راست خواه در طرف راست کسی باشد و خواه نباشد و بعضی
گفته اند که اگر در طرف چپ او دیواری باشد پس باز دو سلام میگوید و بعضی گفته اند
آنکه اقتدا کرده است سه سلام میگوید یکی از برای رد سلام پیش نماز و دو تا از
دو طرف راست و چپ پس مشهور این است که تنها نمازگزار اشاره میکند در سلام

بگوشه چشم

و پیش نماز بطرف راست بصورت اشاره میکند ملکی صورت را از قبله بر گرداند و هم چنین آنکه اقتدا کرده بطرف راست
بگوشه چشم بطرف راست بصورت اشاره بطرف راست میکند و بطرف چپ بصورت بطرف
چپ و وجه اینکه این حکمها از برای سلامی است که با آن از نماز بیرون میرود پس اگر
همین السلام علیکم را تنها میگوید امر روشن است و هم چنین است اگر السلام علینا را
تنها بگوید و اما اگر هر دو را بگوید پس جاری شدن این حکمها در سلامی است که آخر
است مشکل است بنابر قول باینکه از نماز بیرون میرود بسلامی که اول میگوید از اشکال است
و هم چنین جاری کردن این حکمها در سلامی که اول میگوید بعد از آن گفتن سلام دیگر واجب
نیست جاری شدن این حکمها در سلام اول هم با وجه قول باینکه بسلام اول بیرون میرود
از نماز بلکه گویا خلافی در آن نباشد و مستحب است که قصد کند بسلام سلام بر پیغمبران و
امامان و ملائکه حفظه را و پیش نماز زیاد کند بر اینها اشخاص را که با و اقتدا کرده اند
و هم چنین اینها که اقتدا کرده اند زیاد کنند بر اینها رد کردن سلام را بر پیش نماز و
بر دو طرف چپ و بعضی گفته اند که مستحب است قصد مسلمانان از انس و جن و این دور
نیست خصوصاً در السلام علینا و علی عباد الله الصالحین مطلب سیم سلام در نمازهای
سنتی در هر دو رکعتی است نه کمتر و نه زیادتر مگر در نماز وتر که سلامی آن در یک رکعت است
بنابر مشهور ما که لازم میدانیم گفتن سلام را در نماز شفع و اما بنابر قول بجواز کردن
شفع و وتر بیک سلام پس آن مخالف دیگر دارد از برای تحریم نمازها سنتی مگر در نماز
اعرابی پس بدرستیکه نماز اعرابی ده رکعت است بصورت نماز صبح و ظهر و عصر بپنج سلام
و میخوانند بعد از حمد در رکعت اول سوره قل اعوذ برب الفلق را هفت مرتبه و در رکعت
دویم سوره قل اعوذ برب الناس را هفت مرتبه و در باقی رکعتها سوره اذا جاء نصر الله
یک مرتبه و سوره انا انزلناه را پنج مرتبه پس بگوید چون نماز تمام شد میگوید سبحان
الله رب العرش الکریم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هفتاد مرتبه و در این نماز
فضیلت بسیار است باب دویم در تعقیب است و در این باب سه مطلب است مطلب اول
تعقیب مشغول شدن بعد از نماز به ذکر و دعا مانند اینها مثل حمد الله و قرآن و دعا و اذکار

نعمتهای خدا ذکر الهی از ترس خدا است و بعد از نماز در احوط این است که ترک نکند تسبیح را
در وقت تعجیل اگر دو انها و اگر از برای او حاجتی و شغلی باشد با یک نیت که راه برود
و انها را بجا آورد و تعقیب مستحب برکه است و از برای او فایدهای بسیار است از برای دنیا
و آخرت و بهتر تعقیبها تسبیح حضرت فاطمه زهرا است چنانکه وارد شده از حضرت
صادق علیه السلام که تسبیح حضرت فاطمه زهرا در هر روزی در عقب هر نمازی دوستتر است نزد من
از هزار رکعت نماز و کیفیتش این است که سی و چهار مرتبه الله اکبر بگوید و بعد از آن
سی و سه مرتبه الحمد لله بعد از آن سی و سه مرتبه سبحان الله و مستحب است که بعد از تمام شدن
سبحان الله یک مرتبه لا اله الا الله بگوید و از جمله شرایطش آن است که دعا خواندن بهتر
از خواندن قرآن است بلکه در غیر تعقیب هم در روایت است که گفته شده که بهتر در هر وقتی
آن است که اقتصار کنند از ذکر و دعا و قرآن و در حدیثی که هر
سه مرتبه بیشتر از دعا را مستحب است که ابتدا در تعقیب بکند تکبیر الله اکبر
و دستها را بلند کند در وقت گفتن تکبیر تا برابر گوشها که پشت دستها رو بجانب رو باشد
و کف دستها رو بقبله و در هر مرتبه که الله اکبر میگوید دستها را پایین آورد و بر روی رانها
گذارد یا نزدیک بانها بیاورد و بعد از آن بلند کند و مستحب است که تعقیب چسپیده بنماز
باشد و بفاصله حاصل نشود میان آن و نماز و گفته اند که اگر در نماز مغرب پس هر سنتیکه
پیش کردن نافله آن از تعقیب بهتر است مگر از آن سه تکبیر و تسبیح حضرت فاطمه زهرا
و دعاها و ذکرهائی که مخصوص بنماز نشسته و ذکرهائی که مخصوص بنماز است که امامان از
معصوم وارد شده است بسیار است و مذکور است در جاهای خود و مستحب است که تعقیب
کننده در حال تشهد مستحب بود نشستن در حال تعقیب هم باید که حالی با طهارت
باشد و رو بقبله و در جای نماز نشسته و ترک کند هر چیزی را که نماز را باطل میکند
مطلب دوم در سجده شکر بعد از هر نمازی سجده بجا آوردن شکر بر توفیق دادن خدا
بر کردن آن نماز و در این سجده تاکید بسیار است و فضیلت بیشمار و بهتر این است
که این سجده

که این دو سجده را در آخر تعقیب بکند تا اینکه شکر بر اداء خواندن تعقیب هم بجا آورد و ضرر
پیش از تعقیب کردن سجده ها در تعقیب که احادیث در مغرب گفته‌اند که پیش از نافله
مغرب کردن این سجده بهتر است هر چند تعقیب را بعد از نافله آن بخوانند اگر بعد از تعقیب
و بعد از این دو سجده در آنکه در عقب نافله مغرب نیز گفته است خوبی را و ظاهر این است
که این سجده مخصوص نمازهای واجب نیست بلکه مستحب است عقب نمازهای سنتی هم بلکه
از بهر تازه شدن هر نعمتی بلکه از بهر یاد آمدن نعمتی و از این شکر مستحب است در هر حالی
و مستحب است طول دادن این سجده و بهتر این است که بچسباند ذراعها را بر زمین
و چسبانیدن تمام سینه بر زمین و کذا شکم و طرف صورت بر خاک که لازم است
و سجده و اول طرف راست را میگذارد و بعد از آن که طرف چپ صورت را بر خاک
متحقق میشود شدن سجده و شرط نیست که در میان دو سجده برخیزد و راست
بنشیند و بعضی علما تصریح کرده اند که شرط نیست که هفت موضعی که در سجده نماز است
بر زمین که هست اینها را در این سجده هم بر زمین بگذارد و در شرط بودن گذاردن
جبهه بر چیزی که سجده بر آن درست است اشکال است و اقل ذکر این سجده شکر
لله است سه مرتبه و اکثر روایت است که بگوید در این سجده شکراً شکراً صد مرتبه
و اگر بخواهد عوض آن عفواً عفواً بگوید و دعاها و ذکرها که وارد شده است که در این
سجده خوانده شود بسیار است و در جای خود ذکر شده است **مطلب چهارم** در
نماز است و در ظرف چند بالبت **باب** در جماعت است و در این باب چند
مطلب است **مطلب اول** مستحب است بجماعت کردن نمازها و در واجب خصوص نمازهای
شبانه روزی خواه ادا خواه قضا و اگر در جماعت فضل نیکی است تاکید بسیار است
بسیار و ترک کردن آن از روی مذمت شدیده است
که ترک کنند نمازی که بند و شنبه جمعه واجب و نماز احتیاط
و نماز طواف واجب نیست جماعت مگر در نماز جمعه و نماز عید رمضان و نماز قربان

و نماز که نذر کرده باشی که به جماعت آن را بکنی یا شبیه نذر دارد هر کسی که حمد و سوره را درست نتواند
چنانکه در قرائت گذشت که به جماعت و نمازهای مستحبه نیست مگر در نماز طلب آب و نماز
عید فطر و قربان در صورتیکه شرایط آنها جمع نباشد و بعضی [illegible] اگر خواهد
نماز جمعه که به تنهایی کرده باشد بخواهد از اینکه به جماعت بکند دریابد ثواب جماعت
و بعضی گفته اند جایز است به جماعت کردن نماز عید غدیر و بعضی گفته اند که درست دارد
و درست هرچند احوط این است که جماعت از آن نکنند و جماعت متحقق میشود بدو نفر
که یکی از ایشان پیشنماز باشد هرچند زن باشد الا آنکه پیشنماز [illegible] درست نیست که با بودن
طفل ممیز نیز دادن درست است که جایز نیست پیشنماز کردن طفل ممیز مگر از برای
طفلها و درست نیست پیشنماز کردن دیوانه مگر دیوانه که گاهی عاقل باشد و گاهی
دیوانه که جایز است در حالت عاقل پیشنماز کند بنا بر اظهر خصوصا هرگاه عادت معینی
داشته باشد و واجب است که پیشنماز [illegible] و عادل باشد و ولد الزنا نباشد
چنانچه که نیست درست نیست پیشنماز زن مگر از برای زنان در نمازهای واجب بنا بر اظهر
اقوی و مستحبی که داده شده است و جایز نبودن پیشنماز کردن زنی در نمازهای
مستحبه [illegible] با آنکه در جماعت مستحبه نیز تواند پیشنماز کرد [illegible]
مانند جمعه **مطلب چهارم** اظهر این است که جایز نیست که کسی که ناخوشی پیسی و خوره دارد
پیشنماز کند و بعضی گفته اند که از برای اشخاص مثل ایشان پیشنماز کند و مشهور اقوی
جایز نبودن پیشنماز کردن کور است از برای کسی که او را راست [illegible]
نتواند اعتماد کند در قبله و جایز نیست پیشنماز کردن اعرابی یعنی صحرا
نشین از برای غیر صحرانشین و دلیل است که ملحق شده است با عرابی در این حکم دهکده نشین
که نتواند واجبات خود را درست کند [illegible] و کوتاهی کند در آنکه بفهمد
اعرابی از اهل شهر [illegible] پیشنماز کند و دور نیست که شرایط پیشنماز [illegible]
موجود باشد که [illegible] پیشنماز [illegible]

داخل

داخل است که هر کس [illegible] آمده و دیگری که [illegible] خلاف است که آیا [illegible]
مجذوم زده ملحق است پیشنماز گردد یا نه اظهر این است که ملحق است هرچند از برای غیر مثل
خود باشد و لیکن کراهت دارد و اظهر دیگری که او را ختنه نکرده باشند این است که پیشنمازی
نمیتواند کرد نه از برای مثل خود و نه از برای غیر اگر کوتاهی نکرده باشد در ختنه کردن
خود اگر کوتاهی کرده ملحق است هم از برای مثل خود هم از برای غیر و کسی که نه قرائت
یا بعضی از آن را [illegible] که غلط بخواند آن را یا آنکه حرفی یا حرکتی از آن را تغییر دهد نمیتواند
پیشنماز گردد برای غیر مثل خود [illegible] اظهر این است که کسی که زبان او در حرف [illegible] و آن را
مکرر میکند یا در حرف [illegible] ملحق است پیشنماز کرد و واجب است [illegible] که قرائت
نکند [illegible] غلط [illegible] که درست [illegible] اشکال است و اظهر این است که [illegible]
نیست و هم چنین است [illegible] و جایز نیست پیشنماز کردن کسی که نشسته نماز میکند
از برای شخصی که ایستاده نماز میکند و در پیشنماز نشسته نماز گذار از برای [illegible] کردن
خود مشکل است **مطلب سیم** شرایط است در درست بودن جماعت یکی آنکه در میان پیشنماز و مقتدا
که حایلی نباشد که نگذارد که مقتدی پیشنماز را ببیند مانند دیوار و پرده و در [illegible]
جدار است هرگاه [illegible] سوراخ [illegible] باشد که مانع از دیدن پیشنماز نباشد و خصوصا
هرگاه پیشنماز را هم در حال ایستادن ببیند و هم در حال نشستن و احوط این است که هیچ
حایلی نباشد و بنا بر قول به باطل بودن نماز در صورت بودن حایل پس نماز اقتدا
کننده باطل است نه نماز پیشنماز [illegible] اقتدا [illegible]
به بیند پیشنماز را یا کسی را [illegible] که [illegible] پیشنماز را [illegible]
هر [illegible] از طرف راست [illegible] پیشنماز [illegible]
مانند [illegible] کافی است [illegible]
اینها ایستاده است برابر [illegible]
یا کسی را که [illegible] پیشنماز را [illegible]
که در [illegible] هرگاه طول [illegible] صف [illegible]

که زیادتر شود از میان یک سجده نهادن مسجد پس ظاهر این است که اگر کسی نماز را در جایی که صورت صحیح
و اگر نشده است بجا که اقتدا ایستادن در میان ستم نهادن سجده و در بعضی مسجد که
از برای سجده نهادن فراخ لیس است که بگیر بلند گیر که البته ثبت الله مگر طرف راست
و چپ که جا خود را ضرر ندارد بودن نهراب میان پیشنماز و اقتدا کنی اینها که گفتیم
همه از برای مرد است و اما زن پس ضرر نه آورد بودن جایی هر گاه پشت مرد نماز کند
و نه محاذی آن مرد اگرچه در خانه باشد که پشت سر پیشنماز است و سوراخ
نرهشته باشد و جایز نیست بودن فاصله زیاد میان پیش نماز و اقتدا کنی مگر بالیار
صفها و قنوت رجعه فاصله که بیشتر از آن نباشد ظاهر این است که اهل عرف یکی بینند
که اقتدا کنی ثبت بر پیش نماز ایستاده است یا پهلو برادو و اگر بیشتر از ... باشد خالیست ۲
هرگاه فاصله میان اقتدا کنی و پیش نماز یا صف که پیش روی آن اقتدا کنی است زیادتر
باشد از قدر یک گام بر داشتن و این احوطست و بنا بر این قول اخیر پس ظاهر هر گاه
بودن ملاحظه این معنا است از جانب اقتدا کنی در حال سجود نه حال ایستادن
و جایز است تکبیرة الاحرام گفتن صف آخر پیش از تکبیرة الاحرام گفتن صفی که پیش
از آن است و احوط این است که صبر کنند تا صف پیش از ایشان تکبیرة الاحرام
بگویند هرچند بعضی صف پیش نگویند و هم چنین ضرر ندارد تمام شدن نماز صف
پیش پیش از صف بعد مانند ... که ... مطلب چهارم جایز نیست
که جای ایستادن پیشنماز بلندتر باشد از جای ایستادن اقتدا کنی هرگاه پیش نماز بالای
مانند دکانی یا بامی باشد البته و اقتدا کنی در زیر آن پس باطل میشود نماز اقتدا کنی و اما زمین
سراشیب پس ضرر نه آورد هرگاه پیش نماز بر طرف بالای آن باشد البته و ظاهر این است
که بلندی آن قدر که ... ضرر نه داشته باشد و از بیشتر از این احتیاط باید
کرد و بهتر است که ... گفته اند و بهتر است که یک گام بر داشتن گفته اند
و دلیلی بر اینها نیست و اما اقتدا کنی پس جایز است که بر بلندی باشد البته هرچند بام

باشد

باشد پیش نماز در بعضی خانه و احوط این است که جای پیش نماز و اقتدا کنی مساوی باشد
مگر در صورت احتیاج مانند تنگ بودن جا و جایز نیست پیشتر ایستادن اقتدا کنی
از پیش نماز و باید که نیت ایستادن پهلوی پیش نماز برابر باشد بنابر اظهر و لکن احوط
این است که عقب تر از او باشد البته هرچند کم باشد و بهتر این است که اگر یک مرد اقتدا
کند بر طرف راست پیش نماز باشد البته و اگر بیشتر از یک مرد باشند اقتدا کنندگان پشت
پیش نماز باشند البته و جایز است که هرگاه اقتدا کنی یک نفر باشد بطرف چپ البته و هم
چنین جایز است در صورت زیادتر از یکنفر بودن اقتدا کنندگان که بهر طرف که خواهند
باشند و جایز است در این صورت هرگاه عقب تر از پیش نماز باشند که صف
بکشند در طرف راست پیش نماز یا طرف چپ او در صورت مساوی بودن هرگاه اقتدا کنی
پهلوی پیش نماز باشد اشکال است و ظاهر مشهور اعتبار پاشنه پاست پس اگر پاشنهای
پای اینها مساوی باشد نماز درست است هرچند انگشتهای پای اقتدا کنی پا از پای
او پیشتر باشد از انگشتهای پای پیش نماز یا زانو یا سر او و احوط این است که سر و زانو
و انگشتهای پای عقب تر از سر و زانو و انگشتهای پیش نماز باشد هرچند ... باشد
مطلب پنجم واجب است متابعت پیش نماز را کردن در افعال نماز پس پیشتر از پیش نماز
نمیتوان برکوع و سجود رفت و ایستاد و نشست بلکه گفته شده است که نیت از برای کسی که همراه
پیش نماز افعال را بجا آورد و ثواب جماعت بلکه باید بعد از پیش نماز افعال را بجا آورد
و اما اینکه پیش افتادن آیا باطل میکند نماز را یا نه پس ظاهر این است که اقتدا کنی هرگاه پیش از
رکوع پیش از پیش نماز عمداً پس ... صبر کند تا پیش نماز برسد و اگر سهواً
پیشتر از پیش نماز برکوع رفته برمیگردد و با پیش نماز ثانیاً بر میخیزد و ضرر ندارد
زیاد شدن رکن در این صورت و ظاهر این است و کذا اینکه از ... بر خیزد در تمام
صورت ... و قنوت مشهور در صورت غلط و سهو گفته است و در صورت عمد مشکل است
و ظاهر بطلان است و احوط این است که بقول مشهور عمل کنند و نماز را تمام کنند و اعاده

[illegible]

هم نکند و هم چنین است یعنی هر گاه در رکوع برود پیش از پیشنماز یا سجود رود پس معذور
در اینجا هم همان تفصیل است که پیش گفتیم و اظهر و احوط همان است که ما گفتیم و اما
متابعت پیشنماز در ذکرها باین معنی که دعاها و ذکرها را بعد از گفتن او بگوید که پیشتر نگوید
و ذکر بکند بعد از ذکری که او می‌کند در پیشنماز ریاد و کمتر ذکر بکند و ازو پیش نیفتد
و ملحق نماند از او بسیار بلکه همراه او بگوید یا بعد از او بدون فاصله بسیار پس ظاهر
اظهر این است که واجب نیست هر چند احوط است و اینکه گفتیم واجب نیست در غیر تکبیرة
الاحرام است و اما در تکبیرة الاحرام پس پیشی از پیشنماز گرفتن در آن باعث باطل شدن
نماز است و نماز بلکه ظاهر بطلان نماز است اگر همراه پیشنماز بگوید و از اجازه نیست
جدا شدن از پیشنماز بدون عذر اگر قصد تنها نماز کردن نماید پس نماز مکرر در مثل
تشهد و قنوت از برای کسی که بعد از آنکه پیش نماز رکعتی از نماز را کرده باشد اقتدا نماید
و جایز است جدا شدن از پیشنماز و قصد تنها نماز کردن در صورت عذر داشتن
مثل ترسیدن در رکوع و مانند اینها و اما جدا شدن از پیش نماز و قصد تنها
نماز کردن بدون عذر پس در آن خلاف است و اظهر اظهر جایز بودن آن است
و اما جایز گردانیدن نیت از تنها نماز کردن با نماز جماعت پس احوط نکردن
آن است و در سیمای نیت گذشت پس هر گاه جدا شود اقتدا کنی از پیشنماز پس در حالت
تمام کردن نماز از هیچ جا پس اگر پیش از تمام قرائت کردن جدا شود بهتر است که قرائت کند
و اگر بعد از قرائت است باید رکوع کند و اگر در میان قرائت باشد پس بهتر این است که
و احوط این است که آن سوره را که در میان آن جدا شده از سر بگیرد خواه حمد
و خواه غیر آن و اما جدا شدن از پیش نماز در سلام تنها پس ظاهر خلافی در
جایز بودن آن نباشد هر چند بدون عذر جدا شود و شاید که در آنجا احتیاج
بقصد تنها نماز کردن هم نباشد و لکن قصد اینکه اقتدا کننده است هم بکند
مطلب ششم در حکم قرائت کردن اقتدا کننده است پس هر گاه اقتدا به پیشنمازی که شیعه باشد

نماز میکنند

نماز میکنند پس در احادیث و اقوال علما اختلاف بسیار است ولیکن هر علمای شیعه تحقیق کرده‌اند
آنچه است این است که واجب نیست قرائت است او و اشکال این است و جواز این نیت
که در حرام بودن یا مکروه بودن یا مستحب بودن آن است و فرق میان نمازی که بلند باید کرد
و نمازی که آهسته و غیر اینها است و اظهر این است که حرام است قرائت کردن اقتدا
کنی در دو رکعت اول نمازی که آهسته باید کرد و در دو رکعت اول نمازی که بلند
باید کرد اگر می‌شنود قرائت پیش نماز را هر چند همهمه باشد و اگر نمی‌شنود پس مستحب است
قرائت کردن او و جایز است تسبیح هم و مستحب است تسبیح کردن در دو رکعت اول نمازی که
آهسته باید بشنود تا پیشنماز از قرائت فارغ شود و بهتر است که تسبیحات چهارگانه را بگوید
و یا بگوید سبحان الله تنها بگوید و شاید بی لا اله الا الله تنها احوط باشد و اما در غیر دو رکعت
اول پس ظاهر متعین نیست در قرائت کردن و نکردن و احوط بلکه اظهر نکردن قرائت
و بهتر گفتن تسبیحات چهارگانه است چنانکه در جای خود ازو بیان کرده‌ایم و ما گفته
نکردن قرائت در نمازهائی که بلند کرده میشود پیشتر است این حکمها در غیر کسی است که بعد
از آنکه پیشنماز یک رکعت یا بیشتر از نماز را کرده اقتدا کرده باشد و اما این کسی پس کلام
در او خواهد آمد و اما اگر پیشنماز سنی باشد نه شیعه هر گاه پشت سر او نماز کنند از راه
تقیه پس این اقتدا نیست حقیقة بلکه بصورت اقتدا است و قرائت در اینجا ساقط
نیست پس قرائت میکند آهسته و اگر از قرائت کردن آهسته هم ترس داشته باشد پس قرائت میکنند
در میان دل خود و اگر تقیه باعث نکردن این قرائت هم نباشد مانند اینکه وقتی برسد که پیشنماز
در رکوع باشد یا نزدیک رکوع و بعد از تمام تنها قرائت باشد یا تقیه باعث نکردن
بعضی قرائت باشد مانند اینکه در بین قرائت پیشنماز برسد پس در صورت اول قرائت
نمی‌کند و در صورت ثانی القدری که می‌تواند می‌خواند و واجب نیست خواندن تتمه
آن در رکوع و بر هر تقدیر پس این نماز کافی است و بر اینکه واجب نیست دوباره کردن
آن هر چند دوباره کردن احوط باشد اگر میسر شود و در صورتی که واجب نباشد
تقیه بلکه مستحب باشد کافی نیست آن نمازی که کرده بدون قرائت و مستحب است که نماز کنند

پس

اهل در خانه خود بعد از آن حاضر شوند به نماز جماعت مستحب است تمام کردن و طول
پیش از آن پیش نماز مشغول شده باشند که بجهت دوری کردن از آنکه آن پیش نماز زود
تر از او تمام کند قرائت را و آورده شده در فضیلت نماز با جماعت احادیث
بسیار حتی اینکه وارد شده است در حدیث صحیح که آن نماز جماعت نماز کسی است که در صف
اول پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز کرده باشد مطلب پنجم جایز است اقتدا کردن نماز واجب را
بنماز واجب هر چند در عدد مختلف باشد مانند نماز ظهر را بعصر اقتدا کردن و نماز
عصر را بنماز ظهر و منع کردن صدوق از اقتدا کردن نماز عصر بنماز ظهر ضعیف است
یا مختلف باشد در شمار رکعتها مانند اقتدا کردن نماز مغرب بنماز خفتن و اقتدا
کردن نماز خفتن بنماز مغرب بلکه جایز است اقتدا کردن نماز مغرب به خفتن بنماز
خفتن هر چند اقتدا کردن مسافر بنماز ظهر و عصر تمام ... نماز ظهر کسی که مسافر
نباشد یا بعصر او ... که سلام ... در ... نماز پیش نماز هر وقت نماز
خود او تمام شود بعد از آن نماز دیگر خود را اقتدا میکند بلکه جایز است اقتدا کردن
نماز ادا بنماز قضا و نماز قضا را بنماز ادا ... نماز ظهر و نماز ظهر بنماز مغرب
هر چند ... بشرط موافق بودن نماز در شمار رکعتها ضعیف است
و اینها همه وقتی است که نماز هم مختلف در نوع نباشند پس جایز نیست اقتدا کردن
نماز ... بنماز آیات و اقتدا کردن نماز آیات بنماز ... و
جایز است اقتدا کردن نافله گذار بنماز واجب گذار و نماز واجب گذار بنماز نافله
گذار مانند کسی که تنها نماز کرده بعد از آن برخیزد بجماعتی که نماز واجب میکنند
و مانند کسی که ... اقتدا کنند در نماز واجب خود بنماز کسی که یک دفعه نماز کرده
و حالا نماز میکند ... اقتدا کنند ... هم چنین اقتدا کردن
طفل ... بالغ و جایز است اقتدا کردن نافله گذار بنافله گذار ... مثل نماز طلب
مطلب ششم از برای اقتدا کنی اینکه البته پهلوی راست پیش نماز اگر اقتدا کنی یک مرد تنها
بایستد
واگر بیننده

واگر بیشتر از یک مرد باشد پس پشت سر امام می‌ایستد و هم چنین است اگر یک زن باشد یا بیشتر
و اگر یک مرد باشد پس اینکه پشت سر می‌ایستد بالاتفاق ... و اگر
اقتدا کنند هم مرد و هم زن باید پس می‌ایستد مرد در پهلوی راست پیش نماز و زن پشت سر او
و اگر یک طفل یا بیشتر با زنان باشند پس اطفال پیش از زنان می‌ایستند هر چند
غلام باشند و اگر زنان پیش نماز زنان باشند پس می‌ایستد در پهلوی او و اگر
محتاج به صف بیشتر باشند پس آن زنان پیش نماز می‌ایستد در میان صف اول و پیش تر از
پیش نماز نمی‌ایستد اقتدا کنندها و هم چنین مردان برهنه اگر برهنه نماز جماعت
کنند نماز میکنند نشسته و پیش نماز در میان صف ایشان می‌نشیند و زانوی خود را پیشتر
از زانوهای ایشان میگذارد و بعضی گفته‌اند می‌نشیند هر گاه خاطر جمع باشند
که کسی ایشان را نبیند و از برای رکوع و سجود اشاره میکنند بنا بر اظهر و بعضی گفته‌اند پیش نماز
ایشان ... و ... که پشت سر او هستند رکوع و سجود میکنند مطلب هفتم مستحب است
تخصیص صف اول به ... اهل علم و عقل و ایستادن ایشان نزدیک پیش نماز و ...
افضل ایشان در افضل جاها و افضل جاها جائی است که نزدیک‌تر به پیش نماز باشد بعد از آن
جانب راست صف اول است بعد از آن دست چپ بعد از آن صف دوم
و هم چنین تا بآخر پس می‌ایستد افضل مردم در افضل جاها بعد از آن پس تر از ایشان
بکار پس تر از آنها بعد از آن اطفال می‌ایستند بعد از آن زنان می‌ایستند عقب اطفال
و بعضی گفته‌اند مستحب است ایستادن پیش نماز در برابر میان صف و بعضی گفته‌اند
در طرف چپ صف می‌ایستد تا طرف راست ... در احادیث ...
... و مکروه است تنها ایستادن اقتدا کنی هر گاه در تو ... صف جا باشد
و اگر جا نباشد تنها ایستادن باکی ندارد و لکن مستحب است برابر پیش نماز بایستد
و مستحب است پر کردن جاهای خالی صف و راست کردن صف و برابر بودن شانهای اقتدا کنی

و بتحقیق که وارد شده است که بنیت گامی در نزد خدا بهتر از گامی که بجنبانی باین گام صفی را و استحباب آن
از برای پیش نماز گفتن باینها که صفها را راست کنید و اگر تنگ شود صف مستحب است از برای اقتدا
کننده که پیش برود تا داخل صف نشود یا پس بیاید تا داخل صف آخر شود و در وقت اعتدال
پشت بقبله نکند و باطل می‌شود نماز اشخاصی که در صف اول نه‌اند [?] بهم بحجت بینند هر چند
فاصله لیک [?] یا نشده و در چند جای صف شده و لکن مشکل می‌شود بجهت بودن فاصله از آن جا
که در صف اول از آن صف ایستاده نشده زیرا که لازم است که فاصله میان آن صف و صف قبله پیشنماز
بیشتر از قدر یک گام بر داشتنی نباشد و پیشی شناختی که احوط در گردن است از فاصله
که زیاده تر از یک گام نباشد و باید که پیش گر صف پیشی به قدر جای یک آدم یا قدر کم باشد از فاصله
باشد خواه یکی صف شده و خواه چند جای آن مطلب دوهم هر گاه در جائی چند نفر که قابلیت
پیش نمازی داشته باشند جمع شوند پس اگر در خانه یکی از ایشان است صاحب خانه اولی است به پیش
نمازی از غیر که پیش هر چند مالک منفعت خانه باجاره یا عاریه باشد نه مالک عین آن
و اگر در مسجد است و یکی از ایشان پیشنماز مستمر آن مسجد است اولی است و هر گاه این دو نفر
از آن بدهند که غیر ایشان پیشنمازی کند رفع می‌شود کراهت بودن پیشنمازی کردن غیر حضار و بعضی
که غیر افضل باشند از ایشان و جمعی گفته‌اند که هاشمی اولی است از غیر هاشمی و بعد از ملاحظه این
بعد از ملاحظه آن دو مرحله پیشی باشند و مقدم بعد از این سه افراد اولی بودن کسی است که اقرا باشد
از کسی که علم او زیاده تر باشد و بعضی گفته‌اند کسی که علمش و فقهش زیاده است مقدم است بر
اقرا و این اظهر است و بعضی ملاحظه معنی اقرء را این گفته‌اند که شناساتر باشد بطل القواعد
قرائت و کلمات و حروف از مخرج‌های آنها و بعضی معنی اقرء را این گفته‌اند که قرآن را بیشتر بخواند
و بعد از آنکه علمش بیشتر است مشهور گفته‌اند هر که زودتر هجرت کرده اولی است در قدیم
هجرت کردن را بعضی گفته‌اند معنی آن زودتر مسلمان شده است یا رفته است از شهرهای
کفر بشهرهای اسلام آمدن است یا آنکه از اولاد یکی از اینها باشد و بعد از آن کسی که سنش
بیشتر است اولی است و این را جمعی گفته‌اند که معنی آن این است که بیشتر در اسلام بوده
باشد و مقدم این است که این ترجیحها در وقتی است که اینها که اهل اقتدا کنند نزاع کنند

در پیشی داشتن

کارچای

در پیشی داشتن بعضی را بر بعضی از اینها و اگر اینها همه را نسبت به پیشی داشتن یکی از اینها قرار بگیرد آن اولی است
و هم چنین است هر گاه را اینهمه قرار بگیرد بر پیشنماز کردن یکی از اینها که او پیشنمازی بکند زیرا که
اینها دو ر نسبت یکی [?] نیست [?] پیشنمازی کردن او و اگر افضل از همه باشد و با جهتی
برا [?] است که عمر خدا اینها و پیشنمازی کند مطلب یازدهم کراهت پیشنمازی کردن مسافر از
برای کسی که مسافر نباشد و پیشنمازی کردن کسی که مسافر نیست از برای کسی که مسافر است مکروه
حنفی اقتدا کردن هر یک از اینها بدیگری کراهت دارد و ظاهر این است که ولو ازین کراهت
این است که ثواب‌های جماعت کمتر است از ثواب جماعتی که مسافر به مسافر اقتدا کند و غیر مسافر
بغیر مسافر نه اینکه ثواب او از ثواب‌های نماز کردن کمتر باشد نیز و بعضی گفته‌اند که کراهت مخصوص
صورتی است که نماز مسافر و غیر مسافر در شماره رکعت تفاوت داشته باشد پس در نماز صبح
و نماز مغرب کراهت ندارد اقتدا کردن هر یک از این دو نفر به دیگری نیست و این قول خالی از قوت
نیست پس اگر پیشنماز مسافر باشد و از نماز فارغ شود آن غیر مسافر که اقتدا کرده
متابعت او را در دادن سلام نکند بلکه بر می‌خیزد و نماز خود را تمام کند و ظاهر این است
که جایز است که در باقی مانده نماز اقتدا کند به غیر مسافر دیگر که اقتدا با او کرده هر چند
بود و اگر قابلیت پیشنمازی داشته باشد آن غیر مسافر حضار هر گاه این پیشنماز را در پیش
برآورد و در هر جائی که شماره رکعتهای اقتدا کننده کمتر باشد از شماره رکعتهای نماز پیش نماز
و پیشی از پیش نماز نماز او تمام شود پس بهتر این است که سلام بدهد و ذکر کند تا پیشنماز
رکعت زیادتی را بکند و با پیشنماز سلام بدهد و در جائی که رکعتهای نماز اقتدا کننده
بیشتر باشد از رکعتهای نماز پیشنماز پس بهتر این است که وقتی پیشنماز سلام بدهد
اقتدا کننده بنشیند تا پیشنماز سلام را تمام کند آن وقت برخیزد و تتمه نماز خود را بکند و جایز است
و جایز است که پیش از سلام گفتن پیش نماز هم برخیزد و در این صورت از برای پیشنماز بهتر آن است
که سلام بدهد و ذکر کند تا آنکه اقتدا کننده تتمه نماز را بکند و با هم سلام دهند و مکروه است
پیشنمازی کردن کسی که ناخوشی فلج داشته باشد از برای کسی که چاق [?] و مکروه است که علیل اقتدا کند
به ناقص [?] که علیل [?] به شرط آنکه علل [?] که تمام نه
القصه ده نماز کرد که اگر حلالی باشد جایز نیست پیشنمازی اینها که علل [?] بکند

و هم چنین کراهت دارد پیش نماز شدن کسی که بتیمم نماز میکند از برای کسی که بوضو
نماز میکنند و هم چنین پیش نماز شدن غلام مگر از برای عیال خود و در نیت قول بکراهت
نه اشهر پیش نماز کردن غلام از برای آزادی هر گاه علمش از آزاد بیشتر باشد
و مکروه است نماز سنت کردن در حال برپا شدن نماز جماعت مطلب دوازدهم مستحب است
بلکه الحق بنا بر وقتی که مؤذن قد قامت الصلوة بگوید و بعضی گفته اند وقتی که بگوید قد قامت
الصلوة بگوید و مستحب است از برای پیش نماز آهسته گفتن تکبیرها مگر تکبیرة الاحرام که آنرا
بلند میگوید بلکه مستحب است از برای پیش نماز بلند گفتن همه ذکرها و بشنواند آنها را
آنها را باقتدا کننده ها و از برای اقتدا کننده آهسته گفتن ذکرها و نشنواند آن چیزی را از آنها پیش نماز کرده
به پیش نماز و مستحب است از برای اقتدا کننده ها گفتن الحمد لله رب العالمین بعد از تمام کردن حمد را
و در وقتی که میگوید سمع الله لمن حمده و مستحب است که پیش نماز بلند جمع دعا کند در حالی
که اقتدا کننده ها داشته باشد و سایر مؤمنین را و ملاحظه حال ضعیف ترین اقتدا کنندگان
کند که با و اقتدا کرده اند بکند پس اذکار و قنوت و تشهد را طول ندهد مگر در اقتدا
کننده ها کسی باشد که طاقت زیاد داشته باشد و در جای نماز بگذرد تا اینکه همه اقتدا کننده ها
از نماز فارغ شوند اگر در آنها کسی باشد که بعد از آنکه پیش نماز یک رکعت یا بیشتر کرده بود
اقتدا کرده باشد مگر از جای خود وقتی که خواهد نماز سنت بکند مطلب سیزدهم
مستحب است از برای کسی که تنها نماز کرده و بیابد جماعتی را اینکه آن نماز را دوباره
بجماعت بکند خواه پیش نماز باشد خواه غیر پیش نماز و در نماز نیت استحباب بکند
و احوط مراعات یکی بودن نماز است پس با ظهر با ظهر میکند و عصر با عصر
و هم چنین ظاهر این است که نمازی را که بجماعت کرده دیگر دوباره تنها یا بجماعت
نمیکند مگر در نماز آیات و بعضی در هر نمازی جایز دانسته اند و این مشکل است
و هم چنین مشکل است هر گاه جمعی هم تنها نماز کرده باشند و خواهند دوباره آن نماز را
بجماعت

بجماعت بکنند و مستحب است از برای کسی که تنها نماز میکند و جماعتی برپا شود در اثنای نماز
اینکه بگرداند نیت خود را بنماز سنتی و تمام کند آنرا بدو رکعت و با جماعت نماز کند
و در جایز بودن گردانیدن نیت هر گاه در رکعت سیم و چهارم باشد و نماز را به نیت
سنت تمام کردن اشکال است و بعضی گفته اند که میتوانند نیت را بگرداند بنماز سنتی
در هر رکعتی باشد و بعضی گفته اند نماز را بهم زده بجماعت بکند و اقوی قول اول است
و اگر مشغول نماز سنتی باشد و جماعت برپا شود پس بعضی گفته اند که اگر بترسد از رفتن
جماعت از دست او نماز را بهم زده ملحق بجماعت شود و اگر نترسد آن نماز
سنتی را دو رکعت تمام کند و ملحق بجماعت شود و این اقوی است مطلب چهاردهم
نگذشتن نیت در یافتن جماعت بدر یافتن رکوع هر چند بدر یافتن پیش نماز باشد
پیش از رکوع بمقدار گفتن تکبیرة الاحرام در حالیکه راست ایستاده باشد و اما هر گاه
پیش نماز در رکوع باشد پس ظاهر این است که کافی است بکند تکبیره را ایستاده در حد رکوع
پیش از شروع کردن پیش نماز در سر خواستن پس کافی است و فرقی میان نماز جمعه
و غیر آن نیست و بهتر این است که پیش نماز را در رکوع دریابد بمقدار ذکر
واجب و اگر شک داشته باشد در اینکه آیا پیش نماز پیش از شروع در بر خواستن
از رکوع دریافته یا نه پس اکتفا بآن نکند و بعضی گفته اند کافی نیست هر گاه
دریابد تکبیرة الاحرام را با پیش نماز و بعضی گفته اند احوط این است که ملحق
نشود در رکوع و این مشکل است در جماعت تکبیرة الاحرام بگوید تا بصف برسد
پس هر گاه تکبیرة الاحرام میگوید رو بقبله در رکوع میکند و بسجود میکند و میرود
تا بصف برسد و ظاهر این است که میخواهد در حال رکوع راه برود و میخواهد
رکوع و سجود را بجا آورد در حال قرار دستها و در سجود دیگر بر خواست راه برود
تا بصف بسجود بهتر این است که در راه رفتن پاهای خود را بزمین بکشد و گام بر ندارد

[illegible]

و اگر پیشنماز را پیش از رکوع و در حال رکوع در نیافت پس آن رکعت از او فوت شده و لکن مستحب است
که تکبیر بگوید و به سجده برود با پیشنماز و خواه از سجده دوم برسد به پیشنماز و خواه در یکی سجده
پس سجده را با پیشنماز تمام میکند و بر میخیزد و ظاهر این است که باید تکبیرة الاحرام را دوباره
بگوید و بعضی گفته اند همان تکبیرة الاحرام اول کافی است و خوب نه دارد و زیاد شدن رکنی
در اینجا و اگر دریابد پیشنماز را در رکعت آخر بعد از سجده ها پس جمعی گفته اند که مستحب است تکبیرة الاحرام
بگوید و بنشیند و با پیشنماز تشهد را بخواند و صبر کند تا آنکه پیشنماز سلام دهد پس برخیزد و نماز کند
و احتیاج ندارد به گفتن تکبیرة الاحرام و نیت و این دور نیست و بعضی گفته اند
میخواهد تشهد را بخواند و میخواهد نخواند و دور نیست که امر تشهد بهتر باشد و بهتر گفته اند
در یافتن فضیلت نماز جماعت به دریافتن تشهد محل اشکال است هر چند دریافته باشد
فضیلت را **مطلب پانزدهم** هرگاه پیشنماز یک رکعت یا بیشتر گذشته باشد و کسی که با او اقتدا کند
همان رکعت را که در آن اقتدا کرده اول نماز خود قرار میدهد و نماز میکند با پیشنماز در رکعت
که پیشنماز و چون پیشنماز بر میخیزد و تمام میکند آنچه از نماز او باقی مانده و ظاهر این است که
واجب است کم قرائت کند هرگاه دریافته باشد پیشنماز را در رکعت سیم و چهارم اگر وقت
قرائت کردن داشته باشد یا فرصت حمد تنها داشته اگر فرصت نداشته باشد واجب نیست بلکه جایز نیست
و اگر گمان کند که فرصت نیست و شروع کند در قرائت و پیشنماز به رکوع برود پیش از آنکه
تمام کند قرائت را پس تمام میکند قرائت را و ملحق به پیشنماز میشود هر چند در سجود باشد
و اکتفا کردن به حمد تنها هم کند اگر بترسد که در نیابد پیشنماز را در رکوع هرگاه سوره را
بخواند و اگر یکی از سوره‌ای قنوت را بخواند بجا آورد پس سوره را بخواند و اگر چه مستحب
زیاده بشود و اکتفا کردن به حمد تنها هر آینه در سوره که گفتیم آنچه را در حمد گفتیم
و اما حکم دو رکعت آخر نماز پس آن مانند سایر نمازها است در اینکه حکم ام حمد بخواند
و خواه تسبیح و قول به وجوب خواندن حمد در آنها ضعیف است و مستحب است
از برای کسی که بعد از کردن پیشنماز یک رکعت پیشتر را اقتدا کرده پیروی کردن
پیشنماز در قنوت

پیشنماز در قنوت و تشهد هر جا که جای قنوت و تشهد خود او نباشد و در وقت تشهد خواندن
می‌نشیند در حالی که دستهای خود را بر زمین گذاشته باشد به خلاف تشهد خود که بر نشیند
بر زانو و تشهد میخواند اما به زانو ملحق به پیشنماز میشود و اگر میخواهد بعضی هم تشهدها
که بجهت پیروی پیشنماز در قنوت قنوت خود مشغول قطع شود و این مشکل است خصوص در صورتی
که اتفاق افتد که قنوت او بعد از فارغ شدن پیشنماز از نماز باشد و بهتر این است که تمام
کند تا پیشنماز سلام بدهد بعد از آن برخیزد و واجب نیست قصد تنها نماز کردن اگر
پیش از سلام دادن پیشنماز برخیزد **مطلب نوزدهم** اگر بمیرد پیشنماز یا بیهوش شود
در اثنای نماز پس اقتدا کنها او [illegible] میکنند هر چند نیت نکرده‌اند تنها و پیش
بیندازند کسی را که پیشنماز است تا کند هر چند اختیار ننموده باشند در هم چنین
مستحب است از برای پیشنماز هرگاه سانحه رو دهد مانند آنکه وضوی او باطل شود [illegible]
[illegible] یا دردی او را رو دهد [illegible] که بیاید آنکه پیش بیندازد دیگری را که پیش
نماز کند هر چند از جماعت نباشد و اگر پیشنماز این کار را نکند آنکه پس مستحب است
که اقتدا کنها این کار بکنند و مکروه است پیش انداختن کسی که دریافته باشد اول
نماز را خصوصا هرگاه بعد از کردن پیشنماز رکعتی از نماز را آمده باشد یا زیاده
و اگر چنین کسی را پیش بیندازد پس بعد از تمام شدن نماز اقتدا کنها [illegible] شود
و اشاره میکند به طرف ایشان که سلام بدهند بعد از آن بر میخیزد و نماز خود را
تمام میکند **مطلب [illegible]** اگر هویدا شود بعد از نماز که پیشنماز کافر بوده یا فاسق
یا بی طهارت بوده نماز اقتدا کنها درست است و دوباره نمی کنند و واجب نیست
که پیشنماز اعلان کند بگوید که بی طهارت بوده [illegible] و همچنین است هرگاه هویدا شود
که رو به قبله نماز نکرده و اگر یکی از اینها در اثنای نماز هویدا شود پس درست است
آنچه از نماز گذشته و تمام میکند به قصد تنها نماز کردن و عدول ندارد و بعضی گفته اند

یعنی نماز را اقتدا بکنها در مسایل فروع در غیر آنکه نماز کیا و اقتدا کردن امر دارکرد بعضی
افعال نماز مثل لفت داشته باشد باهم مانند محل لفت در وجوب سوره یا در واجب بوده
نماز جمعه بوجوب عینی یا تخییر پس در درست بودن نماز اشکال است و اظهر باطل بودن
نماز است اگر پیشنماز بخواند سوره را از برای اینکه اینها اعتقاد دارند باطل بودن نماز
پیشنماز را و در صورتیکه سوره را بخواند هم مشکل است اگر بقصد استحباب بخواند و دور
نیست درست بودن نماز اگر اکتفا کند بقصد قربت و اگر اقتدا کنی اعتقاد
داشته باشد حرام بودن نماز جمعه را هر چند آن اعتقاد از تقلید باشد پس جایز نیست
از برای او اقتدا کردن در نماز جمعه و این باعث فسق پیشنماز نیست اینکه بنی اند با
اقتدا کردن در غیر نماز جمعه چنانکه گذشت و اگر اعتقاد داشته باشد که نماز جمعه واجب تخییری است
و پیش نماز اعتقاد واجب عینی بودن دارد و یا پیشنماز واجب تخییری دارد و اقتدا کننده آنرا
واجب عینی پس اظهر درست بودن نماز است خصوصا در صورت اکتفای بقصد قربت
و اما بنابر احتیاط که ما میکنیم که جمع میکنیم میان نماز جمعه و نماز ظهر پس اشکالی نیست

باب دوم در چیزهائی است که نماز را باطل می کند و در این باب چند مطلب است **مطلب اول**
جایز نیست بریدن نماز واجب بدون عذر و جایز است با عذر مانند اینکه بترسد به بهانه
غلام گریخته کودک یا کسی را که از او طلب دارد و بترسد که اگر نماز را تمام بکند از دست او
برود یا از درنده بترسد یا از مار و مانند آن یا از رو شستن خواه حزر او که باشد
بترسد یا یکی از مؤمنین و مانند اینها بلکه در نیست بریدن نماز بجهت عذرهای
ترا کنیم ... چهارم بلکه گاهی که ... آن باشد یا بر جز در ... دوستی
که تلف بشود و بدن او یا ضرر رسیده باشد و اما اگر راحت ... رخصت
فرموده است بریدن نماز بجهت آن پس ایکاش ... در آن نیست مانند بریدن نماز
بجهت گفتن اذان و اقامه از برای کسیکه اینها را فراموش کرده است مانند و مانند
این و بهتر این است که نماز نشسته را هم بدون عذر نبرد و کسی که نشسته شده باشد حقیقه

۱

نماز را و اینکه با کسی مناجات میکند رضا به بریدن هیچ نمازی غیر فریضه نکرد
و غیر از نماز چاره نشود **مطلب دوم** باطل میشود نماز به بیرون آمدن حدث در نماز گذشت
در این نماز و گذشت سخن در تشهد پس اگر عمدا آمده در نماز است پس نماز
باطل میشود خواه عمدا خود را محدث کند و خواه بدون اختیار محدث شود
در ... که در نماز است پس اگر اختیار خود را محدث کند پس نماز باطل است
و اما اگر بی اختیار باشد پس ... است که باز نماز باطل است و بعضی گفته اند
وضو میگیرد و تمام میکند نماز را و بعضی گفته اند که اگر به تیمم نماز میکرد و محدث
شد و آب یافت پس وضو میگیرد و نماز را از همانجا تمام میکند و لکن اظهر این
این صورت باشد پس نماز باطل است و احوط این است که وضو بگیرد و
نماز را از همانجا تمام کند و دوباره هم بکند **مطلب سیم** باطل میشود نماز
بسخن گفتن و به دو حرف ... عمدا و هم چنین بیک حرف اگر فهماننده مطلبی باشد
مانند ق و ع و اما سخن گفتن سهوا پس آن نماز را باطل نمیکند
ولکن سجده سهو باید بکند بسبب وجوب و فرقی نیست در این حکم میان
اینکه فراموش کرده باشد که در نماز است و ... باطل میشود نماز بتنحنح کردن
بلکه جایز است فهمانیدن مطلب را بان مانند خبر کردن اهل خانه باینکه
کسی در خانه را میزند و هم چنین جایز است فهمانیدن مطلب بآیه قرآن
و ذکری مانند گفتن این قول خدا ادخلوها بسلام آمنين از برای کسی
که اذن میطلبد که داخل خانه شود و گفتن سبحان الله بجهت با خبر کردن
کسی از او و اهدا امیر ... در نماز است اما اگر ... پس اگر دو حرف از ... برود
... یا بیشتر پس نماز باطل میشود مگر اینکه از ... کلام ...
و اظهر این است که جایز است ... پس آن باطل می کند نماز را اگر بدو
حرف باشد ... و اظهر باطل کردن نماز است اگر بدو حرف باشد **مطلب چهارم**
... سلام کند ... که سلام ... پس واجب است رد کردن سلام و

بمثل عبارت سلامی که او گفته پس اگر کرده نمیشود سلام علیکم یا علیکم السلام و در صورت
جایز بودن رد کردن آن سلام علیک السلام علیکم و احوط این است که بمثل سلام او
رد کنند و در همه جا حرف صفا در الف و لام و تنوین سلام و جمع آن و هم چنین احوط
تلفظ بلفظ و رحمة الله و برکاته است هر چند جایز بودن گفتن آن دور
نیست و اگر سلام کنی بگوید علیک السلام پس اظهر این است که واجب نیست در آن
و احوط این است که رد کند به السلام علیک یا سلام علیکم بقصد قرآن و دعا به سلام
[illegible] است و در سلام [illegible] مانند سلام [illegible] و اما السلام علیکم
و احتیاط در اینها بیشتر است بلکه اظهر ملاحظه مثل بودن هم است پس رد کنند
در جواب سلام اول را السلام علیک و بعبارت سلام دوم السلام علیکم و اما تحیتهائی که غیر سلام است
مانند صباح الخیر و الله یحفظک پس جایز نیست [illegible] بغیر سلام و اگر نیت جواب
دادن بلفظ قرآن بقصد دعا رد تحیت و واجب است که جواب سلام را بشنوانند
[illegible] هر چند [illegible] مانند آدم کر و اگر سلام بر جمعی بکنند پس یکی فقط
[illegible] وجوب [illegible] از آن جماعت خواه آن جمع نماز کننده و خواه نکننده
[illegible] بعضی از جماعت مشغول نماز نباشند پس وجوب ساقط شود از آنکه
نماز می کند و اگر جواب سلام را کسی که نماز نمیکند بدهد پس اظهر این است که دیگر جایز
نیست از برای نماز کننده جواب دادن و جایز است که با هم جواب بدهند و هر گاه
جواب سلام را کسی بگوید که از اشخاصی که بر آنها سلام کرده نباشد پس کافی نیست
و اگر در میان جمعی که بر آنها سلام کرده طفل صاحب تمیز باشد پس در [illegible]
اکتفا به رد کردن آن طفل و احوط این است که مکلف بقصد دعا نه از جواب بدهد
نیز و اگر نماز گذار جواب سلام نه دهد گناه کرده است و اظهر این است که نمازش باطل
نمیشود هر چند در آن حال مشغول قرائت یا ذکر باشد و وجوب رد سلام فوری است
و لکن فوریت [illegible] تمام کردن کلمه بلکه آیه [illegible] در آخر آیه باشد و بعضی

گفته اند

گفته اند که کراهت سلام کردن بر نماز گذار و مشهور مستحب بودن آن است و در صورت
که نکردن بهتر باشد در بعضی وقتها خصوصا در سلامها غلط زیرا که آن باعث تشویش
دل نماز گذار است و ابتدای او نمیشود مطلب نهم مستحب است از برای نماز گذار مانند غیر نماز گذار
هر گاه خود او یا غیر او عطسه زند اینکه بگوید الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی
محمد و آله جمعی گفته اند مستحب بودن دعا کردن در حال نماز است بکسی که عطسه میزند
مانند غیر نماز گذار باینکه بگوید یرحمک الله و بعضی در این اشکال کرده اند و بهتر
در جواب یرحمک الله این است که بگوید یغفر الله لکم و در یرحمکم و در نیت جایز بودن جواب
را اعلان برای نماز گذار هر گاه کسی با و بگوید یرحمک الله مطلب دهم از جمله باطل کننده های
نماز فعل کثیر است و در معنی فعل کثیر اختلاف بسیار است و مسئله مشکل است و اظهر
این است که معیار [illegible] محو کردن صورت نماز باید قرار داد یعنی که حکم کنند اهل
عرف بسبب طول کشیدن کاری که از افعال نماز نیست و بسیار کردن آن با بیگانه نماز
نمیکنند و حواله کردن [illegible] برداشتن [illegible] از نماز و [illegible] اهل عرف [illegible]
نداند [illegible] اهل عرف قابل [illegible] حقیقه [illegible]
و بنا بر این پس فرقی میان عمد [illegible] کاری کردن و سهو [illegible]
[illegible] این است که نماز باطل نمیشود هر گاه سهو کرده باشد و بعضی گفته اند که در صورت
سهو باطل [illegible] نماز [illegible] است که آن کار [illegible] صورت نماز [illegible]
و اظهر [illegible] است که [illegible]
کاهی [illegible] تحقیق که حضرت [illegible] و عقرب و مار
[illegible] و شمردن رکعتهای نماز و تسبیحها [illegible]
[illegible] کردن غیر [illegible] از برای حاجتی و در شیر دادن زن
طفل را در حال [illegible] و [illegible] و در زدن دست [illegible]

کردن و دست بر هم زدن زن بجهة خبر کردن و تنحنح کردن بجهة آن و در بر داشتن کلاه
که از سرش افتد بر سرش و لکن در همه این کارها باید بسیار کم باشد که عرفا صدق نماید که از نماز
بیرون نرفته و از جمله مبطلات خطا ایست که در کتب فقه ... در حقیقت بعد از اتمامی یک کلام
زیاد و کم نکرده اند و هم چنانکه در نگر ... ساکن شدن آن بطول بکشد باید
نماز را دوباره کرد و اگر یک دانسته شد که فعل کثیر بعمل آمد یا نه پس احتیاط در بست
بعد نماز است و احتیاط را در یک کار است مطلب هفتم باطل میشود نماز بخوردن و آشامیدن
خواه فعل کثیر بشود و خواه نه و بعضی گفته اند که اگر فعل کثیر نشود نماز باطل نمیشود
و اگر بشود نماز باطل میشود و بر هر حال ظاهر این است که ضرر ندارد فرو بردن باقی ماندهای
غذا در میان دندانها و جاهای پنهان دهان و هم چنین است هرگاه گذاشته باشد
قند یا نبات را در دهن که آب شود و فرو رود و بگلو برود بلکه بعضی گفته اند
هرگاه لقمه در دهن کسی باشد پیش از تکبیرة الاحرام بجوید و بعد از تکبیرة الاحرام فرو برد
ضرر ندارد و این دو صورت بیرون کرده اند بلکه از باطلی ساقط ... پس هرگاه
نماز را ... که اراده دارد که فردا روزه بگیرد و مشغول نماز وتر است
و ترسید نماز را تمام کند صبح شود و تشنه است و آب نزدیک است پس میرود ... یکی
و آب میخورد و بر میگردد و نماز را تمام میکند و بعضی گفته اند جایز است ...
در همه نمازهای سنتی خواه از اول ... روزه فردا را داشته باشد و خواه نه داشته باشد
نیست بر صورت تکلیف ... گفتیم اینها همه حکم کثیر دارد که همه ...
... کسی که از روزه ... اینها را بکند پس ظاهر این است که نماز او باطل نمیشود و در
این خلاف ظاهر نیست مطلب هشتم نماز باطل میشود بقهقهه کردن یعنی خندیدن با صدا
و اینکه در نماز است نه وقتی که فراموش کرده باشد و اما خندیدن ... که صدا ... نداشته باشد
داشته باشد هر چند صدا دار باشد نه پس ... از آن ... است و احتیاط بلکه اقوی
باطل شدن نماز است بان و گریه از برای امر دنیا ... یا مردن ...

باطل میشود

ولبعض

و بعضی گریه بلند اختیاری را گفته اند باطل کننده نماز است و بدانکه دلیل مسئله
اقتضا نمیکند مگر حکم گریه را که از برای کار دنیا ... از امور دنیا باشد و اما گریه بجهة
طلب امر دنیا پس دلیل اقتضای باطل شدن نماز را بسبب آن نمیکند و بعضی گفته اند
گریه که نماز را باطل میکند گریه صدادار است و احوط دوری کردن از هر دو است و اما
گریه کردن از ترس خدا و بجهة ... گریه داشتن ... ضرری ندارد بلکه آن از بهترین عبادات
مطلب نهم گردانیدن تمام بدن از قبله عمدا باطل میکند نماز را هر چند در میان مشرق
و مغرب باشد و اگر صورت تنها را بگرداند اگر به پشت سر گردانیده است نماز باطل است
و اگر بسمت مشرق یا مغرب گردانیده است نماز درست است هر چند دوری از آن احوط است
و کراهت البته دارد و اما گردانیدن چشم پس نماز را باطل نمیکند بهر قسم باشد ...
مکروه است و اما اگر سهوا تمام بدن را بگرداند پس در میان چند صورت فرق است که حکم
آن ها را تفصیلا در پیش گفتیم در مبحث قبله در حکم کسی که ... رو بغیر
قبله نماز کرده ... و احوط این است که اگر گردانیده ... در حکم عمد در باطل شدن نماز
و هم چنین هرگاه از روی نادانی گردانیده باشد تمام بدن را از قبله مطلب دهم کراهت
دارد نگاه داشتن بول و غائط در حال نماز بلکه باد و اگر عارض شود یکی از اینها
در بین نماز یا در حال ... وقت ... اینها را بیرون کند و نماز را در وقت ...
پس اگر ضرر ... نگاه داشتن اینها نماز میکند و اگر ضرر ... اینها را بیرون کند
... نماز کند هر چند قضا بشود و مکروه است ... دست ...
کشیدن و ... کردن و شکستن انگشتان و در حال خواب آلودگی نماز کردن و از
روی کسالت و سنگینی نماز کردن بلکه باید از روی شوق ... دل ... خضوع
و جوارح نماز کند و بدل حاضر ... آنچه را میگوید و ... نماز ...
حاضر بودن دل ... قبول نمی شود مگر آنچه دل ... آن ...
و روایت شده است که جناب ... بر ... التفات ... نماز ...

مبارک آن پس برپا سجده سهو کند بر همه شسته بعد مبارک که تا آنکه عرق ریزان بشد
و بوده اجتناب حال نماز که گویا ساق در حتی هست که عرق جبینه از آن بکر بریخته
باد از آن اجتناب باشد و سزاوار است که بشه نماز نماز گذار نماز کسی که گویا نماز را وداع می‌کند
و می‌ترسد که دیگر برنگردد به سوی آن چنانکه در حدیث چنین وارد شده است **باب ششم**
در سهو یعنی فراموشی و شک یعنی ... طرف کردن و شک کردن است مشتمل و در این
باب ... **مطلب اول** باطل می‌شود نماز به ... کردن رکعتی خواه عمداً و خواه سهواً
اگر کم کند ... تا به رکوع برود و خواه پیش از آن رکعت ... لقد ...
نشسته باشد و خواه نه و اگر پیش از رکوع به خاطرش بیاید پس می‌نشیند و تشهد می‌خواند
و سلام میدهد و نماز درست است و اگر کم کند رکعتی را عمداً نماز باطل می‌شود و اگر سهواً
کم کند ... پیش از آنکه کمتر شده کاری که منافات با نماز داشته باشد خواه
عمداً و سهواً و خواه عمداً ... پس برمی‌خیزد و نماز را تمام می‌کند ... مکرر
سجده سهو بجهت ... که ... و اگر کاری کرده که منافات
دارد پس اگر از کارهایی است که منافی نماز است عمداً و سهواً مانند حدث و فعل
کثیر ... صورت نماز باطل است بنابر اصح اظهر و اگر
کاری است که منافی نماز است عمداً نه سهواً مانند سخن گفتن پس اقوی این است که نماز را
تمام می‌کند و دو بار ... **مطلب دوم** واجب می‌شود سجده سهو در چند جا بعضی از آن
جاها آن است که ... سخن گفتن ... کردن ... و سجده ... و بعضی
از آنجا ... در ... جای ... است سهواً و بعضی ... در شک میان
چهار و پنج است ... کردن دو سجده و بعضی گفته‌اند واجب است ... در
جای ... و ... در ... و این احوط است ... تعالی ... در
... مانند قرائت کردن نشسته ... الله ... تا کسی ...
سجده سهو در ... نشسته ... و ...

سپس از رکوع

پیش از رکوع و پس از نشسته و تمام کند و بعضی گفته‌اند واجب می‌شود در هر زیادی و کمی که ... نا
کرده باشد و بعضی گفته‌اند واجب است ... در هر زیادی و کمی و بعضی گفته‌اند واجب می‌شود
در صورتی که ... زیادی و کمی رکوع یا سجده باشد ... واقرب ... سجده سهو است
در همه اینجاها و ... کردن سجده سهو ... بعد از سلام نماز است خواه از برای زیادی و کمی
باشد و خواه از برای ... و در ... سجده ... واحوط بلکه اقوی
تخفیف است در تشهد و سلام ... اینکه میگوید اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمداً رسول الله اللهم صل علی محمد وآل محمد السلام علیکم
و واجب است ذکر کردن در حال سجده واحوط بلکه اقوی ... ذکر است و در حدیث
وارد شده است و آن این است که میگوید بسم الله وبالله اللهم صل علی محمد وآل محمد
یا بجای این صلوات میگوید صلی الله علی محمد وآل محمد السلام علیک ایها
النبی ورحمة الله وبرکاته و واجب است سجده کردن بر ... که ... سجده
نماز ... و ... چیزی ... که درست ... سجده کردن بر آن ...
و احوط این است که با طهارت ... و رو به قبله ... پوشیده ... و ...
بودن ... میان دو سجده سهو است و اکتفا کند ... بر ... سجده
... واحوط ... است و ... ظاهر این است که این سجده احتیاج به تکبیرة الاحرام
ندارد ... و ... قول ...
از برای ... که تکبیر بگوید وقتی سجده از برای ... الله اکبر ...
سهو ... در بعضی ... واجب است ... این سجده ...
... و ... واجب ... هر وقت که به خاطرش بیاید
... از ... و ... واجب ... کردن
آن ... کردن آن ... هرچند کردن آن احوط است ...

باطل نمیشود سجده سهو بسبب متعدد شدن آنچه موجب وجوب آن میشود خواه آنها از یک مقوله باشند
و خواه نه و متعدد نمیشود سجده بسبب تعدد کلمههای زیادتی سهوی اگر در میان آنها یاد [illegible]
نیامده باشد که در این صورت یک سهو است و اگر یادش آمده باشد بعد از آن سخن گفته باشد پس سجده
متعدد میشود و بهتر این است که بکند سجدهها را بر ترتیب اسبابش [illegible] و وجوب آنها
نه و اظهر وجوب پیش کردن سجده است از قضای آنچه از نماز فراموش کرده اگر قضائی داشته باشد

[مطلب سیم] باطل میشود نماز بسبب شک کردن در شماره رکعتهای نماز دو رکعتی و در رکعت اول [و در رکعتی]
نماز چهار رکعتی و اما شک در اجزای رکعتها پس نماز را باطل نمیکند بنابر اظهر و حکم شک
در اجزا همان است که گذشت که اگر از جای آن جزء نگذشته است لازم است که آنرا
بجا آورد و اگر از جای آن گذشته است نماز درست است خواه آن جزء رکن نماز باشد
و خواه غیر رکن و باطل میشود نماز آیات هرگاه شک کند در شماره رکعت آن باشد اما شک در
رکعتهای نماز آیات پس بنا بر طرف کم میگذارد مگر در جائی که شک در رکوع باعث
شک در رکعت آن باشد اما شک در رکوعهای نماز آیات پس بنا بر طرف کم میگذارد
مگر در وقتی که شک در رکوع باعث شک در رکعت شود مانند شک میان بودن این رکوع
رکوع پنجم از رکعت اول یا رکوع اول از رکعت دوم در این صورت باطل میشود نماز هرگاه
نداند چه قدر بجا آورده خواه هیچ نداند که چند رکعت کرده یا شک کند
میان همه رکعتها [مطلب چهارم] اگر شک کند در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی پس
صورتهای شک بسیار است آنچه فی الجمله در آن حکمی بیان شده [illegible] پنج صورت است
[اول] شک میان دو و سه است و این در وقتی است که شک بعد از سر برداشتن از دو
سجده باشد و حکمش این است که بنا را بر سه میگذارد و نماز را تمام میکند بعد از
یک رکعت دیگر و بعد از نماز یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته نماز احتیاط میکند
و یک رکعت ایستاده احوط است و احوط این است که نماز را هم دوباره بکند و اگر این

شک پیش از برداشتن

پیش از برداشتن سر از دو سجده باشد پس ظاهر باطل بودن نماز است و احتمال درست بودن
نماز هرگاه سجده تمام شده باشد و هیچ سر برنداشته باشد [صورت دوم] شک میان سه و
چهار است در هر حالی که باشد پس بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و دو رکعت
نشسته یا یک رکعت ایستاده نماز احتیاط میکند و دو رکعت نشسته احوط است [صورت
سیم] شک میان دو و چهار است پس نماز باطل است اگر شک پیش از تمام شدن دو سجده باشد
بطریقی که گذشت و اگر بعد از تمام شدن دو سجده باشد پس بنا را بر چهار میگذارد
و نماز را تمام میکند و دو رکعت ایستاده نماز احتیاط میکند [صورت چهارم]
شک میان دو و سه و چهار است پس باطل میشود نماز هرگاه شک پیش از تمام شدن دو سجده
باشد بطریقی که گذشت و اگر بعد از تمام شدن دو سجده باشد پس بنا را بر چهار میگذارد و نماز را
تمام میکند و دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته نماز احتیاط میکند و احوط بلکه اظهر
پیش انداختن دو رکعت ایستاده است و اشهر این است که هر کدام را خواهد پیش بکند و هر کدام را
خواهد بعد بکند و اگر این شک بعد از ایستادن باشد پس می نشیند و آنچه گفتیم میکند [صورت
پنجم] شک میان چهار و پنج است پس اگر بعد از تمام شدن دو سجده است بطریقی که گذشت
پس نماز درست است و تشهد میخواند و سلام میدهد و دو سجده سهو میکند به جهت وجوب
و اگر شک در حال ایستادن باشد پس حکمش این است که آن رکعت را بهم میزند و می
نشیند و تشهد میخواند و سلام میدهد و دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده نماز احتیاط
میکند زیرا که برمیگردد به شک میان سه و چهار و بعضی گفتهاند که در اینجا هم سجده سهو واجب است
و در آنچه مشهور گفتهاند [illegible] است و احوط تمام کردن آن رکعت است [illegible]
کردن نماز و اما هرگاه این شک بعد از رکوع و پیش از تمام شدن دو سجده باشد خواه
برخاسته باشد از رکوع و خواه نه پس [illegible] اظهر درست بودن نماز است
و تمام کردن آن و دوباره کردن نماز [illegible] احوط است و بعضی گفتهاند که

بعد از داخل شدن در رکوع در حکم صورت اولی است که شک بعد از داخل شدن شده
باشد و این ضعیف است و در اینجا چند فایده است **فایده اول** واجب است در نماز احتیاط
نیت و تکبیرة الاحرام و سوره حمد و تشهد و سلام و ظاهر نیست تسبیح از قرائت و در نماز
احتیاط سوره نیست و قنوت نیست و اظهر این است که زود کردن آن واجب نیست هر چند
خالی [illegible] و لکن زود کردن احوط است و اگر بکند کاری را که منافی نماز باشد
پیش از کردن نماز احتیاط پس ظاهر این است که نماز او باطل نمیشود پس اگر حدث بشود
بعد از نماز وضو میگیرد و نماز احتیاط را میکند و هم چنین است اجزای نماز که فراموش
کرده باشد آنها را اگر قضا دارد [illegible] و اظهر این است که هر چند [illegible] منافی نماز
پیش از کردن قضا [illegible] آن [illegible] قبله و طهارت و وقت [illegible] آنها معتبر باشد
در اجزای نماز و احتیاط در اجزاء نیز زود کردن قضای آنها است و [illegible]
کردن است و سزاوار است [illegible] زود کردن [illegible] سهو و دیگر که بکند نماز احتیاط را
عمدا پس ظاهر دو وجه این است که نماز باطل نمیشود ولکن گناه کرده است و واجب است
ادا کردن نماز احتیاط هر چند [illegible] وقت باشد به نیت قضا و اگر [illegible]
گناه [illegible] میکند از او هر وقت [illegible] و اگر بکند اجزای فراموش شده نماز را
عمدا پس ظاهر نیز باطل [illegible] نماز است هر چند گناه کرده است و ترک بکند آنها را هر چند
وقت بیرون برود هم چنین است اگر فراموش کرده باشد قضای آنها را [illegible]
درست است و میکند آنها را هر وقت [illegible] هر چند دلیلی بر واجب بودن
کردن قضای آنها در بیرون وقت قائم نشده است **فایده دوم** اگر فرض کند
بعد از نماز [illegible] که نماز [illegible] تمام [illegible] احتیاط [illegible] نماز احتیاط
[illegible] کم بودن نماز یک رکعت یا دو رکعت پس [illegible] در حکم [illegible]

نماز را سهوا

نماز را سهوا و بعد از [illegible] پس بجا آورد آنچه ناقص بوده و سجده سهو میکند چنانکه گذشت
و اگر ظاهر شود بعد از کردن نماز احتیاط [illegible] احتیاج به آن پس [illegible] و از
برای او ثواب [illegible] است و اگر ظاهر شود کم بودن نماز و احتیاج به نماز احتیاط [illegible]
نیست که اگر نماز احتیاط موافق باشد با آنچه از نماز کم کرده بود و اما در صورتی که نماز
احتیاط مخالف باشد آنچه از نماز کم بوده مانند اینکه شک کرده بود میان سه و چهار
و دو رکعت نشسته نماز احتیاط کرده [illegible] ظاهر شود که نماز را دو رکعت
کم کرده بعد [illegible] شک کرده میان دو و سه و چهار [illegible] بعد از کردن دو رکعت
نماز احتیاط [illegible] از نماز یک رکعت کم بوده پس کافی است و احوط [illegible] کردن
نماز است و اگر ظاهر شود در میان نماز احتیاط [illegible]
[illegible] و اگر در میان نماز احتیاط ظاهر شود بودن احتیاج
[illegible] پیش از رفتن به رکوع ظاهر شود پس بعضی گفته اند [illegible] نماز احتیاط را
و تمام میکند آنچه از نماز کم [illegible] قول [illegible] است [illegible] بعد از کردن رکوع
ظاهر شود [illegible] اشکال است پس محتمل است که نماز احتیاط کافی باشد خواه
مطابق باشد با آنچه از نماز کم بوده و خواه مخالف و محتمل است کافی بودن آن در صورت
[illegible] آنچه از نماز کم [illegible] کافی نبودن آن در صورت مخالفت و [illegible]
[illegible] در صورت موافقت [illegible] محتمل است [illegible] نماز احتیاط
[illegible] بودن و محتمل است [illegible] کردن در اینجا [illegible] احتیاط [illegible] نیت
و کم کردن رکعتی [illegible] آنچه از نماز [illegible]
و دور نیست قول [illegible] اول و لازم [illegible] تمام کردن نماز احتیاط در صورت موافقت
هر چند پیش از رکوع [illegible] کم بودن نماز [illegible] اعاده کردن نماز [illegible]
[illegible] خواه پیش از رکوع ظاهر شود کم بودن نماز و خواه بعد از آن و احوط

یا زیاد کردن رکعتی

[illegible]

دوباره کردن نماز است در هر جائی که جزم کند بکم بودن نماز خواه در جای نماز احتیاط
نشد و خواه بعد از آن و در روایات بسیار صحیح است که اکتفا میکند دو ... نماز را
نماز را هرگاه جزم بکم بودن نماز بکند بعد از رکوع در صورت موافقه ...
عمل کردن باین نیت فایده سیم اگر باید نماز احتیاط بکند ... حرف که ...
شکی که در نماز شد ... که هر کدام را اختیار میکند ... بیشتر کردن
آن است که سبب آن شک ... سجده ... باشد و اگر باید دو نماز احتیاط بکند پس بیشتر
میکند هر کدام را که خواست ... هرگاه ... نماز را فراموش کرده
باشد فایده چهارم کسی که باید نماز احتیاط بکند جایز نیست که نماز احتیاط را نکند
و نماز را دوباره بکند و اگر بکند پس آن باطل خواهد بود مگر اینکه در نماز
شکی که باعث لازم شدن نماز احتیاط شود پس بهم بزند نماز را و از سر
از سر بگیرد نماز درست است و لکن اینکه گناه کرده است فایده پنجم کسی که نماز
پیش از نماز احتیاط آن نماز درست است بنا بر اظهر و بنا بر قول ... بودن نماز
احتیاط ... کرده است ... نماز باطل است بنا بر وجهی و اگر ... نماز احتیاط
نماز کند پس بعضی گفته اند که اگر آن نماز ... است یا نماز ... است و ... که ...
نیت آن بنماز احتیاط ... نیت کرد ... نیت آن نماز باطل است

مسئله نیت را اینجا در احتیاط ...

و دلیلی بر قول نیست و ... اگر ... و اگر خواهد ...
بعد از آن احتیاط را بکند پس کسی که ... نماز احتیاط ظهر را
در گمان عصر کردن ... میخواهد نماز عصر را تمام میکند و بعد از آن نماز احتیاط
ظهر را ... و میخواهد نماز عصر را اعاده میکند و نماز احتیاط را میکند و بعد
از آن نماز عصر را میکند ... از حمیری از حضرت صاحب الامر
روایت کرده که حمیری نوشت بخدمت آن حضرت که سوال میکرد از مردی که نماز ظهر را
کرد و در حین شد در نماز عصر پس جزم کرد که در نماز عصر دو رکعت اول ... کرد

که نماز ظهر را

که نماز ظهر را دو رکعت کرده بود چگونه پس آن حضرت در جواب نوشته که اگر در میان این دو نماز
واقع شده بود چیزی که بریده میشود نماز بسبب آن پس اعاده کند نماز را از سر بکند و اگر واقع
نشده بود چنین چیزی پس آن دو رکعت از عصر را که کرده تتمه نماز ظهر قرار میدهد
و نماز عصر را بعد از آن میکند و بنا که نیت بعمل کردن باین حدیث و ...
... رکنی در اینجا چنانکه ... بران کرده ... آمده
مطلب پنجم هرگاه ظنی داشته باشد بیکی از دو طرف کردن و نکردن پس بنا بر ظن
میگذارد خواه ظن اول هم رسیده باشد و خواه بعد از شک پیدا شود متعلق ظن را میکند
خواه صحیح باشد مقتضای آن و خواه نه و خواه این ظن در رکعتها ... باشد
و خواه در اجزای آن و خواه در رکعت آخر چهار رکعتی باشد و خواه در غیر آن از نماز
و در اینجا نماز احتیاط نیست و واجب نیست دو سجده سهو ... کردن دو سجده بهتر است
بجهت ... واجب ... ذکر کرده است بعد از هم رسیدن شک
پس اگر بعد از فکر ظنی از برای او هم رسید پس عمل بظن میکند و اگر ظنی بهم نرسید بمقتضای
شک عمل میکند مطلب ششم اگر شک کند امام ... در چیزی ... نماز را حفظ کرده باشد
رجوع بماموم میکند ... حفظ کرده ...
چنین است هرگاه ماموم شک کند و امام در حفظ داشته باشد پس ... میکند
ماموم ... حرکت دادن و ... اگر یکی
از ماموم ... واقعه ... شک ... داشته باشد پس ظاهر این است
که ... رجوع میکند ... ظن ... اینست که اگر یکی از آنها
ظن داشته باشد و دیگری جزم ... رجوع میکند ...
... است مگر اینکه ... ظن ... آن دیگری ... آن ظن و اگر ...

هر یکی از آنها بخلاف جزم دیگری پس عمل میکنند هر یک بر جزم خود و هم چنین است اگر ظن
هر یک بخلاف ظن دیگری باشد و اما اگر هر دو شک داشته باشند پس اگر شک آنها یکی است پس
هر دو عمل میکنند بمقتضای آن و اگر شک آنها مختلف باشد پس اگر در میان آن دو شک
رابطه و مجمعی هست پس هر دو رجوع بآن رابطه و مجمع میکنند مانند اینکه یکی از آنها شک
در دو و سه کرده و دیگری در سه و چهار پس هر دو رجوع بسه میکنند زیرا که رجوع جایز است
بسه رکعت و اولی جایز است بنمودن چهار رکعت و نماز احتیاطی بر هیچکدام از آنها نیست
و هم چنین است اگر شک یکی از آنها در دو و سه و چهار باشد و شک دیگری در سه و چهار
باشد پس بر میگردد بسه [illegible] میان سه و چهار فرقی نیست در این حکم
میان اینکه یکی از دو شک باطل کننده نماز باشد یا نه دیگری مانند اینکه اگر یکی در اثنا داشته
باشد یکی از آنها بکردن دو رکعت و دیگری شک داشته باشد میان یک و دو یا یکی از آنها شک
میان یک و دو داشته باشد و دیگری شک میان دو و سه [illegible] دو سجده
بکند هر دو بنا بر سه میگذارند و در هر دو صورت [illegible] هر یک از ایشان دیگری را هر چند اهم
بیشتر از برای او ظن بکند هر چند اقتدا کننده باشد و صورت ترک فی‌الجمله بیشتر
بود او جایز نیست که کنی بیشتر اقتدا کنی بغیر شک باشد هر چند آن غیر
عادل تر بکند در وقتی که ظنی بهم رسانیده و واجب است دو سجده سهو بر پیش نماز
هرگاه کاری بکند که باعث آنها بشود هر چند اقتدا کنی آن کار را نکرده باشد و واجب
نیست دو سجده سهو بر پیشنماز هرگاه کاری که باعث آن است نکرده باشد هر چند
اقتدا کنی آن کار را کرده باشد و اما اقتدا کننده پس ظاهر آنست که بر او واجب است
دو سجده سهو هرگاه سبب آن کرده باشد هر چند امام نماز نکرده باشد [illegible]
سهو احتیاط است در این صورت و واجب است کردن دو سجده سهو بر اقتدا کنی اگر
کرده باشد هر چند پیشنماز آن را نکرده باشد و هم اینکه هرگاه اقتدا کننده باید بیشنماز
هر رکعت از نماز را کرده بود اقتدا کرده باشد و پیشنماز هر رکعت نماز را بکند

بهر او جایز نیست که آن اقتدا کنی اقتدا کنند بآن و در رکعت زیادی مطلب هفتم کسی که بسیار شک
بکند او بسی اعتنا بشک نمیکند و بنا را بر درست بودن میگذارد پس اگر درست بودن
چیزی منحصر باشد در آن کار بکند که شک در آن کرده میکند پس بنا را بر کردن میگذارد و میکند
و اگر درست بودن در نکردن است پس نمیکند و همچنین است طریقه اگر شک میان
زیاد کردن و کم کردن کند پس کسی که شک کند که آیا رکوع کرده ام یا نه بنا را بر کردن
میگذارد و اگر شک کند که آیا رکوع زیادی کرده ام یا نه بنا را بر نکردن میگذارد و هم چنین
شک در رکعتها اگر شک کند میان چهار و پنج بنا را بر چهار میگذارد و سجده سهو بر او
نیست و اگر شک میان دو و سه کند بنا را بر سه میگذارد و بر او نماز احتیاطی نیست
و هم چنین و در بسیار شک بودن رجوع بعرف میشود و حد این شخص بنا بر آنچه معروف است
و ظاهر آنست که اعتنا نکردن بسیار شک کننده از باب عزیمت است نه از باب
رخصت و نه از باب اینکه اگر خواهد بنا را بر طرف زیاد گذارد و اگر خواهد بر طرف
کمتر چنانکه بعضی گفته اند و ظاهر آنست که کسی که بسیار شک بکند و حکم او مانند حکم
کسی است که بسیار فراموش بکند یعنی حال او در عدم اعتنا برای کرده او و لکن
بسیار فراموش باشد در قول باینکه بر کسی که او بسیار شک سجده سهو نیست و لوطائی است
که ترک کند آنچه را نیز در جائی که احتیاج بآن باشد و از جمله زیادات کسی که بسیار شک باشد
بهر او اعتنا بشک نمیکند و این چنین آن دو نیست که احوط تحقیق از دل
ملتوی است اعتنا نکردن اگر شک است بهم که اولیه بسیار شک [illegible] در این حکم نیست میان
اینکه شک در شمار رکعتها باشد یا در اجزای آنها در نماز چهار رکعتی باشد یا در غیر آن و ظاهر
آنست که این حکم است در وضو و غسل و تیمم و در بسیار شکی جامه و بدن و غیر آنها از پاکی
و در نیت عبادتها چنانچه از روی وسواس کسی که شک کند در رسیدن چیزی از آنها
آب و غیر آن را بلند کند بکاری واقع میشود مشکل است هرگاه بسیار شک کند او
در بعضی عبادتها در غیر آن و در بعضی اجزاء عبادت در دیگری بعضی دیگر و در بعضی
نمازها و دون بعضی دیگر و اظهر اقتصار کردن است در این حکم در جائی که بسیار شک باشد

شک او و امثال آن در جمیع مرتبه شود در بیرون رفتن از بسیاری شک بهتر این است
و اگر شک کند در آنکه شک او بسیار است یا نه پس اصل این است که بسیار نیست
مگر آنکه بفهمد که این شک نیست و وسواس شیطانی است پس باید سعی و کوشش کند
در ازاله کردن آن از خود بآنکه فکر کند در بزرگی خدا و بقدرت او و در دانستن او
هر پنهان و آشکار را و ذلیل بودن خود و عاجز بودن و فنا داشتن بودن خود و پستی
دنیا و بلندی مرتبه نزدیک بخدا و بزرگی نعمتهایی که باو داده خصوصا آنکه او را قابل
خطاب کردن با خود و مناجات کردن با خود کرده است و دیگر آنکه تمام دنیا در جنب
بلندی رتبه نماز آخرت پس بپرسد از مهر خدا از خشم او و متوجه باشد و تمام محاسن
که کم میشود شک او و هم چنین از آنچه شک میشود بآنکه بگوید آنچه تعلیم داده اند
آنرا امامان دین از دعاها و شمردن رکعتهای نماز بانگشتر یا ریگ و انگشتر و غیر
اینها وارد شده است که بزند انگشت شهادت خود را بزور بر ران چپ خود
و بگوید بسم الله و بالله توکلت علی الله اعوذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم و هر جا که این ناخوش میشود دیگر کردن از آنکار نماز
خواندن قرائت و گفتن ذکرها و غیر آن چیزها که گفتیم مختلف میشود
باختلاف صاحبان آنها در مرتبهای شک خوف خدا و قابلیت خوف
مطلب ششم جایز است از برای کسی که شک در شمارهای رکعتهای نماز سنتی بکند بنا کند
بر طرف کمتر است و اما شک در اجزای رکعتهای نماز سنتی پس حکم آن مانند حکم کثیر
الشک است و احوط عمل کردن بمقتضای شک است مگر آنکه بسیار شود شک او
و اما شک در شماره نمازهای سنتی پس ظاهر این است که جایز است بنا گذاشتن بر طرف
زیادتر و احوط این است که بنا کند بر طرف کمتر است مطلب هفتم اگر شک کند که نماز کرده است
یا نه پس اگر این شک او در وقت نماز کرده پس نماز میکند و اگر در بیرون وقت است پس
چیزی بر او نیست و اعتنا باین شک نمیکند از نماز و اگر غالب شود ظن بیکی از دو
طرف پس اگر موافق است آن ظن از برای درست بودن نماز پس اعتنا نیست و اگر

مخالف

شک در عدد رکعات

مخالف درست بودن نماز باشد پس ظاهر این است درست بودن نماز است ولکن احوط
و اعادات ظن است پس کسی که ظن داشته باشد از فارغ شدن نماز چهار رکعتی که یک رکعت کم
کرده است پس آن رکعت را بعد از نماز میکند مثل کسی که فراموش کرده باشد یک رکعت سوم
همچنین است شک در اجزاء رکعت و اگر بعد از نماز ظن بیاید که زیاد کرده یک رکعت پس
اظهر درست بودن نماز است و بعضی گفته اند که نماز را باطل باید بشمرد و احوط دوباره کردن
نماز است مطلب دوم اگر شک کند در شمارهای رکعتهای نماز احتیاط یا اجزای رکعتهای آن
یا در شمارهای دو سجده سهو یا اجزاء آنها یا در اجزای اجزای فراموش کرده شده که قضای آنها
کرده میشود پس اعتنا باین شک نمیکند و بنا بر درست بودن میگذارد و هر چند زیاد را انها
نکرده شده باشد و هم چنین است اگر شک کند در شک اول که آیا شک او
میان دو و چهار بوده یا میان سه و چهار بوده پس این شک بیکی میکرد و اگر شک میان
دو سه و چهار پس عمل میکند بمقتضای این شک و لیکن برای هر چه شده این است و اگر شک
کند در چیزی بعد از آن شک کند که آیا تدارک آنرا کردم یا نه و هنوز از جای آن نگذشته
باشد پس اظهر این است که بجا آورد و احوط است که دیگر آنرا بجا بیاورد و در جمیع
احتمالهای که سهو در نماز احتیاط و سجده سهو و اجزای قضا کرده شده کند که از جای
آنها گذشته باشد و اگر از جای آنها گذشته است پس احوط بلکه اظهر این است که کند آنها
سهو
و احوط این است در نماز احتیاط بجای آوردن احکام سهو آنکه چنانکه در نماز اصلی میکرد و اما
نیت سجده سهو در اینجا و اگر شک کند که نماز احتیاط را کردم یا نه پس میکند آنرا
و هم چنین است در سجده سهو و اجزای فراموش شده و اگر شک کند که آنچه فراموش کرده
بود آیا سجده بود یا تشهد پس احوط این است که قضای هر دو را بکند و بعد از آن دو سجده
سهو بکند و اگر شک کند که آیا آن رکوع بود یا سجود پس احوط این است که قضای سجده را میکند
یا سجده سهو و نماز را دوباره بکند و دور نیست که گفته شود در این دو صورت که قضا
بر او است نه دوباره کردن در وقت ولکن احوط این است که اعاده سجده سهو در صورت اولی این
دو صورت باب چهارم در نمازهایی که ذکر آنها نشده است و در این باب چند مطلب است مطلب اول
واجب است قضای نماز واجب در صورت جمع شدن شرایط واجب شدن آن نماز در وقت

دو حاشیه

نکرده باشد از اغما یا بهما یا بجهة درخواب ماندن پس بر طفل و دیوانه قضا نیست
هرچند بعد بالغ شود و دیوانه حالیش صاحب عقل گردد قضا نیست بر ایشان و اگر پاک شود زن در
آخر وقت بقدر غسل کردن و دریافتن یک رکعت نماز ذکر کرده باشد نماز را بجهت آنکه
در اول وقت پاک شده باشد بمقدار وضو گرفتن و دریافتن یک رکعت از نماز [illegible] اگر دریابد
از اول وقت بمقدار وضو و تمام نماز را و نکند باید قضا بکند و از ظهر و عصر [illegible] قضا
بر کسی که نه آب یابد و نه خاک [illegible] تیمم کند چنانکه گذشت و واجب است قضا بر کسی که خورده
باشد مست کننده ها یا خواب آور را [illegible] واجب است قضا بر کسی که خورده باشد
[illegible] بجبر نیز واجب نیست قضا بر بیهوشی بلکه مستحب است هرچند
چند روز بیهوش باشد و قضای [illegible] تا سه روز [illegible] و اظهر این است
که قضا واجب نیست [illegible] هرچند خود کاری کرده باشد که بیهوش شده باشد نیز و احوط این است
که در این صورت قضا بکند و واجب نیست قضا بر کافر اصلی که از مسلمان نشده [illegible]
در اینجا که حضرت پیغمبر یا حضرت امیر [illegible] از امامان را [illegible] دیگر در اینجا که
الطهار [illegible] ائمه [illegible] دیگر در اینجا که دین [illegible] دوازده امام [illegible] خروج کرده
پس [illegible] حکم این [illegible] حکم این است و حکم اینها این است که درست نیست [illegible]
اینها و امثال [illegible] و عبادات [illegible] بجا نیاورد و دیگر [illegible]
[illegible] کرده باشد در اختیار مذهب پس شاید در این صورت [illegible]
دانسته باشد و اگر سنت شیعه شوند پس هر عبادتی را که درست کرده باشد [illegible]
پس [illegible] شیعه [illegible] شیعه درست [illegible]
عبادات [illegible] درست کرده [illegible] بجهة [illegible]
اینها پس [illegible] عبادات [illegible] که شیعه شود
و اما اگر عبادات را کرده باشند [illegible] طریقه مذهب خود درست کرده باشند
پس واجب است قضای آن هرچند درست باشد [illegible] شیعه [illegible] و اظهر [illegible]

که مسلمان بود و کافر شد

که مسلمان بود و کافر شد پس واجب است قضا بر او خواه کرده باشد عبادات را بصورت درست
و خواه نه و اظهر این است که کفر کافر مرتد [illegible] اسلام را [illegible] شده باشد و بعد توبه کند
قبول می شود توبه او [illegible] بلکه پاک می شود بدن او و درست است نماز او هرچند
[illegible] [illegible] زن بکند
و مالک [illegible] مطلب دوم نماز جمعه و عید قضا ندارد اما نماز آفتاب گرفتن و ماه
گرفتن پس اگر دانست که آفتاب یا ماه گرفته و نماز نکرد عمدا یا سهوا تا وقت نماز بیرون
رفت پس [illegible] است که قضای آن واجب است هرچند تمام قرص آنها گرفته باشد
و اما نماز غیر آفتاب و ماه گرفتن [illegible] پس قضای آن واجب است بلکه نماز آنها
ادا است مادام العمر [illegible] اگر [illegible] آنها را تا وقت بیرون رفتن پس [illegible] آفتاب و ماه گرفتن [illegible]
که قضا واجب است اگر تمام قرص آنها گرفته باشد و اگر تمام قرص نگرفته باشد و اگر تمام قرص
نگرفته باشد پس [illegible] واجب [illegible] اما [illegible] پس اظهر وجوب قضای است
در آنها [illegible] مقارن واقع شدن آنها [illegible]
مستحب است قضای نافلهای شبانه روزی و مستحب موکد است [illegible] نکرده [illegible] آنها را
بسبب [illegible] پس قضا در این وقت تا کیست [illegible] و مستحب [illegible]
صحیح [illegible] این است که اگر [illegible] نافله [illegible] که از [illegible] [illegible]
[illegible] که قضای [illegible] آنکه [illegible] قضای آنها [illegible] نتوان [illegible]
و شاید [illegible] از اینکه [illegible] و فارغ شده [illegible]
[illegible] آنها را [illegible] بسبب [illegible]
[illegible] و [illegible] حاجت [illegible] پس چیزی [illegible]
[illegible] وقت قضا بکند پس [illegible] بخواهد [illegible] خود را
در حالیکه [illegible] و ضایع [illegible] را [illegible] و باز
[illegible] این است که در صورت [illegible] از [illegible] قضا [illegible] و [illegible]

و جهت شبانه روزی مانند نماز آیات پس ظاهر وجوب نبودن ترتیب است در میان آنها و میان آنها
و میان نمازهای شبانه روزی (مطلب سیم) بعضی گفته اند قضای نمازهای واجب مضیق است و نماز
ادا را نمیتوانند کرد تا اینکه تنگ شود وقت آن بلکه نمیتوانند مشغول هیچ کاری شود مگر چیزی که ضرورت
داشته باشد مگر بقدری که حیات او در آن کار باشد و مشغول گردن قضا میشود و اگر گذشته در
قضا نکند گناه کار است بلکه بعضی گفته اند نماز ادا و غیر آنها را اگر پیش
از قضا بکند باطل است و قوی این است که قضا مضیق نیست بلکه جمعی گفته اند و این جمع هم فرق کرده اند
پس بعضی گفته اند مستحب است پیش کردن نماز قضا و بعضی دیگر گفته اند مستحب است کردن قضا یک بود
وقت نماز ادا و در نیت قضا هم هرچند ملاحظه کرده اند از دست نرفتن وقت فضیلت نماز
ادا ... از فوت نیست و در اینجا تفصیل دیگر هست که آنست که بعضی گفته اند که اگر ادا ...
پیش کردن قضا اگر یک نماز ... بعضی گفته اند اگر قضای یک روز است آنرا
پیش بکند و این دو قول ضعیف است هرچند احوط ملاحظه اینها همه در صورتیست که در خاطر
او هست که نماز قضا دارد پس اگر آنرا فراموش کند و نماز ادا را بکند یقیناً نمازش
درست است با جماع علما و اگر در بین نماز ادا بخاطرش بیاید که نماز قضا دارد
پس بگردان نیت خود را بنماز قضا بطریق استحباب بنا بر آنچه ما اختیار کردیم و بر
وجوب بنا بر قول بمضیق بودن قضا اگر تمام نشده باشد ...
که تمام نشده باشد پس تمام میکند نماز ادا را و نماز قضا را بعد از آن میکند (مطلب ...) کسیکه نکرده باشد
نماز چهار رکعتی در سفر پس قضای آنرا دو رکعت میکند در خانه و کسیکه نکرده باشد نماز چهار رکعتی
در خانه پس قضای آنرا چهار رکعت میکند در سفر و اگر نماز چهار رکعتی از او فوت
شده باشد در آن چهار جا که مخیر است نماز را چهار رکعت میکند و اگر مخیر است ... رکعت
بکند پس احوط این است که قضای آنرا دو رکعت بکند و اگر وقت نماز داخل شود
و در سفر باشد و نماز نکرده داخل خانه خود شود و فراموش کند نماز را پس قضا میکند
نماز را چهار رکعت و همچنین هرگاه وقت داخل شود در خانه باشد و نماز نکرده سفر کند

بقدر رکعتها ولکن احوط این است که از هر دو رکعتی یک چهار رکعتی بجا آورد و اگر عاجز
باشد پس یک چهار رکعتی بجا آورد و اگر ... پس یک چهار رکعتی و یک ...
... و یک چهار رکعتی از ... پس ... در روایت معصوم فرمود الصلوة افضل ...
... بهتر است و مشهور را قوی این است که مستحب است زود کردن قضای آنها
به انتظار ... نکنند ... اینکه قضا ... در ترتیب بلکه در قضای ... روز یا دو روز
چنانکه بعضی گفته اند (مطلب چهارم) کسیکه نکرده پنج نماز را و به انتر ترتیب آنها را
پس واجب است که ... آن ترتیب ادا و قضا را آنها بلکه ... آنچه از حدیثها
ظاهر میشود حکم نمازهایست که ... مانند نماز ظهر و عصر یک روز ...
و مغرب یک روز ... ظهر از روزی و مغرب از روز دیگر و صبح از روز دیگر
پس از حدیثها ظاهر میشود حکم آن هرچند ظاهر ... ملاها اینکه صحیح ...
... ترتیب است ... در صورت ... ظاهر کلام ملاها ...
ترتیب است میان روزها ...
و آنچه گفتیم ظاهر میشود حکم نمازی که خود را ...
بلکه اگر در این نماز ... ترتیب ... جاهل ...
نکرده و ... نماز را ... بلکه ... نماز ...
بجماعت ... اعتبار نکردن ملاها ترتیب را در قضای
روزه هرچند ... روزه ... اگر ... ترتیب ...
پس ... این است که ترتیب ساقط است و بعضی گفته اند واجب است ...
ترتیب در اینها هم ... نمازها را ... ترتیب ... و این بحث
انشاء الله ... که ... خدای کریم رحیم ... غفار

در جهر مثل ادا

و نماز را هر چند فوت کند بی قضا را کند و رکعت میکند و بعضی معتبر جاشت وقت داخل شدن وقت را میکنند و این ضعیف است
و معتبر جان گردن نماز نیست نه جای جستن آن چنانکه پیش گفتیم مطلب پنجم هرگاه فکر ده پنج نماز از نمازهای شبانه روز را
دانه آنکه کدام نماز بوده بس لیتواند قوی این است که یک نماز صبح و یک نماز مغرب و یک نماز چهار رکعتی بنیه که نماز چهار رکعتی
مردد میان نماز ظهر و عصر و خفتن و میخواهد بلند بخواند و میخواهد آهسته و بعضی گفته اند پنج نماز بنشیند و بر ردد نیز میکنند
و اگر این شخص در حالت سفر بوده یک نماز از او فوت شده پنج و نداند کدام نماز بوده بس اینجا قوی آن است که یک نماز
مغرب میکند و یک نماز دو رکعتی مردد میان صبح و ظهر و عصر و خفتن و اگر بر ذمه کسی نماز قضا بسیار باشد که نداند شماره آنرا
خواه بداند که کدام نماز است و خواه نداند که کدام نماز است پس قضا میکند تا ظن بهم رساند که بقدر آنها که بر او
واجب است بهم رسانیده علم بکرد قضای آنها ملکه زیادتی که کفایه بعضی کند قدری که یقین دارد که از عهده
بر ذمه او بیرون چنانکه بعضی گفته اند و قدر احتیاط است مطلب ششم اظهر کرده بعضی ان است که هرگاه
نماز واجب بکند فقها گفته اند و اگر کسی با ظن که آنکه هر نماز قضا در ذمه دارد و مراد
کیفیت آنها را جمعی دیگر گفته اند از آنها را الایه که ثابت شده که در قضای نماز ها تمام شد کتاب نماز

این کتاب جنایز است

و در این کتاب چند مطلب است مطلب اول در احتضار است یعنی در وقت جان کندن واجب است
کفایه کسی که جان میکند بسوی قبله در حالتی که به پشت خوابیده باشد (در حاشیه: و بعضی گفته اند مستحب است)
که مسلمان باشد خواه کوچک باشد و خواه بزرگ و بعضی از علما گفته اند هرگاه قبله مشتبه باشد
او را بقبله در جهت کیفیت لیکن همچنانکه بعضی آن را چنین آورده اند و نزد دیگران بعضی علما نمیدانند
علما بر ذمه او واجب است که کافیست ظن آن و بعضی گفته اند در وقت شدن از دیگران
خصوصا هرگاه شخص در حالت نزع که بجا آورده بهتر این است که او را به جای که از آن با یکه
او را بر دار نزع الهی غسل داده و مستحب است تلقین کردن او بعضی کلمات شهادتین
و اقرار بامامت ائمه و مکرر کردن آنها تا بمیرد و مستحب است تلقین کردن کلمات فرج
و مستحب است دعاهایی که در حدیث وارد شده است و اینکه او را سفر اولا الا الله
و اینکه او را بمیر همی بجای که در آنجا نماز میکرد و اگر جان دادن مشکل شود و اینکه طاهر

جنایز

۱۰۱

مکنه برادر کرده و زاری بر او حرکت نه نهند او را حرکت شدن بجهت دوری کردن از شریک
شدن در بیرون رفتن جان او و آنکه که اثنای چشمهای او را و دهان او و دل او بچانه او
همه اینها را بعد از مردن او باید کرد و پوشانیدن او را بجامه و کشیدن دستهای
دست و قدمهای او را به پهلوهای او و چراغ روشن کردن در نزد او در تمام شب اگر در شب
بمیرد و خواندن قرآن پیش او خصوص سوره یس و والصافات در وقت جان کندن
و خبر کردن مومنین از برای حاضر شدن او و دفن او و باید دفن او نکرد در وقتی که مردن او
مشتبه شود پس واجب است تعجیل احتیاط آن تا معلوم شود مردن او و اینکه متغیر شود
یا به علامت مرگ نها دیگر از نشانه ها و در رفتن چشم های او و بعضی شکستگیهای دیگر شدن
بینی او و جدا شدن دستهای او از بند دست و سست شدن پاهای او و بالا رفتن
خصیتهای او یا او کشیدن پوست آنها با کشیده شدن بعد روز و مکروه است حاضر شدن جنب و حایض
در پیش او و در حدیث که نتوانند غسل کنند و بعضی گفته اند که کراهت به تیمم کردن جنب
و بیرون شدن حایض برخیزد تیمم بکنند و مکروه است که اثنای این نیکه خیر این بر سکم
او دیگر هست او را تنها در خانه گذاشتن مطلب دوم در غسل دادن مرده است و در این
مطلب چند بحث است بحث اول در واجب است بر وجوب کفایی بر هر مکلف غسل دادن مرده
که مومن یا در حکم او را غسل بدهد یا باعث شود که او را دیگری غسل بدهد و مشهور است که هر که
اولی است به بردن میراث آن مرده مقدم است بر دیگران در اعتبار کرده اند زیاده تر
بردن میراث او بیاد در نیت مقدم بودن هر کسی که علاقه او بمرده بیشتر
باشد مقدم بودن پدر بر پسر داگر او را بمیراث چند نفر باشند و همه مساوی
باشند و در حجب نه شده باشند پس با بودن هم یا هر که از ایشان حاضر باشد مرده را
غسل داده و مشهور است مقدم بودن مردان از او اولی بر زنان هر چند مرده زن باشد
و در حالی که است مرده و ولی نه نهشته باشد حاکم شرع ولی است اگر امام عادل نه باشد

و نامحرم نشده همچنان محرم شرعی نباشد چنانچه بعضی گفته اند و شوهر را حلال است بر زن همه
احکام خواه زن دائمی باشد و خواه متعه مادام که نکاح باقی است جایز بودن
غسل دادن هر یک از زن و شوهر است دیگری را و واجب نبودن [illegible] دختر و عورت
او و بهتر این است که جامه [illegible] از دور است [illegible] مادر را غسل دهد [illegible]
در صورت [illegible] در این حکم [illegible] را که بطلاق رجعی طلاق
داده شده تا در عده است در حکم زن است و ظاهر این است که مطلقه رجعی در حکم زن است
و ظاهر این است که مطلقه رجعی در حکم زن است هر چند از عده بیرون رفته باشد [illegible]
شوهر او در عده مرده باشد و از برای آقا جایز است غسل دادن کنیز خود و در غسل دادن
کنیز آقای خود را خلاف است [illegible] جایز باشد [illegible] کنیزی که از آقای خود
بچه دار شده باشد مبحث دوم واجب است که غسل دهنده مسلمان باشد [illegible]
ایشان در مرد بودن و زن بودن یا محرم بودن اگر مانند [illegible] بر آنچه خواهد آمد و اگر
مانند محرم [illegible] پس ظاهر این است که غسل میت مسلمان را کافر [illegible]
او باشد در مردی و زنی [illegible] کافر غسل بکند و بعضی در این تامل کرده اند
از جهت [illegible] کافر [illegible] درست نبودن نیت [illegible] هر چند اقوی است
و لکن احوط این است که نیت را مسلمان بکند و کافر او را غسل بدهد چنانچه
[illegible] او به بدن مرده [illegible] که مرده [illegible] کند [illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] غسل [illegible] واجب [illegible] دو بار غسل دادن [illegible]
آن دو قول این است که واجب نیست هر چند دو بار [illegible] احوط است مبحث سیم [illegible]
[illegible] غسل [illegible] مرده [illegible] مرد بودن و زن بودن [illegible] بعضی
از [illegible] که محرم غسل میت [illegible] مرده [illegible] از روی
جامه [illegible] از برای [illegible] در [illegible] و جایز [illegible]

چیز این طور

جایز

چیز این طور غسل دادن را باید بودن مانند [illegible] میت [illegible] جایز [illegible] بعضی
در صورت بودن [illegible] از برای میت غسل دادن محرم [illegible] او
[illegible] قول آخر [illegible] و قول اول احوط است و اگر محرم نباشد [illegible] اقوی [illegible]
[illegible] غسل [illegible] و تیمم [illegible] غسل [illegible] و محرم [illegible] که [illegible] او
[illegible] بسبب نسبتی که باهم داشته باشد یا [illegible] یا [illegible] و [illegible]
از محرم بودن [illegible] زنی که زنا [illegible] باو [illegible] و دختر زنی که [illegible]
[illegible] داخل [illegible] در محرم [illegible] دختر زنی که [illegible]
[illegible] زن و بعضی از اینها [illegible] است که محرم [illegible] از برای او [illegible]
که در [illegible] عقد شود [illegible] حکم [illegible] است که [illegible]
و بعضی از اینها [illegible] طفل است پس غسل میت مرد [illegible] ساله را [illegible] و زن [illegible]
ساله را [illegible] جایز نیست [illegible] حکم در طفلی که از شش سال کمتر داشته باشد
از هر دو طرف مبحث [illegible] که واجب است غسل [illegible] او [illegible] است
که اقرار [illegible] دین [illegible] کرده [illegible] که [illegible] دارند [illegible]
کرده [illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] حضرت امیر [illegible] از [illegible] که [illegible] را [illegible]
دین را [illegible] نباشد [illegible] تا [illegible] که این [illegible]
[illegible] کرده [illegible] که [illegible] از جمله [illegible]
و جایز [illegible] غسل دادن ایشان را [illegible] در این حکم [illegible]
[illegible] اگر اقرار کنند که [illegible] و [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] از غسل دادن او و [illegible] او و جمعی
شمرده اند [illegible] از جمله [illegible] غسل دادن [illegible] از [illegible]

نیست این قول ولکن احوط غسل دادن ایشانست بر طریقه خود شان واگر غسل دهنده
نداند طریقه ایشان را پس بر طریقه ما ایشان را غسل بدهد و احتیاط بکند که ایشان غسل دادن
شیعه است [illegible] و در حکم مسلمانانست اطفال مسلمانان
و دیوانهای ایشان و لقیط که در بلاد اسلام یافته شود و ظاهر این است که طفلی که از زنا
بهم رسیده ملحق بمسلمانان نمیشود و احوط ملحق کردن است بمسلمانان در غسل دادن **مبحث پنجم**
کسیکه واجب شده کشتن او بسبب رجم یا قصاص پس امام امر میکند او را که غسل کند مانند غسل
میت [illegible] و کفن پوشد و حنوط کند و بعد از آن کشته شود و او را [illegible] و دفن کنند
و دوباره او را غسل [illegible] بعد از کشته شدن [illegible] کشته شود در حقیقت
که بدن او [illegible] پس اگر [illegible] در کفن [illegible]
نمیشود و نماز براو کرده میشود و خاک کرده میشود [illegible]
که اگر بسبب دیگر [illegible] مانند [illegible] هر چند [illegible]
باشد و ظاهر این است که [illegible] حکمی [illegible] مانند آنکه [illegible]
بر سر مسلمانان [illegible] پیغمبر [illegible] اسلام [illegible] شرط نیست [illegible]
بلکه [illegible] دفع کردن [illegible] فرق نیست [illegible]
و [illegible] بزرگ [illegible] کشته [illegible]
[illegible]
یا در سر مال و عیال کشته شود پس حکم او در حکم شهید نیست هر چند ثواب شهید [illegible]
ایشان [illegible] **مبحث ششم** [illegible] بالا از بدن مرده [illegible] پس اگر آن قطعه
که سینه در آن است یا خود سینه است [illegible] حکم آن [illegible] در غسل دادن
و کفن کردن و نماز کردن و خاک کردن و واجب است حنوط [illegible] که از مرده
یا [illegible] سینه در آن [illegible] بعضی [illegible] حکم [illegible]
[illegible]

[illegible]

در سه پارچه

در سه پارچه و اما غیر سینه و غیر آنچه سینه در آن است پس اگر در آن استخوان باشد پس آنرا غسل
میدهند یعنی مثل میت و در سه پارچه پیچیده خاک میکنند و در ملحق شدن پارهٔ که جدا شود
از انسان زنده که در آن پاره استخوان باشد بپارهٔ که از مرده جدا شود دو قول است
و احوط ملحق شدن است و اما پاره که استخوان نداشته باشد و از مرده جدا شده باشد پس پیچیده
میشود در یک پارچه و خاک کرده میشود و اما طفلی که بعد از آنکه چهار ماهه شد سقط
شود پس حکم آن مانند حکم سینه است مگر اینکه نماز بر آن طفل کرده نمیشود و اما پیش از
چهار ماه اگر سقط شود پس پیچیده میشود در پارچه و خاک کرده میشود **مبحث هفتم** واجب است پاک
کردن تمام بدن از نجاستها پیش از غسل دادن او هر چند نجاست مردن باقی است
تا غسل او تمام شود و کافی نیست شستن هر عضوی پیش از غسل دادن آن عضو چنانکه
کافی است در غسل جنابت پس بعد از آن غسل داده میشود اول بآبی که [illegible] کافور
[illegible] خالص و کافی است در آن سدر و کافور [illegible] کافور را که اهل
عرف بگویند [illegible] کافور غسل داده و واجب است [illegible] اگر [illegible]
باشد [illegible] در آب [illegible] اگر تر باشد و واجب است که بیرون [illegible]
آب سدر و کافور از [illegible] مطلق بودن [illegible] آب خالص آنست که بهر رو کافور
نداشته باشد هر چند کاه یا کمی [illegible] از آب بودن بیرون نبرد و داخل این [illegible]
ترتیب این طور که گفتیم میان غسلها و هم چنین میان عضوها مانند غسل جنابت
نه میان اجزای هر عضو هر چند بهتر ابتدا کردن از بالاست در غسل دادن هر جزوی و بعد
از آن غسل دادن جزو دیگر تا تمام شود [illegible] غسل میت [illegible]
[illegible] که [illegible] کرده شود [illegible] و مرده [illegible] در آن [illegible]
[illegible]
مانند [illegible]
نیت [illegible]
پس [illegible]

باشند پس هر دو نیت میکنند و اگر هر دو کسی که نیت کرده بود پیش از تمام شدن غسل و بعد بر
دیگری که غسل را تمام کند پس این هم نیت میکند نسبت به بقیه باقی مانده را نه غسل تمام را هر چند
باقی مانده بعضی یک عضو باشد مطلب ششم اگر یافت نشود آب سدر و کافور یا یکی از آنها یا هر دو
پس در صورت حصول هیچکدام از آنها غسل سدر در صورتی که هیچ یک غسل سدر و کافور بنا بر قول
واحد طایی است که تیمم بدهد مرده را عوض هر غسلی که ممکن نباشد و وجوب تیمم دلوان ثابت
نشده است و اگر آب یافت شود بقدر سه غسل و سدر و کافور یافت نشود یا یکی از آنها
پس ظاهر واجب بودن غسل دادن با آب خالص است عوض غسل سدر و کافور هر چند غسل
دادن احوط است پس بنا بر احتیاط اگر نه سدر یافت شود نه کافور پس غسل میدهد مرده را
سه غسل دو تا از آن عوض غسل سدر و کافور بهمان ترتیب و سیم بقصد غسل آب خالص و بنا
بر آنچه اظهر است که آن واجب نیست عوض بودن اگر آب بکار رود عوض بنا شود پس آیا واجب است
تیمم عوض آنها دو قول است اظهر دو قول واجب نبودن تیمم است هر چند کردن آن احوط است
و در صورت یافت نشدن آب بقدر غسل سدر و کافور یا یکی از آنها هر گاه یافت نشود
آب مگر از برای غسل کردن مرده پس واجب است تمام کردن غسل و اگر یافت نشود سدر
و کافور در عوض آنها با آب خالص مرده را غسل داده باشند بنا بر قول که از آن واجب
میدانند یک غسل با آب خالص او را داده باشند بنا بر آنچه ما اختیار کردیم پس ظاهر
واجب نبودن دو باره غسل دادن است هر چند دو باره غسل دادن احوط است پس بنا
بر قول باینکه عوض غسل سدر و کافور را غسل بآب خالص میدهند یا قول باینکه
اکتفا میشود به هر چه میسر شود یا تیمم میدهند میت را اگر غسل نتوان داد و اولی سایر
شرایط غسل مس میت از کسی که دست بآن مرده بگذارد بعد از این قسم غسل یا تیمم اشکال است
در وجوب غسل مس میت بر او هر چند کردن آن احوط است مبحث نهم اگر مرده
سوخته باشد یا آبله دار باشد و ما نند اینها و ترسیده شود از ریختن پوست آن پس تیمم داده
میشود هم چنین است اگر آب هیچ یافت نشود یا نتوان آب را استعمال کرد از جهت سرما

یا غیر آن

از برای الحبیک در

یا غیر آن و اظهر اکتفا کردن بیک تیمم است بدل همه غسلها و تیمم دهنده دست خود را
بخاک میزند و بعضی از اعضای مرده میمالد نه دست مرده را مبحث دهم مستحب است که
گذاشته شود مرده در حال غسل بر روی تخته مانند حال احتضار رو بجانب قبله و بلندتر
از جای پاهای او باشد تا جمع نشود آب در زیر او و گل آلوده نشود مرده و در زیر سایه مانند سقف
یا خیمه او را غسل دهند و کراهت دارند که او را بکنند که آبی که در آن جمع شود و مکروه است سر دادن
غساله در چاه خلا و باکی در بالوعه نیست و مستحب است بالا کردن جامه مرده با ذیل و از
بالغ رسیده حاضر او و کشیدن آن از زیر مرده و بعد غسل دادن او است در حالی که جامه
او در بر او نیست و از اینجا ظاهر میشود بیرون بودن این جامه از داخل کفن فرض دانسته
جامه در پاک شدن آن و واجب است پوشانیدن عورت مرده اگر غسل دهنده
ایمن نباشد از نگاه کردن بآن و اگر غسل دهنده کر یا اعمی باشد یا مرده طفل
باشد یا غسل دهنده شوهر یا زن باشد پس مستحب است پوشانیدن عورت مرده و مستحب است
نرم کرده شود انگشتهای مرده پیش از غسل بهموار اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بحال خود
بحال خود میگذارند و شستن سر او را با کف رغوه سدر و شستن فرج او را با اشنان
و شستن دست مرده پیش از هر غسل تا به نصف ذراع سه مرتبه و شستن غسل دهنده
دستها از دو بغل اول بسه بار یا شستن راه مرتبه در رتبه اول لا بد کم مرده و از
دو بغل بهموار و مکرر در زن البتی و شستن هر یک از اعضای غسل را در هر غسلی سه
مرتبه و ابتدا کردن غسل دهنده بطرف راست مرده و گذاردن مرده را در میان
دو پای خود در حال غسل دادن او و وضو دادن مرده پیش از ستر عورات غسل
و پیش از شروع در غسل دادن او و دست کشیدن شکم او مرده و گرفتن شارب
و ناخن و شانه کردن سر و ریش او و جدا کردن در زیر ناخن او و کردن و تراشیدن
سر او و زیر بغل او و بالای فرج او و دور کنند اینها را پس موی یا ناخن او را

باو واجب است که حاک کنند و مکروه است غسل دادن او با آبی که به آتش گرم شده و شسته مگر وقتی
که بسیار سرد باشد یا ... و از صد ... ظاهر میشود که صیقلی است که مرده ... شسته میشود
از آنچه ... بیرون آید ... قطع میکنند و از ... حنا ...
... میکنند و مستحب است از برای غسل دهنده هرگاه خواهد او مرده را کفن کند
اینکه غسل مس میت بکند یا وضو بگیرد بعد از آن مرده را کفن کند مطلب سیم در کفن کردن مرده است
و در این مطلب چند بحث است بحث اول در واجب است کفن کردن در سه جامه و مشهور اقوی
این است که واجب است بودن یکی از آنها پیراهن و دیگری لنگ و سیم لفافه یعنی جامه
که تمام بدن مرده را فرو بگیرد و حرام است کفن کردن در جامه غصبی و حریر ...
هر چند زن باشد یا طفل و حرام است کفن کردن در پوستها و اقوی جایز بودن کفن
کردن است در جامه که از پشم یا مو یا از ... که از حیوان حلال گوشت باشد
نه حرام گوشت و مستحب است زیاد کردن حبره عبریه که ... باشد و ...
که در یمن می بافند ... و بعضی گفته اند که ابریشم باف نباشد و مستحب است
که رنگ آن سرخ باشد و جمعی گفته اند اگر حبره یافت نشود پس زیادی شود لفافه دیگر و
مستحب است نیز زیاد کردن یک تکه دیگر جهت پستان ... مرده که عرض آن تکه
یک وجب باشد و ... و طول آن ... لفافه ...
... بر کمر مرده ... سر آن ...
بر کمر مرده بعد از آن از زیر مرده از پستان ها ... بیرون می آورد
و ... می آورد ... بر عورت ...
و ... آن تکه را ... بر عورت ...
... از زیر آن بیرون می آورد ...
... سر آن

حبیبه

حبیبه ... مستحب است ... تکه دیگر ... عمامه و تحت الحنک
و کیفیت آن این است که میگیرد ... سر
مرده ... طرف راست ... تا طرف چپ ...
چپ ... بر زیر چانه ... تا طرف راست ...
و ... عمامه ... بلکه ... عمامه ... و مستحب است
کردن تکه ... زن عوض عمامه مرد ... تکه دیگر ...
زن ... پستانهای او را ... تکه را
به پشت او ... از بسیاری ... مستحب است ...
... و بعضی ... گفته اند که ...
... که ... لفافه ... عوض ...
... مستحب است که ...
... حبره ... جریده ...
... که ... و بعضی گفته اند که آن ...
... دانه ... مانند دانه گندم ...
... کافور ... ذریره ...
مجمره ... مرده ... چیزی که آتش در آن ... خوش ...
و مستحب است ... در ... تر ... درخت خرما با مرده ...
از درخت ... یافت نشود پس از درخت سدر ... یافت نشود
از درخت ... از درخت انار ...
پس از هر درخت تر ... خشک ...

در طرف راست مرده و سر آنرا بگذارد بر چنبر گردن او و بچسبانند آنرا به پوست بدن او و دیگری
در طرف چپ بگذارد در میان قمیص و لفافه بالای پیراهن و اینکه به چه چیز ببندند آنها را و مشهور
در قدر جریدتین این است که بقدر استخوان ذراع باشد و بعضی گفته‌اند بقدر یک ذراع
باشد و بعضی گفته‌اند که بقدر چهار انگشت و بیشتر باشد و همه خوبست و اگر شاخ
بطوری مذکور جریدتین ممکن نباشد بجهت تقیه یا فراموش کردن باید آنها را پس
داخل کنند آنها را در قبر به نحوی که باشد هر چند بی آنکه خود گذارند آنها را بر خاک قبر
و مستحب است که جریدتین را از برای طفل و بزرگ بگذارد بجهت روایاتی که در [illegible]
الله و هر چند علت آن اکثر شدن عذاب گفته‌اند و مستحب است نوشته شود بر جریده
کفن [illegible] بعد از اسم مرده [illegible] یشهد ان لا اله الا الله چنانکه از حضرت
صادق علیه السلام وارد شده است که آنجناب نوشته این را از برای پسر خود اسمعیل
و زیاد کرده‌اند علما آن شهادتین و اسمای ائمه اطهار را بر حاشیه کفن زیاد
کرده‌اند جریدتین و [illegible] و لفافه و [illegible] عمامه را و مستحب است که تربت حضرت
امام حسین علیه السلام را با تربت باشد [illegible] بعضی گفته‌اند [illegible]
بانگشت [illegible] کفن [illegible] دیگر حرمت
کردن آن با آب [illegible] بتر کردن آن [illegible] دیگر [illegible] آن لباس
و زیاد کرده‌اند بعضی علما [illegible] را و [illegible] قرآن بلکه هر قرآن
و دعا [illegible] کردن [illegible] در جامه سیاه و بعضی گفته‌اند [illegible]
[illegible] کفن [illegible] از برای [illegible] و [illegible]
نسبت [illegible] و [illegible] کفن کنند و در جامه [illegible] کنند [illegible]
[illegible] و مستحب است که [illegible] طرف راست لفافه را [illegible] طرف چپ
[illegible] طرف چپ [illegible] طرف راست [illegible] طرف بالا و پایین

امرا بعضی

امرا و بعضی گفته‌اند که [illegible] است که [illegible] لفافه که [illegible] از طرف
بالای آن [illegible] از طرف بالای لفافه بالاکنه [illegible] **مبحث اول** واجب است
حنوط کردن مرده خواه مرد باشد و خواه زن و خواه طفل باشد و خواه بزرگ و حنوط آن است
که بمالد کافور بر هفت موضعی که در وقت سجده واجب بودن که [illegible] بر زمین بنا
براقوی و زیاد کرده بعضی علما [illegible] را و بعضی دیگر [illegible] مشهور آن است که
کافور [illegible] بر چشم و گوش و حرام است [illegible] که مرده [illegible] داخل نکنند کافور را
در [illegible] و هم [illegible] و اگر حنوط [illegible] آن مانند
[illegible] کافور بودن مستحب است و بهتر این است که بقدر هفت مثقال [illegible]
[illegible] از آن یک مثقال شرعی و ظاهر [illegible] کافور [illegible] در اینجا مستحب است
[illegible] آن [illegible] در [illegible] هفت موضع بر سینه او بلکه مستحب است که
[illegible] کافور بر سینه او خواه از [illegible] **مبحث سیم** اگر ظاهر شود
از مرده [illegible] دیگر دو باره [illegible] ظاهر این است که در آن اثنا
اگر ظاهر شود [illegible] واجب است [illegible] آن [illegible] کفن اگر [illegible]
[illegible] کفن [illegible] کردن [illegible]
اگر [illegible] کفن [illegible] کردن و ظاهر این است که این از [illegible]
[illegible] که [illegible] و اگر [illegible] آن [illegible]
واجب [illegible] کفن [illegible] کردن و اگر [illegible] آن
[illegible] کردن [illegible] در [illegible] حال و هر وقت که [illegible]
[illegible] یا [illegible] جمع [illegible] از [illegible] دیگر از کفن
[illegible] مرده را [illegible] کفن [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] **مبحث چهارم** اگر کفن مرده را [illegible] و [illegible] که [illegible]

به ازای دینی که کرده بعمل آورده میشود بعد هر چه باشد بوارث او داده میشود مگر آنکه مرده زن
کسی یا غلام و کنیز کسی باشد که کفن زن بر شوهر اوست و کفن غلام و کنیز بر آقای ایشان چنانکه
خواهد آمد آنچه گفتیم اول کفن برداشته میشود در کفن واجب است و اما مستحبات کفن پس از
مال او برداشته نمیشود مگر باذن وارث او که بالغ و عاقل باشد مگر آنکه مرده وصیت کرده باشد
که مستحبات کفن را بدهند و یک سه از سه مال او بقدر مستحبات باشد و مثل کفن
واجب است سدر و کافور و باقی آنچه در تجهیز او لازم بوده ضروری است و اگر از برای مرده
مالی نباشد پس کفن او بر غیر او واجب نیست بلکه مستحب است بر سایر مکلفان که کفن کردن
او و در این حال اگر کسی به نیت گرفتن قیمت کفن از او نه هر [illegible] نمیشود عورت مرده
از جنبه [illegible] علف و کلوخ باشد و خاک کرده میشود و اظهر جایز بودن دادن کفن است از زکوة
و بعضی گفته اند که واجب است از زکوة او را کفن کردن و این مشکل است خصوص با بودن فقرای
محتاج و هم چنین است سدر و کافور و بهتر این است که زکوة را بدهند بمستحقان و مستحق کفن
کند مرده را و اگر مرده زن کسی یا غلام و کنیز کسی باشد و از زکوة [illegible] یا آقای ایشان بدهند
واجب است بر شوهر و آقا که ایشان را کفن کنند و هر جا گفتیم کفن کردن واجب است بر شوهر و آقا
در وقتی است که ایشان قدرت داشته باشند با آنکه از برای ایشان مال زیاده تر از قوت یکشبه
روز خود و عیال و کسیکه نفقه ایشان بر ایشان واجب باشد داشته باشند و ملحق کرده اند جمعی
بکفن زن و غلام و کنیز سدر و کافور و سایر اخراجات برداشتن مرده را و این دور نیست
و فرقی نیست در زن میان زن دایم و متعه و زنی که اطاعت کند شوهر را و زنی
که از اطاعت شوهر بیرون رفته باشد و زنی که آزاد باشد و زنی که کنیز باشد و زنی را
که طلاق رجعی طلاق داده باشند در حکم زن اوست مطلب چهارم در نماز کردن بر مرده است
و در این مطلب چند مبحث است مبحث اول در بیان آنست که واجب است نماز کردن بر هر مرده
و او هر کسی است که اظهار شهادتین کند مگر کسیکه مذهب ایشان را داشته باشد که بر امام

زنان خروج

زنان خروج کنند و کسانیکه فاش کنند دشمنی اهلبیت را و کسانیکه پیغمبر یا یکی از اهلبیت
یا غیر ایشان را خدا دانند و کسانیکه انکار کنند چیزی را از بدیهیات دین را با آنکه
بودن آن شبهه در حق ایشان [illegible] و کسانیکه فاش نکنند دشمنی اهلبیت را خلاف است
و مشهور واجب بودن نماز است بر ایشان و احوط است و ظاهر میشود از جمعی
که نماز بر ایشان بطریقه خود ایشان باید کرد و نماز کرده نمیشود بر کفار و مشرکان خواه
یهود و نصارا و مجوس باشند و خواه غیر ایشان و اطفال مسلمانان و دیوانهای ایشان
در حکم ایشان است و هم چنین طفل افتاده در شهرهای مسلمانان و مشهور و اقوی این است
که واجب نیست کردن نماز بر طفل تا تمام شود شش سال او و محتمل است که مستحب باشد
نماز کردن بر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد و لیکن احوط نکردن نماز است
برای او مبحث دوم در بیان آنست که اولی بنماز بر میت ولی اوست و او وارث مرده است پس جایز نیست
نماز کردن بر مرده از برای هیچکس مگر باذن وارث او خواه خویش او باشد و خواه بیگانه
مگر شوهر که او مقدم است بر همه کس در نماز کردن بر زن خود و اگر مرده وصیت کرده که کسی
خاص بر او نماز کند و آنکس نه وارث او باشد و نه ولی پس احوط این است که آنکس نماز نکند
مگر باذن وارث و مشهور جایز بودن نماز است کردن او مگر باذن وارث و اما
بودن بعضی وارثها بر بعضی پس حق [illegible] آنکه در کتاب [illegible] است که هر که بولی اولی بودن
بنماز اولی است که سقط واجب کفایی است خواه تنها نماز کنند و خواه بجماعت شود
و [illegible] او و وارث و اما اگر بر پا شود نماز جماعت پس داخل در جماعت میتوان شد
بدون اذن وارث یا شروع در نماز کنند بعد از شروع کردن اگر که وارث اذن داد
داخل بودن پس جمعی [illegible] و ظاهر میشود از جمعی که اولی این است که بدون اذن وارث
و محتمل است که گفته شود که علمای جمع این است که تنها جایز است نماز کردن [illegible]
ساقط کنند و نماز واجب باشد پس حق [illegible] در میان [illegible] مشکل است و بر مرده

مقدم است بر پسر مرده و پسر مرده مقدم است بر غیر خویش و همچنین مرده نه پدر و نه پسر داشته
باشد پس او برتر است از برادرت و برادر و دختران و دختران برادرت و لازمست که مادر مقدم بر دختر
باشد و در صورتیکه کسی که از طبقه اول در ارث او نباشد پس هیچ کسی از طبقه
دویم ارث نمیبرد پس با بودن پدر مرده یا پسر او اختیاری از برای برادرها و جدهای او
نیست و با بودن برادر و جد اختیاری از برای عموها و داییها نیست و هم چنین و در
نیست مقدم بودن پسر بر پدر و برادر پدری بر برادر مادری دانسته میشود هر کس که نزدیکتر است
بمرده، بنه کسی که نزدیکی او بسبب پدر و مادر هر دو باشد بر کسی که نزدیکی او بسبب یکی از اینها
باشد و لازمست مقدم بودن برادر پدر و مادری بر برادر پدری تنها و برادر مادری تنها و هم چنین ملاحظه
میشود این ملاحظه در باقی طبقهای ارث و در هر مرتبه از مرتبهای ارث نزد اینها مقدم است
بر ما دون اینها هر چند ما دون اینها نزدیکتر بمرده باشند مگر آنکه نیز طفل یا دیوانه باشد و یا
بالغ و عاقل نباشد و وارث اگر منحصر بکنیز باشد اختیاری از برای اینها نیست
در هیچ مرتبه از مرتبهای ارث و اگر در هیچ مرتبه از مرتبهای ارث بالغ عاقلی
نباشد پس در صورتیکه ساقط شدن اختیار و تمیز در اختیار هر مرتبه با آن مرتبه
از آن و پس نماز همه مساوی خواهند بود و احوط رعایت کردن اذن طبقه دویم
در این وقت و محتمل است معتبر بودن اذن حاکم شرع و یا مؤمنین و چیزی که دلالت
بر وجوب اذن گرفتن از طبقه دویم یا حاکم بکند هم چنین ساقط میشود اختیار
هر گاه کسی که اختیار با اوست غایب باشد بنا بر اظهر و حاکم و اعتبار اذن
حاکم احوط است و اگر چند نفر باشند که اختیار با اینهاست در یک مرتبه باشند
در مرتبه پس اختیار میشود در بهتر بودن پیشنماز کردن هر کدام آنچه معتبر بود
در پیشنماز کردن یکی از اینها آنکه معتبر بود در پیشنماز نماز جماعت در نمازهای
روزی در وقتیکه چند نفر بوده و نزاع در پیشنمازی کرده باشند چنانکه گذشت
در بحث جماعت و مستحب است که اختیار کننده این را در کسی که او را اذن بدهد

وارثهای

وارثهای در نماز کردن و مستحب است که پیشنماز بدارد کسی که اختیار با اوست هاشمی که شرایط
پیشنمازی کردن در او باشد اگر یافت شود و مستحب است در جماعت این نماز اینکه
اقتدا کنی به یک پیشنماز هر چند یک نفر باشد خصوص هر گاه زنها باشند و بایستند
زنان پشت صف مردها و اگر در میان زنها زنی باشد که حایض باشد جدا
عزلت از صف و جایز است پیشنماز کردن زن از برای زنها و لکن کراهت دارد
پیش ایستادن او از صف بلکه در میان صف در هم چنین است مرد اگر برهنه
باشد **بحث سیم** در کیفیت این نماز است و این نماز در نزد شیعه پنج تکبیر است و در نزد
سنیها چهار تکبیر است و واجب است ذکر کردن و دعا خواندن در میان تکبیرها و کمتر دعا
چهار تا شهادتین است و صلوات محمد و آل اطهار و دعا کردن از برای مردان مؤمن
و زنان مؤمنه و دعا کردن از برای مرده و بهتر آن است که این دعاها را
از چهار تکبیر اول بهمین ترتیب که گفتیم یعنی بعد از تکبیر اول شهادتین و بعد از
دویم صلوات و بعد از سیم دعا از برای مؤمنین و مؤمنات و بعد از چهارم دعا از
برای مرده و بعضی گفته همه اینها را بعد از هر تکبیری از چهار تکبیر اول بخواند و واجب
نیست بعد از تکبیر پنجم چیزی و بهمین قدر که بگوید شهادتین و صلوات و دعا خواند
تمام میشود و واجب نیست خواندن دعاهای طولانی که در حدیث وارد شده است و
مستحب است که بعد از تکبیر پنجم بگوید اللهم عفوک عفوک اینها در وقتی است
که مرده دوازده امامی باشد و کافر نبوده باشد در شهرهای دوازده امامی و مرده
شدن او از جمله اینها باشد هر چند ندانی بخصوص که اعتقاد او چه چیز است دعا کرده
میشود از برای او بدعاهائی که از برای دوازده امامیها میشود و اما سنیها پس نفرین
کرده میشود برایشان بعد از تکبیر چهارم و بهتر پیروی حدیث است در اینکه نفرین
کرده باشند و اما مستضعف یعنی کسی که اختیار
مذهب باطل نکرده از راه نادانی و ضعیف عقل و اختیار این را از روی عقل

کرده و دشمنی با هر حقی نمود اگر رد یا از کسی است که دوست میدارد اهل بیت پیغمبر را و در بر از برای
از دشمنان ایشان نمی جوید پس در دعای مستضعف گفته میشود اللهم اغفر للذین
تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و دور نیست که مستضعف
شیعه که دانسته میشود از برای ضعف عقل نیست از برای او دشمنی دعا از برای
بعضی ایشان را و کلی او او را به مذهب شیعه در آید و از شیعه حساب میشود و هم چنین است
و احوط این است که این دعا را با دعایی که از برای شیعه میخوانند هر دو را بخوانند
از برای چنین کسی و اگر مرده غریب است دعای که معلوم نباشد پس در نماز او میگوید اللهم
ان هذه النفس انت احییتها وانت امتها اللهم ولها ما تولت واحشرها
مع من احبّ و در نماز طفل میگوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا وفرطا
واجرا و اگر یکی از مذهب دعا را از کافر باشد پس دعا را مخصوص کند از برای هر کدام که مسلمان است
و این پنج تکبیر رکنی این نماز است و باطل میشود نماز به نقص آنها عمدا و سهوا و اما تکبیر اول
و دنبالش تا وقت آن که برسد به جهت نیت کردن به قصد به فعل کبیر کردن و اگر گفته شود که
تکبیر نیت را بر طرف کمتر میکند [illegible] مشکل است امر در پیچیدگی آن تکبیری که [illegible]
هر گاه [illegible] بیاید که تکبیر بعد از دعا گفته نشود بنا بر اینکه قصد شخصی تکبیرها باشد که
تکبیر اول است یا دوم یا آخر معتبر باشد چنانکه این اظهر است خصوص بنا بر قول جمعی که
میگویند هر تکبیری با دعای [illegible] که اگر اغفال کی کرده یا دعای آن کی آورده در دو
تکبیر بعد از آنکه هر لازم می آید زیاد شدن رکن و اگر بگوید تکبیر بعد را لازم می آید کم شدن رکن
دو دلیل و اصح برآمکه بکردا نیت را و تکبیر بعد که گفته از اکبیر پس قرار دهد نیت دوم
چنین دلیل بر گفتن تکبیر بعد از تکبیر به دو آنکه گردن با نیت واحوط در
چنین حال دوباره کردن نماز است و اگر قصد شخصی تکبیرها را معتبر ندانیم پس ظاهر آنکه
بعد از تمام کردن پنج تکبیر است و بنا بر این دیگر از دعای را که نخوانده نباید بخواند
و شاید بهتر

و شاید بهتر خواندن آن که [illegible] به قصد تکبیر و هم چنین است در صورت شک
شک در شمار تکبیرها و بنا بر طرف کمتر که [illegible] هر گاه ظاهر شود که [illegible] شک در تکبیر
آن دعا گفته بود پس لازم می آید زیاد شدن رکن در [illegible] از صورت [illegible] لیکن [illegible] کرده
نماز او [illegible] عمل نیت در [illegible] ملاحظه که متوجه این تفصیل نشده باشند و اما زیاد کردن
تکبیر در میان تکبیرها به قصد مطلق ذکر نه به قصد تکبیر نماز پس جز [illegible] و اما دعاها پس
اظهار [illegible] نیستند جزء [illegible] دعا باطل نمیشود نماز به زیاد خواندن آنها و کم خواندن آنها و دعای
که در تکبیر پنجم فراموش کرده باشد [illegible] از تکبیر پنجم بخواند مبحث چهارم واجب است در این نماز
نیت و حقیقت نیت باشد [illegible] که قصد فعل معین کند قربة
الی الله و واجب نیست نیت وجوب [illegible] کردن [illegible] این نماز واجب کفایی
هر چند نیت کردن [illegible] واجب است ایستادن در این نماز اگر تواند
ایستادن رکن است در این نماز و کسی که عاجز باشد از ایستادن ممکن است نماز
که تواند [illegible] که در نماز شب نه روز [illegible] و اگر نماز کند کسی که عاجز
از ایستادن است با آن کسی که تواند [illegible] کسی که ایستاده [illegible] نماز [illegible] اظهر
این است که [illegible] ساقط میشود نماز از آنکه [illegible] ایستاده و واجب است
معین کردن مرده هر چند با اشاره باشد و واجب نیست شناختن او [illegible]
قصد کسی که [illegible] به قصد او را کرده است و اگر گمان داشته باشد که مرده زید است نماز
کند از برای او پس ظاهر شود که مرده عمرو بود پس این نماز [illegible] نیست [illegible] اگر قصد کند
با وجود گمان [illegible] که زید است که نماز برای این مرده حاضر میکنم هر که باشد درست است
و واجب است رو به قبله کردن در این نماز و بودن سر مرده به طرف دست راست نماز
کننده و [illegible] در از شدن [illegible] مرده را
بر پشت و اگر نماز کند بر مرده و سر مرده طرف دست چپ باشد پس واجب است
دوباره کردن نماز و اما [illegible] که مرده را داخل قبر نکرده باشد و بودن مرده [illegible]

روی نماز گزار دور از مرده نباشد و دور نباید و مستحب است نزدیک ایستادن لیکن
اگر با در حق نماز گزار را اجنبی نه بیند از دارا بر روی مرده و دور نه آید و در نمی شود
بسبب بسیاری صفها هرچند نباید دور شد و واجب نیست در این نماز حمد و سوره نه آنهم
و سلام دادن بلکه خواندن هم نه آورد بلکه جایز نیست سلام دادن و احوط ترک
کردن است هرچند حکم بحرام بودن آن بلکه بهتر بودن خواندن آنها از نخواندن
هم مشکل است و شیخ دعوی اجماع بر مکروه بودن آن کرده است و منع اجماع کرده است
نهیه و شرط نیست در این نماز پاک بودن از حدث باجماع علما بلکه مستحب است
با طهارت بودن [illegible] و پاک بودن بدن و جامه از نجاسات پس ظاهر این است
که اینهم شرط نیست و هم چنین است سخن در ستر عورت و باقی حکمهای جامه و بدن
که در نماز شبانه روزی بود و احوط مراعات کردن اینهم است و جایز است تیمم کردن از
برای این نماز با بودن آب و اما بلند و آهسته خواندن پس ظاهر مستحب بودن بلند
گفتن تکبیرات از برای پیشنماز بجهت با خبر کردن اقتدا کنندگان و شاید اقرب در دعاها
هم این باشد هرگاه محتاج شنیدن اقتدا کنندگان بجهت تلقین دعا چنانکه این حال بیشتر [illegible]
و بعضی گفته اند مستحب است آهسته خواندن دعاها بجهت دور بودن آن از ریا و این
مشکل است در صورت احتیاج به بلند خواندن و اما در غیر پیشنماز پس اقتدا کنی آهسته
میگوید چنانکه در نماز شبانه روزی آهسته میکرد و اما تنها نماز گذار پس مخیر است
بلند میکند و میخواهد آهسته کردن بهتر باشد خصوصا در دعاها **مبحث پنجم** مستحب است
از برای پیشنماز آنکه مقابل کمر مرد و سینه زن بایستد یا مقابل سر زن و سینه مرد
بایستد و جایز است یک نماز بر بیشتر کردن و مستحب است در این وقت که که بیشتر
شود مرد نزدیک به پیشنماز و زن پشت او در سمت قبله و گذارند سر [illegible] سینه
سینه زن مقابل کمر مرد تا بایستد پیشنماز در جای فضیلت نسبت بهر دو [illegible]
و هرگاه جمع شوند مرد و زن و طفل و [illegible] که جمع کنند آنها را در یک نماز

پس اگر آن

پس اگر آن طفل پسری است که شش سال دارد گذاشته میشود پشت روی مرد در سمت قبله
پس که گذاشته میشود زن چنانکه گفتیم و اگر آن طفل پسری است که کمتر از شش سال دارد یا دختر است گذاشته
میشود پشت روی زن بجهت آنکه اشهر آن پیش روی مرد و از او پیش و پشتر میشود بر
علما و گفته اند نزدیک پیشنماز و آنچه فهمیده میشود از صریح شهید و سخنهای علما پیش
کرد اشهر آن است که نزدیک پیشنماز پس هرگاه جمع شوند صفها که گفتیم و غیر اینها
نزدیک پیشنماز گذاشته میشود مرد از او [illegible] آن پسری که شش سال داشته باشد از آن
غلام [illegible] از آن خنثی بعد از آن زن بعد از آن پسری که کمتر از شش سال داشته
باشد بعد از آن دختری که بالغ نشده باشد پس اگر یکی از ایشان بنده و دیگری آزاد باشد غلام
و زن آزاد در پیش آنها مقدم [illegible] مرد است و چون که شناختی جایز بودن جمع
کردن چند مرده را به یک نماز پس اگر بر همه نماز واجب است یا بر همه مستحب است پس
نیت میکند موافق آن و اگر بر بعضی واجب و بر بعضی دیگر مستحب است پس نیت
میکند بقصد قربت و مستحب است بلند کردن دستها در حال گفتن تکبیر اول باجماع علما
و در حال تکبیرات دیگر بنابر اظهر و مستحب است کندن کفشها بلکه پا برهنه شدن هم
و مکروه است نماز کردن با کفش و باکی نیست بجلیه گفتن هرچند که از آن حکم هم کراهت [illegible]
و مستحب است ایستادن پیشنماز در حال [illegible] بلکه اقتدا کنندگان هم تا برداشته شود مرده و اگر در
غیر آن نماز تنها گزار باشد پس چهار تکبیر [illegible] مرده را بر [illegible] بایستد حتی البته
تا برداشته شود مرده و مستحب است کردن نماز در جایگاه متعارف است کردن این نماز
در آنجا و مکروه است کردن این نماز در مسجدها مگر مسجد مکه و در حدیث صحیح است که هرگاه
حاضر شوند چهل مرد بر مرده و بگویند اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم
به منا میگوید خدای تعالی که قبول کردم شهادت شما را و آمرزیدم از برای او
من میدانم از آنچه شما نمیدانید و ظاهر این است که هرگاه این را در نماز بر مرده بگویند
هم اثر دارد **مبحث ششم** ظاهر این است که حلال در جایز بودن مکرر نماز بر یک مرده

کردن نباشد ولکن علما خلاف کرده اند در مکروه بودن یا مستحب بودن آن بر قولهای
لیکن سزاوار و ظاهر این است که جایز است بدون کراهت از برای کسی که نماز نکرده باشد خواه
پیشنماز باشد و خواه غیر آن و هم چنین پیشنماز نماز میکند بجماعت از برای جماعتی که نماز نکرده
کرده باشند چنانکه کرد حضرت امیر المؤمنین ع بر سهل بن حنیف و تبعیت کرد درست در غیر این دو
صورت مکرر از برای آنکه اگر که نماز را بجماعت کرده باشند و خواهند دوباره بکنند با جماعت
دیگر که نماز نکرده باشند و پیشنماز هر دو جماعت یکی باشد و مکرر از برای کسیکه تنها نماز کرده باشد
و دوباره اراده با جماعت بکند پس بدرستیکه کراهت این دو صورت واضح نیست اینکه
مستحب بودن آنها و ظاهر نیست در مقامات دیگر تکرار باز بودن دفن کردن مرده و بعد
که مکروه نیست و بالا اگر دفن او اما اگر ترسیده شود بر مرده که بسبب تعویق انداختن دفن
شود پس هیچ راهی از برای مکرر کردن نماز نیست مبحث نهم جایز نیست نماز کردن بر مرده
پیش از غسل دادن او و پیش از حنوط او مقام عورت است و پیش از کفن کردن او اگر ممکن باشد
و واجب است دوباره کردن نماز اگر نماز را پیش از غسل و کفن کرده باشند هر چند از روی جهل
نباشد و اگر از برای مرده کفن نباشد پس ظاهر این است که پوشیده میشود عورت او و نماز
کرده میشود بر او و خاک کرده میشود و اگر میسر نباشد پس گذاشته میشود در قبر و پوشیده میشود
عورت او پس نماز کرده میشود بر او و دفن میشود پس پوشیدن عورت او واجب است هر چند ایمنی باشد از
کسی که عورت او را ببیند و اگر خاک کرده شود مرده بدون نماز پس ظاهر این است که واجب است
نماز کردن بر او مادامیکه باقی است و میگویند که مرده اول قبر است و لازم و ارده که نماز بر او
که این بسیار در حال مستحب است که نماز کردن بر قبر او جایز است و ظاهر در نزد من این است
که جایز است با کراهت از برای کسیکه نماز نکرده باشد بر قبر او روز و دو روز لیکن بروایتی از
که گذشته باشد پس بگویم بدلیل از برای نماز کردن او دو باره بر قبر او معتبر است
در نماز بر قبر هر چیزی که معتبر میباشد در نماز در غیر قبر از جهت شرایط نزد قبر
و دور بودن و بودن سر مرده بطرف راست نماز گذار مبحث دهم

جایز است

جایز است کردن نماز میت بجماعت و تنها و پیشنماز در این نماز مستحب نمیشود از اقتدا کنها
چیزی از احکام واجب است بر اقتدا کنی که نیت بکند و خواندن دعاها واجب است بر اقتدا کننده اگر
و پیش از پیشنماز شروع در نماز بکند و اگر در میان نماز برسد پس اقتدا میکند و اگر در میان
دو تکبیر برسد پس تکبیر احرام را میگوید و یک تکبیر از تکبیرهای او حساب میشود و پیروی
پیشنماز میکند در باقی تکبیرها و پیشنماز که فارغ از نماز شد باقی تکبیرها را میگوید و نیت
هم میکند بدون اینکه دعا در میان آنها بخواند در نزد جمعی و بعض بخواندن دعاها
مخصوص صورتی گفته اند که ترس بر دست مرده باشد و برداشته اند او را در جایی
در جائی که توان نماز را بکند و اگر این صورت نباشد پس دعاهای میان
تکبیرهای باقی مانده را باید بخواند و این قول اقوی است و اگر برداشته شود مرده پس
تمام میکند نماز را هر چند در راه باشد و هر چند پشت به قبله باشد و هر چند بعید از جائی که نماز کرده
او باشد این در وقتی است که قبله و باقی شرایط این نماز از دست نرود و اگر از دست
میرود آنها پس تکبیرها را پشت سر هم میگوید و بر میخوردم در کلام علما با اینکه کسیکه
بعد از گفتن پیشنماز دو تکبیر یا بیشتر را اقتدا کند که پس دعاها را چگونه بخواند
خواهش میکند که بعد از هر تکبیری که میگوید ایکنی دعاها که مخصوص آن تکبیر است
بخواند و واجب نیست بر او پیروی پیشنماز در دعاها در مرحله باقی بماند بعد از شروع کردن
پیش نماز آنها بجا آورد و اگر اقتدا کنی بیشتر از پیشنماز تکبیر بگوید پس باطل است نماز او
و اگر تکبیر اول باشد خواه عمدا گفته باشد و خواه سهوا و اگر غیر تکبیر اول است پس مستحب است
دوباره گفتن آن تکبیر اگر سهوا پیش گفته باشد و اگر عمدا پیش گفته باشد پس رفته اند
جمعی باینکه تمام میکند با پیشنماز با دوباره و نماز او درست است هر چند گناه کرده
و این مشکل است و اگر سهوا آن تکبیر یا بیشتر از پیشنماز عقب بماند پس بجا میگوید
و دعا را بعد از آن میخواند و بیشتر نماز تکبیرها میخواند و اگر عمدا عقب مانده باشد پس
در این هم اشکال است که گفتیم مبحث یازدهم جایز است نماز کردن بر مرده خاک کردن

اودر شب بردن کراهتی و بعضی گفته اند بهتر عقب انداختن اینهاست تا روز مگر آنکه بترسد
بر مرده از فاسد شدن آن و این قول دور نیست بجهت اینکه شدن نماز کسی برای مسلمان
بودن بر مرده دیگر ده نیست نماز میت در هیچ وقت و اگر اتفاق افتد نماز میت با نماز
واجب شبانه روزی پس هر کدام که وقت آن تنگ است آنرا پیش میکند مانند آنکه
بترسد فاسد شدن مرده مانند وقت نماز شبانه روزی وسیع است و اگر وقت هر دو
وسعت داشته باشد پس هر کدام را خواهد میتواند پیش بکند و بخیر کردن از شبانه
روزی بهتر است و اگر وقت هر دو تنگ شده پس اول پیش کردن نماز شبانه روزی است
و اگر لازم بیاید خاک کردن مرده بدون نماز پس برقرار نماز کرده بشود و اگر
ترس فاسد شدن مرده باشد و معارضی نبود خاک کردن او با نماز شبانه روزی مانند
آنکه کسی بهم نرسد که او را خاک کند بغیر آنکسی که نماز باید بکند پس مرده را خاک میکند
اول زیرا که اهتمام در حفظ کردن مسلمان بیشتر است از نماز و لکن این فرض کم است
زیرا که ممکن است که هم نماز کند و هم مرده را خاک کند با آنکه نماز را با اشاره بکند
فقط هر آینه است که بیند نماز [illegible] واجب شبانه نمازهای شبانه روزی است **مسئله**
اگر جنازه مرده را در بین نماز مرده دیگر پس جایز است که شریک کند هر دو را در آن
نماز پس میگرداند بکبیر دوم نماز مرده اول را [illegible] تکبیر اول مرده دوم [illegible] میکند
نماز هر دو و مرادش که تکبیر را از برای هر دو و میخواند دعای بعد تکبیر دو دعای بعد تکبیر
دوم را [illegible] پس صلوات میفرستد از برای نماز مرده اول و دعای را میکند از برای
نماز مرده دوم و چنین میکند تا آخر نماز و هم چنین است اگر در وقت گفتن تکبیر سیم
مرده دوم را بیاورند و هم چنین تا آخر تکبیرها و هم چنین میکند اگر مرده دیگر هم
بیاورند در بین نماز آن دو مرده و هم چنین هر چند که بیاورند و لکن تمام کردن
نماز مرده اول است و از سر گرفتن نماز از برای مرده دیگر مگر آنکه بترسد بر مرده
که اگر [illegible] آورند از فاسد شدن اگر نماز اول را تمام کند و از سر بگیرد از برای او
کبر اربع وقت

که در وقت نماز را وارد است بر مسیر آرد و یکی نماز از برای مرده و میکند [illegible] اگر ضرری
بمرده او نرسد و اما وارد است در بعضی از نماز او و از سر گرفتن از برای مرده بدون
ترس ضرری احوط نکردن آن است **مطلب پنجم** در خاک کردن مرده و مقدمات آن است و در بیان
چند مسئله است **مسئله اول** در رفتن همراه مرده است و در این ثواب بزرگ است و مستحب است
از برای کسی که مرده به بیند آنکه بگوید الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله
وصدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی
تعزز بالقدرة وقهر عباده بالموت و نیز مستحب است بگوید الحمد لله
الذی لم یجعلنی من السواد المخترم و شرطیت در همراه رفتن مرده
آنکه برود تا آنکه او را خاک کنند یا آنکه بر او نماز کنند بی زیاد [illegible] ثواب آن زیاد
رفتن دیگر رفتن [illegible] آمدن است یا طرف [illegible] و عقب و در راه رفتن پیش رو و از عقب رفتن
اقرب این است که کراهت ندارد بر مرده بیگانه نسبت خصوص بهتر این باشد و خصوص بر کاه
فاسق کرده باشد و نشفا [illegible] و بعضی گفته اند واجب است در عقب مرده سینه راه
رفتن و دیگر دست سواره رفتن مگر عذری در رفتن باشد و دیگر در برگشتن و مستحب است در وقت
رفتن همراه مرده فکر کردن در آخر کار خود باید و پسندیده رفتن و بیند گرفتن کرک
دیگر رو [illegible] خندیدن و کارهای لهو بیر گردن و ظاهر میشود از بعضی خبرها کرده
بر لال رد ابو بلال و بعضی گفته اند حرام است و اینها در غیر صاحب مرده است و اما
آن پس رد ای ای آنند برشانه بیفکند تا ممتاز بشود از غیر که مستحب است به ممتاز شدن
از غیر خود بهتر است که اینکه سنه او را مردم مستحب است کرده شدن مرده
بر شانه را دوایی و [illegible] آن کسی که نشود و متشاقت باید هر دو بار و مستحب است
چهار گوشه تابوت را چهار گوشه آنرا بر دوش گرفتن و بهتر در کیفیت
چهار گوشه آنرا بر دوش گرفتن این است که اول طرف راست پیش تابوت را
بگیرد و بگیرد شانه چپ مرده در آن است و بعد تابوت را بر شانه چپ

میگیرد و بعد از آن طرف راست عقب تابوت را بر دوش راست میگیرد و بعد از آن طرف
چپ عقب تابوت را بر شانه راست میگیرد و بعد از آن طرف چپ پیش تابوت را بر
شانه راست میگیرد و بعضی گفته اند که اول طرف چپ پیش تابوت را بر شانه راست
میگیرد و میگردد تا آنکه آخر طرف راست پیش تابوت را بر شانه چپ بگیرد و [illegible]
بجا آوردن هر دو قسم است **مبحث دوم** واجب است خاک کردن مرده [illegible] بر همه
مکلفان واجب کفائی است که پنهان شود بدن او در گودالی بحیثیتی که محفوظ باشد بدن
او از حیوانات درنده و بریده شود بوی آن از مردمان و جایز است که اکتفا کنند [illegible]
دکانی که ساخته شود از برای او تابوتی از سنگ یا غیر سنگ و بگذارند مرده را در تابوت
و بر او بگذارند در برابر زمین و هم چنین [illegible] خانه کوچک از برای او جایز است یا کراهت
کما اکتفا [illegible] و خاک کردن تابوت در زمین و اما در حال ناچاری مانند کشتی
بودن و زمین یخ کرده [illegible] از سرما و مانند اینها و ترسیدن از دشمنان [illegible]
باشند یا ترسیده شود [illegible] و مانند اینها پس کافی است که اکتفا کنند [illegible]
در تابوت سنگ یا خانه کوچک و غیر آن [illegible] محفوظ باشد بدن
او از حیوانات درنده [illegible] بقدر توانائی و کسی که بمیرد
در دریا [illegible] کفن کرده میشود و نماز کرده میشود [illegible] از برای خاک
کردن و اگر ممکن نباشد بردن یا تاخیر کرده میشود [illegible] او و اگر مشکل باشد
بردن [illegible] او با [illegible] انداخته میشود در خم یا مانند آن و بسته
میشود سر آن [illegible] کرده میشود [illegible] یا آهنی و مانند اینها و انداخته میشود در دریا
و احوط ملاحظه این است که در وقت انداختن [illegible] رو بقبله [illegible]
بودن [illegible] قبله معلوم نیست پس واجب است مراعات آن در قبر و سرداب
و آنچه قائم مقام آنهاست [illegible] و مراعات قبله این است که خوابانیده
میشود بر پهلوی راست و صورت او بجانب قبله گذاشته میشود و اگر زن کافره که حامله
شده از مرد مسلمان

شده از مرد مسلمان بمیرد پس آن زن در قبرستان مسلمانان خاک کرده میشود و گردانیده میشود پشت او
بقبله تا آنکه صورت طفل رو بقبله باشد و مستحبات [illegible] کندن قبر بقدر قد آدم یا تا گردن [illegible]
مرد باشد خواه زن و مکروه است بیشتر از اینها کندن و مستحب است که گردانیده شود از برای قبر
لحد و لحد آن است که گردانیده میشود در ته قبر در سمت قبله از دیوار قبر جائی از برای
خوابانیدن او [illegible] و مستحب است که لحد [illegible] باشد که توان
در آن نشست و اگر لحد ممکن نشود بجهت سست بودن زمین و مانند آن پس [illegible] بهتر این
باشد که گردانیده شود [illegible] از خشت [illegible] و مانند اینها شبیه لحد و مکروه است [illegible]
مگر در وقت که تقیه باشد یا ممکن نشود لحد و شق این است که کنده شود در زمین قبر [illegible]
بقدر بلندی مرده پس خوابانیده شود در آن و سر آن پوشانیده شود با خشت یا غیر آن **مبحث سیم** مستحب است
که گذاشته شود مرده بر زمین [illegible] تا [illegible] کرده شود بجهت
مهیا شدن از برای خاک کردن و بجهت [illegible] و بعد از آن [illegible]
شود [illegible] و بعد از آن [illegible] تا [illegible] و بعد از آن
برده شود [illegible] و ظاهر این است که در این فرق میان زنان و مردان نیست و مستحب است
گذاشتن او در پیش پای قبر اگر مرد باشد و در پهلوی سمت قبله قبر اگر زن باشد و بعد از آن
[illegible] داخل [illegible]
یکدفعه [illegible] از برای [illegible]
او و اگر زن باشد پس شوهر او بهتر است که او را در قبر گذارد و بعد از آن [illegible]
محرم او و اگر اینها نباشند پس زنان [illegible] و اگر این زنان هم نباشند پس [illegible]
[illegible] بهتر است [illegible] پاهای زن مرده را خویشی نزدیکتر [illegible]
شوهر او و مستحب است که انداخته شود [illegible] بر روی قبر زن جامه تا آنکه [illegible]
[illegible] مرده را [illegible]
[illegible] مستحب است خواندن دعا [illegible]

وارد شده است در وقتی که ایشان مرده نزدیک قبر دارند که مکث کنند بعد از آنکه ایشان مرده
در قبر از بالای سر یا پائین پا داخل کرده و گشوده شود صورت او و چسبانیده شود طرف راست صورت او
بر زمین و گذاشته شود خشتی از برای او در زیر سر از خاک و گذاشته شود پشت سر او خشتی یا کلوخی
تا به پشت نیفتد و گردانیده شود با او از تربت حضرت امام حسین علیه السلام و شاید اگر بگذارند در پیش
روی او محاذی تربت مقدس هم خوب باشد و مستحب است که بعد از داخل کردن مرده در قبر بگوید
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بخواند سوره حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس و قل هو الله احد و آیة الکرسی را هم و بخواند دعائی را که وارد گشته است
مستحبات و تلقین کردن مرده شهادتین و اسماء ائمه علیهم السلام و سایر عقاید حقه را و بهتر
این است که در تلقین بگوید آنچه را علماء گفته اند و ما در رساله [illegible] العوام ذکر کرده ایم
و مستحب است این که دست راست خود را بگذارد بر شانه راست مرده و دست چپ را بر شانه چپ او
بگیرد و او را حرکت دهند و شروع کند در تلقین بعد از آن هر وقت تلقین تمام شد بچیند لحد را با خشت
متصل بهم و بگیرد رخنه ها را از گل یا خاک که داخل آن نشود و آجر و سنگ هم کافی است لکن خشت و گل
بهتر است و بهتر این است که از طرف سر شروع بچیدن خشت کند و بخواند دعائی که در حدیث وارد است
و اینکه بیرون بیاید از قبر از طرف پاها و بخواند دعائی را که وارد شده است و اینکه بریزد برادر مرده
کما جاهات خاک به پشت دستها و بگوید در حال ریختن انا لله و انا الیه راجعون و بخواند
دعائی را که وارد شده است و اینکه سه مرتبه این کار را بکند و اگر سه مرتبه بکند و [illegible] را
از خاک و نکاه دارند آنرا اندک دیر بیند در قبر در حالی که بخواند دعائی که وارد شده است هم
خوب است و شاید این مستحب باشد پس هر طوری که بشود بهتر است و از پیش سر [illegible] گذارده شده است و حالا این
مرده بلکه مکروه است از برای خویشان مرده ریختن خاک در قبر بجهة آنکه باعث قساوت دل
و دوری از رحمت خدا میشود **مبحث چهارم** مستحب است چهارگوشه کردن قبر و بلند کردن
و صاف کردن روی آن و بلند کردن آن از زمین بقدر چهار انگشت تا یک وجب
و شاید اکتفا کردن بچهار انگشت گشاده بهتر باشد و مستحب است اینکه بلندتر از یک وجب

بکنند

بکنند و اینکه ریخته شود آب بر روی قبر و بهتر این است که بالستیه ریخته شود آب بعد از
صاف کردن روی قبر رو بقبله در قبر ایستاده رو بقبله قرار دهد در حالی که شروع کند بریختن
از طرف سر مرده از سمت قبله بگرداند آب را در چهار طرف قبر در حالی که آب بریده نشود
تا برسد بجائی که از آنجا شروع بریختن آب کرده و اینکه بریزد آنچه زیاد بیاید از آب — در قبر
بر میان قبر و مستحبات بعد از ریختن آب که بنشیند در حالی که انگشتها از هم جدا
باشد بر قبر بگذارد بجهتی که اثر انگشتان بماند بر قبر و بخواند دعائی را که وارد گردیده است
و بهتر این است که رو بقبله باشد و هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخواند بر قبر و از اینها با نیت جابر است
در قبر در حین گذاشتن و خاک کردن و مستحبات در همه حالها که بنشیند بر قبر رو بقبله
و بخواند سوره انا انزلناه هفت مرتبه بجهة ایمنی ایشان از ترس بزرگ روز قیامت
از برای ولی میت بعد از برگشتن مردم تلقین کردن او و بهتر این است که بگوید بلند مگر اینکه نهی
مگر اینکه تقیه باشد پس آهسته تلقین کند و در حدیثها است که این تلقین باعث
حفظ شدن از سئوال کردن نکیر و منکر است و اگر ولی خواهد بگوید کسی دیگر
تلقین کند و بهتر در تلقین کننده این است که بنشیند رو بقبله در نزد سر مرده و
تلقین از برای اطفال نکرده شود احتمال دارد است که جایز باشد تلقین کردن اطفال
بجهة بر پا داشتن شعار اسلام و مستحبات که بگذارند در نزد سر مرده [illegible] از سنگ
یا چوب بلکه مستحب است نقش کردن اسم مرده بر آن تا شناخته شود و زیارت
کرده شود و منتفع شوند بزیارت او هم زیارت کننده و هم زیارت کرده شده
مبحث پنجم مکروه است فرش کردن قبر بتخته و امثال آن مگر بجهة ضرورت و حاجت
مانند ترسیدن آمدن آن از زمین یا به سبب رطوبت بودن آن و اما فرش کردن قبر بفرشها
و جامه ها پس ظاهر حرام بودن آن است و هم چنین خاک کردن چند قبضه در زیر سر مرده
و اما پوشانیدن لحد و سقف روی قبر بتخته ها پس کراهتی ندارد و مکروه است که از خاک

غیر خاک قبر در قبر و هم چنین گل کاریدن آن و بعضی که از خاک آن قبر نیست
و اما حنوط و جریده و کچ که ضرور است در قبر پس ضرر ندارد و دراز بیرون مکروهست تغییر کردن
قبر بکچ نه کاریدن بکچ در جاهایی که احتیاج بکچ دارد لیکن درستی مکروهست تا
کردن صورت قبر و اما ساختن گنبدی که آن و گرداندن سوراخ آن پس ظاهر نیست کراهیت
آن و بعضی گفته اند حرام است نو کردن صورت قبر اگر قبرستان وقف باشد و مرده آن قبر
کهنه و پوسیده شده باشد زیرا که حق او ساقط شده است و نو کردن صورت قبر منع
از حق غیر او میشود و این قول خوب است اگر احتیاج داشته باشند مردم باین قبر
بجهت خاک کردن مرده دیگر و مکروهست ساختن جایی بر روی قبر و گردانیدن قبر
مسجد و نماز کردن در آن هم و بدانکه علما بیرون کرده اند از آنچه گفتیم قبرهای پیغمبران
و امامان را بجهت اجماع علمای و حدیثها را برانها در خوب بودن ساختن قبرهای
ایشان و درست کردن گنبدهای آنها و نماز کردن نزد آنها و لیکن در حکم نماز در آن
جاها بلکه هم چنین است قبرهای بزرگان اولاد پیغمبران و امامان و قبرهای علما
و صالحان چنانکه همیشه اهل در همه عصرها و در نزد خاصه و عامه هیکل درست کردن
و هر گاه مرده در یک قبر مگر بجهت ضرورت و اما شکافتن قبر بعد از تمام شدن آن
و خاک کردن مرده دیگر در آن قبر پس ظاهر حرام بودن آن است و اما برداشتن
که هیچ اصل است و مهیا کردن است که جنبه مرده در آن بگذارند پس جمعی رفته اند
بمکروه بودن که نهی دو مرده و بیشتر در آنها و قول بحرمت در بردن آنها و بار کردن
در آنها حکم نهی مرده در این نیست زیرا که آن شکافتن قبر بعمل نیامده مبحث ششم
مکروهست بردن مرده را از شهری بشهری دیگر خصوصا با منافات کشیدن بردن
از شهری بشهری دیگر یا از خاک کردن مرده مستحب است بالا بکر بردن بمکانهای مشرفه
بردن از کاهای در لیس با شرط کرده اند جمعی که بدن باعث هتک حرمت
و جاری مرده نشود بسبب دیر رسیدن مردم از بو آمدن و جاری شدن خون

و جرک

و چرک از دو وانی دن او از چرک دوانی که با برادر کرده اند لیکن در ما بنده ایشان مکلف
میشوند این شرط در صورتی که وصیت کرده باشد بردن او را یا معلوم باشد راضی بودن
مرده بهتک حرمت او بلکه اگر معلوم شود که ممکن نیست بردن او مگر با بهم رسیدن
آزار رفیقها یا بیمار شدن ایشان بسبب فایده او بجهت ممکن نبودن بی رفیق
بردن او پس مشکل است با وجود اینکه وصیت هم کرده باشد یا دانسته شود رضای او
بهتک حرمتش اینکه او را ببرند بلکه جایز نیست در این وقت بردن او
و بعضی علما جایز دانسته اند بردن بقبرستان جمعی از صالحان باشند
نیز و باکی باین نیست خصوصا در مثل زمین قم بلکه ظاهر نیست انکار است
در مثل زمین قم خصوصا باعث لذت بردن لقم هتک حرمت او از آزار
کسی را این سخنها همه در پیش از خاک کردن او است و اما بعد از خاک کردن
پس مشهور حرام بودن بیرون آوردن و بردن است بغیر مکانهای مشرفه و اما
مکانهای مشرفه پس بعضی گفته اند جایز است اگر در بردن مصلحتی از برای مرده باشد و بعضی
گفته اند مکروهست و بعضی گفته اند بردن بمشاهد اما جایز است و بردن بغیر
مشاهد حرام است و این قول دور نیست خصوصا هر گاه وصیت کرده باشد مرده
که او را ببرند بمشاهد و خصوصا هر گاه خاک کرده باشند او را با آنکه وصیت
کرده بود که او را ببرند سهوا یا از راه معصیت بلکه اظهر واجب بودن بردن
او است در این صورت و سخن در بیرون بودن صورتی که بردن او باعث هتک
حرمت او و آزار مردم باشد چنان است که گذشت این سخنها همه در وقتی است
که او را درست خاک کرده باشند و اما هر گاه امانت گذاشته باشند در تابوتی و خاک
کرده باشند بعاریه تا آنکه ببرند او را وقتی که [illegible] پس اقوی [illegible] این
گفتگوها هم در غیر شهید است پس شهید خاک کرده میشود در هر جایی که
شهید شده و مستحب است جمع کردن خویشان در یک قبرستان تا آنکه زیارت

انها با اهلهای انها ممنوع است حرام است شکافتن قبرها و بیرون کرده شده است از این حکم چند
امر هرگاه مرده پوسیده باشد پس جایز است شکافتن قبر او تا اینکه خاک کرده شود در زمین
غیر او و خواه زمین آن وقف شده باشد از برای قبرستان یا زمین مباح باشد یا ملک کسی باشد
و اذن دهد در خاک کردن مرده در آن و در شناختن پوسیدگی رجوع میشود بکسانی
که اهل خبره باشند زیرا که زمینها و هواها در پوسیدن مرده مختلف میباشند پس اگر شکافته
قبر او ظاهر شد باقی بودن مرده بر حال خود پس پر کرده میشود قبر بر حال خود باقی
گذاشته میشود و اگر ظاهر شود باقی ماندن بعضی استخوانهای او پس خاک کرده میشود و بالا
در حال خود ولی ظاهر این است که جایز است خاک کردن مرده دیگر با آن استخوانها خصوصا در شهرهائی
که وسعتی از برای قبرستانها در آن نیست دوم هرگاه خاک کرده شود در زمین غصبی و راضی نشود
صاحب زمین به بودن آن مرده در آن یا کفن کرده شده باشد در جامه غصبی و راضی نشود
صاحب آن بگرفتن قیمت آن پس شکافته میشود قبر بجهت رسانیدن حق بکسی که مستحق آن است
و بهتر از برای صاحب آن زمین و جامه واگذاشتن و لعن یا گرفتن قیمه آنهاست و اما اگر کفن
کرده بشود در ابریشم پس دلیلی بر واجب بودن شکافتن قبر از این راه نیست سیم اگر ارثی شود باید
گرفته شود بر مردن او تا مترتب شود بر آن چیزهائیکه مترتب بر مردن است از عده نگاه داشتن
زن او و شوهر رفتن او و قسمت کردن مال او و این در وقتی است که توان مرده را شناخت
که کیست و اما هرگاه بسبب متغیر شدن او بسبب باد یا ماندن زیر خاک پس جایز نیست شکافتن
قبر چهارم هرگاه بیفتد در قبر چیزی که از برای آن قیمت باشد و راضی نشود صاحب آن بگرفتن
قیمت آن واجب نیست بر صاحب آن گرفتن قیمه آن پنجم هرگاه خاک شده باشد مرده بی غسل
یا بی کفن یا نماز بر او نشده یا دراز و بقبله نکرده باشند پس در جایز بودن شکافتن
قبر بجهت بجا آوردن اینها خلاف است و ظاهر این است که جایز نیست خصوصا هرگاه که درست
از جایز نماز کردن بر قبر ششم اگر خاک کرده شود در زمینی که ملک کسی باشد و بعد از آن
زمین را صاحب آن بفروشد پس در این نیز خلاف است و ظاهر این است که جایز نیست شکافتن
مطلب ششم در ملحقات است و در این مطلب چند مبحث است مبحث اول اگر بمیرد بچه در شکم

در حکم آنکه زنی

در حکم آنکه زن و علم بهم رسد بمردن آن پس اگر ممکن است ساقط کردن طفل اول چیزی از دوائی
و غیر آن اول این کرده میشود و اگر ساقط کردن ممکن نباشد پس بهر قسمی که توان آنرا
باید بیرون آورد و اگر منحصر شود بیرون آوردن آن باینکه اجزا آنرا پاره کنند و بیرون
آورند واجب است که بکنند بجهت حفظ کردن مادرش و باید کسی که این کار را بکند زن باشد
و اگر زن ممکن نشود پس شوهر او بکند و اگر او هم ممکن نشود پس مردانی که محرم آن زنند
بکنند و اینهم اگر ممکن نشود پس مردان بیگانه میکنند و اگر زن آبستن بمیرد و بچه او در شکمش
زنده باشد پس اگر ممکن است که بچه را بیرون آورد بدون آنکه پاره کرده شود شکم مادرش پس شکم
او را پاره نکنند و اگر ممکن نباشد پس شکم او پاره کرده میشود و بچه بیرون آورده میشود و بعد از آن
دوخته میشود شکم آن زن و بعضی گفته اند شکم او را از طرف چپ پاره کنند و باید که به پهلوی
بعضی نیست و مراعات میشود در اینجا هم در پاره کنند شکم و بیرون آوردن بچه همان ترتیبی
که در پیش گفتیم و اطلاق حدیثها [illegible] در صورتیکه علم بهم رسد که بچه زنده است
خواه بکرد و غیر آن هر دو هست مبحث دوم جایز نیست پاره کردن گریبان در [illegible] مردن
هیچ کس از برای مردان مگر از برای پدر و برادر و خلاف دارند علما در زنان از برای
غیر پدر و برادر پس بعضی علما جایز دانسته اند و از ظاهر میشود از بعضی حدیثها جایز بودن آن
از برای شوهر و اما سیلی زدن بصورت و خراشیدن و بریدن موی پس حرام است و هم چنین است
نوحه کردن بگفتن چیزهای دروغ و باکی نیست بگفتن خوبیهای او خواه بنظم
و خواه بنثر نیست و جایز است گریه کردن بر مرده پیش از بیرون رفتن روح و بعد
از آن بلکه مستحب است گریه کردن برو و حکایت آنچه ظاهر شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله از تاسف و گریه کردن
بر [illegible] و نوحه کنند بر حمزه و همیشه پیشتر نوحه کردن نوحه کنها در مدینه بر حمزه
در نوحه کردن بر مردهای خود [illegible] تا حال معروف است و مستحب است گفتن انا لله و انا الیه
راجعون از برای هر کسی که برسد باو مصیبتی مبحث سیم تعزیه اهل مصیبت بعزیت و گفتن مستحب است
انها و گفتن حکمه خدا و دعا دل بردن او و مهربانی او بر بنده [illegible] و آنچه وعده کرده است
از برای کسانی که صبر کنند در مصیبتها و دعا کردن از برای مرده و از برای اهل او
و کردن اینها جایز است پیش از خاک کردن مرده و بعد از آن و بعد بهتر است و مستحب است

که نیست اهل مصیبت این کارها را بکنند و تاکید دارد در زنان که جامه او مرده باشد مگر اینکه زنان
جوانی باشند و [illegible] رسیده شده باشند و مستحب است که دست مالد بر سر یتیم اگر در میان اهل مصیبت
یتیمی باشد از راه مهربانی و ملاطفت بسی بسیار ثواب بزرگی است و کمتر مرتبه تعزیه این است
که برود و ببیند اهل تعزیت که ببینند او را و کراهت ندارد نشستن نزد اهل تعزیه
تا سه روز خصوصا هرگاه از برای محض تحصیل ثواب باشد لیکن [illegible] دو دفعه کم خواندن
از برای مرده و مستحب است مهیا کردن خوردنیها و فرستادن از برای اهل تعزیه تا سه
روز و تاکید وارد است استحباب در حق همسایه و مکروه است چیز خوردن نزد اهل تعزیه شاید
که کراهت در وقتی باشد که باعث زحمت ایشان باشد و در وقت کردن [illegible] حرف
آن علما بر اینها که دارند و اگر نه این باشد پس اگر در آنجا خوردنی ایشان باشد و باشد
که کسی از ایشان بخورد و چیز خوردن نزد ایشان باعث خوشحالی ایشان شود و یا در باشند بر چیز خوردن
ایشان پس ظاهر این است که کراهت نداشته باشد بلکه [illegible] است که خوردن بهتر است
و هم چنین [illegible] دلهای اهل تعزیت نه چیز احتیاجی هرگاه
از بابت خیرات بر مرده باشد یا ایشان ناچار باشند بر دادن الله [illegible] اینکه اهل آن باشند و دوم
[illegible] دور و دنبا [illegible] که ایشان طعام دهد بلکه مستحب است وصیت کردن بلکه خرج
کفن و چیز [illegible] و در عزای او [illegible] که اگر وصیت [illegible] کند
بهتر باشد بجهت مشغول بودن اهل مصیبت و مستحب است هم مستحب است زیارت کردن
اهل قبرها از برای مردان و تاکید وارد در روز دوشنبه و سه شنبه و پنجشنبه و ما که
نیست از برای زنان هم اگر ایمن از فتنه باشند و فتنه نباشد اینها [illegible] وقت
نکردن [illegible] که جوان باشند یا [illegible] گریه و [illegible] کردن [illegible] عدم
رضا بقضا و مستحب است سلام کردن بر اهل قبرها [illegible] در حدیث وارد شده
و خواندن آیة الکرسی و هدیه کردن ثواب آن را با اهل قبرها و هم چنین خواندن سوره
[illegible] یازده مرتبه و رسیده با اهل قبرها هدیه کرده شود از خیرات از برای
اهل قبرها

اهل قبرها از صدقه و دعا و قرائت قرآن و نماز و روزه و از برای کفنه هم ثواب است
و [illegible] کراهت راه رفتن بر قبرها است و تکیه کردن بر آنها و شاید مراد این باشد
که مکروه است راه رفتن و تکیه کردن هرگاه از راه استخفاف باشد یا قبرستان را محل
راه رفتن قرار دهند و اما راه رفتن بجهت زیارت کردن اهل قبرها پس تنگی است
حکم بکراهت آن بلکه بعضی صحیح است که راه برود بر قبرهای اهل قبرها پس بدرستیکه
راحت می‌رسد با این سبب بمومن و الم میرسد بمنافق و شاید این که فهمیده اند که راه برود
بجهت زیارت کردن اهل قبرها باشد و گاهی ممکن نیست زیارت کردن آنها جدا جدا مگر راه
رفتن بر قبرها [illegible] جایز نیست خاک کردن کافر در قبرستان مسلمانان مگر زنیکه آبستن
باشد از مسلمانی چنانکه گذشت [illegible] جایز نیست خاک کردن کافر در هیچ جا بنابر فتوای بعضی
بلکه واجب است [illegible] و بعضی گفته اند از جایز است هرگاه نداشته باشند که راه که او را خاک کنند
و این مشکل است مستحب است این است که گذاشته شود در زیر کفن مرده چیزی چریده صحیفه
که در آن شهادت حقه و شناسه هر کفن مومنین باشد برای شهادت گفته است شیخ
کیفیت آن را در کتاب مصباح و با مکتوب است که شایع شده است در این زمانها اینکه
شایع شده مطابق نیست از برای اینکه ذکر کرده است شیخ و آنچه شایع شده است
این است که نوشته میشود صورت شهادت بعقاید حقه بر ورق کاغذی بعد از آن
شاهد میگیرد صاحب آن یا دیگری یا وارث او یا غیر ایشان بعد از مردن آن
شخص چهل نفر مرد از مومنین و آن چهل نفر می‌نویسند شاهد در آن ورق
کاغذ این را که اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا
بعد از آن می‌نویسند اسم خود شان را با مهر میکنند هر چند یا هم اسم خود را
و هم مهر میکنند و ممکن است که فهمیده شود فایده ای این طریقه از حدیث
صحیح عمر بن یزید و گذشت [illegible] بمضمون این حدیث هم گفته شده از برای ما هستی
و هرچه دیگر نزد آخرت و [illegible] بما ارزانی فرموده و [illegible] والدین ما را

این کتاب صوم است

یعنی روزه‌ها و درین کتاب چند باب است باب اول در بیان روزه است و درین باب چند
مطلب است مطلب اول روزه یعنی آنکه هر شخص مکلف یا طفل ممیز خود را از کردن چیزهایی
که بعد ازین گفته شود از وقت طالع شدن صبح صادق تا غروب آفتاب قربةً الی الله
پس واجب است دانستن کارهایی که باطل میکند روزه را ممکن نباشد ترک کردن آنها و بجا
آوردن از برای کسی که در آن وقت نتواند بداند که آنچه نباید بکند کدام واجب است یا کردن آن
و کدام سنت نیت کردن آنها قربةً الی الله و دیگر نیت واجب و سنت گفته مطلب دوم
واجب است در روزه نیت و نیت آنچیز است که داعی مرد روزه‌دار را بر کردن
آن کارها قربةً الی الله و واجب است معین کردن روزه در هر جایی که جدا شود
آن روزه از غیر آن موقوف نیست بر معین کردن هر چند در ماه رمضان یا نذر
معین باشد بنا بر اظهر و حق این است که هر وقتی که غافل نباشد یا متردد نباشد که چه روزه
بگیرد واجب معین کردن آن و اگر غافل و متردد نباشد پس واجب نیست معین است
کردن آن مطلب سیم وقت نیت اول داخل شدن صبح صادق است باین معنی که
آنچه او را وا داشته است بر گرفتن روزه در این وقت با او باشد دل نگه هیچ لحظه لازم است
که بدل بگذراند نیت را کافی میدانند در ترک استمرار نیت را که پیش از صبح
از صبح بدل بگذراند زیرا که اگر لازم باشد که در همان وقت طالع شدن صبح
نیت را بدل بگذراند حرج لازم آید و بعضی و جمله از علما بر آنند که کافی
بودن استمرار نیت خواه در روزه و خواه در غیر آن و منافات ندارد استمرار
خوابیدن و غافل شدن تا صبح طالع شود پس معتبر همین است که نیت خلاف
نکند و اگر عمداً نیت نکند تا صبح شد روزه باطل است و باید قضای آن را
بگیرد و اقرب این است که کفاره نباید بدهد و هم چنین باطل میشود روزه
اگر نیت کند که فردا روزه نگیرد و عزم بر روزه نداشتن کردن کاری که بعد
از نیت پیش از صبح که باعث باطل شدن روزه است آن کار هر چند

جامع

جامع باشد اینها همه در روزه معین است و در صورت کردن اینها است با اختیار
و اما اگر چاره نباشد کسی که نمیداند که فردا از رمضان است یا روزی است که نذر کرده بود آن را
روزه بگیرد یا فراموش کرده است که فردا رمضان یا روزی که نذر روزه اوست کرده است پس
کافی است از برای او تا پیش از وقت نیت کند و اگر نکند پس روزه باطل است و اما
روزه غیر معین که واجب باشد مانند قضای رمضان پس درست است نیت آن
تا پیش از ظهر در صورت اختیار هم اگر نکرده باشد کاری که منافی است با روزه داشتن
و اما روزه سنت پس جایز است کردن نیت آن تا پیش از غروب خورشید در صورت اختیار
بنا بر اظهر و ظاهر این است که روزه در این صورت تمام روزه تمام است پس بنده را ثواب
کرده باشد که چیزی روزه داری بدهد هرگاه یکی بدهد که حالا روزه گرفته باشد
ولکن ثواب روزه تمام بان روزه‌دار دادن ثواب تفضل است و اظهر آنکه کافی نیست
یک نیت است از همه ماه رمضان در اول ماه رمضان هم چنین از برای نصف
آن هرگاه غیر آن نصف روزه بگیرد و بهتر تازه کردن نیت است از برای هر روزی
بنا بر قول کسی که یک نیت را بدل بگذراند مطلب چهارم البته نمیشود در ماه
رمضان مگر روزه رمضان هر چند روزه گیرنده مسافر باشد خصوصاً بنا بر قول
گرفتن روزه سنت در سفر چنانکه این اظهر است و از رمضان حساب میشود اگر روزه
به نیت روزه سنت گرفته باشد در حالی که مسافر باشد و لکن نه داخل به نیت
سنت گرفته باشد و اما اگر عمداً به نیت سنت گرفته باشد پس از رمضان حساب
نمیشود بنا بر اظهر و الله اعلم و اظهر مستحب بودن روزه گرفتن یوم الشک است آن روز سی‌ام شعبان
هر چند مردم گفتگو در دیدن ماه را بکنند و اماره علم بر دیدن ماه نباشد
پس اگر ظاهر شود که از رمضان بوده پس آن روزه از رمضان حساب میشود
بلکه چنین است هرگاه آن روز را به نیت واجب روزه گرفته باشد از برای
غیر رمضان و ظاهر این است که در این وقت که معلوم شد که از رمضان
حساب است دیگر آن روزه کافی نیست از آنچه نیت آن کرده و جاری کردن احکام جمع

نیت روزه‌ها ... که ... از رمضان ... یا روزی است که نذر ... از ... پس واجب است که در همان

حکم یوم الشک رمضان را دهد و واجب باشد اینکه اگر کسی نذر کرده باشد که اول
ماه رجب را روزه بگیرد روز اول را به نیت سنت روزه بگیرد بجهت آنکه شک
داشته باشد در اول رجب بودن آن و این مشکل است لکن دلیلی هم بر گرفتن قضای
آن نیست و هرگاه روزه بگیرد یوم الشک را بقصد رمضان پس ثابت شد اول آن است
که کافی نیست و واجب است گرفتن قضای آن هر چند آن روزه که گرفته مسئله به
وگوناگون در باب گرفتن مسئله کرده شده و اظهر و اقوی این است که روزه باطل است
اگر چنین نیت کند که روزه میگیرم واجب یا سنت و اما اگر قصد احتیاط کند به
نیت سنت کند ولکن احتیاط کند بجهت خوردن رمضان در نفس الامر
جایز است مانند اینکه احتمال بدهد که در ذمه او زکوة باشد و به نیت سنت
صدقه بدهد یا قصد بری شدن ذمه او از آن زکوة اگر بر ذمه او باشد و الا
که جایز بودن نیت را چنین گرداند باشد که واجب یا سنت جایز است در باب روزه
ماه رمضان بلکه در غیر ماه رمضان هم پس روزه میگیرد کسی که نذر کرده است روزه گرفتن
ماه شعبان را روز سی ام آن را به نیت نذر و اگر ظاهر شود که از رمضان است حساب رمضان
حساب میشود و اگر صبح کند در روز الشک به نیت روزه گرفتن که اگر ظاهر شود که از رمضان
میباشد نیت روزه کند تا ظهر اگر کاری نکرده باشد که منافی است با روزه داشته
باشد و قضای آن را بگیرد و اگر نیت سنت کرده بود پس ظاهر شود که از رمضان است
تا ظهر میکند نیت رمضان را هر چند بعد از ظهر باشد مطلب پنجم هرگاه غافل شود در بعضی
از نیت [illegible] یا بخوابد یا فراموش کند درست است روزه او بر چنین نیت تمام
و هم چنان است هرگاه قصد کردن کاری بکند که باعث باطل شدن روزه است و نکند
آن کار را [illegible] اظهر خلاف صورتی که قصد ریا کند به بعضی از روزه
یا قصد کند روزه نبودن را یا قصد روزه دیگر بکند مطلب ششم عبادت طفل
صاحب تمیز شرعی است نه این است که محض عادت دادن او باشد پس عبادت
او سنت خواهد بود و سبب آن ثواب داده میشود طفل بلکه درست هم است

عبادت

عبادت او پس وفا نند رحمه کرده است کسی که نذر کرده باشد که هر روزه داری
بدهد اگر طفل ممیز روزه دار بوده اما اگر طفل بالغ شود در بین روزه
پیش از ظهر پس تا [illegible] میکند نیت را به نیت وجوب دیگر است [illegible] روزه
از روزه آن روز [illegible] در عبادت است که واجب است کردن آن و در این
باب چند مطلب است مطلب اول واجب است کف داری از خوردن و آشامیدن
بطور لقمی که عادت مردم بران جاری شده است خواه خوردن و آشامیدن چیزی است
که عادت مردم بر خوردن و آشامیدن آن جاری شده باشد و خواه نشده باشد
و اما خوردن و آشامیدن نه بطور لقمی که عادت بران جاری شده است مانند فرو
بردن باقی مانده های غذا در لای دندانها پس آن هم چنین است هر چند آنچه
فرو میبرد چیزی باشد که عادت بر خوردن آن جاری نشده باشد و فرو بردن آن
باعث وجوب [illegible] قضا و [illegible] هرگاه [illegible]
و از جمله علما کسی است که گفته است اگر بعد از خوردن غذا خلال کند [illegible] دیگر
برای قضای روزه لازم نیست و اگر خلال نکرده است قضا لازم است و باید نیت
[illegible] مانند [illegible] هر چند [illegible] متغیر شود [illegible] فرو بردن چیزی از آن
از لقمه [illegible] دور کردن از مزه [illegible] فرو بردن آب دهان پس ضرر ندارد
و خواه [illegible] کم مگر اینکه از دهان بیرون آورد و [illegible] و بعضی علما
که هرگاه آب دهان را بیرون آورد و [illegible] نه این است که [illegible] کرده
گفته است این ضعیف است و هر قدر باشد که ضرر ندارد داخل کردن مسواک
[illegible] که آب [illegible] تر شده باشد [illegible] خواه تر [illegible] کم باشد و خواه بسیار
و [illegible] خوردن و [illegible] آب دهان غیر [illegible] نه [illegible] در آب دهان [illegible] بعد از بیرون
آوردن از دهان و اما [illegible] فرو بردن لعاب دهان زن و طفل [illegible]
[illegible] زبان [illegible] ظاهر این است که آن روزه را باطل میکند اگر [illegible]
ببرد و اگر [illegible] فرو بردن [illegible] باطل [illegible] نیت [illegible] چیزی

از برای اینکه بدهان طفل بگذارد و کردن چیزی در دهان که به پرنده بدهد و چشیدن خوری
که چیزی دارد اما مادامیکه فرو نبرد از اینها چیزی عمدا و بهتر این است که اگر ضروری
نباشد نکند این کارها را و اگر بجهت چیزی از اینها بگلوی او بی اختیار رسید قضا
لازم نیست و بعضی گفته‌اند قضا کند اگر بدون ضرورت این کارها را کرده باشد
و جایز است غرغره آب بدهان و حرکت دادن آن هر چند از برای وضو نباشد
هر چند محض از برای خنک شدن باشد و بهتر نکردن آن است در غیر وضو و مکروه است
بسیار کردن آن و مستحب است احتیاط آب دهان را بعد از آن سه مرتبه و اگر عمدا
فرو برد از آن آب پس قضا و کفاره هر دو لازم است و اگر عمدا فرو نبرد پس چیزی
بر او نیست در وضو واجب ... که کردن آن بجهت دوا و تشنگی بکند
مانند کردن از برای وضو واجب است و در غیر کردن آن ... قضا
بدهان میکند باید از برای وضوی واجب میکند اشکال است و در وضوی ...
روزه را باطل میکند و هم چنین است اگر بجهت خنک شدن باشد بدون جهت و اگر بکند چیزی را
مانند عقیق در دهان بجهت اخلاط رطوبت بگلوی او بی چیزی باک نیست اگر
بجهت غرضی صحیحی از ابدهان نگاه داشته و اگر بدون غرضی صحیحی بکند اینهم احتمال لازم
بودن قضا هست و اما بالا کشیدن آب بینی پس ضرر ندارد هر چند فرو رود چیزی از آن
بگلوی او خواه از برای وضو باشد و خواه از برای غیر آن بلکه بعضی گفته‌اند که ضرر
ندارد و داخل کردن چیزی در گلو از راه بینی عمدا و اگر فرو برد بلغم را ضرری ندارد
مادامیکه ... هرگاه بیرون نیامده باشد از دهان هر چند رسیده باشد بفضای
دهان خواه آن از سینه جدا شده باشد و خواه از سر و هرگاه بیرون آمده باشد
پس روزه را باطل میکند و ... کفاره لازم است و بعضی گفته‌اند که اینهم ... کفاره ... معتکف است

مطلب دوم

بلغ

مطلب دوم کردن جماع است در فرج زن و اگر بکند پس روزه مرد و زن هر دو باطل
میشود و موجب قضا و کفاره است و هم چنین است جماع در مقعد زن و اظهر این است
که مقعد مرد هم چنین است قضا و کفاره بر فاعل و مفعول هر دو لازم میشود و شاید
و شاید اظهر این باشد که فرج حیوانات هم باطل کننده روزه است اینها در وقتی است
که منی نیاید و اما هرگاه منی بیاید پس اشکالی در هیچ یک از آن صورتها نیست مطلب سیم
عمدا دروغ گفتن بر خدا و رسول او و امامان است پس اظهر این است که این دروغ باطل
کننده روزه و موجب قضا و کفاره است و این در وقتی است که با اعتقاد اینکه
خلاف واقع باشد آنچه میگوید و نسبت باینها میدهد هر چند مطابق الواقع خلاف
واقع نباشد چون بجهت الواقع خلاف کردن معنی دروغ است و بعضی گفته‌اند
که این دروغ است ... بخلاف واقع و معیار همان است که ما گفتیم مطلب
چهارم عمدا سر زیر آب کردن است و اظهر این است که این معنی متحقق میشود بفرو بردن
سر در آب هر چند بدن از آب بیرون باشد و معتبر نیست در تحقق آن اینکه طوری
زیر آب کند که بگویند یکدفعه زیر آب کرد و اگر جای از روی بدن ... سر یا بعضی سر را
سر بیرون باشد از آب پس در اشکال است و هم چنین اشکال میکند ... روزه را
دفعه ... از روزه واجب ... نیست که اظهر باطل نبودن غسل است بسبب فرو
رفتن در آب در حال روزه و بعضی گفته‌اند غسل باطل است نیز زیرا که حرام است
در حال روزه فرو رفتن در آب مطلب پنجم عمدا رسانیدن غبار است بگلو و گلو آنجا
ای بیرون آمدن خاء ... است هر چند رسانیدن غبار بگلو باین ... باشد
در جائی که غبار است ... غبار غلیظ گفته‌اند پس اگر غبار غلیظ اراده
کرده‌اند بیرون کردن غبار است ... محسوس نشود چیزی از آن در گلو پس ... است
و اگر این را اراده نکرده باشند پس اشکال است ... فرق میان غبار غلیظ و غیر آن
نیست ... و احتیاط در این است که بسبب رسانیدن غبار هم قضا لازم گردد

غلیظ را

دهم کفاره مگر آنکه دوری کردن از غبار مستلزم حرج باشد و ملحق کرده اند جمعی غبار دود
و این احوط است مطلب ششم عمداً بر جنابت باقی ماندن است تا صبح پس این فاسد کننده روزه
و موجب قضا و کفاره است و ظاهر مشهور علما جاری بودن این حکم است در هر روزهٔ واجب
و صریح آنها در روزهٔ رمضان وارد شده است و بعضی دیگر تردد کرده اند و اظهر الحاق است
که قضای روزهٔ رمضان مانند خود روزهٔ رمضان است در فاسد شدن و اگر فراموش
کند جنابت را تا آنکه جنب شده است تا صبح شود پس آن روز را قضا بگیرد و شهید
احتمال داده است جایز بودن گرفتن روزهٔ قضا را هرگاه وقت آن تنگ شده باشد
و اما باقی روزهای واجب پس حکم به باطل شدن آنها کردن مشکل است و احوط آن است که در
آنها هم عمداً بر جنابت باقی نماند تا صبح و کسی که نداند که جنب شده است یا فراموش
کرده باشد [illegible] است که آن روز را روزه بگیرد و روز دیگر بگیرد اگر روزه
معین [illegible] باشد روزه بگیرد و قضای آن را هم بگیرد و اظهر در روزهٔ
سنت جایز بودن عمداً باقی ماندن بر جنابت است تا صبح نیز و اما زن حایض پس اقرب
این است که هرگاه پاک شده در شب واجب است غسل کند پیش از صبح از برای روزه
و اگر نکند روزهٔ او باطل است و باید قضای آن را بگیرد و کفاره ابرا ولازم نیست
و هم چنین است زنی که زائیده باشد بنابر اظهر و اما زن مستحاضه پس بدان که بدن مرده
در سالی نیت و کسی هم گفته است که واجب است غسل بکند از برای روزها که هم [illegible]
مرده [illegible] و کار از آنچه مذکور شد پس مشهور باطل بودن روزهٔ او است به سبب نکردن
غسلهایی که بر او واجب است و شکی نیست در باطل بودن روزه بنابر قول مشهور هرگاه همه
غسلها را نکرده باشد اما اگر بعضی آنها را نکرده باشد پس ظاهر این است که نکردن
هر یک از غسلهایی که در روز باید بکند باطل میشود روزه حتی غسل در صبح
که برای بعضی ضد منتهی سطح باید کرده شود و هیچ ربطی به مدخلیت از آن غسل است
گذشته در درست بودن روزهٔ روز بعد از آن مگر آنکه از اینها پیش از صبح است
کنند و غسلی که باید صبح بکند هرگاه غسل نکند از برای پاک بودن از استحاضه

بودن

پیش از صبح و اما غسل شب بعد از روزی که روزه گرفته پس مدخلیتی در درست
روزهٔ آن روز ندارد بلکه از برای آن نیست و ظاهر این است که واجب نیست که غسل صبح را
پیش از صبح بکند زیرا که این غسل نماز است و جایز است که بعد از صبح کرد اما پس
اگر زن مستحاضه شود بعد از کردن نماز صبح واجب نیست که از برای روزه غسل
کند تا آنکه داخل شود وقت غسل نماز ظهر و عصر و همچنین است هرگاه که بعد از
نماز ظهر و عصر مستحاضه شود و این حکمها از برای زن استحاضه دار در روزهٔ
رمضان است و دلیلی در غیر روزهٔ رمضان نیست و در اینجا چند فایده است
فایده اول اقوی این است که جنب و حایض و زن زائیده و مستحاضه هرگاه
نتوانند غسل کنند واجب است بر آنها که تیمم کنند و لهذا [illegible] است که اگر جنب
عمداً تیمم نکند قضای روزه را بگیرد و کفاره بدهد بنابر اظهر این است
که باید تیمم را نگه دارد تا صبح شود زیرا که جنابت بر میگردد و اگر تیمم نکند تا
شود که غسل کند پس دوباره تیمم نه بدل از غسل اگر نکند [illegible]
مگر در صورت تنگی [illegible] دوباره تیمم کردن که اگر بخواب رود
تا صبح شود بر او چیزی نیست و اگر تنگی نباشد بیدار شدن [illegible] اراده
باشد که دوباره تیمم کند هر چند بیدار شود پس احتمال دارد که قضا و کفاره هر دو واجب
باشد و اظهر این است که [illegible] واجب باشد و اگر دوباره تیمم نکند [illegible]
رود تا صبح [illegible] و احوط این است که [illegible] کند دوباره تیمم
کردن ما و قضای روزه را بگیرد و اگر دوباره تیمم نکرده باشد فایده دوم فرقی نیست
در عمداً بر جنابت باقی ماندن تا صبح میان اینکه عزم داشته باشد بر باقی ماندن بر جنابت تا صبح
در حالی که به خاطر او باشد جنابت و بیدار باشد و میان اینکه بخوابد تا صبح با عزم
بر نکردن غسل خواه بیدار شود و میان عزم [illegible] باشد و خواه بیدار [illegible]
[illegible] تردد کند در کردن غسل تا صبح شود خواه بخواب رود و خواه بیدار باشد [illegible]

که فراموش کرده باشد غسل جنابت را یا غسل را فراموش کرده باشد که هیچ منظور نبوده است یا اینکه سبب نکردن غسل
فراموشی کردن آن باشد نه خواب پس اظهر این است که باید قضا کند آن را اگرچه نه آنکه
فراموش کند غسل را در تمام ماه رمضان یا بعضی روزهای آن فایده هرگاه بخوابد جنب
به نیت اینکه بیدار شود و غسل کند پس بیدار نشود تا صبح پس چیزی بر او نیست و بعضی گفته‌اند هرگاه
بعقب جنابت اراده غسل را در حال خواب عزم کرده باشد ... و هیچ بخوابد مگر اینکه تقصیر
کند یا بکند بعقب جنابت اراده غسل را تا آنکه کسی که غسل را نه ... که ... ضرورت
که در جنب ... یاد کردنش قضا ... خواهد جنب هرگاه احتمال بیدار شدن باشد
و بعضی علما اعتبار کرده‌اند این را که بیدار شدن عادت او باشد و این ... بالجمله
بیدار شدن ... در حکم ... است که عمداً صبح به جنابت ... داکر از خواب
بیدار شود و باز بخوابد در حالتی که نیت غسل را داشت تا صبح پس قضا میکند و کفاره
بر او نیست و اظهر این است که خوابیدن در بار دوم هم جایز است و اگر در بار سیم بخوابد
و باز بخوابد در حالتی که نیت غسل را داشت تا صبح پس قضا و کفاره هر دو بر او لازم است
و ظاهر این است که خوابیدن سه بار هم جایز است فایده چهارم فرق نیست در جنابت
میان جماع ... مطلب هفتم استمنا است یعنی طلب کردن بیرون آوردن منی از خود
نه از راه جماع ... خود یا به بدن زن یا کنیز خود یا بیرون آمدن منی ...
بیرون ... پس ... شود هرچند کار ... استمنا است کردن کاری که سبب
آمدن منی شود هرچند ... منی ... سبب وجوب قضا
و کفاره هر دو است آنچه ... این است که هم قسمهای ما به ... زن
به بدن زن خود هرگاه سبب آمدن منی شود در حکم استمنا است و این مشکل است بلی احوط
گرفتن قضا است ... گردن که سبب آمدن منی شود گوش دادن ... که سبب آمدن
منی شود هرچند ... اظهر آن است که پیش گفتیم و در اینها فرق میان حلال و حرام نیست
الیوم که گفتیم حکم ... روزه و لازم شدن قضا و کفاره بود اما حلال بودن

و حرام بودن آن پس هرگاه بهمان بهشت خود یا به ... زن و کنیز خود یا غیر اینها خواه
در حالت روزه خواه در غیر آن و اما ... بازی کردن با زن و کنیز و داخل کردن ذکر
را اینها را ... اینکه منی بیاید پس ... آن نیست در غیر حالت روزه و در حالت روزه حرمت
و اما مطلق ... به زن ... یا کنیز و بازی کردن با اینها هرگاه قصد آمدن منی
... پس ... جزم دارد که منی او خواهد آمد پس ظاهر این است که حرمت ...
... و پس ... جزم دارد ... و ... در ... بود ...
و ... این است که کراهت هم دارد ... که خواهش ... خواهد ... پس ...
با جماع ... آیا کراهت مخصوص ... که ...
... منی ... در صورت ... حرمت مطلق و ظاهر ...
چنانکه در کتاب ... اطلاق ... در صورت ...
... بلکه ... قضا و کفاره ... منی ... بلکه ...
چنانکه که نیست ... منی ... در صورتی که ... آمدن ... پس حکم کرد
بوجوب ... قضا و کفاره ... مشکل است و اما ... ظاهر ... جماع ... صورت
زیرا ... آمدن منی از خود منی ... پس ... بر او قضا و کفاره
... هرگاه ... عادت او این باشد که ... منی او ...
آمدن منی ... اما ... منی ... بلکه ...
و عادت او آمدن منی ... پس ... که منی او ... پس چیزی
بر او نیست ... منی ... اظهار است ...
منی ... یعنی ما به ... زنان ... خود را ... پس چیزی در آن نیست
... منی ... پس ... حکم ... بوجوب
قضا و کفاره بر اینها و ... که نیست ... محتلم شود در روز چیزی

دنه بر کسیکه بی او بی اختیار به ضرر رساند و بعضی از اصحاب گفته اند تمام و ضرر رساند پس کفاره
و مسیر امعه ان بعد از تحصیل شدن در آمدن بهتر بی اختیار چنانکه ظاهر نموهم شده است ضرر
ده گفتن اند اما مطلب ششم دستور گفتن بخیر دادن بر دن ضرر رساند واجب است در جائی که روزه ها
داخل اینها است که به گفته روزه در آن بیرا ظاهر و جیب بودن داد بکفاره مین و بخیر اما
دستور بخیر بسته با نه شاید پس یا ظاهر اینها است که بسبب چیزی بیشود پس که آن
مکرده است در غیر صورت صحبت بآن ضرر رساند و داخل چیز در اندرون
بجهت دوا کردن زخم و هیچ یا است چنانکه نیز رو غن در گوش و مهمای است و اندر کو گا
درآمدن از جای بیرون آمدن ایها و اما عمدا چون پیغ بر کردانیدن
پس آن سبب واجب شدن قضا است بنا بر تردد کاعمدا بیقی پس چیز بر او ثبت شده
بالله به آب یا قضا نا بکلو د زد و برد از آب ضرر رساند و اکر بر قضا دادن
پس باید بیرون انداز د از اکر عمد آن از اندرون برد پس بر او قضا و کفاره لازم است
بنا بر ظاهر مطلب هفتم آنچه ما گفتیم از آنچه که روزه را آن شکسته این است که بدو اینست
که روزه را نشکند هرگاه عمدا آنها بجا آورد و اما اگر آنها بدون اختیار بشود
پس روزه را باطل نمیکند مانند اینکه بر روی کسی در بدو بکلو او یا بخته شود غبار
غلیظ و داخل بکلو او شود یا چیزی بکلو او برد در که شود یا او را آزار کنند تا اینکه
بی اختیار بخورد اما اگر بی اختیار نشود بلکه بترسند او را که تو از او را
آزار کنند بچیزی که ضرر بجان او یا عرض او یا مال او داشته که نتوان متحمل
آن شود و بعضی از فقها گفته اند که اکس اکر او را بگویند خواه بکلو او روزه را بخورد
و بعضی است هرگاه ضرر بجان یا مال یا عرض او برسد و یا یکی از خود و مهمان آنها
پس بر نمی بشکند بنای انکه با طل نمیشود روزه او بسبب خوردن آن

و بعضی گفته اند که واجب است کردن قضا و نه ادعی بر راه احتیاط است که قضا واجب نیست
و چیزی بر او نیست تزجیه مجه شیم که روزه او به شده است زیرا که میگویند این شخص عمدا
روزه را نکشود و بهار بسبب دلیل بیرون رفته است از این حکم و احوط این است که قضا را
بگیرد و لیس بعد از آنکه روزه را نگشود و اجرات که در باقی مانده روز کاری که منافات
با روزه دارد بجا نیاورد و لازم نیست که این روزه را در روزه حقیقی بنهد و بعضی
گفته اند که از این باب است گشودن روزه بجهت تقیه مانند آنکه ثابت شود اول
ماه شوال در نزد ایشان بشهادت ناحق یا بخورند روزه را پیش از رفتن سرخی سمت
مشرق بنا بر مذهب وفرقی که گفته است تقیه میان این دو صورت پس واجب دانسته اند
قضا را در صورت دوم بجهت روایت رفاعه نه در صورت اول و احتیاط در تقیه
بیشتر است و به هر حال اکتفا میکند در خوردن بقدر ضرورت پس اگر زیادتر
از قدر ضرورت بخورد باید قضا بگیرد و بعضی گفته اند که کفاره هم واجب است اگر زیاد
تر از قدر ضرورت بخورد و این خوب است بنا بر آنکه ما اختیار کردیم که آن
باطل کننده روزه بود بجهت این و بنا بر قول باینکه روزه باطل میشود و مخفی نماند
نیست پس ظاهر این است که کفاره لازم نیست و اگر کسی اراده روزه را از راه
فراموشی پس روزه باطل نمیشود خواه روزه واجب باشد خواه ظاهر این است که فراموش کردن
اینکه این کار باطل کننده روزه است مانند فراموش کردن بودن این روز روزه است روز روزه
و اما اگر کسی که شک داشته باشد در کاری که آیا باطل کننده روزه است یا نه و نمیدانند که بداند
پس باید احتیاط جایز بودن کردن آن کار باشد خواه از نفهمی مجتهد باشد خواه مقلد
و خواه جایز نباشد کردن آن و خواه نه پس قضا و کفاره بر او نیست اگر بکند آن کار را
و اما کسی که نداند مسئله را و بکند کاری که باطل کننده روزه است پس ظاهر این است
که بر او چیزی نیست اگر کوتاهی نکرده باشد در دانستن مسئله بلکه اگر عاجز باشد
و احوط گرفتن قضا است و اما اگر کوتاهی کرده باشد در دانستن مسئله پس واجب است
بر او قضا و کفاره بنا بر ظاهر و بیان آن که اگر بکند کاری که باطل کننده روزه

از راه فراموشی و بعد از آن بگمان اینکه روزه او باطل شده است عمداً بجا آورد کاری که
کننده روزه [illegible] پس اظهر در او همان تفصیل است که در کسیکه ندانسته مسئله را گفتیم
واحوط بلکه اظهر در او لازم بودن قضا است مطلب دهم اگر بعد از [illegible] را
پیش از صبح بدون تفحص از صبح جایز است اما اینکه تفحص از صبح نکرده [illegible] اینکه جزم
کند بطلوع [illegible] وقت [illegible] از برای عذر کردن در جماع پس هرگاه جزم کند که [illegible] ظاهر
در صبح شده [illegible] از کردن آن کار بتحقیق از صبح [illegible] که صبح شده است
پس قضا هم بر او نیست [illegible] روزه میگیرد اگر در رمضان باشد یا نذر
معین و روزه نمیگیرد [illegible] نه صورت تفحص نکردن است
صورتی که خبر بدهد یک نفر باینکه شب است [illegible] و گمان کند که [illegible]
میگوید [illegible] تفحص بکند و در ملحق کردن [illegible] دو نفر مرد عادل [illegible] که تفحص کرده باشد
[illegible] دارد [illegible] است و اگر خبر بدهد او را یک نفر باینکه صبح است و گمان کند
که دروغ میگوید یا شوخی میکند و بکند کاری که [illegible] روزه را پس قضای
آن را میگیرد و کفاره را او نیست [illegible] تفحص کرده باشد [illegible] از آن خبر
[illegible] مطلب یازدهم اگر کسی روزه را در آخر روز بتقلید کسی که بگوید مغرب
شده است [illegible] ظاهر شود خلاف گفته او پس ظاهر این است که قضا میگیرد و کفاره
[illegible] این قول [illegible] مشکل است زیرا که جایز نیست [illegible] باطل کردن [illegible]
از برای کسیکه [illegible] و حکم کردن باینکه در اینجا قضا را [illegible] مشکل است
و اگر خبر بدهند باو دو مرد عادل باینکه شب داخل شده است بعضی گفته اند که جایز است
از برای او گشودن روزه و در صورت ظاهر شدن خلاف گفته اند که قضا [illegible]
بکند و [illegible] روزه اشکال است [illegible] بنیت [illegible] قضا بکند و اگر
[illegible] گفته [illegible] روزه را بگشاید و ظاهر شود خلاف گفته او پس
[illegible] روزه [illegible] قضا باید بکند و همه این سخنها در صورت

ظاهر شدن

ظاهر شدن خلاف است و اگر خلاف ظاهر نشود پس ظاهر در صورتیکه جایز نبوده
روزه را گشودن این است که روزه او باطل شود و قضا باید بکند ولکن ظاهر [illegible]
که مخفی [illegible] سخن [illegible] در قضا بصورتی که ظاهر شود دروغ بودن آن خبر این است
که در صورتیکه خلاف ظاهر شود قضا نباید بکند و اما اگر گمان کند در آخر روز که
مغرب شده است بسبب تاریکی یا ابر پس روزه را بگشاید و ظاهر شود خلاف گمان
او پس اقوی این است که قضا واجب نیست و اگر روزه را بگشاید در صورت تنگ
[illegible] مغرب یا احتمال ضعیف [illegible] پس ظاهر این است که قضا
میگیرد و کفاره هم میدهد بلکه هرچند ظاهر نشود خلاف آن هم و اما [illegible]
مسئله پس حکم آن گذشت و در صورت ظاهر شدن [illegible]
و ظاهر این است که در اینوقت قضا لازم نیست [illegible] در کفاره [illegible] است در کسی
که [illegible] مسئله و ظاهر این است که حکم کسی که [illegible] بکند باید
[illegible] علم مانند حکم کسی است که [illegible] با احتمال ضعیف که
گذشت و ظاهر [illegible] کفاره لازم نیست [illegible]
خصوص [illegible] داخل شدن شب [illegible] مطلب دوازدهم قضا نیست مگر از
برای روزه ماه رمضان و روزه نذر معین و ظاهر این است که از نذر معین است
مانند اینکه اگر نذر کند [illegible] روزه را [illegible] سال و اما غیر
روزه رمضان و نذر معین پس قضا ندارد هرچند لازم باشد گرفتن آن [illegible] روز
دیگر مانند نذری که [illegible] روز معین نکرده باشد مانند قضای
رمضان و مانند روزه کفاره و قضای هر روزه [illegible] مگر اینکه بعضی
علما گفته اند که [illegible] روزه سنت [illegible] قضا دارد [illegible]
نیست و اما کفاره پس در گشودن روزه رمضان [illegible]
گذشت و در روزه نذر معین هم [illegible] و در روزه اعتکاف هم [illegible]

رمضان را

اعتکاف واجب شده وغیر اینها کفاره از روی احتیاط واجب است بر کسی که قضای روزه
میگیرد هرگاه بعد از ظهر بشکند واز آنجا بر اظهر دو کفاره اش طعام دادن ده مسکین است
واگر از آن عاجز شود پس ~~اگر از آن عاجز شود~~ پس سه روز روزه بدارد روزه است بنابر
اظهر مطلب بیستم کفاره خوردن روزه رمضان یا آزاد کردن بنده است یا دو
ماه روزه گرفتن یا شصت مسکین را طعام دادن و بهتر ترتیب است که اول
آزاد کردن بنده است واگر از آن عاجز شود دو ماه روزه گرفتن واگر از آن هم
عاجز شود طعام دادن شصت مسکین و اظهر این است که اگر روزه را بحرامی
گشوده مانند مال غیر بدون اذن صاحبش و زنا و جماع در حال حایض بودن
زنش واستمنا پس واجب است هر سه را با هم ادا کند و دلیلی ظاهر در عین غلیظ این است
که یکی از اینها را میکند و اشهر اظهر این است که کفاره نذر روزه معین همان
کفاره رمضان است بلکه در هر جنایت است در غیر روزه هم واگر عاجز شود در زمان
پس کفاره قسم را میدهد که آن آزاد کردن بنده است یا طعام دادن ده مسکین
یا رخت دادن ایشان واگر از اینها عاجز باشد پس سه روز روزه است و وجه
مانند نذر است و بدانکه مخالفت نذر یعنی سبب واجب شدن کفاره است و معنی
مخالفت نذر از هم گشوده میشود در هم جنایت است عهد و قسم و اظهر این است که اگر
مخالفت از راه فراموشی باشد یا از راه نادانی یا بزور کسی واداشته و سایر مخالفت
کردن گشوده نمیشود در حال حکم باقی است و فرقی نیست میان آنکه آنچه را نذر
کرده افراد لباس بیشتر باشد مانند نذر روزه هر پنجشنبه یا افراد نداشته باشد پس
گشوده میشود نذر بسبب خوردن روزه یک پنجشنبه و واجب میشود کفاره بسبب خوردن آن
و قضای اعمال یک پنجشنبه را باید بگیرد نه غیر آن را به اگر قصد کرده باشد در وقت نذر
ذکر آنکه هر یک از پنجشنبه ها جدا جدا از نذر با نهار جزء و هر چند بعضی از آنها را روزه
نگیرد پس واجب است در هر یک از آنها حکم آن نذر غیر متعلق معین میشود
بسبب نشد [illegible] آن بسبب بجا آوردن پس ... اگر ... در ... آنرا

لدرست

لازم است کفاره بدهد و اگر ظاهر شد که گمان او دروغ بوده پس واجب نیست کفاره
و نذر گشوده نمیشود بنابر اظهر مطلب چهاردهم واجب است کفاره دادن از برای
هر روزی اگر روزه چند روز را گشوده باشد و اما اگر چند چیز که باعث شکستن روزه است
در یک روز بعمل آورده باشد پس ظاهر این است که یک کفاره میدهد خواه اینها از
یک جور باشد مانند دو دفعه نان خوردن یا از دو جور و دلیل باشد مانند
نان خوردن و جماع کردن و خواه در میان اینها کفاره داده باشد و خواه نه
و خواه اینها جماع باشد و خواه غیر آن و احوط مکرر دادن کفاره است خصوص
جماع اگر مکرر بکند از آنرو مکرر دادن بخصوص جماع صحیح است که نمیرسد به رتبه
دلیل بودن مطلب پانزدهم اگر بکند کاری که سبب کفاره است بعد از آن عارضی شود
چیزی که روزه را ساقط کند مانند بیمار شدن و سفر رفتن پس اظهر این است
که کفاره ساقط نمیشود و بنابر این اگر بشکند روزه را در روز آخر ماه رمضان بعد از آن
معلوم شد که آن روز عید بوده است پس کفاره لازم نیست و شاید در این جهت ظاهر اجماع
علما باشد و ظاهر این است که سفر رفتن با اختیار مانند سفر رفتن بی اختیار است
بنابر قول به ساقط نشدن کفاره اما اگر سفر در بجهت گریختن از کفاره دادن بعد
از آنکه روزه را خورده باشد این سفر نفعی در ساقط شدن کفاره ندارد
هر دو اشکال مطلب شانزدهم کسی که بشکند روزه رمضان را عمدا در حالی
که حلال داند گشودن آنرا و چیزی نگفته باشد که از آن چیز کشف شود که روزه باشد به بدیهه
از دین مانند خوردن و آشامیدن و جماع کردن پس آن کس از دین برگشته است
پس اگر یکی از پدر و مادر او یا هر دو مسلمان بوده باشند در حال بسته شدن نطفه
او در راه فطرت باشد بشهادت حق او شبهه بی سنجی کشتن است او و قبول نمیشود توبه
او در ظاهر این معنی که ساقط نمیشود کشتن او و لیکن توبه هر چند اظهر این است
که پاک میشود بدن او و درست است عبادت او و جایز است که بعقد نکاح زن بگیرد هر چند

زنا میتی خود ادعا کند بعد از آنکه شهود وفات لکن داشته باشند و جایز است که مالک
شود مالی را که بعد از توبه بهم رسانیده باشد و اگر ادعای شبهه نماید از او قبول
میشود اگر شبهه در حق او راه داشته باشد و اما اگر بدیه دعا در هر دو مسلمان نیافته
حقوق او مسلمان نبوده باشد پس او کشته نمیشود بلکه توبه بلعه میشود و اگر کسی که عمدا
نه انه خوردن روزه رمضان را و بخورد پس تنبیه میکنند او را حاکم شرع بهر قدر
که مصلحت داند و اگر دوباره بخورد روزه را پس باز او را تنبیه میکنند و اگر سه
باره بخورد روزه را کشته میشود بنا بر قولی و بعضی گفته اند در مرتبه چهارم او را
حد کنند و این احوط بلکه اظهر است و بنا بر دو قول ثابت نمیشود کشتن مگر بعد از
کردن در هر مرتبه در امام یا نایب او و تنبیه کردن آنها او را و بدون این کشته
نمیشود هرچند بیشتر از چهار مرتبه بخورد روزه را مطلب پنجم اگر مرد و زن او
هر دو روزه داشته باشند پس مرد بزور جماع کند با زن لیکن مرد دو کفاره لازم
میشود و اگر زن بخواهش خود اطاعت شوهر نماید پس هر یک از ایشان یک کفاره
لازم است و در صورت اول مرد را پنجاه تازیانه حد میزنند و در صورت دوم حد
زده میشود هر یک از مرد و زن بیست و پنج تازیانه این مضمون حدیثی بود و اصحاب
بانی حدیث عمل کرده اند و واجب است ایستادن برای حدیث پس آیا حکم در غیر
این صورت جاری میشود هرچند مردی که بزور جماع میکند مکلف نباشد و زنا کند
یا زن کنیز او باشد و فرقی نیست در زن میان اینکه متعه باشد یا زن دائمی
و فرقی نیست در زور میان اینکه شهوت رفع اختیار کند یا بترساند زن را از آنچه
در وجه چنانکه گذشت و باطل نمیشود روزه زن در هر دو صورت بنا بر اظهر
و اگر قبول کنیم که روزه او در صورت دوم باطل میشود پس دلیلی بر واجب بودن
قضا نیست و کفاره هم جمع میشود بزور با خواهش مانند آنکه در حال اول بزور
باشد و بعد بخواهش پس هر یک حکم خود را دارد و این در صورتی که بیرون نیاورد

و ثانیا

و ثانیا دخول کند در حالی که زن خواهش داشته باشد ظاهر است و مشکل است در صورتی
که بعد از زور زن راضی در دخول او بزنا در حال خواهشمند بودن زن باشد زیرا که این از حدیث
ظاهر نمیشود و مقتضی آنچه گفته اند علما در کسی که جماع کند در شب و در بین جماع
صبح طالع شود پس بر همان حال باشد که قضا و کفاره بر او لازم است و ادعی کرده اند
برای اجماع را این است که این صورت دوم هم مثل صورت اول است و اما مرد مسافری
که بزور جماع کند بزن روزه دار که مسافر نیست پس اظهر این است که کفاره بر مسافر هم
لازم نیست مطلب اشکال در این است که آیا جایز است جماعی برای مسافر بزور جماع
کند با کنیزان زن یا نه و اظهر این است که جایز نیست مطلب ششم کسی که عاجز شد
از دادن آن سه چیز در کفاره روزه رمضان روزه میگیرد هجده روز بنا
بر اظهر و واجب نیست که پی در پی بگیرد هجده روز را بنا بر اظهر و اگر نتواند که هجده روز
بگیرد و لیکن قادر بر بعضی شود پس آنهم چنین است اگر از آزاد کردن بنده و طعام دادن
شصت نفر مسکین هم عاجز باشد بنا بر اظهر و اگر از هجده روز روزه گرفتن و
بعد از آن [illegible] که از آن سه چیز بالعجز آورد پس چیزی بر او نیست و اگر
از هجده روز روزه گرفتن هم عاجز شد استغفار میکند بنا بر اظهر و معنی
عاجز شدن از آزاد کردن بنده و شصت روز روزه گرفتن واضح است
و لکن معلوم نمیشود از برای کسی که بتواند بعضی بنده آزاد کند یا یک ماه روزه بگیرد
اینکه اول تواند بنده آزاد کند و یک ماه روزه بگیرد و لکن در طعام
دادن شصت مسکین ملاحظه میشود که [illegible] بقدر طعام شصت مسکین
[illegible] اگر [illegible] کرده [illegible] از لازم [illegible] دادن [illegible]
و [illegible] که این [illegible] گفته اند [illegible] از [illegible] داشته
قیمت او را نیز [illegible] گفته است این است که روزه گرفتن هجده روز از باب
رخصت است پس کسی که [illegible] شصت را به بند و شصت مسکین را طعام دهد [illegible]

چیز نیست و این قول خوب است لیکن بسیاری از ملاها گفته اند در کفارها که کسی باید دو ماه
روزه بگیرد و عاجز شود هیجده روز روزه میگیرد و اگر از این هم عاجز شود از برای هر روزی
یک صاع یک طعام فقیری بدهد و ظاهر این ملاها این است که فرقی نیست میان کفارهای
مرتبه و کفارهای مخیر [illegible] از این سه چیز بکند هم عاجز شود [illegible] این از راه تتبع در بدل
نقل یکی صاع یکی است از روزه یک روز و اما مانند کسی که نذر کرده است که دو ماه
روزه بگیرد پس ظاهر نمیشود که انهم چنین است و هم چنین کسی که [illegible] لازم شده است
بجا آوردن هر سه چیز در کفارهای جمع شود از دو ماه روزه گرفتن خواه تواند [illegible]
[illegible] خواه نه و مولوی استغفار و توبه است با گفتن لفظ استغفر الله
[illegible] استغفر ربی [illegible] اگر توانایی هم پیدا کند بعد از
[illegible] بجا آوردن آن مطلب نوزدهم [illegible]
[illegible] کفارها [illegible] است [illegible] ظهر [illegible]
آدم زنده [illegible] ظهر [illegible] چند [illegible] غیر [illegible] او
جایز است [illegible] باب سیم [illegible] روزه مکروه است پس بعضی
از ان چیزها لذت بردن از زنان [illegible] بالیدن بدن به بدن
زنها و بازی کردن با زنها اگر شهوت [illegible] در این کار [illegible] ظاهر
و فرقی در این میان پیر و جوان نیست و بعضی از انها سرمه کشیدن است
سرمه ایکه مشک [illegible] داشته باشند بلکه [illegible] که [illegible] داشته
باشد که بحلق برسد [illegible] ظاهر و غیر این سرمه مکروه نیست کشیدن آن و بعضی از انها
خون گرفتن است که باعث ضعف شود خواه بحجامت باشد یا به رگ زدن و هم
چنین است رفتن بحمام هرگاه باعث ضعف شود و بعضی از انها [illegible] است
[illegible] ظاهر و بعضی گفته اند این حرام است
و بعضی گفته اند سبب وجوب قضا و کفاره است و بعضی غیر اینها گفته اند و اما

اگر به

اگر به حلق برسد پس انچه ظاهر است کراهت آن است و چیزی بر ذمه نیست و بعضی از انها
[illegible] است خصوص [illegible] جمع گفته اند که [illegible] بوئی است
[illegible] و بعضی ملاها [illegible] کراهت دارد
بلکه بوی خوب تحفه روزه دار است چنانکه روایت شده است و جمع میان این روایت
و میان [illegible] لذت در حال روزه باین است که بوی خوب را
از راه [illegible] که سبب است [illegible] لذت بردن [illegible]
[illegible]
[illegible] که بو میکرده
نرگس [illegible] که روزه [illegible] و بعضی از انها نشستن زنست در آب [illegible] ظاهر
[illegible] واجب است قضا
و بعضی دیگر کفاره [illegible] بعضی ملاها [illegible] هرگاه [illegible]
که [illegible] آب را و بعضی ملاها [illegible] که ذکر [illegible] ملحق بزن کرده اند
و بعضی از انها تر کردن جامه است بر بدن [illegible] تر کردن بدن [illegible]
آب بر بدن و نه نشستن مرد در آب و بعضی از انها [illegible] نیست
بلکه [illegible] روزه [illegible] عضوی [illegible] را
که [illegible] باب چهارم در شرطهای درست بودن روزه است [illegible]
[illegible] مطلب اول شرط است در درست بودن روزه عاقل و مسلمان
بودن پس درست نیست روزه دیوانه و کافر هر چند [illegible] کافر خواسته است روزه را
خواه کافر [illegible] که مسلمان شده [illegible] کافر شده [illegible] خواه غیر آن داده
اما [illegible] پس صحیح تر این است که آنهم شرط است و ظاهر این است که بالغ بودن
شرط نیست پس درست است روزه از طفل صاحب تمیز و اما بیهوشی پس بیشتر ملاها
بر این اند که روزه او باطل است هر چند بیهوشی [illegible]
دیوانگی و ظاهر این است که روزه او درست است [illegible] بیهوشی [illegible] نیت روزه را

کهنه نیست هر چند تمام روز بیهوش بوده زیرا که صحت می‌کند روزه را بار دیگر گفته‌اند روزه
دیگر بیهوش بوده و این مشکل است فورست است روزه از آدم خواب هر چند تمام روز
در خواب بوده اگر پیش نیت روزه کرده بود و ظاهر این است که اگر یک آن از روز
خواب بوده روزه از روزهای رمضان باطل است و اگر حاضر شود دیوانگی بعد از نیت روزه
پس اگر نیت درست بود آن روزه هر چند در وقت طالع شدن صبح دیوانه بوده
صورت نیت اگر یک آن از روز دیوانه بوده در آن روز مانند آنکه دیوانه شود پیش
از آنکه نیت کند و ما قدر شود تا ظهر شود و همین است اگر نیت کرده بخوابد و به هوش شود
تا ظهر شود چه جایز است بیشتر از روز در خواب و کسی که بخوابد عمداً نیت نکرده تا ظهر شود
واجب است بر او قضا و ظاهر این است که کفاره لازم نیست و اما حکم بیهوشی
و دیوانگی در روزه داری عمداً کار را بکند که مست یا بیهوش شود بعد از آنکه
از روزه را نیت کرده چیزی بعد از آنکه بیرون نیت کهنه نیست پس نیست درست
آن روزه در و اگر این کار را پیش از صبح بکند بعد از آنکه نیت کهنه بود
پس در آن روزه باطل است و ظاهر این است که قضا بر او واجب است بلکه نیت
واجب است کفاره زیرا که این در معنی آن است که عمداً روزه را شکسته کهنه نیست
مسئله درست نیست روزه از زن حایض و نفسا هر چند نزدیک
بغروب آفتاب حیض به بیند یا خون آنها بریده شود و همچنین بعد از صبح و اما
زن مستحاضه درست است روزه از او هرگاه به جا آورد آنچه
واجب است بر او که غسل‌های او را به جا آورد صورت نیت از روزه
واجب است قضا بر او اگر به جا نیاورد آنها را بنا بر مشهور اقوی بود اگر
که نکرده آن غسل‌ها را قضا است بر او هر چند قول است اظهر قول
این است که آن کار غسل نماز صبح و غسل نماز ظهر و عصر است و غسل شب

لم تزل

گذشته غسل شب پس اگر غسل نکرده بود از غسل‌های گذشته پس غسل بکند پیش از صبح از برای
پیش از آنکه واجب شده بود بر آن زن غسل دیگر و هر دو را یک غسل بکند و اگر منع از غسل کند
پس تیمم بکند و تیمم را به کفاره می‌آورد و تیمم را عوض غسل چنانکه در حیض و جنابت بود و همچنین
قضا اگر تیمم نکند و اما کفاره پس واجب نیست در ترک غسل نیز بنا بر اظهر و واجب نیست
بر زن مستحاضه در غسل کردن از برای یک شب از استحاضه عدد برای آن غسل‌های معهوده
در غیر استحاضه قلیله و وضو در استحاضه قلیله اگر چه نزدیک بود بعد از برای وضو
بنا بر اظهر پس اگر بیند حیض نکرده به از غسل و نماز در غیر استحاضه قلیله و بعد از وضو
و نماز در قلیله بعد از آن پاک شود پیش از نماز بعد پس واجب نیست بر او غسل و وضو
از برای نماز بعد زیرا که اصح عدم وجوب است و مراد از واجب نبودن وضو
آن وضو از برای پاک شده است و اگر این نباشد پس واجب است بر او وضو
کردن از برای نماز بعد زیرا که شرط نیست بریدن خون در وقت نماز بنا بر اظهر
در واجب شدن غسل بر این زن و حاصل آنکه بریده شدن آنچه سبب غسل بود بعد از
غسلی که پیش کرده بود به آنکه شرط نیست کردن غسل صبح پیش از صبح از برای روزه
زیرا که این غسل‌ها غسل است که واجب است از برای نماز و در نماز واجب نیست
که غسل پیش از صبح کرده شود با اگر نکرده بود غسل شب را و غسل صبح را بعد از صبح
روزه او باطل است اگر در صورت نکردن غسل شب غسل صبح را پیش از صبح
بکند و جمع کند میان هر دو غسل را یک غسل بکند روزه او درست است و ظاهر
از آنچه گفتیم آنکه زن هرگاه بعد از نماز صبح استحاضه شود استحاضه کثیره واجب
نیست بر او غسل کردن از برای روزه تا ظهر بود و ظهر پیش از نماز واجب است
غسل از برای روزه و نماز هر دو و همچنین هرگاه بعد از نماز ظهر و عصر استحاضه بهم رسد
پس واجب نیست غسل از برای روزه مسئله درست نیست [illegible] روزه از مسافری آنچنان
که نماز را دو رکعت می‌کند بخلاف مسافری که جایز نیست [illegible] دو رکعت کند

مانند بیمار و سفر و کسیکه بخود مشقت بیند و کسیکه قضا ماه رمضان ده روز دو ماه کفاره
کسیکه سیر دیر کرد و در جای ماند و پیر دن کفاره شده است از دست بندو ن
روزه سه قرچه جاء **اول** روزه بدل قربانی از آنکه کسیکه حج تمتع میکند و قربانی نیابد
و قیمت آن هم نداشته باشد روزه سه روز روزه میگیرد در مکه معظمه و هفت روز دیگر وقتی
که بر میگردد در خانه خود **دوم** روزه بدل روزه است که بدل گفتن شتر میگیرد کسیکه کوتاه
کفاره شتر از عرفات پیش از غروب کردن آفتاب بعمدا **سیم** روزه هم دیدن است کسی نذر کرده
پس گرفتن آن نذر کرده باشد در خانه هر جا یا که سفر تنها داده باشد که آن را مطلق نذر کرده باشد
که در خانه و سفر بگیرم پس اظهر اینست که در سفر جایز نیست که نقل آن
دیمجای غیر مدینه بردن خلاف ظاهر و پیر دن کفاره از بعض روزه کفاره گفتار
کفاره را در حال احرام و بعضی هر روزه که جبران بغیر روزه رمضان باشد
هر چه توان ضعیف از آن روزه مستحب پس در آن چند قول است احوط مطلق
حرام بفعل کردن آن نیست و نظر کرده شده روزهای طلب حاجت در مدینه
مشرفه و طلبی که حاجت مقصود به ما را علیه السلام به مدینه و دیگران
روزه اعتکاف در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مسجد کوفه و مسجد های دیگر **مطلب پنجم**
در بیت روزه از بیمار اگر ضرر داشته باشد از جهت بیمار شدن یا
یا طول کشیدن آن یا بهم رسیدن یا خوش دیگر یا از بیم حصل هم رسیدن دشوار
بجهت تشنگی یا گرما و ما بند اینها و معیار آن بودن بگمان آن است که در عادت
دار نیست هم رسیدن ضعف بسیار در کار نیست گمان ضرر و احتمال دارد
باعتقاد قول کافی بودن احتمال ضرر چنانکه کنه است در بیم از کافی بودن
حبس ضرر از تشنگی آب و جایز است تکیه کردن در گمان بر فهم خود
و تجربه خود بر قول طبیب هر چند طبیب کافر باشد و بر هر چیزی که ظن از آن

هر سه و در جایز بودن نگرفتن آن چاق روزه را هر گاه گمان داشته باشد که بسبب
روزه بیمار شود اشکال است و در جایز بودن اگر بعد از این حرف برجا که جایز نه نگرفتن روزه
و گمان ضرر هم رسید پس جایز نیست بدشواری گرفتن روزه و درست نیست و او قضا
لازم است **مطلب چهارم** آنکه شرط است که عبادت طفل صاحب تمیز شرعی است و بالغ بودن
شرط درست بودن آنها نیست و سزاوار است در اینجا متعرض شدن از برای نشانهای
بلوغ و بلوغ هم میرسد بچند امر **اول** بیرون آمدن منی است از فرج بیشتر خواه از مرد
و خواه از زن و خواه از خنثی خواه در خواب و خواه در بیداری و اما خنثی مشکل
یعنی آنکه از برای او فرج مرد و فرج زن هر دو هست پس بیرون آمدن منی است از هر دو
آن فرجها و بعضی گفته اند که اگر نه سال دارد و بیرون آید منی از ذکر او پس کافی است در
بالغ بودن او زیرا که اگر زن است بسبب داشتن نه سال بالغ شده است و اگر مرد است بسبب بیرون
آمدن منی از ذکر او و این دور نیست و لکن ظاهر میشود از مدارک اشکال در این وقت که حکم شود
که آنچه بیرون آید منی است پس بعضی گفته اند که کافی است تمام شدن نه سال از برای زنها با آنکه
آنچه بیرون آید صفتهای منی را داشته باشد و این بعضی از خود سخن نگفته است و گرد آنه ام
جمع وقت را و بعد از ده سال معتبر است زیرا که زن به سن رسیده اگر پس کافی نیست
دانستن قابلیت هم رسیدن آن و واجب نیست از پاک کردن بجماع و غیر آن تا دانسته
شود بلوغ غسل اگر بیابد در جامه مختص بخود یا در بدن خود منی را پس حکم میشود به بلوغ
مگر در جامه که مشترک باشد میان او و غیر او معتبر نیست بیرون آمدن آن است و هر
جای معتاد آن **دوم** روئیدن موی زبر است بر عورت و اطراف آن خواه مرد باشد
و خواه زن و خواه خنثی و خواه مسلمان باشد و خواه کافر و اعتبار ای نمود زرد
که موی حرام میگویند نیست و مشهور این است که روئیدن موی نشان این است که پیشتر از این
بالغ شده است و بعضی به لفظ چنین باید باشد که مطلع شدن بر آن پیشتر از آن
از پوست در کمال دور است پس ظاهر اطراف مقعده و زیر خصیها پس هر گاه به سن
اطلاع بعد از روئیده شدن آن پس دانسته میشود که پیشتر بالغ شده است پس لفظ ...

مایل است که زنان یا قتی انکه مو بیرون آمده است در بیشتر وقتها بعد از بلوغ است و نظر دیگر آن
مایل است که اول بیرون آمدن مو اول بلوغ است و ظاهر میشود فایده این در جایی که
معامله کرده باشد در کمتر زمانی که عادت کم گفته باشیم که مو بیرون آمده است در آن زمان
پس درست است معامله هر چند نداند هر چند نداند وقت بیرون آمدن آن را
زیرا که شرط درست بودن معامله بلوغ است نه دانستن آن اما موی ریش و زیر
بغل و سبز شدن سبیل پس ظاهر آنست که اعتباری به آنها نیست و ملحق کردن موی
ریش و سبز شدن سبیل به موی زهار [illegible] دانایان واجب است تفحص کردن
از زود شدن مو یا نه در این اشکال است و بعضی [illegible] در سخنهای علما
علما واجب دانسته باشند تفحص را چنانکه واجب دانسته اند در هر واجبی که شرط داشته
تفحص از داشتن شرط را در آنچه مرد بالغ بهم رساند واجب بودن [illegible]
[illegible] چنان داشته باشد بقدر [illegible] والتفات کرده اند علما در اینجا
[illegible] این منطق و شرط [illegible] در حال بالغ بودن را نا گفته شود
که این تفحص تکلیف است و طفل تکلیفی نیست و هم چنین است سخن در تفحص [illegible]
و ظاهر این است که بیرون آمدن مو هم چنین است هر گاه [illegible] طفل در جواب
چیزی که گمان بیرون آمدن مو کند پس تفحص میکند [illegible] که [illegible] دارد
یا نه [illegible] علما از برای واجب بودن تفحص از آنکه قابلیت
آن دارد که موی از او بیرون آمده یا نه چنانکه گذشت پس [illegible]
باشد که ذکر کرده اند در اینکه [illegible] بلفظ حلم در آیه [illegible] قابلیت
دانستن از برای بیرون آمدن [illegible] بیرون آمدن [illegible]
تفحص [illegible] قابلیت [illegible] بیرون آمدن [illegible]
[illegible] واجب [illegible] تفحص [illegible] که
قابلیت بلوغ نیست نه اینکه [illegible] که بلوغ [illegible] در صورت

شبهه

مشتبه بودن هم سینه آنها واجب نیست متعرض آن شدن سیم سن است و مشهور [illegible]
تمام شدن پانزده سال است در مرد و هم چنین در خنثی [illegible] ظاهر [illegible] تمام
شدن نه سال است در زن بنا بر مشهور اقوی و چهارم حیض و آبستن شدن است و ظاهر
این است که این دو نشان این است که بلوغ پیش از اینها هم رسیده و ظاهر میشود
فایده در جایی که اگر سر زند از آن زن عقدی پیش از اول حیض دیدن یا آبستنی
شدن او که آن عقد متصل شده باول آنها پس حکم میشود به صحت بودن آن عقد
و این مشکل است زیرا که حیض هر چند [illegible] پیش از تمام شدن نه سال ولکن احتمال
دارد که اول کلمه آن عقد را پیشتر از بالغ شدن گفته باشد مگر آنکه گفته شود
در اینها که ظاهر این است که بلوغ پیش از حیض هم رسیده باین قدر که آن عقد و ظاهر
در اینجا مقدم است بر اصل که آن هم نرسیدن بلوغ است پیش از حیض باین قدر و
و این سخنی خالی از زور نیست و اما خنثی مشکل پس حکم میشود به بالغ شدن او
[illegible] اگر اتفاق افتد [illegible] شدن او بیرون آمدن منی
از ذکر [illegible] او بالغ است چنانکه بیشتر علما گفته اند و آنچه گفته [illegible]
شدن [illegible] زن بودن او است مانند بیرون آمدن [illegible] از فرج زنی او و اینکه
مرد حیض [illegible] پس کافی است حیض شدن در بالغ بودن او زیرا که [illegible]
در این وقت که حیض [illegible] پس این قیاسی است [illegible] و این دور نیست
[illegible] که گفته است که زن [illegible] دیگر با آبستنی
کرده [illegible] سال [illegible]
[illegible] و ظاهر این است که کافی نیست اقرار کردن طفل
[illegible] ادعای [illegible] و مطلق خبر [illegible] هر چند [illegible]

طفل

و نشان ادنی کم شده که نتواند شاهد بگیرند از بر سال حفظ بلکه تکلیف است باکه میل نه
و نیت بر خبر او که او را امر کنند بکردن کارهای واجب و نهی کنند او را از کردن کارهای
حرام در واجب نیست بر ولی او بسبب اینکه عبادات او که فعل کنند عبادتها بلکه اینها مستحبات
و کافی است در ولایت سال طفل سخنی هر دو مادر او مگر از باب تنها دست هر گاه اینها
مقبول القاعده نباشند و اما تحتم شده پس بی نیت در باب شدن آنکه ابها دست
نبود و شیوع شدن و اما گفته شد طفل پس رفته اند جمعی بقبول کردن آن
و اظهر این است که قبول نیست بنا بر قول اول پس اظهر این است که قبول نمی شود مگر
اینکه سوگند کنند یا دعا بدان اگر در این کس باشد مزاحم او باشد زیرا که یکی از دو خصم
که با هم دعوی دارند هر گاه او کافی باشد که مطلع نمی شود در مطلب اینها مگر حفظ او
و آن مطلب از کارهای خفا است پس او در معنی منکر است و در برداشتن او را عموم
حدیث و الیمین علی من انکر پس اگر گفته شود که درست بودن سوگند او موقوف است
بر بالغ بودن او پس ثابت کردن بلوغ او بسوگند او درست نمی گوییم [illegible]
سخنی که مطلع نمی شود بر مطلب او غیر او هم در این صورت بالغ است پس تحقیق
این است که گفته شد طفل هیچ قبول نیست و هم حیلی است سخنی در ادعای حیض
و آنچه محقق شده است که در عده و حیض سخن زنان شنیده می شود پس آن در زنهای
بالغ است نه مطلق و اما [illegible] ثابت [illegible] گفته شد طفل زیرا
که علمای در حق [illegible] هر گاه [illegible] زهار در بالای عورت است روییده است
زیرا که بالای عورت [illegible] ظاهر [illegible] ثابت می شود
دویم سنت است عادت دادن طفلها بعبادت کردن و مختلف است حدیثها
در ابتدای وقت عادت کردن اینها در نماز پس در بعضی حدیثها سه سال
شش سال است و در بعضی زیاده از شش سال تا نه سال از برای تمیز و در بعضی غیر
غیر اینها است و این حدیثها حمل کرده میشود بر مرتبهای فضیلت یا بر تفاوت

قابلیت

قابلیت طفلها و اما روزه پس رفته اند جمعی بآنکه اول آن هفت سال است
اگر طاقت گرفتن آن داشته باشد و رفته اند بعضی از اینجماعت باین که سخت
سال اول سخت گرفتن بر اینها است و بیشتر از هفت سال جایز است عادت دادن
اینها و بعضی گفته اند که اول آن شش سال است و در دلیل این قول مذکور است
که اگر طاقت داشته باشند اینها و بعضی گفته اند که اول آن نه سال است و بعضی
گفته اند که اول آن هر وقتی است که تواند سه روز پی در پی روزه بگیرد و آنکه از حدیثها
فهمیده میشود ملاحظه طاقت است و شاید آنکه در حدیثها ذکر شده از شش سال
و غیره از باب مثال باشد یا حمل بر بیشتر باشد بلکه فهمیده میشود از بعضی حدیثها
عادت دادن طفلها بروزه گرفتن بعضی از روز هم اگر نتوانند تمام روز را
روزه بگیرند پس بدانکه ملاها اختلاف کرده اند در کیفیت نیت کردن طفلها
که آیا نیت وجوب میکنند یا سنت یا هر کدام را خواهند میتوانند نیت
کنند و تحقیق این است که درست نیست کردن قصد وجوب بهمان معنی حقیقی
که از برای نیت است و اما قصد یعنی در ذهن آوردن وجوب بجهت یاد گرفتن
طفل احکام را تا اینکه عادت کنند پس مانعی از آن نیست و اما بنا بر آنکه ما اختیار
کردیم از اینکه عبادتهای طفلهای صاحب تمیز شرعی است پس نیت سنت میکند
یا تصور کردن وجوب را دل نیز پس نیت میکنند که عبادتی که آن واجب است بر مکلفها
می آورم و این بجهت آن است که نیت قصد پس و اعتقادات و نیت
محض قصد و ظاهر این است که حکمت در عادت دادن طفلها این است که بعد از تکلیف
شدن عبادت کردن ناخوش طبع اینها نباشد نه اینکه بگردد عبادت موافق
خواهش نفس عادت کردن تا منافات با اخلاص داشته باشد پس منافی
نیست میان لازم بودن خالص کردن عمل از ریا و موافق عادت بودن و سبب
بودن عادت دادن از جهة زایل کردن ناخوشی طبع بودن است باب پنجم در قسمهای
روزه است و قسمهای روزه واجب است و سنت و مکروه و حرام و در این باب چند فصل است

فصل اول در روزه واجب است و روزهای واجب شش است روزه ماه رمضان و روزه
کفارها و روزه نذر و شبیه آن که عهد و یمین باشد و روزه قضا روزه واجب و روزه
بدل قربانی در حج تمتع و روزهای اعتکاف خواه اعتکاف واجب باشد و خواه روز دوم
سیم اعتکاف سنت و ما تعریف اینها مخصوص در دو قسم میکنیم قسم اول در روزه ماه رمضان است
و در این قسم چند مبحث است مبحث اول در ثبوت داخل شدن ماه رمضان است و آنها
چند امر است امر اول دیدن ماه است پس واجب است روزه گرفتن بر هر کسی که ماه را ببیند
هر چند یک نفر باشد که دیده باشد و هر چند هرگاه شهادت بدهد شهادت او را نشنوند
و هم چنین است ماه عید رمضان پس واجب است خوردن روزه بر هر کسی که ماه را ببیند
و قضا و کفاره بر خورنده نیست و گناهکار است اگر روزه بگیرد و اگر ماه در جائی
دیده شود و در جای دیگر دیده نشود پس اگر آنجاها نزدیک بهم باشند مانند عراق و بغداد
پس حکم آنها یکی است و اگر از هم دور باشند مانند حجاز و بغداد پس هر یک حکم جدا دارند
در نزد شیعه یعنی آنجا که دیده شده روزه بگیرند و آنجا که دیده نشده واجب نیست
روزه بگیرند و مراد به دور بودن از هم این است که نزدیک نباشند بجای طالع
شدن ماه و غروب کردن آن در آنجاها پس بدرستیکه گردی است زمین و سطح
آن بلندتر است از اطراف آن بنابراین صحیح پس مختلف میشود بسبب دوری پس طالع
میشوند ستارها در شهرهای سمت مشرق پیش از طالع شدن آنها در شهرهای
طرف مغرب و غروب میکنند ستارها در شهرهای سمت مغرب دیرتر از غروب کردن
آنها در شهرهای جانب مشرق و بعضی گفته اند که آن شهرهای طرف مغرب که میان
آنها و شهرهای جانب مشرق بقدر هزار میل باشد پس بتعقیب می‌افتد غروب کردن
آفتاب در آن شهرهای سمت مغرب از غروب کردن آن از آن شهرهای مشرق بقدر
یک ساعت و چیزی که ظاهر شدن روشنی در ماه بسبب دوری آن است از خورشید پس طول
کشیدن زمان غروب خورشید از […] در دیدن ماه در رفته است بعضی اهل
سنت […] بودن حکم بهم […] که در یک جا ماه دیده شده دیده نشده بهر اهل

ذیل

شهرها با

شهرها باید روزه بگیرند و بنابر قول این پس هرگاه ببیند ماه را کسی در جائی و سفر کند
بشهری که ماه در آن شهر دیده نشده باشد و ثابت نشود در نزد اهل آن شهر دیده
شدن ماه بگفته آن یک نفر یا گفته عدول واجب میشود بر اهل آن شهر قضا روزه
روزه داران کسی سفر کننده از جائی گرفته […] که ماه در آنجا دیده شده و نیز وارد
بشهری که ماه در آنجا دیده نشده باشد پس واجب است بر آن کس قضا روزه پس کاری
واجب […] کسی سفر کرده از شهر مشرق بمغرب روزه گرفتن نیست […]
هر کسی که سفر کند از مغرب بمشرق روزه گرفتن پس در یک روز […] مشکل میشود
بنابر مذهب شیعه اینکه معتبر آیا اول سفر است یا آخر آن و در نیت شبهه
بود اعتبار آخر سفر بجهت استصحاب حکم اول و بنا بر اول نیست احتیاط بگذرد
در جانب بخصوص حدیث ندارد و ظاهر واجب بودن طلب دیدن ماه است بلکه سنت است
و سنت است دعا خواندن در وقت دیدن ماه خصوص ماه ذی الحجه وارد شده است
مخصوص در حدیث خصوص دعائی که ابن ابی عقیل خواندن آن را واجب دانسته است
امر دوم شایع است و شایع خبر دادن جماعتی است بدیدن ماه هر چند آنها عادل
نباشند و آیا معتبر هم […] علم است در شایع یا گمان نزدیک بعلم یا مطلق گمان
و خوب تر آنها میانی است که گمان نزدیک بعلم باشد امر چهارم شهادت دو عادل
عادل است بدیدن ماه و اقوی شرط بودن دو مرد است خواه مانعی در هوا باشد و خواه
نه از خود آن شهر باشند یا از خارج و قبول نیست شهادت زنها هر چند چهار زن
شهادت بدهند و هر چند با آنها یک مرد باشد شهادت بدهد و موقوف نیست قبول
کردن شهادت دو مرد عادل بر حکم کردن حاکم شرعی پس قبول میشود شهادت
آنها اگر چه حاکم شرعی قبول نکند شهادت آنها را بسبب علم نداشتن بحال آنها و واجب است
که آن دو مرد دیدن هم بگویند صفتهای ماه را از […] ماه و جای آن و […]
مخالفت داشتن آنها با هم در […] مانند اینکه یکی از آنها بگوید اول
غروب کردن خورشید ماه را دیدم و دیگری بگوید دیدم ماه رمضان را در شب یکشنبه

[illegible]

پس بدین دو صورت شاید بهتر آن باشد که قرار شود دو واجب است که شهادت بدیدن
ماه باشد و کافی نیست که بگوید من علم دارم که امروز اول ماه است بلکه علم داشتن
باشد که رای شاهد یا رای حاکم بر خلاف یکی است در آنچه باعث شده که اول ماه است
و در صورتیکه این راند اند از شاهد ممیز شنه که از چه راه علم دارد پس اگر راه
گفت و موافق رای او است عمل میکند بشهادت او و اگر موافق نیست عمل نمیکند
و اگر شاهد بگوید که علم از برای من از شیاع هم رسیده پس ظاهر این است که این کافی است
و اما شاهد فرع مانند اینکه شهادت بدهند دو مرد عادل باینکه فلان کس گفت
که من ماه را دیدم و شهادت بدهند همین دو مرد یا دو مرد عادل دیگر باینکه فلان
کس دیگر هم گفت که من ماه را دیدم پس در این دو قول است اقرب این است که قبول
نمیشود و ظاهر میشود از کتاب تذکره اجماع بر قبول نشدن آنکه و در قبول شدن شهادت
حاکم شرع تنها باینکه من ماه را دیدم اشکال است و اختیار کرده است
شهید در دروس جایز قبول کردن را و ظاهر این است که مراد شهید در صورتیست که مراد
حاکم حکم کردن شاهد بودن آن روز اول ماه از راه علم خودش که از دیدن خودش ماه را
حاصل شده باشد و این دور نیست لکن با ملاحظه تفصیلی که بعد خواهیم گفت و اما
اگر بگوید حاکم امروز روزه گرفتنی است یا روز خوردن روزه است یا امروز اول
ماه است پس گفته است شهید در دروس در بحث (?) جایز بودن عمل کردن است
بقول او و از برای غیر مجتهد دیگر و بر مجتهد دیگر است که بپرسد از او که حجتی بر ثابت
شده تا بداند که موافق اوست در آنچه سبب آنکه درستی او ثابت شده است باشد
و لازم این افتاده است که مقلد غیر آن مجتهد که حکم کرده کافی نیست او را بحکم او
عمل کنند پس بنا کند اینها بر حکم حاکم و جهت بودن رفع نزاع داخل در تعریف
حکم هر چند نزاع بالقوه باشد و در مسائل حکم نزاعی نیست باشد خواهش میکند
فایده از نهی این تفصیل را زیرا که رفع شدن نزاع از میان دو مجتهد هم محتاج است

مجتهد

بمجتهد امر سیم دیدن ماه است پیش از ظهر و اظهر این است که این اعتبار ندارد
در گرفتن روزه و خوردن آن بلکه آن ماه از شب بعد آن روز است نه از شب پیش
امر ششم گردانیدن روز سی‌ام ماه رمضان سال پیش است روز اول ماه رمضان سال
بعد آن و اعتبار نکرده‌اند این را علمای شیعه با وجود اینکه چند حدیث بر این وارد
شده است و موافق است از برای عادت است در بیشتر وقتها بلکه رفته‌اند جمعی از علمای شیعه
باعتبار این اگر اتفاق افتد که در تمام سال مانعی در هوا بهم رسد که ماه دیده نشود
و این دور نیست زیرا که باقی نمی‌ماند در این صورت اعتمادی بر استصحاب بلکه دور نیست
که هرگاه این اتفاق در شش ماه شود هم بلکه کافی باشد در سه ماه و بیشتر زیرا که کم است که سه
ماه پی در پی سی روز باشد همه ولکن در کمتر سه ماه اظهر این است که هر سه ماه سی روز
حساب کنند و در زیادتر از سه ماه اعتبار شش را بکنند امر هفتم گفته است صدوق
که هرگاه ماه بعد از زایل شدن آفتاب بطرف سمت مغرب غروب کند پس ماه روز پیش است
و اگر نمایان شود سایه سر او در او شب پس ماه سه شبه است و اظهر آنست که اینها
اعتبار ندارند و هم چنین نقل شده است از صدوق که گفته است هرگاه ماه طوق
بهم رسیده باشد دایره از دور او نمایان باشد این نشان این است که دو شبه است
و این هم ضعیف است هر چند حدیث صحیح باین وارد شده است و بعضی گفته‌اند هرگاه
مانعی از دیدن ماه باشد پس شمرده میشود از اول رجب پنجاه و نه روز بعد از آن روزه
گرفته میشود و این نیز ضعیف است امر هشتم اعتبار شمار است و مشهور در معنی آن این است
که گردانیده شود شعبان بیست و نه روز همیشه و رمضان سی روز و چه وقت کامل
بیابیست بجهت حدیثهای بسیار که مخالف آن است که دیده میشود و مخالف عقل است
و عادت و قرآن و سنت پیغمبر صلعم بلکه اجماع علمای شیعه پس کو تش (?) قبله نمیشود
بان حدیثها و از اینجا معلوم میشود ضعیف بودن اعتبار جدول که ان گردانیده
ماه است سی روز و ماه دیگر بیست و نه روز تا آخر سال و لازم این افتاده است
بودن ماه شعبان همیشه بیست و نه روز خواه اول سال را محرم قرار دهند یا رمضان
دقیقه (?) امر نهم پیش از این دانستی که روز یوم الشک سنت است پس باید

نگرفتن روزه در این روز ولکن اگر دیده نشود ماه در شب بیست و نهم رمضان پس واجب است
گرفتن قضای آن روز و هم چنین هرگاه ثابت شود دیدن ماه در شب سی ام
شعبان و اگر ثابت نشود پس واجب است گردانیدن شعبان سی روز و گفته اند
جمعی که این حکم در همه ماهها است یعنی هرگاه مشتبه شود اول ماه پس گردانیده
میشود ماه پیش از آن سی روز و نقل نکرده اند در این خلافی را به اختلاف کرده اند
در صورتی که در این همه ماهها ماننده نشده است دیدن پس گفته اند بعضی علما که
همه ماهها را سی روز قرار داده میشود و بعضی علما اعتبار کرده اند [illegible]
از نشانها و عادت [illegible] است بکم بودن شش ماه در عرض سال و ظاهر این است که مراد
این بعضی این است که هر ماهی را خواهند ملتفت نه اینکه [illegible] کم قرار دهد نه اینکه جایز نیست
کم کردن شش روز از یک ماه یا دو ماه مثلا و بهتر این است که بگردانند ماهی را سی روز
و ماه بعد از آن یک روز کم تا سال تمام شود هر چند که اتفاق می افتد دو ماه پیدر پی کم باشد
بلکه ما دیده ایم که سه ماه پیدر پی هم کم بوده است و بهتر در این وقت اختیار کردن [illegible]
ششم است دیدیم کسی که در حبس باشد و اسیر کافرها باشد هرگاه مشتبه شود براو ماهها
پس اجتهاد میکند و روزه میگیرد در وقتی که گمان غالب او از رمضان داند فرو نیست
ادا و قضا نیت پس اگر اشتباه مستمر باشد همان روزه که گرفته کافی است و اگر ظاهر شود که
گذرد ماه رمضان بعد پس اولی است که کافی بودن و اگر ظاهر شود در غیر رمضان بعد
پس اگر همه روزه قبل از رمضان بعد یا بعضی آن قبل از رمضان پس [illegible] کافی است
و اگر همه پیش از رمضان بعد پس همه را قضا میکند و اگر بعضی آن پیش از رمضان بعد
پس همان بعضی را قضا میکند نه غیر او را و جاری کرده است بعضی علما همه حکمهای رمضان را
از اعتبار عید و حرام بودن روزه گرفتن روز عید و واجب بودن دادن فطره
و واجب بودن کفاره در فاسد کردن بعضی روزها و غیر اینها در آن وقت که گمان
کند رمضان قرار داده است و دلیل واضحی در این نیست مگر در لازم بودن پیدر پی
گرفتن روزها و تمام کردن سی روز اگر دیده نشود ماه در شب سی ام و اما هرگاه اجتهاد
کرد و گمانی از برای او هم نرسید پس [illegible] این است که اختیار دارد در معین کردن

کمتر از کم بودن [illegible]

هر ماهی

هر ماهی که اراده کند بجهت آنکه میان دو ماهی که معین میکند آنها را در عرض دو سال کمتر از
یازده ماه نباشد و واجب نیست اینکه تحقیق کند که آیا آن موافق رمضان بوده است
یا مخالف آن در صورت اشتباه و احتمال است اظهر این است که واجب است بجهت ظاهر بودن
بعضی حدیثها در وجوب بجهت آنکه در زیادات کتاب مقنعه و غیر آنها نقل شده است
و جاری کردن حکمهای رمضان در صورت هم رسیدن گمان مشکل تر است از صورت
هم رسیدن گمان و [illegible] است دست برداشتن از ماهی که اختیار کردن هرگاه بعضی از آن روزه
گرفته باشد و اختیار کردن ماه دیگر و ظاهر لازم بودن پیدر پی گرفتن در اینجا هم
و اگر اسیر ماهی را به نیت سنت روزه بگیرد پس بعد ظاهر شود که آن ماه رمضان بوده پس
کافی است مانند روز [illegible] که [illegible] صحیحی [illegible] در کتاب مقنعه نقل شده است [illegible]
در وقت واجب [illegible] بعضی [illegible] چیزها است که گفتیم و در وقت مرخص بودن [illegible]
آوردن آنها اما پس آن طالع شدن صبح دوم است مگر [illegible] پس واجب است پیش
از صبح بقدر وقت غسل کردن [illegible] حقیقت صبح دوم در کتاب صلوة و اما دوم
پس آن غروب آفتاب است و [illegible] غروب [illegible] ظاهر شدن سرخی سمت مشرق گفته اند
و جمعی پنهان شدن قرص خورشید را و پنهان شدن آن کافی دانسته میشود برابر شدن
روشنی از جاهای بلند مانند کوهها و درختهای بلند و این قول خالی از قوت نیست
و قول اول احوط است و عمل بر قول اول است و سنت است پیش از گشودن روزه نماز [illegible]
بجهت عموم آنچه وارد شده است از اخبار و حدیثها از بهتر بودن اول وقت خصوص
نماز مغرب و آنچه دلالت میکند بر مستحب [illegible] دعا روزه دار و غیر اینها از [illegible]
و لهذا این ظاهر میشود سنت بودن [illegible] اختیار گشودن روزه از نماز خفتن نیز
و ظاهر این است که هرگاه گشودن روزه [illegible] باشد نه اینکه [illegible] خوردن
متعارف باشد هر چند [illegible] بهتر است [illegible] کرده شده است [illegible]

گشودن روزه کسی که از طلیعه زاد منتظر باشد در چیز خوردن و کسی که نزاع کند با دیگری
از جهة گرسنگی و تشنگی سزاوار است که خوف شود از آن از رنگرزی شیطان
و پوشیدن او امر را پس باید که حکم کند بالغی که دیشیطان در پیش گرفتن
بخوبی بهانه قدر توانائی پس هرگاه توانائی نداشته باشد یا ضرر داشته باشد برو بعقب
انداختن گشودن روزه پس باک نیست پیشی انداختن بلکه گاهی واجب میشود و ظاهر
این است که حکم همین است هرچند وقت فضیلت نماز هم رفته باشد **بحث سیم** در شرطهای
روزه است و گذشت سخن در شرطهای درست بودن روزه و باقی ماند سخن در شرطهای واجب شدن
آن و قضای آن و درین بحث دو مطلب است **مطلب اول** در شرطهای واجب شدن آن است و آنها
چند امر است **امر اول** بلوغ و عقل است پس واجب نیست روزه بر طفل و نه بر دیوانه و بیهوش
و اگر عذر اینها زایل شود پیش از صبح یعنی بالغ شود و عاقل بهوش آید واجب است بر او آن
روزه گرفتن و اما اگر بعد از صبح زایل شود عذر اینها پس قدر اقوی در طفل این است که واجب
نیست که آن روز را روزه بگیرد هرچند کاری که فاسد کننده روزه است نکرده باشد
و هرچند نیت روزه کرده باشد و هم چنین است دیوانه و اینها از آن در میان روز عاقل شده پس احوط
واجب بودن تمام کردن روزه است چنانکه گذشت در شرطهای درست بودن روزه و هم چنین است
بیهوش بنا بر آنکه ترجیح دادیم درست بودن روزه او را اگر پیش از بیهوشی نیت کرده
بود و اما اگر نیت نکرده پس اقوی این است که بر او واجب نیست روزه آن روز چنانکه ظاهر
متاخرین است **دویم** چاق بودن است پس واجب نیست بر بیمار روزه هرگاه ضرر داشته
باشد او را بلکه درست نیست و واجب است بر او اگر پیش از صبح چاق شود بعد از صبح
پس اگر پیش از چاق شدن داخل از صبح کاری که فاسد کننده روزه است نکرده
باشد پس بر او واجب نیست روزه آن روز و درست نیست بلکه سنت است بجای آوردن
کارهای که [illegible] کننده باشد و اگر کرده است کاری که فاسد کننده روزه باشد
پس واجب است بر او روزه آن روز و ظاهر این است که خلافی در این نباشد **سیم** این است

که مسافر نباشد بلکه

که مسافر نباشد بلکه این است و جز این نیست که روزه واجب است بر حاضر و کسی که حکم
حاضر دارد مانند کسی که در سفر قصد ماندن ده روز در جائی کند و کسی که بسیار سفر کند
و کسی که سفر او معصیت باشد و مانند اینها چنانکه گذشت در نماز پس روزه واجب نیست
بر مسافر و درست نیست هرگاه عمدا با دانائی بمسئله روزه گرفته باشد و نادان بمسئله
معذور است و درست است روزه او مگر آنکه در بین روز دانا شود بمسئله پس واجب است
که روزه را بگشاید و اگر نگیرد درست نیست و ظاهر این است که معذور بودن نادان
اصل واجب بودن شکستن روزه است در سفر و اما فرعهای مسئلهای آن بعد از دانستن
اصل اجمالا [illegible] و اما نادان معذور نیست و قیاس نمیشود بر فراموش کننده و مانند آن
او پس درست نیست اگر روزه بگیرد بجا آورد مانند آن که واجب است قضای آن و معذور نیست
کسی که فراموش کرده باشد که در سفر است و واجب است بر او قضا اگر روزه هم گرفته باشد
و اگر در بین روز بخاطرش آید واجب است بر او گشودن روزه و قول بمعذور
بودن فراموش کننده ضعیف است و ظاهر این است که فراموش کننده مسئله هم چنین است
و مسافر هرگاه برود که داخل شهر خود یا شهری که قصد کرده ده روز در آنجا بماند
میشود جایز است از برای او گشودن روزه در سفر و بهتر این است که بگذارد تا داخل آنجا
شود پس اگر پیش از ظهر داخل شود پس اگر در سفر کرده است کاری که فاسد کننده روزه
پس دیگر سنت است که بکند و اگر نکرده است پس نیت میکند و روزه میگیرد بر سبیل
وجوب بدون خلاف ظاهرا و اگر بعد از ظهر داخل شود پس واجب نیست روزه
و درست نیست و ظاهر این است که در این هم بنا نشده و آنچه نسبت داده شده است بشیخ
از واجب بودن گرفتن روزه اگر کاری که فاسد کننده روزه است نکرده باشد پس آن
واضح نیست و سنت است که کاری که منافی روزه است نکند هرچند در سفر کرده باشد
چهارم خالی بودن از خون حیض و نفاس است پس واجب نیست بر حایض و نفسا

و درست نیست اگر بگیرد **مطلب دویم** در شرطهای قضات پس بعضی از آنها شرط است در حال بالغ و عاقل بودن پس قضا نمیکند روزهائی را که در حال طفل بودن و دیوانه بودن نگرفته است و اما بیهوش پس در واجب بودن قضای روزه که نگرفته است خلاف است اظهر این است که واجب نیست خواه پیش از بیهوشی نیت روزه را کرده باشد و خواه نه و بیهوشی پیش از داخل شدن رمضان باشد یا بعد از داخل شدن آن و خواه خود کاری کرده باشد که بسبب آن بیهوش شده باشد یا نه و آن کار حرام باشد یا نه حاصل گرفتن قضا خصوصاً هرگاه پیش از بیهوشی قصد گرفتن روزه را داشت پس آنگاه بیهوش شد و خصوصاً هرگاه بیهوشی او بسبب کاری باشد که خود او کرده باشد و اما کسیکه همه روز در خواب باشد و نیت روزه را پیش از خواب کرده باشد و کسی که فراموشی کرده باشد واجب بودن روزه را پس نگرفته باشد اما پس واجب است بر آنها قضا و بعضی از شرطهای قضا مسلمان بودن است پس واجب نیست قضای روزه که در حال کافر بودن نگرفته مگر اینکه مسلمان شدن و اما آن روزی که مسلمان شده است در آن روز پس اگر پیش از صبح مسلمان شده پس واجب است بر او قضای آن روز اگر روزه نگرفته باشد و اگر بعد از صبح مسلمان شده و کرده است کاری که منافی روزه است پیش از مسلمان شدن و بعد از صبح پس واجب نیست قضای آن روز و اگر نکرده است کار منافی روزه را پس اگر بعد از ظهر مسلمان شده پس نه روزه آن روز بر او واجب است و نه قضای آن و اگر پیش از ظهر مسلمان شده پس اظهر نیز این است که نه روزه آن روز و نه قضای آن بر او واجب است و بعضی گفته اند واجب است آن روز را روزه بگیرد و اگر نگیرد لازم است قضای آن را بگیرد و اما کسی که از اسلام برگردد پس واجب است بر او قضای روزه‌هائی که نگرفته است خواه پدر و مادر او هر دو یا یکی از آنها مسلمان باشند در حال بستن نطفه او و خواه هر دو کافر باشند و خود او مسلمان شده باشد

و از دین برگشته کافر شود و خواه پیش از ظهر برگردد از اسلام و مسلمان شود و خواه بعد از ظهر پس قضا میکند روزه‌هائی را که از اسلام برگشته بعد هر چند روزه گرفته باشد و مشکل میشود در پسی بنا بر قول جمعی از علمای شیعه که این قول این است که توبه کسی که از پدر و مادر او یا هر دو مسلمان باشند در حال بستن نطفه او و کافر شود قبول نمیشود هیچ یا اینکه گفته اند قضا بر او واجب است و حال آنکه از جمله شرطهای درست بودن قضا مسلمان بودن است زیرا که لازم می آید تکلیف بما لا یطاق و اگر بگوئیم که این تکلیف بما لا یطاق جایز است بلکه خود او کسی است که سبب آن شده پس وارد می آید اینکه طلب کردن چیزی که ممکن نباشد از الجمله از حکیم قبیح است مگر اینکه گفته شود که مراد از تکلیف بقضا این است که آن کس عذاب کرده میشود برای آن هر چند بعمل آوردن از او ممکن نباشد برای اینکه ما اختیار کردیم آنچه را که موافق است در برابر جمعی از محققین که آن قبول شدن توبه او باشد پس اشکال نیست و وجه اینکه وارد شده است در قبول شدن توبه او یا حمل میشود بر اینکه سبب توبه او از او ساقط نمیشود پس هلاک میشود بدن او و درست است عبادات او و لکن بر نمیگردد به او مال او و زن او و هر چند اینکه رای بعضی از توبه او زایل نمیشود باین که آن میشود و سبب آن زن بگیرد و حق زن پیش از شوهرش بعد از تمام شدن عده اش و یا حمل میشود بر اینکه او توبه نمیکند یعنی توبه کردن او را احتیاط که دلالت میکند برای بعضی حدیثها و این منافات ندارد با قبول شدن توبه او و اگر توبه کند و کرد پس او در حکم مسلمان است و اگر مسلمان روزه بگیرد و در میان روز برگردد از اسلام و بعد از آن مسلمان شود پس در این دو قول است اقوی دو قول این است که روزه او باطل میشود و در واجب بودن گرفتن قضای آن اشکال است هر چند گرفتن

احوط است و اما شیعه‌ها پس واجب نیست بر ایشان قضا هرگاه شیعه شوند اگر روزه را بطریقی که در
میان ایشان متعارف است گرفته باشند و اما کافر مسلمانها مانند ایشان که پیغمبر یا یکی از امامها
یا غیر ایشان را خدا دانند و ایشان که غلو میکنند یعنی امامها را پس واجب است بر ایشان قضا هرچند
بطریقی که خود ایشان را درست میدانند گرفته باشند روزه را و تمام میشود این مقام بذکر چند
امر اول واجب نیست پی در پی گرفتن قضای رمضان بلکه مستحب است آن و در پی با بودن
فضیلت پی در پی گرفتن را کسی که شش روز یا ده روز و بیشتر قضا بر ذمه او باشد یا آنکه
شش روز یا بیشتر را از پی در پی بگیرد دویم واجب نیست فوراً در قضا و قول به فوری
بودن آن است بلکه وقت آن وسیع است تا وقتی که گمان مردن نکند یا تنگ شدن وقت
آن به نزدیک شدن رمضان سال بعد و هم چنانچه ترتیب واجب نیست یعنی که واجب نیست
که قضای روز اول را اول بگیرد و دویم را دویم تا آخر و کافی است قصد مطلق قضای رمضان
و عدد و نیت معین کردن اینکه او روز قضای کدام روز است بلکه بعکس ترتیب هم ملتفت
گرفت که قضای روز دویم را مثلاً اول بگیرد و قضای روز اول را آخر و ظاهر است
که اکتفا کند بقصد مطلق قضای رمضان و بهتر از این ملاحظه ترتیب است و ظاهر
آنها این است که ترتیب واجب نیست میان قضای رمضانها و میان باقی واجبها هم چنانچه
میان باقی واجبها و تحقیق این است که اگر نذر معینی باشد ... بدارد و اگر نذر معینی
نباشد اختیار دارد در پیشی و پسی بجا آوردن ایشان مگر اینکه تنگ شود وقت قضای رمضان
اول این است که جایز است که در یک وقت ... بیشتر میگیرد سیم در جایز بودن گرفتن روزه سنت از برای کسی که روزه
مطلق و دویم این است واجب بر ذمه او باشد و جایز بودن آن چند قول است اول ... این است که جایز
که جایز نیست مطلقا
نیست اگر آن روزه واجب که در ذمه اوست قضای رمضان باشد و اگر آن نیست
و سیم
جایز است و قول میانه بهتر است و آن قول بیشتر علما است چهارم کسی که نگرفته باشد
روزه تمام رمضان یا بعضی از آن را بسبب بیماری پس اگر بمیرد در اثنای بیماری پس واجب
نیست قضا کردن از برای او و مستحب دانسته‌اند قضا کردن را جمعی و ...
اما علما ... باشد ... زیرا که دلیل مستحبات ... میشود ... معنی

که ظاهر میشود

که ظاهر میشود از بعضی حدیثها محمول است بر اینکه ... واجب بودن بگیرد پس جایز است از برای
ولی آن مرده قضا کردن یا قصد و نه اجیر گرفتن و دران بای قصد و نه ... ه
از برای او بگیرد ... قصد و ... اصحاب ... که مستحب است که ولی ... انچه را
که مرده ... از ... است ... هم چنانچه است اجیر گرفتن و تبرع کردن
و اگر آن بیماری ... بماند تا رمضان سال بعد پس ... این است که قضا واجب نیست
بلکه از هر روزی یک ... از طعام که ... و ... در ... اند جمعی
قضا و بعضی گفته‌اند هم قضا بگیرد و هم ... طعام را از هر روزی ... و قول اول اقوی است و قول
سیم احوط است و ... این است که کفاره مکرر ... بسبب ... اما اگر ...
فوت شود روزه رمضان ... بیماری ... بعد ... حکم ... فوت شدن روزه
یک رمضان است ... بیماری ... قضا و لازم بودن کفاره
... رمضان ... کفاره
آن ... و بعضی گفته‌اند که آن ... است ... و ...
و بعضی گفته‌اند ... مستحب است و ... نیست و اما کسی که ... کفاره را ... به ...
پس بعضی گفته‌اند که ... است که زکات میگیرد ... فقیر بودن نه از راه ...
و ... داربودن پس آن کس فقیر ... مسکین‌ها خواه ... داده اند
و بعضی که ... هم ... و ... این است که ... مسکین ... بر قول
آن بعضی معتبر خواه ... از ده ... بعضی ... عادل بعضی در ...
که عادل بودن را معتبر دانند ... زکوة ... بر دلیل این اعتبار
... نیست ... اعتبار ... احوط ... خصوصاً ... ده ... بعضی ...
این است که معتبر نیست که این کفاره ... مسکین ... پس جایز است دادن
کفاره ... را ... مسکین و بعضی گفته‌اند که شرط ... دادن و این
ضعیف است ... دادن ... یک مسکین ... است
... دارد ... است ... آدم ... که ناخوش

که واجب نیست و غیر اینها اما آنچه صریح دران گفته‌اند که با بیچ نفر نو ادمانه چاکه نه علاوه از زادن سبقت بغیر ممکن بود مانند آن پس گفته است و لازم نبودن زادن آبان شماره اگر ممکن شود اگر روزه نگیرد تمام ماه یا بعض آن از سبب که غیر بیماری باشد مانند سفر یا غیر سبب گرفتن شده بیخ تن یکه بجز بعض ماه را بسبب سفر و بعض دیگر آن از سبب بیماری

و بیماران بیمار بود بجانه تا رمضان دیگر بعد پس اظهر این است که اینها هم مانند آنست که بسبب بیماری تنها خلاص شده و ظاهر این است که اگر نگیرد روزه را بسبب بیماری و غیر بیماری هیچ یک نبود اگر نتن قضا تا رمضان دیگر پس مانند کسی است که خلاص شده روزه را بسبب بیماری و آن بیماری تا ماه دیگر رمضان نبوده و مخفی است اگر چه دیدن روزه و منع از کردن قضا آن هر دو غیر بیماری باشد وجه ظاهر این است که ترک کند قضا را در غیر صورت تعلل بسبب بیماری در میان ماه و نه تا رمضان دیگر و ترک کند تصدق را نیز در صورتی که مانند این صورت بود با وجه کردن قضا و اما اگر بیماری تمام تا رمضان دیگر نبود پس واجب است کردن قضا و جایز نیست تصدق آن از رمضان دیگر پس اگر نگیرد قضا را پس مشهور این است که اگر گرفته است پس واجب است بر او قضا و تصدق هر دو و اگر به سبب اهمال نگیرد پس همان قضا بر او واجب است و مراد از سبب اهمال آنست که عزم نکرده بود بر گرفتن قضا تا داخل شود رمضان دیگر یا به سبب عذری که باز مانده تا داخل شود رمضان و مراد از عزم نکردن این است که عزم کردن قضا را داشته باشد در وقتی که دست داد از او فوت و بعضی از او بر آن تا آنچه بر وسیع نبودن وقت پس هم این از کردن قضا تا بیماری رمضان دیگر و بعضی گفته‌اند که واجب است قضا نه تنها در هر صورت و صریح جماعتی از علما

که ظاهر جمعی از قدما این است که هرگاه توانست بگیرد قضا را و نگرفت تا رمضان بعد واجب است بر او قضا و تصدق هر دو خواه مسامحه کرده باشد در گرفتن و خواه نه و دلائل قول‌های دیگر و پیش‌تر در شرح لمعه ظاهر وجه بودن قضا کردن از جانب مرده است و حکمهای آن و ماچه نکفتیم در کتاب غایت حکم‌های قضای نماز را از جانب مرده پس میگوئیم نماز و روزه هر دو را در اینجا میگوئیم که جمعی واجب بودن قضای نماز و روزه از جانب مرده چیزیست که شناخته شده است از مذهب شیعه بر خلاف سنیها بنا این نقل شده است از ابن ابی عقیل خلاف در واجب بودن روزه و آن ضعیف است و شیخ در اینجا در چند مقام است اول در معنی بودن آن نماز و روزه که از جانب مرده واجب است قضا کردن آنها اما نماز پس آنچه ظاهر منقول از بعضی اصحاب نسبت دادن قول مشهور آن هر نمازیست که مرده نکرده باشد و نیست جدا از منافی با اینکه آن نمازیست که نکرده باشد از جهت عذری مانند سفر یا مرض و در نیت جمعی با اینکه اگر مرده نکرده پنج نماز را پس واجب است نکرده میخواهد قضای آنرا از جانب متعهد بکند و میخواهد تصدق میدهد از هر رکعت یک مد و اگر از این عاجز شد پس از هر چهار رکعت یک مد و اگر از این عاجز شود پس از نماز روز یک مد و از نماز شب هم یک مد و بعضی گفته‌اند آن نمازیست که نکرده باشد از جهت بیماری آنکه آن مرده بیمار داشته قبل از مرگ از جهت منصرف شدن حدیث‌ها مگر آن وجه که لازم آید دشوار بودن و هرگاه از سبب بیماری نکرده باشد که بیمار دشوار باشد جمعی از این نکرده و وجه آن ظاهر حکم آنها در باب کردن قضا صوم و حضور ...

نبودن پسر بزرگتر از دست هرچند بغیر او پسری دیگر نباشد مانند جوه که به پسری
که از او پسر بزرگتر نباشد چنانکه صریح این را جمعی گفته اند و در شرط بودن بالغ
بودن آن پسر در وقت مردن پدر اشکال است و اظهر این است که شرط نیست و جزم ندارد
متوجه شدن خطاب او در حال صغیر بودن چنانکه جزم ندارد در هنگام بالغ شدن و حاجت
باشد و مطلع شود بر مردن پدر حتی بعد از مدتی و اگر پسری داشته باشد که به بیرون آمدن منی از او
بالغ شده باشد یا بر دیدن مو و پسر دیگر داشته باشد که بزرگتر از آن پسر باشد و لکن بالغ
نشده باشد پس در این خلاف است و اظهر این است که بر آن پسر بالغ واجب است چنانکه
اداء اولی است به برداشتن مرده و اذن دادن در نماز کردن بر مرده و غیر اینها
و اگر هر دو پسر بالغ باشند پس بر آن واجب است که بزرگتر است هم چنانی است هرگاه
هیچکدام بالغ نباشند و اما در حبوه پس اظهر این است که با آن پسری میدهند که بزرگتر است
خواه پسر دیگر بالغ شده باشد و آن پسر بزرگتر بالغ نشده باشد و خواه هیچکدام بالغ
نشده باشند و خواه هر دو بالغ شده باشند زیرا که حدیثها در حبوه بلفظ بزرگتر
وارد شده است و در قضا از جانب مرده بلفظ ولی و لفظ اولی و آنچه در
بعضی حدیثها است از لفظ اکبر در قضا از جهت این است که غالب این است که پسر
بزرگتر زودتر بالغ میشود پس اعتبار بلفظ اکبر در قضا نیست و اگر چند پسر
داشته باشد مرده و همه آن پسرها در سن مساوی باشند پس بعضی گفته اند قضا از
همه ساقط است و بعضی گفته اند بر همه واجب است بر وجه کفائی یعنی که اگر یکی از اینها
او را بعمل آورد از دیگران ساقط میشود و اگر نزاع کنند پس از میان اینها قرعه زده
شود و اسم هر کدام بیرون آمد او بکند و اظهر آن است که قضا در میان اینها
قسمت میشود مساوی و اگر در اینجا کسری باشد مانند اینکه اینها دو فرزند باشند و پنج
نماز هر یک دو نماز میکنند و یک نماز میماند که بر هر یک از اینها نصف نماز میرسد پس واجب است
آن کسر بر همه اینها بواجب کفائی و احتمال دارد که حکم بقرعه شود و هم بر هر کسی
کسری که تفریع یابد کرده باشند و مانند کسر است صورتی که بر ذمه مرده یک نماز باشد

ولی قضا نشده و خصوصاً بنابر قول باینکه ولی حق باید قضای نماز مرده را بکند و میتواند
غیر را اجیر کند و اما روزه پس حکم نسبت بآن گفته شده است مشهور نیز این است که هر روزه را که مرده
نگرفته باشد ولی او باید قضای آن را بگیرد مانند نماز خواه روزهٔ رمضان باشد و خواه
روزهٔ واجب دیگر و خواه از برای مرده مالی باشد و خواه نه و اگر از برای مرده ولی نباشد
پس تصدق کرده میشود از اصل مال او از هر روزی یک مد و در اینجا قولهای دیگر
هست و اظهر همان قول است که در نماز اختیار کردیم هرچند نسبت بآنچه گفته اند
هم داده شده بود در هر نمازی که مرده نکرده باید ولی قضا کند پس در اینجا تفصیلی
دیگر در روزه هست و گذشت اشاره ببعضی آن تفصیل مثل اینکه مرده روزه را بگیرد
بسبب بیماری و نتوانست قضا کند تا مرد پس واجب نیست بر ولی او قضای آن
روزه بلکه مستحب است و اگر نتوانست بگیرد قضا را در سفر نیت و ولی اقوی این است که واجب
بر ولی چنانکه این مشهور است و اگر بسبب سفر روزه را نگرفته بود پس مشهور اقوی این است
که اگر توانست بگیرد قضای آن را و نگرفت پس واجب است بر ولی قضای آن و اگر نتوانست
بگیرد پس واجب نیست بر ولی و رفته اند جمعی بوجوب قضا بر ولی در صورتیکه
که بسبب سفر نگرفته باشد مرده روزه را هرچند نتوانسته باشد بگیرد قضای آن را و
باشد و هرچند سفر او سفر واجب باشد و نتوانسته باشد که قصد اقامه بکند
و اقوی قول مشهور است و حدیثهایی که دلالت میکنند بر خلاف قول مشهور حمل کرده
شده اند بر مستحب بودن قضا کردن ولی و ظاهر این است که سفر مباح هم از جمله عذرها است
هرچند توانسته قصد اقامه ده روز در جائی بکند و قضا روزه را بگیرد و بعضی
گفته اند در سفر مباح اگر میتوانست قصد اقامه ده روز بکند و قضا را بگیرد
و نگرفت واجب است بر ولی قضا و اظهر در بیماری و حالی که بیرون از سفر است نیز اینست
اینکه حکم با حالی از سفر چنانکه در بیماری است دیدم در اینکه آیا لازم است که واجب است
بر او قضای نماز و روزه مرده و اظهر این است که واجب نیست مگر بر پسر
بزرگ او و ظاهر این است که این مذهب بیشتر علما است و ظاهر این است که

یا یک روزه اشکال میشود در صورتی که بر ذمه مرده نماز دو رکعتی و سه رکعتی یا چهار رکعتی باشد
زیرا که ممکن نیست قسمت کردن آنها را و ممکن است عمل بقرعه و نزد من نیست حاصلی
که لفظی برای آن کرده باشد و اگر بنا گذاشته شود بر اجیر گرفتن ملیتی آن مساوی قسمت کرده
بودن در سهمی ممکن است ، نه اینکه ثابت شود از برای مرده دو پسر از دو زن در یک وقت
زیرا که هر طفلی از شکم بیرون آمده است نه البته نه از نطفه و گاهی بسته میشود نطفه آخری
پیش از بسته شدن نطفه اولی بیک ماه و مانند اینکه ثابت شود از برای او دو پسر
توأم یعنی دو قلو پس اگر یکدفعه از شکم بیرون آمده پس اشکالی نیست هر چند این کم اتفاق
است و اگر یکدفعه بیرون نیاید پس اگر زمان معتد بهی در میان هر دو آنها فاصله شد پس
ظاهر از علما این است که آنکه پیش بیرون آمده بزرگتر است و آنچه از حدیثها وارد شده
که دلالت دارد بر اینکه آن ضعیف است مگر آنکه از عرف و عقل و لغت صحیح است زیرا که جمع
میشود در فهمیدن بزرگتر بعرف و لغت زیرا که گفته میشود از برای آنکه اول بیرون آمده
بزرگتر خصوصا با بسیار بودن فاصله و اگر زمان معتد بهی فاصله نشد پس در اینکه آیا
خواه توأم شمرده شوند خواه از دیگری باشند لفظ بزرگتر کردن از عرف در اطلاق صادق
بودن در اینجا خصوصا در تمام شمرده شدن بانی الثانیه ثانی در رساله جبوه و در نزد
من نیست سخن در این از غیر شهید و مشکل میشود در صورتی که از عرف تردد داشته باشند
در اطلاق مساوی بودن گفته است شهید در رساله که جبوه داخل میشود با آنکه پیشتر
بیرون آمده است زیرا که بزرگتر بودن یقینی است در آن و شکوک است در دیگری و در رساله
گفته شهید ممنوع است زیرا که آنچه یقینی است یکی از دو چیز است که آنها بزرگتر بودن
ممکن است یا بزرگتر بودن پس آنچه یقینی است از برای اول نصف حق است که از برای بعض
بزرگتر است و در نصف دیگر رجوع میشود بقسمت کردن آن میان آن دو نفر با هم
که اگر خواهیم همه یا در میان آنها قرعه زده میشود و در دو رنگ بهتر بودن
بزرگتر بودن اول در همه صورتها پس بنا بر آنچه ما اختیار کردیم در اصل مسئله
از اینکه قضای قسمت میشود میان آنها پس ساقط میشود از دیگری بسبب کردن
یکی از آنها

یکی از آنها همه را اظهر این است که ساقط میشود خصوصا هر گاه باذن دیگری کرده باشد
و خلاص میشود ذمه مرده چنانکه اگر کسی تبرع بکند اظهر بنا بر اظهر و بعضی گفته اند
ساقط نمیشود بسبب کردن کسی که تبرع بکند هر چند باذن ولیها بکند و اختلاف کرده اند علما
در جایز بودن اجیر گرفتن ولی از برای کردن قضای مرده پس بعضی گفته اند جایز نیست
زیرا که ظاهر مطلب است بکردن و کاری که بر آدمی زنده واجب است کردن آن ساقط
نمیشود بکردن آدمی دیگر مگر در جایی که دلیل بر آن باشد و این از آنجاها نیست و اظهر
این است که جایز است زیرا که از دلیلها فهمیده نمیشود مگر واجب بودن خلاص کردن ذمه
مرده و شاهد بر این جایز است حدیثهای عامی که دلالت بر جایز بودن اجیر گرفتن دارند
با وجود اینکه جایز بودن اجیر گرفتن مستلزم جمع است در بیشتر وقتها و جایز است اجیر
کردن بعضی ولیها در کردن حصه خود بعضی دیگر را اگر چه قبل شخصی که جایز است
ولیها شخص دیگری را اجیر کنند و اگر ولی پیش از کردن قضا بمیرد پس آیا واجب است بر ولی آن
ولی اشکالی است اظهر این است که واجب نیست و اگر وصیت کند کسی بگرفتن اجیر از مال
او از برای آنچه در ذمه او است یا وصیت کند که یکی از ولیها را و یا شخص دیگری کردن
بکند از او آن شخص قبول بکند پس اظهر این است که ساقط میشود از ولی هر گاه کسی بجا آورد
از او چیزی بلکه اگر وصی هم بکند از او اظهر و احوط این است که در صورت مرده
وصی ولی ترک نکند و اگر مرده ولی نداشته باشد یا ولی داشته باشد و او خاص کرده ایم
واجب بودن کردن ولی قضا را القضا آنچه بجهت عذری از مرده فوت شده
باشد چنانکه این را ما اختیار کرده ایم و مرده وصیت هم نکرده باشد پس آیا واجب است
اجیر گرفتن از مال او یا نه بعضی گفته اند که واجب است مانند حج و اظهر این است
که واجب نیست و اگر وصیت کند باشد پس ظاهر اظهر این است که از ثلث مال او اجیر
گرفته میشود مگر اینکه وارث او زیادتر بیشتر از ثلث اجازه کنند و اگر وصیت
کند بکردن واجبهایی که در ذمه او است و غیر واجبها پس حج و واجبهای مالی
مانند زکوة و خمس از اصل مال او داده میشود و اما مانند نماز واجب و روزه
واجب هر گاه آنها را در وصیت جمع کرده باشد با غیر واجب پس از ثلث
جمع میکنند اول واجبها را بعد میگذارند هر چند در وقت وصیت آنها را

کردن

بعض

بعد از غیر و اجبها گفته شده و این دو نیست بلکه این اقرب است پس فرقی نیست
در واجب بودن قضا بر ولی میان آنکه در ذمهٔ خود ولی هم قضای خودش باشد
یا اجیر کسی شده باشد در کردن عبادتی و هنوز نکرده باشد یا نباشد پس همه
بر او واجب است و ظاهر این است که ترتیب در هیچ یک نیست مگر در مثل نماز ظهر و عصر
یک روز و نماز مغرب و عشای یک شب هر چند احوط ترتیب است پس اول آنچه در ذمهٔ
او اول قرار گرفته میکند و بعد از آن آنچه را که دویم در ذمهٔ او قرار گرفته و هم
چنین سیم دویم است که واجب است بر ولی او کردن قضای او و ظاهر این است که [illegible]
کردن قضای نماز و روزه پدر و مادر او و مختص به پدر نیست بجهت عموم روایات
و بعضی حدیثهای صحیح که بخصوص گفته اند واجب بودن از برای پدر و مادر هر دو را
و منافاتها بعلاوه حدیثهائی که دلالت میکند بر اینکه مادر را ولی است بجهت کردن [illegible]
از پدر سوا ظاهر این است که فرقی نیست میان آزاد و بنده و بعضی گفته اند از برای
بنده واجب نیست و این ضعیف است چهارم مشهور این است که واجب است بر ولی که قضای
قضای روزه مرده و اگر ولی نباشد واجب است تصدق دادن از اصل مال مرده
از برای روزی یک مد از طعام و بعضی گفته اند دو مد و اگر از دو مد عاجز شود یک مد
و در اینجا قولهای دیگر هست و اقوی قول مشهور است و اختلاف کرده اند در صورت
نبودن ولی که آیا واجب است گرفتن اجیر از مال مرده اگر ممکن باشد بجهت کردن
حضر و دادن تصدق اگر ممکن نباشد گرفتن اجیر یا آنکه گرفتن اجیر ساقط است
و میان دادن تصدق واجب است و اظهر اقوی ساقط بودن اجیر گرفتن است
و این ترجیح عمل آن است که این در وقتی است که مرده وصیت نکرده باشد باجیر
گرفتن پس اگر وصیت کرده باشد و ثلث مال او وفا بکند یا ولی یا وارث او
زیادتر از ثلث را اجازه کنند پس اجیر گرفته میشود و دادن تصدق ساقط است
پنجم اگر در ذمهٔ مرده دو ماه پی در پی روزه باشد پس مشهور این است که ولی روزه
میگیرد یک ماه و تصدق میکند از ماه دیگر از ترکه مرده بجهت روایت و لیکن

اظهر است

اظهر این است که فرقی نیست میان آنکه واجب بودن روزه دو ماه بر او واجب عینی باشد مانند
آنکه مرده نذر کرده باشد روزه گرفتن دو ماه پی در پی را و نکرده باشد و در واجب
عینی است صورتی که کفاره مخیره معین شده باشد دو ماه روزه بر مرده بسبب آنکه
مرده عاجز شده باشد از غیر دو ماه روزه یا واجب بودن آن بنا بر تخییر باشد مانند کفاره
رمضان بنا بر آنچه ما اختیار کردیم زیرا که ولی مانند مرده اختیار هر که ام را
خواهد میکند پس هرگاه اختیار کرد روزه را پس یکماه روزه میگیرد و تصدق میدهد
از ماه دیگر و مختلف است سخنهای [illegible] در آنکه آیا ذکر تصدق از یک ماه
بر سبیل رخصت است که اگر خواهد از آن هم روزه میتواند گرفت یا بر سبیل عزیمت است
که نمیتواند گرفت و باید تصدق بدهد و ظاهر آن روایت این است که بر سبیل
عزیمت است و ظاهر میشود از سخن بعضی آنها که تصدق از ماه اول است و دیگران نگفته اند
از کدام ماه است و شاید مراد ایشان هم این باشد که از سخن بعضی ظاهر میشود
چنانکه این ظاهر از روایت است و اختلاف کرده اند مشهور نیز در آنکه تصدق را
از مال مرده میدهد یا از مال خود ولی و ظاهر این است که از مال مرده میدهد و هم چنین
اختلاف کرده اند در آنکه سه ماه و بیشتر در این حکم مانند دو ماه است یا حکم مختص به دو
ماه ملی شده و ظاهر این است که مختص بدو ماه است بجهت اقتصار کردن بر آنچه در آن
روایت است و در برابر قول مشهور قول ابن ادریس است و آنکه این است که واجب است
بر ولی روزه گرفتن دو ماه اگر واجب عینی باشد و اگر واجب تخییری باشد دو ماه روزه
میگیرد و میخواهد از هر دو ماه تصدق میدهد از مال مرده پس جایز نیست در نزد
ابن ادریس تصدق دادن از یک ماه اگر اختیار روزه گرفتن را بکند ولی
و بعضی ثانی این قول را اقوی دانسته است و هم چنین علامه در کتاب مختلف و از ثانی است
که نقل شده است این قول از ظاهر شیخ مفید و نقل این قول را در مدارک از جمعی کرده اند
و صاحب مدارک از آن سینه بدیه است و این هم اقوی است در نزد من در بسا روایات مشهور
الکفایات که ما آنها را در کتاب [illegible] گفته ایم و حدیثهائی که وارد شده است در [illegible]

روزه منصرف نمیشود بروزه واجب تخییری و دور نیست که مراد ابن ادریس در تخییری
این باشد که در اداء میخواهد میکند اگر او میخواهد نمیکند پس وارثهای مرده همه مساوینند
در باب ادای قرض مرده حقی نه این است که این اختیار میان آن دو چیز منصب
ولی باشد و بس پس همه وارثها مساوینند در مکلف بودن هرچند باین باشند که اجیری
بگیرند از مال مرده یا بکنند یکی از دو کار دیگر را و بهر حال پس مراد ابن ادریس این است
که ولی هرگاه بنا گذاشت بر گرفتن روزه پس بدل نمیکند یکی از دو ماه را بتصدق
خواه بگوییم تکلیف مخصوص بولی است و خواه بگوییم در این تکلیف همه وارثها
مساوینند و این قول اقوی است از قول دیگر **ششم** هر روزه ایکه واجب معین نشده
مانند روزه رمضان و نذر معین پس جایز است نیت کردن آن خواه پیش از ظهر و خواه
بعد از آن و اگر عمدا افطار کند پیدا از کفاره واجب نمیشود و اما نذر غیر معین مانند اینکه نذر
کند که هر یک روز روزه بگیرد و معین نکند که کدام روز باشد و روزه کفاره پس جایز است
کردن آن خواه پیش از ظهر و خواه بعد از ظهر و کفاره لازم نمیشود و بعضی گفته اند افطار حرام است
کردن آن و بعضی گفته اند که حکم قضای نذر مانند حکم قضای رمضان است و دلیل این هر
واضح نیست و اما قضای رمضان پس مشهور جایز بودن افطار آن است پیش از ظهر
هر دو عذر و بنابر عمل بهر این است این در وقتی است که وقت آن تنگ نشده باشد که
تا آخر نمانده باشد به رمضان سال آینده مگر بقدر روزهای قضا و هم چنین است اگر گمان مردن داشته
باشد بعد از گذشتن قدر روزهای قضا و دلیلی بر واجب بودن کفاره نیست اگر
بشکند در آنها یا در وقت تنگ شدن وقت آن و ظاهر این است که روزه که اجیر شده باشد
در گرفتن آن هم چنین است در تنگ شدن وقت روزه استیجاری تنگ نشدن و قدر است
که شرط کرده است گرفتن آن را در اول وقت یا گمان مردن پیش از تنگ شدن آن وقت
و اما بعد از ظهر پس جایز نیست شکستن آن هر چند عذر نداشته باشد مگر شناخته نشده است
از مذهب شیعه و ادعای اجماع بر آن کرده اند جمعی و حدیثهای معتبر دلالت
بر آن دارند و قول ابن بابویه که حرام نیست افطار بر کسیکه از روی اعتکاف نذر
بشکند آن کار را ضعیف است و ظاهر حدیثی از بعضی علما واجب بودن کفاره است

کاری که منافی

کاری که منافی روزه باشد در همه آن روز اگر روزه را نگرفته باشد مانند روزه رمضان
و اظهر این است که واجب نیست و هم چنین واجب است کفاره دادن بنابر مذهب اقرب
و قول بواجب نبودن کفاره کم است و ضعیف است و مشهور اظهر این است که کفاره آن
طعام دادن ده مسکین است و اگر از آن عاجز شود پس سه روز پی در پی روزه گرفتن است
و بعضی گفته اند کفاره آن کفاره ماه رمضان است و بعضی گفته اند کفاره قسم است و بعضی گفته اند
که اگر خواهد ده مسکین را طعام میدهد و اگر خواهد سه روز را روزه میگیرد و اما واجب بودن
نگرفتن روزه ایکه اجیر شده باشد در گرفتن آن و لازم شدن کفاره بسبب نگرفتن
آن پس واضح نیست دلیل آن هر چند ملحق کردن آن بقضای رمضان احوط است
و ظاهر این است که فرقی نیست در نگرفتن روزه میان جماع و غیر آن از چیزهائی که
روزه را میشکنند زیرا که ظاهر این است که فرقی قرار نداده باشد هر چند
حدیثها در جماع وارد شده اند و هم چنین ظاهر این است که مکرر نمیشود کفاره بسبب
مکرر شدن چیزهائی که سبب کفاره است مادامیکه ایشان در روزه رمضان اختیار کرد
خصوصا در غیر جماع و ظاهر این است در مقدار طعام دادن هر یک
دادن یک مد از طعام یا سیر کردن مسکین **هفتم** کسیکه فراموش کرده باشد
غسل جنابت را در ماه رمضان و چند روز گذرد که ماه تمام شود پس واجب است
بر او قضای نمازها و روزها با جماع علما و هم چنین قضای روزها بنابر اظهر
و در روایتی است که اگر در جمعه اول روزها غسل کرده باشد قضا میکند
بعد از آن پیش از غسل جمعه آن روزها را بعد از آن در روایت صحیح
نشده بنابر ... گفته اند واجب است قضای نماز و روزه بر کسی که فراموش
کرده باشد غسل جنابت را و دیگر ذکر نکرده بسیاری از علما [illegible]
حکم مکرر شدن پیش از آن باشد و مشکل است این [illegible]
شود در شب و صبح پس قضا نمیشود هر چند در روز

الشب هم غسل نکند و اگر بیدار شود و ثانیا بخوابد تا صبح پس بر وی قضا واجب است زیرا
که فرقی نیست میان آدمی خواب رفته که فراموش کرده باشد در مکلف بودن و اگر
فرق قرار داده شود با اینکه مقدمات فراموشی بیشتر این است که اختیار میکرده‌اند
فراموشی کننده این است که بخاطر او نیاید بخلاف آدم خواب رفته و لیکن مشکل (خواب)
میشود بصیرتی که فراموشی و خواب با هم باشند مانند اینکه فراموش کند غسل را
و بخوابد تا صبح پس هم چنانکه ممکن است داخل بودن این یکی در تحت حکم فراموشی
کننده ممکن است داخل بودن او در تحت حکم خواب پس چه چیز است راه بهتر بودن (داخل بودن در تحت حکم)
یکی از اینها از داخل بودن در تحت دیگری و ممکن است که گفته شود که هر دو با هم
باشند و نکردن غسل از جهت خواب باشد پس آنکه حکم خواب است و اگر نکردن غسل از
جهت فراموشی باشد پس او در حکم فراموشی است مثال اول این است که جنب شود و بیدار گردد
پس بخوابد و بیدار نشود تا صبح و فراموش کند غسل را در روز تا شب شود پس بدرستیکه
نکردن غسل از جهت خواب است در این مثال و آن خواب حکم خواب را میبرد در حقیقت
دست در آن ارتفاع پس قضا باید بکند و مثال دوم این است که فراموش کند غسل را تا
روز دیگر پس روز دوم داخل در مسئله فراموشی است پس قضای اینها را باید بکند
و هم چنین است اگر بخوابد ابتدا و بیدار شود و فراموش کند جنابت را و فراموش
نماید تا شب دیگر و بعد از آن و هم چنین است اگر جنابت را پیش از خواب یاد ن
فراموش کند و فراموشی باقی بماند و بخوابد تا صبح و بهتر از این است مراعات که
که بخاطر بیاید بعد از بیدار شدن و بعد از آن فراموش کند خصوصا هرگاه
بسیار وقت در خاطر او باشد و بعضی علما قطع نظر کرده‌اند از فرق میان
خواب و فراموشی و این اشکال را باقی نگذاشته‌اند که چه شبهه گذارده‌اند

در حکم

در حکم خواب آن در حکم یک شب است و آنچه وارد شده است در فراموشی پس آن در چند روز است
پس در هر کدام بحکم آن عمل میشود و آنچه گفتیم اظهر است پس هیچکدام واجب است قضا در چند
در یک شب باشد مانند خواب و اظهر این است که حکم حیض و نفاس نیست مانند جنابت
اگر فراموش کند زن غسل را از بریده شدن خون و هم چنین نیست باقی روزهای واجب
مانند ماه رمضان و دلیلی که گفته شده است در راه ملحق شدن باقی واجبها بماه رمضان
ضعیف است **قسم دویم** در روزه کفارات و قسمهای آن و حکمهای آن و در این قسم دو
مطلب است **مطلب اول** در قسمهای کفارات و اینها هر چند جای اینها کتاب کفارات
و لکن بجهت مناسبت ذکر کردن آنها در این جا بر وجه اجمال پس بعضی از اینها آن است
که واجب است روزه با غیر آن و این بعضی در تحت آن است یعنی کسی را آگاهی میباید
برگشته آزاد کردن بنده و دو ماه روزه گرفتن و سیر کردن شصت نفر مسکین طعام دادن
و هم چنین است در گشودن روزه بچیز حرام بنابر اقوی و بعضی از اینها آن است که روزه
واجب میشود بعد از عاجز شدن از غیر روزه و این بعضی یکی کفاره کشتن کسی است
از روی خطا بنابر اظهر اقوی و کفاره آن آزاد کردن بنده است و اگر از او عاجز
شود دو ماه روزه گرفتن است و اگر از آن هم عاجز شود شصت نفر مسکین طعام
دادن است و مانند این است کفاره ظهار یعنی گفتن مردی بزن خود که تو بر من مثل پشت مادر
منی و یکی کفاره شکستن قسم خوردن است پس آن کس مخیر است ده نفر مسکین طعام میدهد
و یا رخت میدهد و یا بنده آزاد میکند و اگر از اینها عاجز شود سه روز روزه میگیرد و یکی کفاره
بیرون رفتن از عرفات است پیش از غروب کردن آفتاب و این کفاره شتری است
و اگر از آن عاجز شود روزه گرفتن هجده روز است و یکی کفاره صید کردن است
در حال احرام بنابر مشهور و این کفاره کشتن مانند آن حیوانات است از حیوانهای اهلی (مانند شترمرغ و گاو و گورخر و ... و اینها)
و بعد از عاجز شدن از آن طعام دادن چند مسکین و بعد از عاجز شدن از این هم
مساوی آن است روزه و بعضی گفته‌اند که بعد از عاجز شدن هر کدام را خواهد ملتزم
بعمل آورد چنانکه این ظاهر آیه است و قول اول احوط است و یکی کفاره ... کردن عمد است

جماع کرد اورا در ماه رمضان جماع با زن خود حرام است صورت حکم او یا بر وی

در مقابل این کفاره نیست کفاره همین است که بگوئیم بعضی گفته‌اند که میخواهد روزه
میگیرد و میخواهد غیر روزه کفاره سیم آنست که این بعض کفاره کشتن روزه رمضان است
برای تو پس میخواهد بنده آزاد کند و میخواهد دو ماه روزه میگیرد و میخواهد شصت فقیر مسکین طعام بدهد
و همچنین است کفاره مخالفت نذر کردن بنا بر اقوی خصوص در وقتیکه روزه نذر کرده باشد و یکی
کفاره مخالفت عهد کردن است و این کفاره همه کفاره رمضان است و نیز هست بنا بر اقوی و بعضی گفته‌اند
همه کفاره مخالفت کردن است که همچنین است کفاره بهم زدن اعتکاف واجب بنا بر اظهر و بعضی علما
گفته‌اند که در کفاره اعتکاف اول بنده آزاد کند و اگر از آن عاجز شود روزه بگیرد
و اگر از آن هم عاجز شود اطعام مسکینان کند و یکی کفاره تراشیدن سر است در حال احرام میخواهد
سه روز روزه میگیرد و میخواهد بشش نفر مسکین تصدق میدهد و میخواهد گوسفندی میکشد و بعضی از اهل
است که اول غیر روزه را اختیار کند و اگر از آن عاجز شود میخواهد روزه را میگیرد
و میخواهد غیر روزه را بجای آورد و یکی کفاره کسی است که جماع کند با کنیز خود در حالیکه احرام بسته باشد
آن کنیز باذن او پس بر شخصیکه اینکار کرده میخواهد شتری میکشد و میخواهد گاوی میکشد و میخواهد گوسفندی و اگر
عاجز شود از کشتن شتر و گاو پس میخواهد گوسفندی میکشد و میخواهد سه روز روزه میگیرد فصل
در بیان روزه‌هائیکه شرط است در آنها پی در پی گرفتن آنها و روزه‌هائیکه شرط نیست
در آنها پی در پی گرفتن و در بیان چیزهائیکه ضرر دارد به پی در پی گرفتن و چیزهائیکه
که ضرر ندارد و در این مطلب چند مبحث است مبحث اول گفته‌اند جمعی از اصحاب که واجب است
پی در پی گرفتن هر روزه مگر چهار روزه یکی روزه نذر مطلق که شرط نکرده باشد که پی در پی
بگیرد و دیگر پی در پی دویم روزه قضا و سیم روزه هفت روز کفاره صید در حال احرام
و چهارم روزه هفت روز بدل قربانی حج تمتع در وقتیکه پیدا نکند و نیابد
و دیگر این چهار روزه روزه نذر که شرط کرده که پی در پی بگیرد و دو روزه
ماه رمضان و روزه کفاره کشتن روزه رمضان و روزه کفاره کشتن اعتکاف و
و روزه کفاره مخالفت نذر کردن و روزه کفاره ظهار و روزه کفاره
کشتن آدم و روزه کفاره تراشیدن سر در احرام و روزه سه روز

۱۵۰

بدل قربانی حج تمتع در روزهای حج و روزه هفت روز بدل کشتن شتر از کسیکه بیرون
برود از عرفات پیش از غروب آفتاب و روزه هجده روز بدل دو ماه که واجب
از کسیکه عاجز شود از روزه دو ماه در روزه کفاره و بعضی از علما گفته‌اند
و اما آن چهار روزه که آنها را پی در پی گرفتن شرط کرده‌اند پس اظهر اینست
در آنها اینست که پی در پی گرفتن آنها واجب نیست و بعضی گفته‌اند که اگر مطلق نذر
کند روزه گرفتن ماهی را واجب است که آن ماه را بگیرد و بعضی گفته‌اند
هر گاه ناچار شود در وقتی که چنین نذری کرده است شکستن روزه
تمام نکند روزه را بعد از زایل شدن عذر و اگر ناچار نشده روزه
گرفته بعد اگر در نصف اول ماه روزه را شکسته پس باید از سر گیرد و در نصف
آخر ماه بعد پس تمام آنرا میگیرد و در بنا بعضی مخالفت اظهر اینست
که ما اختیار کرده‌ایم و تحقیق که گذشت سخن در قضای ماه رمضان و اظهر اینست
هر آن واجب نبودن پی در پی گرفتن آنست و همچنین اظهر در قضای روزه نذر
معین واجب نبودن پی در پی گرفتن آنست و بعضی گفته‌اند واجب است پی در پی
آن دلیل آن واضح نیست و همچنین قضا یا داماد مبحث دوم هر جا گفته
که اگر بشکند روزه را بعد از روزه که شرط است در آن پی در پی گرفتن آن
بجهت عذری تمام میکند آنرا و از سر نمیگیرد مگر هر جا
روزه مشروط به پی در پی گرفتن را پس از سر میگیرد آنها را هر جا گفته
گفته‌اند هر روزه را مگر در سه روز بدل قربانی حج تمتع لکن
که روز عید قربانی شود پس از آن از سر میگیرد
میگیرد روزها نیکه غیر سه روزه است پس اشکال
در آنها نیست مگر

که یکماه پی در پی روزه بگیرد یا نصف روز از آن ماه را روزه بگیرد و علاوه بر چیز شود پیدا اگر
کشودن روزه یکشنبه هر که روزه میگیرد و پنج ماه روزه آنها به ترتیب نشان آن نیست لکن روزه
گرفته پنج کمتر از پانزده روز پس از آن میگیرد و ظاهر شیخ این است که حق است هر چند که پنج یا کمتر
از پانزده روز روزه گرفته پنج و قدر متقدر اقرب است و اما تحریر بیرون کردن پس شده روزه
مشروط به پی در پی کردن پس در این صورت اظهر قولها و اشهر آنها این است که اگر میگیرد
اگر بجهة عذر گرفته پنج و به مثل بیماری و حیض و نفاس از عذرها است و ظاهر این است که
زن استحاضه نیز و لکن ترس ضرر رسیدن بچه را و شیر داشته در گرفتن روزه نیز از هم
از عذرها است و از جمله عذرها است بیهوشی و اغماء که خود که پنج یا شش و اما
فراموش کردن نیت و بعضی روزها تا اینکه وقت نیت گذشت چیز دیگر عمل
میکند روزه را دیگر در بعضی دیگر آنچه در پی کردن شکار سفر و نیت بهتر است
هم کردن آن پی در پی کردن را و اما سفر در آن قولها است اظهر آنها
این است که سفر ضروری عذر است خلاف اتفاق اخیه در بعضی روزه ناچار
شدن او آب سفر یا به این باشد از شروع در روزه که ناچار بسفر رفتن خواهد
در بعضی روزه یا ترک بعضی در وقت روزه و سفر اختیاری عذر نیست اما سفر
اضطراری در صورتیکه بدانستن از شروع در روزه ناچار شدن بسفر را
و وجوب داشتن وقت روزه پس ظاهر از اکتفاء آن در نیت
بلکه باید از سر بگیرد اگر چه در کفاره است و عذر در نیت
رمضان و عید خواه به اینها آنها را نکند و حیض و نفاس
میگویم آنچه گفته است در صورتیکه به اینها آنها را
یا بتوان علم بهم رساند آن دارد و در سینه اسیر و محبوس پس مشکلات
که ... از ... که این است که ... ضابطه ... باد ...

که تقصیر

که تقصیری خود در آن نکرده و بجهة عذر و جمیع مطلب سیم اگر بگذارد روزه را در پی
روزهایی که مشروط به پی در پی گرفتن است بدون عذر پس واجب است از سر گرفتن
آن مگر در چند جا بعضی از آنها دو ماه پی در پی است هر گاه یکماه و از ماه دوم روزه
بگیرد یا یک روز یا بیشتر از آن دیگر پس واجب نیست از سر گرفتن اگر بگذارد روزه را
خواه واجب شدن آن بسبب کفاره باشد و خواه بسبب نذر و شبه آن بدون خلاف
ظاهری بلکه اختلاف کرده اند علما در حرام بودن گشودن این روزه یا جایز بودن
آن اظهر این است که جایز است و احوط نگشودن آن است تا تمام شود و هر دو ماه هلالی است
پس کافی است روزه گرفتن سی روز هر گاه شروع کند در گرفتن روزه در اول
ماه و ماه یک روز هم بیاید دیگر واجب است پس دیگر اگر ماه سی روز نباشد در
صورت شروع کردن در روز غیر روز اول ماه و بعضی از آن جاها یکماه پی در پی
هر گاه روزه بگیرد از ماه پانزده روز را اختلاف کرده اند علما در این
سبب اختلاف واجب شدن آن پس اگر بسبب نذر و شبه آن واجب شده
باشد پس مشهور اقوی این است که از سر نگیرد اگر بگذارد روزه را بعد از گرفتن
روزه یا نصف روزه از آن یا نصف بعد از آن باشد پس از سر نگیرد
و بعضی علما کرده اند که از نصف چنانکه در دو ماه پی
در پی گفتیم و بعضی علما گفته اند اگر نذری که کرده مشروط به پی در پی گرفتن
باشد پس از سر میگیرد هر چند بیشتر از نصف گرفته باشد و اگر نذر کرده مطلق
پس از سر نگیرد ذکر در ... از روزه را گشوده ... دلیلی ... باشد
دو قول ... کند ... بیشتر از نصف اگر
بگذارد روزه را واجب است از سر گرفتن آن ... که شروع
در روز ... کرده باشد روز اول ماه ... تقصیر ...
که شروع کند ... روز ... ماه مگر ... در ماه بعد آن
و ظاهر این است که ... باشند و ... بگیرد

عهد سوگند را در بر دارد و اگر بغیر نذر شبیه آن واجب شده باشد مانند کفارها غلام
در ظهار و در کشتن آدمی بر سبیل خطا پس بدرستیکه کفارۀ قتل و نصف کفارۀ
آزاد است پس درین خلاف است و اظهر این است که ملحق بنذر نیست در حکم آن
و اطلاعت قضا کردن موقوف است بر از سر گرفتن پس بدرستیکه خلافی در حرام
بودن گشودن روزه و حرام نبودن آن چنان است که در دو ماه گذشت لکن
اظهر در اینجا حرام بودن است در مانند نذری که مشروط به پی در پی گرفتن باشد
بلکه در مانند کفارها نیز در وقت شروع در ماه دوم و در این حکم آیات که در دو ماه
صریحست بجایز بودن گشودن روزه بخلاف یکی ماه و دلالت کردن حدیث
بر کافی بودن گرفتن روزه با تتمه روز از یکی ماه مستلزم جایز بودن گشودن
آن نیست مراد بجا بودن در صورت اکتفا کردن باین است پس اگر گشاید
روزه را بالقصد از سر گرفتن پس اولی بر حرام بودن آن نیست مگر اینکه
شرط کرده باشد در نذر وقت خاصی را و بعض از اینجا؟ سه روز روزه بدل
قربانیست در حج تمتع و ظاهر این است که خلافی در واجب بودن پی در پی گرفتن
آن نیست ولکن علما خلاف کرده اند در لازم بودن از سر گرفتن آن
اگر روزه گرفته باشد روز ترویه و روز سیم را خورده باشد مشهور این است که اگر دو روز
روزه بگیرد و روز سیم روز عید باشد پس از سر بگیرد بلکه بعید در روز عید و بعد از روزهای
تشریق که سه روز بعد از عید است آن یک روز را میگیرد و اما اگر روز سیم روز عید نباشد
ولکن یک روز را بگیرد و روز دوم را گشاید روزه ابتدا یا دو روز روزه بگیرد که روز
عید نباشد و روزه ابتدا کند پس از سر بگیرد و بعد از روزهای تشریق و ظاهر این است
که فرقی نیست میان اینکه ابتدا کند روز سیم عید است و شروع کند در روز ترویه یا در آخر
و بعض گفته اند اگر ابتدا کند روز سیم روز عید است و روزه بگیرد دو روز پیش از عید
پس از سر میگیرد و دفع میکند این قول را حدیثها مطلب چهارم جایز نیست از برای

لکن که باید

کسی که باید روزه پی در پی بگیرد شروع کردن در آن در زمانی که گنجایش آن نداشته باشد
پس جایز نیست از برای کسی که بر کردن او دو ماه پی در پی است شروع کردن آن در
ماه شعبان زیرا که درست نیست داخل کردن آن بار روزهای ماه رمضان و نه در ایام
ماه ذیحجه هرچند دو روز از محرم را روزه بگیرد و اگر روزه بگیرد از روزهای
ماههای دیگر ابتدا در روز سیم ماه ذی القعده پس درست است شروع کردن
در آن در روز آخر ماه رجب مشهور و ظاهر این است که خلافی در این نیست نه
در ... اطلاق بعضی حدیثها صحیح و اگر این نیز اگر خالی
از اشکال نیست جهت اینکه ظاهر حدیثهائی که دلالت میکنند بر کافی بودن روزه
گرفتن یک ماه و یک روز در وقتی است که وقت گنجایش گرفتن هر دو ماه را داشته
باشد که شروع در آن کند فصل سیم در روزهای سنت است و در این فصل چند مبحث است
مبحث اول سنت است روزه گرفتن در هر روز از سال مگر روزی که روزه آنها
واجب باشد بالذات مانند رمضان یا بالعرض واجب شده باشد مانند روز نذری
و شبیه آن و مانند اینها از روزها مگر حرام باشد روزه گرفتن بالذات مانند
عید رمضان و عید قربان و روزهای تشریق از برای حاجیها در منی یا بالعرض
حرام شده باشد مانند حال بیماری و سفر و اما روزه مکروه پس مذکور در فصل بعد الا آنکه
در روزهای سنت هم نیت که بگرفتن آن در بعض وقتها بهتر باشد چنانکه حقیقه
مکرر است مبحث دویم تاکید دارد سنت ... روزها در سه روز از هر ماهی
و اظهر اشهر این است که آن سه روز روز پنجشنبه اول دهه اول ماه است و روز
چهارشنبه اول دهه میان ماه و روز پنجشنبه آخر دهه آخر و ظاهر مشهود
در ... بهتر بودن پنجشنبه اول دهه روز آخر ماه است و لیکن مستحب که جمع
شده است حدیث ... دیگر که حکمان مورده شده باشد پنجشنبه آخر
دهه روز آخر ماه و بنابر قول ... اگر ماه کم باشد پنجشنبه از دست برود

پس هرگاه اگر در زمستان در تابستان مستحب بودن گرفتن قضای آن بجهت آنکه وارد شده است
قضا کردن در این سه روز و کسی که همه روزها قضا داشته باشد بعضی علما گفته اند
در قضای این سه روز بعضی گفته اند که قضا لازم نیست به جهت آنکه نگرفته باشد
اما بعضی گفته اند که قضا میکند اگر بسبب بیماری و سفر نگرفته باشد و اخبار
مستحب بودن قضا است از سببی که نگرفته باشد اما ولیکن مستحب است قضا در کسی که
بدون عذر نگرفته باشد بیشتر است و بعضی از علما گفته اند قضای آن است
که بسبب سفر نگرفته باشد و بعضی از قضای آن است که بسبب بیماری نگرفته باشد
و بعضی گفته اند اگر قضای این سه روز را در زمستان این سه روز نگیرد در زمستان است
فضیلت قضا را با دادن یک مد از طعام نیست و شاید بر نظر آنکه اینها گفته
به پیشتر مربوط باشد که قضای ایام را نکند در زمستان این روزها
ولکن در اصل تأخیر کردن ادا و قضا هر دو اشکال است زیرا که اصل در آن
نیست و این اشکال وارد است در باب روزه جهت آنکه در هر روزی
روزه سنت است و معروف این است که قضای این سه روز ثابت است
از شرع پس بودن دائم شدن با روزهای سنت و قضای آن را ادا کرد
پس بهتر این است که در این سه روز گرفته شود حقیقی از ارباب سنت
هر روز که احتیاط کرده باشد روزه گرفتن همه روزها است و مستحب است از برای
کسی که عاجز باشد از روزه گرفتن این روزها آنکه تصدق نماید از
هر روزی از آنها یک درهم یا یک مد از طعام **مبحث سیم** مستحب است روزه گرفتن
در ایام بیض که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه است بنابر مشهور که دعوای
اجماع بر آن شده است و در بعضی صحیفه ها است که روزه این سه روز بود
به روزه این سه روز بیض که گفتیم و به همین سبب است که ایام بیض را
این ایام حضرت گفته است فضل این سه روز بیض است و غیر بیض تا آنچه نگذارد

و مستحب است

و مستحب است روزه گرفتن روز مبعث آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که روز بیست و هفتم ماه رجب است
بنابر مشهور و بعضی گفته اند روز بیست و هفتم ماه ربیع الاول است و همچنین روزه روز
مبعوث شدن آنحضرت به پیغمبری که روز بیست و هفتم ماه رجب است و روزه روز
عید غدیر که روز هجدهم ماه ذی الحجه است و حدیثهای در فضیلت روزه روز
غدیر و فضیلت عملهای آن خصوص تصدق و اطعام مؤمنان بسیار وارد است
و روزه دهه اول این ماه در حق غیر روز دهم که عید است خصوصاً روز اول
آنماه که روز دنیا آمدن ابراهیم خلیل است و خصوص روز ترویه که روز
هشتم است و روزه روز بعثت کردن زمین از زیر کعبه که روز بیست و پنجم
ماه ذی القعده است و روزه روز عرفه که روز نهم ماه ذی الحجه است بشرط آنکه
روزه ضعیف نکند او را از دعاهای آن روز که از جمله دعاها کرده است
خواندن و بشرط آنکه شک در اول ماه ذی الحجه نباشد تا آنکه در روز عید
نفی آن واقع شود **مبحث چهارم** اختلاف کرده اند علما در
روزه روز عاشورا که روز دهم ماه محرم است و شک نیست در حرام بودن روزه
گرفتن آن از راه تیمن و برکت دانستن چنانکه بنی امیه و پیروان ایشان بدعت
در سنت کرده حضرت در آن روز از راه شماتت بر آن حضرت
و اشکال در سنت بودن روزه و امتیاز است بدون قصد تیمن و سنت
نبودن آن بلکه سنت آن است چیز نخوردن تا عصر از آن روز که روزه
افطار کنند از شیر یا از آب بر روزه آن روز و بدون قصد
تیمن و سنت بودن چیز نخوردن تا عصر و بعد از آن قضا ی
آن حضرت جهت موافقت کردن از برای جمعی از علما که حدیثها را
حدیثها که در منع از گرفتن روزه این روز وارد شده است بجهت
دوری کردن از آنکه شبیه باشند به بنی امیه که حضرت بسبب روزه این

روز جمعه اینکه ما را با گرفتن روزه امر در جمعت عاشورا از قصه حقوق اهل
پیغمبر شود و ممکن است جمع کردن حدیثها لیکه و دلالت بر سنت بودن روزه آن میکند بر تقیه
با وجود خوشنهی که در آن حدیثها است از جهت آن دارد از جهت صعب رفتن را انها و چونکه
ظاهر شده است ضد در جا بر بودن روزه گرفتن آن روز بر دن قصه برکت حسنی
پس بهتر این است که گفته شود که اگر روزه بگیرد آن روز را بقصد اینکه روز برکت و
روزه خوشی است یا اینکه [illegible] زیست از روز [illegible] اینکه روز عاشورا است
یا اینکه روز عاشورا است دیگر روزه میگیرم [illegible] ترک [illegible] اظهار غصه
بر آل پیغمبر [illegible] پس روزه سنت [illegible] اگر روزه بگیرد بقصد اینکه روز عاشورا است
لیکن نه از جهت [illegible] از جهت برکت [illegible] پس روزه مکروه [illegible] زیرا که چون ا
مانند [illegible] روزه گرفتن [illegible] دشمنان اهل بیت پیغمبر [illegible] بسبب
در این است که روزه [illegible] بقصد ظاهر کردن غصه [illegible] در ترک [illegible]
یا چیز نخوردن تا عصر [illegible] از آن [illegible] آب و [illegible] سنت بهتر بودن
[illegible] که در [illegible] روزه گرفتن بر [illegible] مانند کسیکه
قضا [illegible] خصوصا کسیکه وقت او تنگ شده [illegible]
پس کار متعین میشود [illegible] روزه گرفتن آن روز [illegible] روزه [illegible]
مطلق [illegible] که بخصوص روز عاشورا [illegible] مانند کسیکه [illegible]
روزه گرفتن [illegible] او [illegible] که روز عاشورا را [illegible]
کسیکه بخصوص روز [illegible] درست بودن [illegible]
[illegible] ثابت شدن خوب بودن روزه روز عاشورا را [illegible] خوب [illegible]
[illegible] بهانه [illegible] که [illegible] روزه گرفتن ماه محرم را [illegible]

عاشر بون

عاشر بودن از اینکه در محرم روز عاشورا هست و اظهر این است که اینها نیز روایت
چنانکه در [illegible] هر [illegible] درست بود اما روزه روز [illegible] پس بعضی گفته‌اند
سنت است آن و بعضی گفته‌اند سنت بودن آن [illegible] و اظهر این است که
کراهت دارد [illegible] حدیث جعفر بن عیسی بلکه گفته است فاضل مجلسی که [illegible]
آن چند حدیث وارد شده است [illegible] کراهت [illegible] اینکه آن روز [illegible]
حضرت امام [illegible] است [illegible] مبحث هفتم مستحب است روزه گرفتن روز مباهله اظهر
اظهر این است [illegible] روز بیست و چهارم ماه ذی‌حجه است و مستحب بودن روزه از روز
[illegible] گفته است فاضل مجلسی که مستحب بودن آن چند روایت است [illegible]
[illegible] آن [illegible] در روزه گرفتن [illegible] شکر نعمتهای خدا
که آن [illegible] در آن روز [illegible] و اینکه از روز
[illegible] آیه انما ولیکم الله [illegible] و اینکه آن روز [illegible] که تصدق [illegible]
حضرت امیرالمؤمنین [illegible] انگشتر خود را در حالت نماز [illegible]
آنجناب [illegible] بودن آنجناب [illegible] و اظهر این است که آن روز
[illegible] روز بیست و پنجم ماه ذی‌حجه [illegible] مستحب است روزه گرفتن آن روز
[illegible] چنانکه [illegible] گفته مبحث هشتم [illegible] سنت بودن روزه روز پنجشنبه و جمعه
[illegible] روزه روز پنجشنبه [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] روزه روز [illegible]
مستحب بودن روزه روز جمعه به تنهائی بلکه روزه بگیرد [illegible]
یا روز شنبه را [illegible] روایت [illegible]
سنت است مبحث نهم مستحب است روزه گرفتن ماه رجب و همچنین ماه شعبان

و حدیثها در فضیلت روزه آنها بسیار است و همچنین در فضیلت حسابها نیز شعبان
و حدیثی که وارد شده است در منع از روزه ماه شعبان حمل کرده‌اند بر آنکه
نقصیه در حجت یعنی نگیرد چنانکه اعتقاد آن را داشت ابو الخطاب لعنة الله و همچنین
حدیثها که وارد شده است در منع از حسبانیدن ماه شعبان بر رمضان حمل شده است
بر روزه و یا بعضی اینکه روزه را گشایند در شک مبحث ششم ... مستحب
یعنی روزه گرفتن شش روز بعد از عید رمضان و بعضی گفته‌اند روزه آنها مکروه
و مکروه است روزه سه روز اول آن و اظهر این است که روزه آنها تأکیدی ندارد
خصوصاً سه روز اول آنها بلکه بهتر گرفتن روزه آنها است خصوصاً سه روز
اول آنها و بنا بر قول مستحب بودن روزه آنها پس اظهر این است که شش روز را
پی در پی باید گرفت چنانکه این ظاهر حدیث است و ظاهر منقول از شهید و لیکن
قواعد ... سنت بودن روزه آنها با وجود تعجیل ... آن
و این مشکل است و اگر روزه گرفته بعضی ماه رمضان را و بعضی دیگر ...
سنت مستحب بودن روزه شش روز نیز ... خصوصاً هرگاه روزه
گرفته ... اول ماه رمضان را ... که هیچ نگرفته ... روزه رمضان را
بیشتر است مبحث نهم خلاف سنت ... روزه بعضی ... در روزه
سنت ... مکروه است ... آن بعد از ظهر ... اگر ... آن جهت ...
که خوانده ... و در دل ...
ناخوشی ... بلکه ... روزه بهتر است چنانکه خواهد آمد فصل سیم
در روزه مکروه است ... مبحث اول مکروه است روزه
روز عرفه هرگاه روزه باعث ... ضعف شود از دعا خواندن هم

از قرآن و

از قرآن و دعا ... خواندن و نماز و عبادت است در صورت ... و غیر ایشان آن
چنانکه گذشت مبحث دوم مکروه است روزه گرفتن مهمان بدون اذن کسیکه مهمان
اوست خواه بگوید که روزه بگیر و خواه هیچ نگوید بنا بر قولی و مکروهیت
بدون اذن و حرامست هرگاه بگوید با او روزه نگیر بنا بر قولی و مستحب است گرفتن
آن بدون اذن خواه بگوید بگیر و خواه نه بنا بر قولی و باطل است بدون اذن
خواه بگوید نگیرد و خواه نه بنا بر قولی و لازم این قول آنست که حرام است گرفتن
روزه بدون اذن و گناهکار نبودن آنکه گرفته است و این اظهر قولهاست
و لکن مع این اینکه این قول اشهر بین فقها ... بلکه دعوی کرده است
بر آن محقق اتفاق علمای شیعه را و بیشتر علمای اسلام را و این قول ظاهر
حدیثها هم هست و با اینکه بایشان دعوی کرده اجماع را بر مستحب
نبودن گرفتن آن با وجودیکه دقت محقق بیشتر است و عمده آنچه گرفتن
کراهت آن ... است و تاکید ... گرفتن روزه در صورتی
که مهمان بگوید نگیر بیشتر است خصوصاً هرگاه گرفتن آن باعث
شکستن دل مهمان کننده شود یا چیزیکه ... طعام از ... و ضایع شود
آن و ظاهر حدیث ... این است جز اینست که آن حکم
تا گرفتن روزه است و اما اگر روزه بگیرد و داخل خانه مهمان کننده
شود پس ملحق ... گرفتن روزه ... است ... کرده
بعد آن ... از ظهر داخل خانه مهمان کننده شود ... را
نیز داده است اگر بعد از ظهر داخل شود ...
مستحب نبودن روزه در صورتی که روزه دار داخل شود تا اینکه

بوالی و حدیثها و ظاهر این است که فرقی میان غلام و کنیز نیست هرچند در حدیثها لفظ
عبد که غلام است وارد شده و فرقی نیست میان حاضر و غایب و تصریح کرده‌اند بعضی
علما و اجماع را بر این و نسبت داده است علامه در تذکره خلاف را به ابن فهد در تحریری
که غایب شده باشد و بعضی فرقی نیست میان ابطال روزه باعث ضعیف شدن غلام در
خدمت آقا و باعث نشدن آن و ظاهر این است که این سخن مخصوص روزه سنت است
پس جایز است از برای غلام و کنیز و زن گرفتن روزه واجب که وقت آن وسیع
باشد بدون اذن آقا و شوهر **بحث دویم** مکروه است بچه باذن در روزه سنت زیرا که
کسی که بخواهد او را بر طعام و تحفه دلالت حدیثها بر بهتر بودن گشودن
روزه که بهتر بودن این مستلزم مکروه بودن گرفتن روزه است و مقتضای اطلاق
حدیثها این است که فرقی نباشد میان صورتی که بخواهد کرده باشد طعام را از برای
او یا نکرده باشد و میان کسی که شاق باشد بر او یا نه و میان کسی که او را خوانده قبول کردن
او باشد و میان اول روز و آخر آن بلکه از بعضی حدیثها صریح گفته‌اند بهتر
بودن گشودن روزه را هرچند بعد از عصر باشد و هرچند ظاهر این حدیثها این است
که کسی که داخل شود بر برادر مؤمن خود یکی از روزه باشد چه بخواهد آن مؤمن او را بخورد یا
نخورد و مکروه است بر بالای عمل که این روزه گرفتن به جهت سنت که بهتر است
همیشه خدا با کسی ثواب روزه یک سال را عوض آن و ظاهر این است که حکمت
در بهتر بودن گشودن روزه آن اجابت کردن برادر مؤمن و داخل کردن خوشی به
دل او نه محض خوردن پس به نص آنکه روزه را قبول این باشند ما نه تنها
هرچند وارد شده است بیشتر از آنها در کسی که داخل شود بر برادر مؤمن ولکن عقلی
که فهمیده می‌شود از حدیثها اقتضا می‌کند تعمیم را بلکه ممکن است قول به بهتر بودن
گشودن روزه هرچند طعام از برای او نکرده باشد نه بلکه هرچند عرفی خواهانه
لفظ مهمانی باطل کردن روزه باشد به جهت غرض صحیح نباشد و بدان که قول
روزه به هر چه سادر در ذکر نیک نیز یا یکشنبه آن‌ها که کار او روزه نگیرد

روزه را تمام کند مگر آنکه بخواهد مهمان کند او را انگشودن روزه یا مهیا کردن از
برای او طعام را که ضایع شود بسبب ماندن پس گرفتن روزه در این صورت بهتر است
چنانکه خواهد آمد این سخن در روزه سنت است و اما روزه‌ای واجب که وقت
آنها وسیع باشد پس ظاهر می‌شود از اطلاق بعضی حدیثهای معتبره بهتر بودن گرفتن
آنها بدون اذن مهمان کننده و من بر نخوردم به کسی که تصریح به این نیز گفته باشد
بلکه بیانی متعرض روزه سنت شده‌اند علما و اما روزه گرفتن مهمان کننده
پس ظاهر مکروه بودن آن است نیز بدون اذن مهمان چنانکه در روایت است فضیلت
صحبت کردن از برای این روایت بعضی علما و توقف کرده‌اند بعضی و متعرض آن
نشده‌اند بیشتر علما **بحث سیم** اختلاف کرده‌اند علما در روزه گرفتن ولد
بدون اذن پدر پس بیشتر از علما به کراهت سنت است و رفته‌اند
جمعی به باطل بودن روزه و جمعی گفته‌اند باطل می‌شود اگر پدر نهی نماید در روزه
مکروه است قول اظهر است به جهت اینکه منع کردن مسلمان از شب و روز جمعه می‌شود
سنت دقیقه به نص صحیح از نقشه ترس که بعضی و روزه ام سنت با سبب
گشته‌اند و لد او در نوار روزه و شیخ را مخالف پدر کردن در مستحب در نماز این
جایز نیست و حدیثی که دلالت می‌کند بر منع از روزه گرفتن ولد خواه بدون
اذن پدر به کوید مگیر و خواه نه ضعیف است و ظاهر این است که مادر هم مانند پدر است
اگر مادر را اولی نباشد به مراعات چنانکه گذشت باو جهت که در حدیث ابوالیت است
که پدر و مادر شبیه و ظاهر می‌شود که در نهایه تاج تعمیم این حکم به نسبت به جده‌ها
و ولی او این مشکل است **بحث چهارم** اختلاف کرده‌اند علما در روزه غلام
و کنیز و زن بدون اذن آقا و شوهر پس بیشتر علما به حرام بودن
آنند و ظاهر آن باطل بودن روزه است و جمعی تصریح کرده به بودن آنند و بعضی
گفته‌اند بدون اذن گرفتن مستحب است و قول اول اظهر است به جهت نقل اجماع

و ناچار است از ملاحظه اینکه این حدیث در وقتی است که توقع داشته باشد خواننده طعام
بگشودن روزه دار روزه خود را چه هرگاه تحفه علی کرد لله تعارف با شعور خواند او طعام
بلکه طلب هست که گشودن روزه در این وقت حرام باشد و الا حال دیگر است که نه بینیم که محقق
لعن رفته است با توقع دارد و گشودن روزه و مقتضی عمل کردن کامل سنت است از صحت
باقی بودن حدیث گشودن روزه است و ظاهر حدیثها این است که ثواب زیاد از آن است که روزه
گرفته بود نه از برای آنکه او را خواند بجز رسان طعام مگر اینکه گفته شود ثبات بود للثواب
و از برای خواننده از راه یاری کردن او [illegible] و لیکن نشده است در حدیثها خوب بهای
روز عید حدیثی که دلالت دارد میکند بر خوبی لیکن هرکه از برای کسی که بگشاید
روزه کسی را که امروز را روزه گرفته باشد [illegible] دارد فضیلت خواندن طعام
و گشودن روزه روزه دار در این روز حدیثها [illegible] دلالت کرده است [illegible]
این روز در کمال تاکید که [illegible] رفضل خدا و رحمت
و [illegible] که جمع کنه میان فضیلت روز عید فارغ کردن او در روزه داری از
منفعت روزه گرفتن پس بهتر آنکه در حدیثها حدیث است که دلالت میکند بر فضلت زیرکه
از برای خواندن کسی که این روز را روزه گرفته است بگشودن روزه در شب [illegible] است
بهتر باشد قبول کردن خواندن کسی را که میخواند او را بگشودن روزه در روز
از قبول کردن خواندن کسی که میخواند او را بگشودن روزه در شب بعد از آن
ابرار از آن و [illegible] قبول کردن کسی که میخواند او را بگشودن روزه در شب
بهتر باشد بجهت جمع کردن میان خوبی روزه گرفتن آن روز و قبول کردن
خواندن مومن و هیچ چیزی بهتر از برای خواننده این است که بخواند او را از برای
گشودن روزه در شب فصل چهارم در روزهای حرام است پس بعضی از روزهای حرام
روزه عید رمضان است و عید قربان است و [illegible] کسی که
کسی نه [illegible] از دیگر روزهای حرام پس هر آینه که جمع گفته اند واجب است

برامکی

برامکی روزه گرفتن در ماه [illegible] از ماهها حرام هر چند [illegible] باشد در [illegible] روز
عید و روزهای تشریق و این قول ضعیف است و دلیلی که بآن استدلال کرده اند دلالت
آن واضح نیست و نذر کردن روزه گرفتن این دو عید باطل است و اگر نذر کند روزه
گرفتن روزی را مانند [illegible] و آن روز اتفاق افتد در این دو عید پس [illegible]
اثر او در واجب بودن گرفتن قضای آن خلاف است و ظاهر این است که بیشتر ملاها
بر آنند که قضا واجب نیست خلاف از برای جماعتی که واجب دانسته اند گرفتن
قضا را و شاید گرفتن قضای آن بهتر باشد بجهت بعضی حدیثهای معتبر و بعضی
از آن روزها روزه روزهای تشریق است از برای کسی که در منی باشد ولکن نشده است
قول بحرام بودن روزه آنها در باقی شهرها هم و شناخته نشده است گوینده این قول
و روزهای تشریق سه روز بعد عید قربان است در منی و [illegible] روز بعد از آن است
در غیر منی و بعضی گفته اند حرام بودن روزه روزهای تشریق مختص کسی است
که حج یا عمره کرده باشد و من بر نخوردم بدلیلی این قول و بعضی از آن روزها روزه
نذر معصیت است خواه نذر زجر باشد مانند اینکه نذر کند که اگر فلان کار واجب را
بکنم روزه بگیرم و خواه نذر شکر باشد مانند اینکه نذر کند که اگر فلان
معصیت را بکنم لکن از آن روزه بگیرم و بعضی از آن روزها روزه صمت است
و آن این است که نیت روزه میکند در حالی که حرف نزند تا شب یا اینکه قصد
کند داخل بودن حرف نزدن را در ماهیت روزه بلکه حرامی است اگر نیت کند
حرف نزدن بعضی روز را در روزه و حرف نزند اگر حرف نزدن تا شب بمعنی
اتفاق و بجهت غرض صحیح دیگر که قصد کند که حرف نزدن عبادت دیگری است
در این روزه نه اینکه جزء روزه باشد پس حرام است نیز لکن این قصد روزه
روزه او را باطل نمیکند و بعضی از آن روزها روزه وصال است و تفسیر شده است
باینکه [illegible] افطار [illegible] سحر [illegible] چنانکه بیشتر علما گفته اند و بعضی گفته اند

روزه وصال است که دو روز روزه بگیرد و در شب میان آن دو روز روزه را نگشاید
و حدیثها که از بعض اول وارد شده است صحیح نیست و حق این است که آن بهر دو معنی حرام
و باطل است اگر اعتقاد داشته باشد که نگشودن روزه در تمام شب یا بعضی از آن مدخلیت
در روزه دو روز یا روزه یکی از آن دو روز دارد و اما از باب اتفاق یا بجهة غرضی صحیح
پس ضرر ندارد و حکم اینکه نگشودن روزه را عبادت تا صبح اقرار دهد چنان است
که گذشت در روزه صمت و بعضی از آن روزها روزه گرفتن تمام عمر است و در حرام
بودن آن یا مکروه بودن یا مستحب بودن آن چند قول است و شکی نیست که خلاف در غیر
روزهای عید است که روزه آنها حرام است و اظهر مکروه بودن آن است بجهة دلالت بعضی
حدیثها و همیشه نگرفتن حضرت پیغمبر ص از احادیث در اجزای عمر شریف خود که نه
بر گرفتن روزه سه روز از هر ماهی که پنجشنبه و ... وارد شده است که روزه سه روز
مثل روزه تمام عمر است و همچنین روزه روز عید غدیر پس دلالتی نمیکند بر مستحب بودن
روزه تمام عمر زیرا که این حدیثها حمل کرده شده است بر اینکه از برای آنکسی ثواب
کثیر است که روزه گرفته باشد بقدر عمر خود روزه ... یا بعضی از آن روزها روزه
سنت گرفتن زن است بدون اذن شوهر خود یا با گفتن شوهر باو منع کند در روزه گرفتن
عندم و کنیز است به بدون اذن صاحب خود و بعضی از آن روزها روزه واجب گرفتن است
از برای سفری غیر روزهائی که پیش بیرون کردیم و بعضی از آن روزها روزه گرفتن
بیمار است که روزه ضرر باو داشته باشد باب ششم در چیزهائی است که ملحق بروزه است
و درین باب چند بحث است بحث اول در گشودن روزه در سفر هر چه شرط بود در قصر
کردن نمازهای چهار رکعتی در نماز ذکر کرده اند بر آن شرطها در روزه جمع در شب
نیت سفر نداشته باشد پس جایز نخواهد بود گشودن روزه از برای کسی که در شب نیت
سفر نداشته باشد هر چند پیش از ظهر بیرون برود و دیگران شرط نکرده اند از این را
و گفته اند هر کسی روزه را اگر بیرون برود پیش از ظهر و اگر بعد از ظهر
بیرون برود میتمم کند روزه را خواه در شب نیت روزه داشته باشد

و خواه نه

و خواه نه و بعضی گفته اند هرجائی که بیرون رفت میگشاید روزه را خواه پیش از ظهر
و خواه بعد از آن و خواه در شب نیت سفر داشته باشد و خواه نه و درین جا قولهای
دیگر هست و اقوی قولها دو قول اخیر است و اقوی آن دو قول قول دویم است بجهة
آنکه دلیل آن صحیح تر و واضح تر است و موافق تر است بقرآن و سنت و حکمت نفی
حرج و مخالف سنیها و موافق شیعه بخلاف دلیل قول اول و با وجود این سخنی
اینست که این قول احوط است گفته اند در بیرون رفتن بعد از ظهر اضطراب دارد
پس ظاهر میشود از بیشتر ایشان که این قول را اراده واجب بودن نگشودن روزه
و گرفتن قضای آن هر دو و بعضی قصد را گفته اند و بعضی گفته اند میخواهد بگشاید
و میخواهد نگیرد یا بهتر بودن گرفتن روزه و احتمال دارد که مراد این قائل نفی
چیز نخوردن باشد یا روزه حقیقی را اراده باشد و بر هر حال پس دلیلی بر واجب بودن نگشودن
روزه و گرفتن قضا نیست و اینها همه از جمله ضعیف کننده کافی قول اول است
و دلیل باقی قولها ضعیف است و بنا بر آنچه ما اختیار کردیم پس ناچار است که عازم
نشود از نیت روزه هر چند در شب نیت سفر داشته باشد باین معنی که قصد کند که روزه
بگیرد و اگر منع کند او را مانعی از رفتن سفر و منافاتی میان این نیت روزه با نیت
سفر نیست بلکه منافات میان جمع روزه و سفر است پس اگر با مراد شغلی نخورد یا اعتقاد
داشته باشد منافات میان دو نیت را و نیت روزه نکند یا نیت کند روزه
نگرفتن را پس اگر باین حال بماند و نیت روزه نکند تا ظهر شود و سفر نرود درست
نیست روزه او هر چند واجب است که چیزی نخورد مانند باقی صورتهای باطل شدن
روزه در ماه رمضان و اگر بجا آوردنی آید یا ظاهر شود بد بودن اعتقاد
او هر گاه پیش از ظهر پس نیت روزه کند و اگر نیت نکند تا ظهر باطل است
روزه و براو قضا لازم است هر چند سفر برود و دشوار است بنا بر قول اول اگر نیت
سفر پیش از ظهر یا هر وقت که باشد و اما اگر نیت کند در شب بیرون رفتن بعد
از ظهر را پس مشکل است اکتفا باین در جایز بودن گشودن روزه بلکه هر چند

بیرون
اتفاق افتد بیرون رفتن او پیش از ظهر هم و نیز ما را جایز است بنا بر قول اول از آنکه در شب نیت
رفتن تا حد ترخص بوده باشد پس کافی است نیت بیرون رفتن و بگذرد از حد ترخص پیش از
اتفاق افتد رفتن تا حد ترخص بعد این وقت و اما با آنچه ما اختیار کردیم پس آیا شرط است
در جایز بودن گشودن روزه رفتن تا حد ترخص در اول ظهر هست و در نیت اعتبار
آن پس روزه [illegible] یا اگر رسید به حد ترخص حاصل شود ظهر هرچند بر و بعد از ظهر
تا حد ترخص پس اصح سخنها از آن گویان گشودن روزه هست بنا بر ازین گشودن روزه
و گشودن آن و اگر این نیست پس گشودن روزه را لفظ مشروط است به رسیدن تا حد ترخص
در پیمودن و هر قولی پس خلاصه آنچه ما اختیار کردیم این است که اگر بیرون رود
پیش از ظهر تا حد ترخص روزه را می‌گشاید خواه در شب نیت سفر داشته باشد خواه
نه و اگر بعد از ظهر بیرون رود روزه را می‌گشاید خواه در شب نیت سفر داشته باشد
خواه نه و لیکن احوط این است که نگشاید مگر در صورت در شب نیت سفر داشتن
و اگر در شب نیت سفر داشته باشد و بیرون رفتنش پیش از ظهر احوط این است
که روزه را بگیرد و بعد از آن قضا هم بگیرد و هرگاه قصد قربت کند هرگاه
بیرون رود بعد از ظهر و در شب نیت سفر داشته باشد احوط این است که تکرار
کند نیت روزه را [illegible] در جایی که تردید کند در نیت میان اینکه روزه حقیقی
باشد یا گرفتن چیزی نخوردن تا آخر روز و قضا آن را هم بگیرد و قصد قربت مبحث دوم
واجب است گشودن روزه بر هر کسی که نماز چهار رکعتی را دو رکعت می‌کند و واجب است
دو رکعت کردن نمازهای چهار رکعتی بر هر کسی که روزه را می‌گشاید چنانکه
حدیثهای معتبره دلالت بر آن می‌کند و اختلاف کرده‌اند علما در چند
بعضی از آنها انکار کرده است نقصه [illegible] نفی [illegible] کردن نقصه

لهو و خوش

لهو و خوشی که زمانی و به قصد قوت عیال خود باشد رفته از جمله فرق میان نماز و روزه
پس تمام می‌کند نماز را همچنین در سفری روزه را دیگران نظر کرده‌اند فرقی میان
این هردو در قصر مثل داریم قول اقوی آنست که حدیثهای معتبره دلالت کرده‌اند از
سید مرتضی و ابن ادریس ظاهره برای اجماع را هرچند ظاهر منقول از ابن ادریس هم نیز
دعوای اجماع بر قول اول و بعضی از آنها سفر چهار فرسخ است قصد برگشتن
برگشتن در همان روز پس واجب دانسته التخییر کردن روزه را و نماز را اگر
میخواهد دو رکعت میکند و میخواهد چهار رکعت و مشهور اقوی این است که فرقی
نگذارد نماز و روزه و احوط این است که روزه را بگیرد و قصد قربت کند قضا
آن هم بگیرد و به نیت وجوب نمازی که شب در پیش و اظهر در نماز دو رکعت
کردن است و لیکن در نماز هم احتیاط کند باینکه هم چهار رکعت بکند و هم دو رکعت
پس اتیان بخیر که هست و احتیاط تاکید بیشتر دارد و بعضی از آنها گفته‌اند که سفر
کمتر [illegible] در مکه نماز چهار رکعتی که در مکه و مدینه و مسجد کوفه و حایر امام حسین ع
و همچنین روزه را می‌گیرد به جز ما در نماز میخواهد چهار رکعت می‌کند و میخواهد
دو رکعت و چهار رکعت کردن بهتر است بنابر مشهور در قوی و چهار رکعت
کردن آنچه سید مرتضی واجب دانسته است و گذاشتن در جای خود است و بعضی
از آنها [illegible] گفته است هرگاه با خود رفتن [illegible] کمتر از ده روز پس مشهور
اقوی این است که تمام می‌کند نماز را مادامی که قصد ماندن ده روز نکرده
و بعضی گفته‌اند [illegible] که تمام می‌کند نمازهای [illegible] و تمام می‌کند نمازهای شب را
و روزه را می‌گیرد و این هم در جای خود که [illegible] هم [illegible] بیرون رفتن اگر

نتوانند روزه گرفت یا دشوار باشد برایشان بدشواری بسیار پس روزه را میخورند و تصدق میکنند
از هر روزی بیک مد از طعام و بعضی گفته اند دو مد اگر توانند بدهند و اگر نتوانند
پس یک مد و اظهر قول اول است هر چند قول دویم بهتر و احوط است و بهتر این است
که کفاره داده باشند و دلالت میکند بر لازم بودن دادن مد حدیث صحیح و خلافی نیست
در عدم لازم بودن قضا ایشان را در گشودن روزه نیست و نه در واجب بودن دادن تصدق با دشوار
بودن روزه و لکن اختلاف کرده اند در واجب بودن تصدق با نتوانستن گرفتن روزه
و اظهر این است که واجب نیست هر چند دادن آن احوط است و اگر اتفاق افتد که بعد از
دادن تصدق توانند روزه گرفت از باب خرق عادت پس رفته اند جمعی
بواجب بودن گرفتن قضا و بعضی [illegible] اشکال کرده اند و اشکال بجای خود است
بجهة دلالت کردن حدیث صحیح بر اینکه قضا واجب نیست و بجهة اینکه قضا با [illegible]
و منصرف نمیشود اطلاقات قضا هم باین جا و اگر بگیرند قضا واجب است پس آیا
تصدق هم واجب است اظهر این است که نه واجب است و بنابراینکه احتیاطاً بگیرند
از واجب [illegible] قضا پس اشکالی در واجب بودن تصدق نیست بحث چهارم جایز است
گشودن روزه از برای کسی که ناخوشی عطاش داشته باشد یعنی تشنگی همیشه اگر نتوانند روزه
گرفت یا دشوار باشد بر او دشواری بسیاری و بعضی گفته اند جایز است گشودن روزه
اگر ترسد از رسیدن بیماری و اگر از آن نترسد پس جایز نیست گشودن روزه و دلیلی
برای این قول نیست پس اگر صاحب عطاش مایوس باشد از چاق شدن پس روزه را
میگشاید و تصدق میکند از هر روزی بیک مد از طعام و قضا بر او نیست
و بعضی گفته اند واجب نیست تصدق و این ضعیف است و اگر اتفاق افتد که بعد
از مایوس بودن از چاق شدن دوباره روزه را بگیرد پس در واجب بودن قضا
اشکال است و خلاف و اظهر نیست بهتر بودن و واجب بودن قضا چنانکه آن ظاهر
بیشتر علماست و بنابراین پس آیا واجب است دادن تصدق در این هنگام اظهر
این است که نه واجب است و اگر امید چاق شدن داشته باشد پس روزه را میگشاید و قضا [illegible]

میکرد

گشودن روزه

میکرد هر وقت که بتواند و واجب نیست تصدق دادن مانند بیمار و رفته اند جماعتی بواجب
بودن تصدق هم و احوط است و اگر اتفاق که نتواند از روزه را بگیرد تا به آن زمان که [illegible] قضا روزه
گرفتن را داشت پس ساقط میشود قضا یعنی در تصدق بحال است که گذشت که واجب نیست هر چند احوط است
و ظاهر این است که یعنی در صاحب ناخوشی عطاش مانند مرد پیر و زن پیر است در واجب بودن تصدق
در صورتی که نتواند از هیچ روزه بگیرد و لکن تصدق در صورت دشوار بودن گرفتن روزه است
و رجوع میشود در دانستن مایوس بودن از چاق شدن باهل وقوف و ظاهر کافی بودن یک
نفر است اگر اعتماد [illegible] که بهر سه [illegible] گفته او ظن [illegible] که در مسئله
پیشتر گذشت از حیثیت خلاف [illegible] بودن یک مد [illegible] حدیث و فتوای
بیشتر علما هم جایز بودن [illegible] آب بقدری که سیر نشود از برای صاحب ناخوشی عطاش و بعضی
علما اکتفا کرده اند بقدری که [illegible] و این احوط است هر چند قول اول اظهر است
بحث پنجم جایز است گشودن روزه از برای زنی که آبستن باشد که نزدیک شده باشد زائیدن او و زن شیر
ده که کم شیر باشد او و هر گاه این دو زن بترسند از ضرر رسیدن بطفل اگر روزه بگیرند
قضا روزه را میکنند بعد از زایل شدن عذر و ظاهر اقوی این است که واجب است
بایشان کفاره از هر روزی یک مد از طعام و اگر بترسد از رسیدن ضرر بخود [illegible]
[illegible] این است که کفاره ساقط است زیرا که این یک فرد است از فردهای
ترسیدن از بیماری و حدیث صحیح که دلالت میکند براین حکم این دو زن ظاهر است در صورتی
که ترس بر طفل باشد و ظاهر آن روایات این است که ترس بر طفل از جهة کم شدن شیر طفل
و اما هر گاه ترسیده شود تغییر در شیر که ضرر بطفل برساند پس آن از باب ترس از بیماری است
و لازم آن ساقط بودن کفاره است [illegible]
شیر و زیاد بودن آن و فرقی نیست میان اینکه طفل حلال زاده باشد یا حرام زاده و نه
میان اینکه طفل از رحم آن زن باشد یا از غیر باشد مگر اینکه [illegible] بدل از برای
آن زن شیرده با اینکه ضرر بطفل برسد پس در اینصورت جایز نیست از برای زن گشودن

روزه و ظاهر حدیث و فتوای علما این است که تصدق بر خوردن لازم است از مال
کفکه هر چند طفل از شوهر ادا بنه و مراد بطعام بمال است که در باب کفارات
و داخل است و چند نقد فقیر الوان و سخن در این گذشت و مراد بیه نیز بودن
گشودن روزه و ما نیست واجب بودن آن است پس حرام است اگر روزه بگیرد
و روزه باطل است **مبحث ششم** مکروه است از برای کسی که جایز است از برای او گشودن روزه
در ماه رمضان پر کردن شکم از طعام و آب بلکه باید که خود را شبیه کند بروزه دار
بکم خوردن و لذت تمام نبردن و حرمت ماه رمضان را حفظ کردن چنانکه
فهمیده میشود از حدیثها و خلافی نیست مگر در جماع [illegible] بعضی گفته اند حرام است بر او
بر خوردن و هم چنین خلافی نیست میان اکثر علما که روزه را [illegible] مگر در جماع که در آن
شیخ خلاف کرده است چونکه حرام دانسته اند الا مگر در حال ضرورت و اظهر مکروه بودن آن است
و دلالت میکند بر جایز بودن آن حدیثها و حدیثهائی که معارض آن حدیثهاست حمل کرده شده است
بر کراهت **مبحث هفتم** جایز است سفر کردن در ماه رمضان با کراهت تا روز بیست و سیم ماه مگر در صورت
ضرورت مانند حج و جهاد و یا حفظ کردن مالی که تلف میشود اگر سفر نکند و هم چنین است
از برای مشایعت برادر مومن و [illegible] کراهتی در سفر کردن بجهت زیارت نیست
و قول بحرام بودن سفر رفتن بدون ضرورت ضعیف است و بهتر این است که سفر نکند پیش از روز بیست
و سیم هر چند از برای زیارت حضرت امام حسین علیه السلام باشد چنانکه دلالت میکند بر آن صحیح
حلبی و روایت ابی بصیر در خصوص زیارت آن حضرت و دلالت میکند بر مکروه
نبودن سفر رفتن بعد از روز بیست و سیم روایت [illegible] و مقتضای این روایت
کافی بودن گذشتن شب بیست و سیم است [illegible] سفر رفتن در روز بیست و سیم [illegible]
دلالت میکند بر حرام بودن سفر ضعیف است و حمل کرده شده است بر کراهت و بعضی
روایتهای معتبره است [illegible] بودن سفر [illegible] نیز بودن گشودن روزه در استقبال
رفتن برادر مومن و مشایعت او [illegible] روایت خصوص
با ملاحظه روایت ابی بصیر در زیارت حضرت امام حسین علیه السلام

تمت کتاب الصوم

این کتاب اعتکاف است و در این کتاب چند مبحث است **مبحث اول** در این
است که اعتکاف چه چیز است و در سنت بودن آن است و در فضیلت آن پس
بدان که اعتکاف آن ماندن مشروط بروزه است از کسی که اراده آن کرده هر
چند طفل ممیز باشد در مسجد جامع از برای عبادت کردن و اعتکاف ثابت است
باجماع علما و قرآن و حدیث و اعتکاف سنت است و تاکید دارد در ده روز
آخر ماه رمضان و در همه ماه رمضان و بهتر از برای کسی که اراده اعتکاف داشته باشد داخل
شدن در مسجد است پیش از غروب آفتاب در روز بیستم ماه رمضان و بیرون
رفتن بعد از غروب کردن خورشید از شب عید و بعضی گفته اند ماندن شب عید
هم بهتر است و گاهی حرام میشود اعتکاف بسبب نذر و شبه آن یا اینکه خود را
اجاره دهد که اعتکاف بعمل آورد و در واجب شدن اعتکاف بعد از شروع کردن
در آن چند قول است و اظهر این است که واجب نمیشود مگر بگذشتن دو روز خواه
شرط کرده باشد با خدا بیرون رفتن را از اعتکاف هر وقت اراده کند یا
شرط نکرده باشد و اعتکاف کمتر از سه روز نمیباشد پس اگر زیاده از سه روز بماند پس
اظهر واجب شدن روز ششم است اگر پنج روز بماند بلکه بعضی گفته اند روز
نهم هم واجب میشود اگر هشت روز بماند و هم چنین و این [illegible] در اینجا
قولی است بفرق میان اینکه در اعتکاف [illegible] بماند تا پنج روز [illegible] و اینکه روز
گذشته باشد پنج روز اعتکاف بعمل آورد مثلا پس واجب میشود روز ششم در صورت اول
نه در صورت دویم و این اظهر است بجهت اصل و [illegible] اعتکاف [illegible]
از دلیل **مبحث دویم** در شرطهای اعتکاف است و شرطهای آن چند چیز است اول
نیت است و شکی نیست در واجب بودن نیت [illegible] زیرا که اعتکاف عبادت است
و عبادت بدون نیت نمیشود و سخن در معنی نیت چند مرتبه گذشت و گفتیم که
واجب نیست قصد واجب بودن و سنت بودن مگر در وقتی که جدا شدن آن از غیر
موقوف باشد بر آن مشکل میشود این در اعتکاف سنت بنا بر قول بواجب
بودن قصد سنت [illegible] بنا بر قول بعضی [illegible] واجب شدن آن بعد از
شروع کردن در آن [illegible] نیت کند و چاره این است که نیت [illegible] میکند

در وقت شروع کردن در آن میکنیم جزو اول اعتکاف را با دو روز اول آن را بنیت
و باقی اجزا واجب قربة الی الله و بنا بر آنچه ما اختیار کردیم در نیت واجب بودن
کردن واجب نیست پس کافی است قصد قربة مگر اینکه نیت وجوب و سنت کردن
جدا کننده آن اعتکاف از غیر آن باشد دویم روزه است پس درست نیست اعتکاف
بیرون روزه و درست نیست در مانند عید رمضان و عید قربان و نه از کسی که
خالص و واجب نیست آوردن اعتکاف است در وقت روزه باشد نه روزه گرفتن
از برای اعتکاف باین سبب که درست است اعتکاف در ماه رمضان بلکه
درست نیست اعتکاف هر چند روزه سنت گرفته باشد بلکه هر چند خود اعتکاف را روزه
[illegible] گرفته باشد و واجب شده باشد مانند نذر خواه نذر مطلق باشد و خواه نذر معین
پس درست است نذر اعتکاف ایام البیض ماه رجب با وجود آنکه اراده داشته باشد
روزه گرفتن آن روزها را به نیت سنت پس ملاحظه باید روزه آن ها را در اوقات
ضرور اعتکاف در آن ها کرده باشد پس فرق است کسی که اراده کرده باشد باطل کردن اعتکاف
نه به باطل کردن روزه و توهم اینکه لازم می آید تکلیف بمحال باطل است زیرا که اگر
خدا امر کرده است او را بگشودن روزه بلکه جایز کرده است از برای او گشودن
روزه را از این جهت که روزه سنت است سیم این است که اعتکاف کمتر
از سه روز نباشد که در میان آن ها دو شب باشد پس اگر نذر کند اعتکاف را
و نگوید چند روز پس واجب است سه روز نه کمتر هر چند بیشتر از سه روز
جایز است پس اگر اعتکاف کند پنج روز در وقتی که نذر کرده
پس واجب است اعتکاف روز ششم چنانچه گذشت و ظاهر این است که مراد
بروز آن میان طالع شدن صبح است تا غروب آفتاب نه آنکه مراد این
هر روز باشد یا شب آن و داخل بودن دو شب در میان روزها از دلیل خارج
ثابت شده و شب سیم داخل بودن آن ها اجماعی است چنانچه ظاهر میشود از علامه
و محقق پس اول اعتکاف بنا بر آنچه ما اختیار کردیم از طالع شدن صبح است و بنا بر قول
دیگر غروب کردن آفتاب است و احوط این است که دوباره نیت کند بنا بر این قول در وقت

طالع شدن صبح و داخل کند قدری پیش از صبح را و قدری پیش از غروب را از باب مقدمه در
هر روز و شب هر دو و هم چنین قدری بعد از غروب آفتاب داخل کند وقت بیرون رفتن
از اعتکاف اما اگر نذر کند اعتکاف ده روز آخر ماه رمضان را یا اعتکاف همه
ماه شعبان را مثلا پس اشکالی نیست در داخل بودن شب اول بیرون خلاف کسی که
روز نیز بدر است که در داخل بودن شب در روز خلاف است و اگر نذر کند اعتکاف
روزی را و نگوید یک روز تنها یا دو روز دیگر مثلا پس واجب است بر او اعتکاف
سه روز و مجمل این روزی را که نذر کرده اول سه روز قرار دهد هر و مجمل میان
آن ها و مجمل آخر آن ها و هم چنین اگر نذر کند اعتکاف چهار روز را و سه روز
اعتکاف را بعمل آورد و بجا آورد روز چهارم را لیکن روز واجب است اعتکاف دو روز را
اعتکاف بعمل آورد با دو روز دیگر بهمان طریق که گفتیم و هم چنین است حکم اگر
بر ذمه او قضای یک روز اعتکاف باشد مانند آنکه اخلال کرده باشد بروز دهم
از ده روز اعتکاف که نذر کرده باشد که واجب است بر او کامل کردن آن
روز را بدو روز دیگر و غیر اینها از فرعهای این مسئله چهارم آنکه اعتکاف در
مسجد باشد و قول بعضی علما که جایز نبودن اعتکاف در خانهها که ضعیف است
پس یا جایز است در هر مسجدی چنانکه بعضی گفته اند یا شرط است که باید در مسجد
جامع باشد مشهور اقوی قول دویم است و بنا بر این قول پس بیشتر علما بر این
هستند درست نیست مگر در مسجدی که نماز کرده باشد در آن پیغمبر یا یکی از امامها
پس گفته اند بیشتر علما منحصر بودن آن در مسجد مکه و مدینه و جامع کوفه و جامع
بصره و ابن بابویه عوض جامع بصره مسجد مداین را گفته و پسر ابن بابویه گفته
است جایز است در همه این پنج مسجد و اظهر قول بیشتر علما است در معنی
همان چهار مسجد باشد و ظاهر میشود از بسیاری علما اجماع بر این و از بعضی علما
[illegible] شدن حدیثها بر این قول اظهر قول علما است و طریق جمع کردن
میان دلیلها این است پس بهتر از برای کسی که خواهد اعتکاف بعمل آورد در مسجد
جامع که غیر آن چهار مسجد باشد این است که نیت کند که امر شرع را بجای آورم

بجز خدا باید نمود پس اگر این عمل عملی است در نزد خدا پس اعتکاف باشد و اگر اعتکاف
نیست در نیک کردنی باشد در مسجد بجهت عبادت قربة الی الله و بکند کارهائی را که اعتکاف
دارد اینها را میکند و بکند آنچه را او میکند قربة الی الله تا ماند بحثی در اینکه مراد کیست
در شرط که گفته است نماز گذاردن پیغمبر یا امامی یا پایان نماز جمعه است یا مطلق نماز
جماعت و ظاهر میشود ثمره این نزاع در مسجد مدائن چون روایت شده است که حضرت امام
حسن نماز جماعت در آن گذارده اند و هم چنین مسجد قبا و مسجد بنی سالم که پیغمبر نماز جماعت
در آن گذارده اند و اما قصر پس گرده نگفته است در آن نماز جماعت نیز مسجد مدائن
امروز معلوم نیست کجا است پس این فایده لذت ندارد و هم چنین جامع بصره
حالت در بیابان است و اعتکاف نمیکنند در آن اگر پس بنا بر قول بلغای بعضی
مسجد مسجد جامع است اشکال در تحقیق معنای مسجد جامع است و بیشتر علماها و اهل لغت
بر اینند که آن مسجدی است که اهل شهر در آن نماز جمعه میکنند و این معنی موافق عرف است تا اتفاق
و اگر اتفاق افتد که چند مسجد جامع در یک شهر باشد پس اگر وضع مسجدها از برای نماز جمعه
شده باشد و یا مشهور باشد در این چیزها هر چند حال در آن نماز جمعه نشود یا بنویسد در اینها
نماز جماعت میشود پس در هر کدام خواهد اعتکاف میتواند نمود و اگر در یک شهری یک مسجد
یا بیشتر باشد و مسجد جامع نگویند آنها را و ما اکتفا بمطلق نماز جماعت کنیم پس فرق
نیست باعتبار مسجد جماعت مردم در آن بیشتر شود [illegible] گفته [illegible] علماها در شرط [illegible]
در اعتکاف اذن کسی که در اختیار اوست اختیار امر آن کس را اعتکاف میکند مانند اذن
آقا از برای بنده و شوهر از برای زن و پدر از برای پسر و صاحبخانه از برای مهمان [illegible]
[illegible] اجاره گفته اند پس آقا برای آنکه خود را باجاره داده است [illegible] و تنها مشغول
عمل اجاره کنند باشد و این خوب است در بنده و زن و تمامی شود با طلاق در
پسر و مهمان بجهت اینکه دلیل [illegible] میکند تا موقوف [illegible] روزه [illegible] را بر اذن
پدر و مهمان کنی نه موقوف [illegible] اعتکاف را بر اذن اینها پس اعتکاف [illegible]
بعمل آورند در ماه رمضان پس بهتر تفصیل است و لیکن [illegible]
اعتکاف نداده بلکه در بنده و زن [illegible] تمام نمیشود زیرا که ظاهر شوهر [illegible]

و زن اذن داده

و زن اذن داده در بیرون رفتن از خانه هر چند بخصوص اعتکاف اذن نداده باشد
و همچنین کسی که خود را باجاره داده در جهت مشغول عمل باشد گاهی اجیر [illegible]
در عمل که منافات با اعتکاف نداشته باشد مانند نماز و روزه و به هر حال هر گاه اذن [illegible]
پس جایز است رجوع کردن از آن پس از شروع در اعتکاف همچنین است بعد از
شروع اگر بگوئیم که بمحض شروع واجب میشود هر قدر گذشته باشد یا پیش از تمام شدن
دو روز و اما در اعتکاف واجب پس اگر معین است پس موقوف نیست بر اذن اگر
وقت وسیع است پس جایز است منع کردن پیش از شروع در آن نکه بعد از شروع
هم جایز است که گذشته باشد دو روز بنا بر اظهر ششم این است که همه این روزها در مسجد
باشد پس باطل میشود اعتکاف اگر بیرون رود از مسجد اختیارا هر چند قلیل باشد مگر
ضرورتها مانند بعد بیرون خواهیم گفت و هم چنین بیرون رفتن با اینکه تمام بدن
بیرون رود از مسجد ضرر ندارد و بیرون کردن بعضی عضوها بنا بر اشهر اظهر
و بعضی گفته اند ضرر دارد مگر در سر حکم شستن و پاک کردن آن [illegible] بیرون رفتن
هم میرسد به رفتن به بام مسجد در این دو قول است که بنا گذاشته شده است این
دو قول بر اینکه آیا بام مسجد داخل مسجد است یا نه و اظهر این است که هر گاه بام
گنبد است و جاری شده است عادت نماز کردن در هموار [illegible] در دور
گنبد است و گرد ساخته است [illegible] مقصود او مسجد بودن آن است پس مسجد
و لیکن بیرون رفتن به بامها نمیکنند در عرف که از مسجد بیرون رفته و اگر
بام هموار باشد و جاری شده باشد عادت نماز کردن در آن و قصد سازنده [illegible]
مسجد بودن آن است پس آن مسجد است و صدق میکند بر مسجد و بر بام آن
هر دو مسجد است و [illegible] اینکه از مسجد بیرون رفت در وقت رفتن بام [illegible]
در این صورت [illegible] ظاهرتر است و متفرع میشود بر آنچه گفتیم حکم جاری [illegible]
در مکث کردن جنب و حایض در بام مسجد و اما اگر [illegible] اعتکاف دارا را
از مسجد بیرون رفتن بعضی گفته اند اعتکاف باطل میشود هر قدر از عمدی که [illegible] باشد
پس فرقی در آن [illegible] و باطل است در [illegible] و بعضی
گفته اند باطل میشود اگر بسیار [illegible] مسجد و این اقوی است [illegible]
بودن از

[illegible]

و بهم زند صورت اعتکاف را در نظر اهل شرع مانند فعل کثیر در نماز و اعتبار
این ها در بیرون رفتن اختیار است نکردیم به جهت حدیثهائی که در مطلق منافی در باطل
کردن بیرون رفتن اعتکاف را و ظاهر در حال اختیار بوده باشد اینها و بنابراین
پس ناچار است در صورتهائی که بیرون گفته شده است و در این حکم اکتفا
کردن به قدری که عرف و عادت خواهش آن را بکند پس زیاده تر از آن باطل
کننده است و اگر نذر کند که یک ماه معین اعتکاف کند یا ده روز معین
از ماه مثلاً پی در پی و بجا نیاورد پی در پی کردن را پس اظهر واجب بودن
قضای همه آن است هر چند سه روز از آن را بجای آورده باشد و جایز است
شروع کردن در قضا بدون فاصله مگر در مانند کسی نذر کرده باشد اعتکاف
همه رمضان را یا ده روز آخر رمضان را و در بین اعتکاف باطل گفته شده
به جهت اینکه ممکن نیست بجا کردن قضا چونکه عید شد پس قضا را بعد از عید
بجا می‌آورد و لازم این افتاده است که واجب نباشد اعتکاف تمام رمضان
یا باقی ده روز آخر آن را نیز و بعد از رمضان قضای همه را بجا آوردن
و احتمال داده است علامه در کتاب مختلف واجب بودن قضای سه روز را
مگر هر ده روز معین گفته شده و سه روز بعد آورد و در روز چهارم مثلاً
باطل گفته شده انما چرا که گفته است آنچه را مأمور بوده هر چند
باشد به او تمام گفتن آن پی در پی و دلیل کف که ممکن می‌کند نذر
گفتن و اگر نذر کند که چند روز پی در پی اعتکاف بجا آورد و معین
نکند که کدام روزها باشد و در بین اعتکاف را بهم زند پس واجب است
در همه از سر بگیرد هر چند سه روز پی در پی اعتکاف بجا آورده باشد زیرا
که نذر او متعلق بوقت معین نبوده و میگویند که می‌تواند نذر گفته است
و نیت اعتکاف ادا است هر وقت بکند و بهر حال پس اگر بهم زند اعتکاف
پیش از تمام شدن سه روز پس قضا میکند همه را و اما اگر نذر گفته باشد
ابجا

اعتکاف ده روز

اعتکاف ده روز آخر ماه را بدون اینکه گفته باشد پی در پی پس ظاهر است در وجوب قضا از گرفتن
که هر سه روز و بیشتر از آن بعمل آورده باشد پس بهم زند اعتکاف را مگر تنها اعتکاف او و قضا
میکند آنچه را بکرده است و الا سه روز اعتکاف بعمل آورده باشد پس قضا میکند هر چه را
نکرده است و ظاهر این بودن پی در پی کردن است در قضا در اینوقت مگر عبارت گفتن اعتکاف
به روز سه روز از هم جدا و اگر نذر کرده باشد اعتکاف ماه معین را و نداند آن ماه را مانند
کسی در زندان باشد یا فراموش کرده باشد پس اظهر اینست واجب بودن قضای آن است و اما
صورتهائی که بیرون گفته شده است از جایز بودن بیرون رفتن از مسجد پس بعضی از اینها
بیرون رفتن است از برای کارها ضرور در مسجد نمیتوان کرد که بجا آوردن آن
سنجیدن مانند پیدا کردن روزی از برای کسی که ممکن او نیست مگر به بیرون رفتن از
در مسجد بلکه بودن از برای کسی که شان او نیست که در مسجد چیزی بخورد و شاید معیار
منافات داشتن اینها با مروت باشد که در عدالت معتبر است بودن و از جمله آن
ضرورتهاست بول و غایط کردن در بیرون رفتن باید اختیار کند هر کدام از آن
نزدیکتر باشد مگر در آن راه چیزی باشد و هم چنین بیرون رفتن از برای غسل
جنابت و غسل حیض آنها در تلف شدن آن مالی دشوار است و ضرر دارد و از برای غسل کردن از جنابت
مگر ممکن باشد که از برای غسل مسجد که تواند در مسجد غسل کند نقصی مسجد بکند و نجس گردد
بلکه واجب است بیرون رفتن هر چند تواند که در مسجد غسل کند نقصی به مسجد نخورد و این
دور نیست و هر چه باشد پس اظهر جایز بودن غسل است در مسجد در اینوقت
مانند وضو و غسل سنت و بعضی از آنها بجا آوردن حاجت مومنین است بلکه بیرون
از برای همه طاعتها و چیزهائی که باعث قرب بخدا است و از جمله دیدن پدر
و مادر است و ظاهر این است که ناچار است از اینکه اینها بهم زننده
صورت اعتکاف نباشد پس اولی این است که جایز بودن بیرون رفتن از
برای کارهای لازم نیاوردن اعتکاف است و شاید که بهتر این باشد
که اکتفا شود با آنها که در حدیث فرموده است از کارها بهتر از اعتکاف است ما در نظر
داشتن تمام ماندن اسم اعتکاف سال و از چیزها که مخصوص گفته‌اند
جایز است حاضر شدن نزد جنازه بغیر مرده از برای همراه آن و نماز گذارده
برای آن و حاکم گفتن آن و غیر اینها و اطلاق عبارت مجتهدان شامل صورتها
واجب
ان
اینها

در این کارها برای منفعتی باشد و غیر آن هست و شامل وجهها ای کارها و مهمات
آنها هست و بعضی از آنها دیدن کردن بیمار بیماریهای مومن هاست و در یک بلند
بیشتر از قدر معتاد در بین او بعد از معتاد مختلف می‌شود لیست اصلاف دیدن
کهنه‌ها و بیمارها که دیدن آنها را می‌کنند بعضی از آنها همراه رجال می‌روند و وداع کردن
او است در وقتی که به سفر می‌رود و بعضی از آنها دلیل آنها درست و نه همه آنها
اگر موقوف باشد دلیلش بهشتی باشد به بیرون رفتن از مسجد بیرون
در صورتی که این رحضر و متعین شده باشد و بنا بر اظهر در صورتی که متعین
بوده باشد و بعضی از آنها بیرون رفتن را برای نماز جمعه کرده است اگر نماز جمعه
برپا شود در غیر مسجدی که در آن اعتکاف کرده است و لکن جایز است بیرون رفتن
زیرا که هرچند نگوییم که نماز جمعه واجب عینی است زیرا که دلیل آن
چنین نیست بلکه بیرون رفتن برای عذر بیرون کشف می‌کنند
ضرورتی اگر بیست که در برگشتن باطل می‌شود اعتکاف و اگر احتیاج داشته باشد
برای کسی به جهت وارد برای او وضو بسته احتیاط کند از آنکه نزدیکتر باشد
و حرام است بر او نشستن در حین اینکه زیر سقف مگر در حین ضرورت
و در صورت اضطرار پس جایز نیست نشستن زیر سقف بلکه باید در جایی
بی سقف بنشیند و اظهر حرام بودن رفتن زیر سقف است مگر جایی که مضطر
شود لیکن در راه باشد احتیاط کند راه را که سقف داشته باشد
و اگر سقف داشته باشد احتیاط کند از آنکه سقف آن کمتر است
هرچند دورتر باشد مگر آنکه بسیار دور باشد و اعتکاف را باطل نمی‌کند
اگر بیرون برود به جهت عذری و طول بکشد بقدری که صورت اعتکاف
دارد و باطل می‌شود هرچند اصل بیرون رفتن جایز بوده و آنچه گفتیم باطل می‌شود

در وقت

اعتکاف

159

۸

در وقتی است که سه روز تمام نشده باشد یا تمام شده باشد روزهایی که نذر اعتکاف
آنها را کرده است پس در این واگر سه روز تمام شده باشد یا روزهایی که آنها را نذر کرده پس یا ای
از برای باطل شدن آن نیت مسیم اگر بیرون برود از روی فراموشی کرد اعتکاف
پس باطل نمی‌شود دیگر اینکه صورت آن به هم خورد و برگردد در وقت
به خاطرش آید و اگر نسیه کند در برگشتن باطل می‌شود هرچند بیرون رود
زیرا آنچه بگوییم اعتکاف دارد چهارم جایز نیست از برای کسی که اعتکاف کرده است
نماز کردن در غیر جایی که در آن اعتکاف کرده است هرچند بیرون رفتن
او جایز باشد مگر نماز جمعه چنانکه گذشت دیگر به جهت ضرورتی مانند تنگی
وقت پس نماز می‌کند در هر جا که ممکن شود هرچند مسجد نباشد و لکن مسجد
بهتر است و اگر نماز کند در بیرون بدون عذری باطل می‌شود اعتکاف او و نماز
او هر دو و ای در غیر مکه است و در مکه جایز است نماز کردن هر جا خواهد اگر به جهت
عذری بیرون رفته باشد هرچند در خانه‌ها مکه باشد مبحث سیم جایز است از برای کسی
که اعتکاف می‌کند اینکه شرط کند برخاستن از اعتکاف هر وقت که بهم رسد عارضی
بدون عذری در اول بلکه مستحب است شرط کردن و وارد شده است با آن حدیث‌ها چنانکه
وارد شده است در حال احرام اتفاقا از برای حج و در این چند مقام است اول در کیفیت
این شرط است پس بعضی گفته‌اند شرط می‌کند برگشتن را هر وقت اراده کند و بعضی گفته‌اند
هر وقت بهم رسد عارضی خواه ضروری باشد و خواه غیر آن و بعضی از این بعضی گفته‌اند
که جایز بودن برگشتن پیش از تمام شدن دو روز است و بعضی گفته‌اند شرط می‌کند
که عارضی شود ضروریه برگردد و این قول هرچند موافق راست به شبهه کردن
این در حدیث‌ها صحیح بلکه جایز نبودن برگشتن در هیچ مگر در صورت ضرورت
مانند بیمار شدن یا حج گفته و یا دشمن او را در بین راه نگه دارد برود

بلکه تنها

ولکن قول دویم اشهر و اظهر است بجهة صدق وجه شبهای که مطلق ملاحظه که بجهة
کم بودن فایده آن اگر مخصوص بصورت بودن ضرورت باشد زیرا که جایز است
برگشتن در صورت ضرورت بدون اینکه شرط کرده باشد پس وجه تشبیه این است
و جزاین نیست که در مطلق بیرون رفتن است بجهة عذری دیگر چنانکه فایده
کم است در صورت جایز بودن بیشی از تمام شدن دو روز بجهة جایز بودن
برگشتن هر وقت باشد بنا بر اظهر چنانکه گذشت دویم جایز گردانیدن آن شرط
در اعتکاف سنت وقت شروع در اعتکاف است بدون خلاف صریحی
و احتمال داده اند بعضی بودن وقت آن را روز سیم و شاید غلطه این
قول نبودن فایده باشد در این شرط پیشی از روز سیم حکم ملحق اند بر سیم
زیرا که او جایز نیست و در این غلطه تامل است تا اگر شود بنا بر قول
بواجب شدن اعتکاف بمجرد شروع در آن این است که فایده منحصر
نیست در بر هم زدن چنانکه خواهد آمد و اما اعتکاف واجب
ملاحظه اینکه نذر اعتکاف کرده باشد پس وقت شرط کردن وقت نذر است
بدون خلافی ظاهر مگر از بعضی متاخرین و تامل کرده است در نذر
مطلق و نذر معین اگر معین کرده شود عذر یا امر ضروری چنانکه
خواهش میکنند از اقوال دویم در کیفیت شرط بجهة مطلق بودن
حدیثها و شدن حدیثی در این دو بر شرط نزدیکی که تصریح با جماع
کرده باشد و لکن مخالفت علما هم مشکل است پس مشکل میشود در این
مقام بنا بر قول اول در کیفیت شرط بلد نیز آمدن جمع کردن میان

بودن نذر مطلق [illegible] اجماع علما [illegible]

دوصنه اگر شرط کنند وقت نذر کردن زیرا که منافات دارد
واجب کردن چیزی با شرط کردن جایز بودن نکردن آن
و تحقیق این است که این اشکال وارد است در نذر معین
و اما اگر نذر مطلق باشد باین معنی که واجب کنند بر خود اعتکاف را
بوجوب موسع که وقت آن تنگ میشود بگمان مردن پس
منصرف میشود شرط بیرون رفتن از اعتکاف وقتی که آن
مضیق نشده باشد و منحصر میشود صورتی که تجویز کند بیرون رفت
از آن بوقتی که وقت آن تنگ شده باشد پس منافات کلی
در میان آنها نیست سیم فایده این شرط بمحض این است
که شارع گفته است میکنند از او گفتن ثواب است یا ساقط شدن
کفاره است چنانکه در احرام بعضی گفته اند یا ساقط شدن
قضاست یا جایز بودن بیرون رفتن است هر وقتی که اگر
شرط نشود جایز نیست بیرون رفتن از آن و ظاهر میشود
فایده در اعتکاف سنت بنا بر آنچه ما اختیار کردیم
در اعتکاف سنت در جایز بودن بیرون رفتن در روز سیم
آن اگر چه عارضی و ضروری نباشد و بیرون رفتن در
هر سه آن امر ضروری از فایده های شرط نیست و اما در

اعتکاف واجب غیر معین پس کرد هم چنین است و اما جایز بودن بیرون رفتن
پیش از روز سیم بنابر آنچه احتیاط کردیم پس آن هم از فایدههای
شرط نیست و از جمله فایدههای شرط ساقط شدن کفارات است و از جمله
آنها ساقط شدن قضا است بدون خلاف ظاهری در واجب معین
و اما واجب غیر معین پس اظهر واجب بودن قضا کردن آن است و در باب
و تفصیل فایدههای شرط قولهای مختلف در شقهای اعتکاف واجب و سنت
و در کیفیت شرط کردن گنجایش ندارد اینها را این مقام باید جهت اینکه
چندان فهم نیست چهارم این است که دانسته شود از برای شرط کردن
بیرون رفتن دو معنی است یکی از آنها دست برداشتن از جمیع اعتکاف است
و اراده بیرون رفتن از جایی است که در آنجا اعتکاف کرده به قصد برگشتن
به آنجا و معنی تا اینجا از معنی اول بود و چنانکه مقتضی حدیثها است
که گذشته شده است و از آنها به بیرون رفتن از حرام و اما شرط بمعنی دوم
پس آن نیز جایز است پس اگر آن چیزی که شرط کرده است بیرون رفتن را
بجهت آن از چیزهایی باشد که پیش از این بیرون کردیم آنها را از جایز
بودن بیرون رفتن از جای اعتکاف پس اشکالی نیست
و اما اینکه ضرر نه تکلیف بیرون رفتن و برگشتن کرد
به آنجا در درست است اعتکاف مگر در وقتی که بر
هم خورد صورت آن و اما اگر غیر آنها باشد پس اگر آن چیزهای
مباح است

مباح است مانند غذا خوردن در خانه خود پس ظاهر جایز بودن آن است بحکم اصل و بحکم اینکه وفا
لازم است به وفا کننده بشرطهای خود و بحکم شامل شدن اطلاق آنچه دلالت میکند بر جایز
بودن بیرون رفتن از برای ضرورتها به شرط اینکه کرده باشد پس شامل آن است
عموم دلیلهای اعتکاف و اما اگر آن چیز حرام باشد پس جایز نیست شرط کردن
آن و همچنین اگر چیزی باشد که آن خلاف مقتضای اعتکاف باشد مانند جماع
کردن و چیزی [illegible] و جایز ندانسته است علامه بیرون رفتن از برای تفرج
و چیزی مانند آن را و اشکال کرده است در بیرون آوردن شب در خانه خود نیز
و ظاهر شهید علامه را فرق نگذاشته است در این میان اعتکاف سنت و اعتکاف
نذر کرده شده در جایز بودن شرط کردن بیرون رفتن با قصد برگشتن
در وقت نیت اعتکاف سنت و در وقت نذر کردن در اعتکاف نذر
پس بدرستیکه شرط بدرست خود است مانند وقف چونکه آن پیرو شرط وقف
کننده است مبحث چهارم در حکمهای اعتکاف است و در این مبحث چند
مطلب است مطلب اول حرام است در اعتکاف هر چند روز سیم از اعتکاف
سنت باشد در روز کردن کارهایی که حرام است بر روزه دار و شرط درست بودن
اعتکاف واجب نکردن آن است و همچنین درست بودن اعتکاف سنت
شرط آن نکردن کارهایی است که روزه را فاسد میکند و حرام است بر کسی که اعتکاف
داشته در شب و روز جماع کردن بزنان و فاسد میکند اعتکاف را و حرام است
مالیدن بدن به بدن آنها و بوسیدن آنها بشهوت بدون خلاف ظاهر
و حرام دانسته اند بعضی علماء نگاه کردن بشهوت را و بر هر حال پس اظهر
در این سه چیز آخر این است که فاسد نمیکند اعتکاف را خواه بشهوت باشد خواه
بغیر شهوت و حرام است و طلب بیرون آمدن منی از خود کردن بلکه ظاهر شد
از بعضی علماء اجماع بر فاسد کردن آن اعتکاف را و واجب کردن
آن کفاره را و اظهر حرام بودن بوییدن بوهای خوش است بلکه بر وجه
استعمال کردن آنها و حرام بودن در غیر ریحانها تاکیدی بیشتر است و حرام
فروختن چیزی و خریدن آن و اظهر حرام بودن معاملهها نیز بلکه ظاهر

می شود از بعض علماء منع از شعرهائی که باز دارنده از عبادت کردن باشد مانند خیال کردن
و کارهای بد کردن و بیرون کرده شده است آنچه ناچار باشد بکردن آن مانند
خریدن خوراک و پوشاک و فروختن چیزی از جمله سرانجام کردن خوراک
و پوشاک و اظهر این است که موقوف نیست جایز بودن آنها را در این وقت
از ناچاری بر آنکه نتواند کسی را وکیل کند در کردن آنها و در هر حال
پس خواسته نمی شود معامله لکن نکند بسبب نهی از آن و جایز است از جمله او تدبیر
امر کدخدایان و زن و بچه و کردن کارهای مباح لکن رها کردن ناچار باشد
دستور کردن کارهای مباح
در کردن آنها ضعیف است و حرام است بما و حی دلالت در نزاع کردن
و ظاهر می شود فایده این در نزاع و کارهای کرده که حرام باشد در اینکه در حال
اعتکاف تاکید آن بیشتر است و یا بسبب آن اعتکاف باطل می شود نیز چنانکه
بعضی علماء احتمال داده اند یا کفاره لازم شود اگر گفته شود لازم شدن کفاره
یا گفته می شود حمل دلالت اینکه واجب و سنت بنا شد در حال اعتکاف حرام است
پس تحقیق آنکه بعضی گفته اند در حکمهای سجانه جاری نمی شود مگر دلالت **مطلب** اعتکاف
واجب شده و او سخن علماء در واجب بودن قضای اعتکاف بر ولی اگر مرده باشد
و بر ذمه او اعتکاف واجب بوده و حق این است که دلیل بر واجب بودن آن
نیست خصوصا هرگاه مستحب مرده نذر بوده باشد بجا آوردن آن و اگر گوئیم شرع هم
بواجب بودن قضا بر ولی پس مگر در اینجا روزه باشد مانند ماه رمضان پس
جایز است اکتفا کردن بهمان روزه در اعتکاف دیگر روزه نباشد پس روزه
میگیرد و از جمله اعتکاف سخن در جایز بودن اجاره کردن ولی کسی دیگر را
از جمله اعتکاف سخن در جایز بودن قضا و حکم بکی بودن **مطلب** ولی
واجب بودن کفاره بجماع کردن در حال اعتکاف خواه در روز و خواه در شب و اظهر
واجب بودن کفاره است در اعتکاف سنت نیز هر چند بیشتر از روز سیم آن
بکند و منافات با واجب بودن کفاره نیست اینکه جایز است بهم زدن
اعتکاف سنت بجماع یا بغیر آن زیرا که سخن با بقا بودن اعتکاف است
بر حال خود و اظهر واجب بودن کفاره است نیز در اعتکاف واجب و سنت

درکردن ابر

در کردن کاری که سبب آمدن منی شود و همچنین در تمام چیزهائی که روزه را باطل می سازند و
اما بیرون رفتن از جای اعتکاف پس دلیلی بر واجب شدن کفاره بسبب
آن نیست از راه باطل شدن اعتکاف مگر باطل شدن اعتکاف معلق
بنذر باشد آن لیکن آنچه پس کفاره در جمله مخالفت نذر شده آن است و این
از بحث اعتکاف بیرون است و سخن در واجب شدن کفاره است بجهت
باطل شدن اعتکاف و لیکن ملاحظه چیزها مگر با باطل شدن اعتکاف شاید بتوانی
مختلف می شود حکمهای آنها پس کاه واجب می شود سه کفاره از جمله کسی که جماع
کند در روز رمضان هرگاه نذر کرده باشد اعتکاف را در رمضان یکی از کفاره
باطل کردن اعتکاف و دویم از جمله باطل کردن روزه رمضان و سیم
از جمله مخالفت نذر و کاه دو کفاره واجب می شود مثلا اینکه در صورت نذر کردن
اعتکاف در رمضان در شب جماع کند یکی از آنها از جمله باطل اعتکاف
و دیگری از جمله مخالفت نذر و از اینجا شناخته می شود باقی حکمها راجعه با باطل
شدن اعتکاف و شبیه در گناه و کفاره و متعدد شدن آن و اختلاف آن
بعد از باطل کردن **مطلب چهارم** بیشتر علماء بر آنند که کفاره اعتکاف کفاره
ماه رمضان است و نزد بعضی کفاره رمضان آن کفاره بزرگ است که هر کدام
از سه کار را میخواهد بجا آورد بنا بر مشهور اقوی و بعضی گفته اند کفاره آن
کفاره ظهار است و اقوی قول اول است هر چند قول دویم احوط است **مطلب پنجم**
مشهور است دعوای اجماع بعضی علماء بر آن کرده اند و بعضی گفته اند ما دیگر
ندیدیم در آن مخالفت مگر محقق را این است که اعتکاف کننده اگر بروز
جماع کند بزن خود در روز رمضان واجب است بر او چهار کفاره و [illegible]
و [illegible] و لو قصد گفته اند در این بعضی علماء حکمت نمودن [illegible]
و باطل بودن [illegible] آن اگر بروز جماع کند [illegible] اعتکاف [illegible] روز
بهتر بودن قول مشهور

این کتاب زکوة است و جوانب آن

و در این کتاب یک مقدمه و چند باب است **اما مقدمه** پس مشهور
اقوی این است که نیت در مالهای بردن لازم حق واجب با مثل شرع
مگر زکوة و خمس و از جمله شیخ قول بواجب بودن صنعت بعد از صنعت [illegible]

دروکردن غله و خفنه بعد از خفنه در وقت پاک کردن آن است و باکی نیست بهیچ وجه
آن و زکوة دو قسم است یکی زکوة مال است و یکی زکوة فطره و اما پس دادن فرض
و دادن تصدقهای واجب و کفارها و مانند آنها پس تعلق گرفتن آنها به مال
ظاهر است باب اول در زکوة مال است و زکوة مال از ضروریات دین است و آن
ثابت شده به عنوان بدیهی بودن از دین اسلام بدیهی بودن آن خواهش کننده است
و هر کس که آن را انکار نماید کافر است بدون شبهه کافر باشد و در این باب چند مقصد است
مقصد اول در کسی است که در او واجب است دادن زکوة و آن کسی است
بالغ و عاقل و آزاد و مالک نصاب باشد و تواند که تصرف در او بکند و در این
مقصد چند مطلب است مطلب اول واجب نیست زکوة در مال طفل اما
در طلا و نقره پس به اجماع علما مگر آنکه تجارت کند از برای طفل ولی او به مال او
پس بعضی گفته اند نیست در آن چیزی و بعضی گفته اند واجب است زکوة
[illegible] دادن و اظهر مستحب بودن دادن زکوة آن است و اما گندم و جو
و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند پس اظهر مستحب بودن زکوة آنهاست
و جمعی واجب دانسته اند زکوة آنها را و شاید که نقل زکوة در حیوانها احوط
باشد و فرقی نیست میان آنکه طفل بی پدر باشد یا پدر داشته باشد و کسی که
زکوة مال طفل را میدهد پدر و جد او است و بعد از ایشان وصی ایشان و بعد از
وصی حاکم شرع مؤمنین عادل و اگر به قرض بردارد ولی از مال طفل از برای
خود تجارت کند پس این در حکم مال تجارت است و حکم آن خواهد آمد و شرط است
در جایز بودن قرض برداشتن ولی مال را اینکه از برای او مالی
به قدر آنچه به قرض برمیدارد باشد علاوه بر آنچه لازم است در ادای
آنها از مطالبه کار و دور نیست اکتفا کردن به تمکن از داشتن پس
دادن آن از برای اکثر علما شرط و بعضی گفته اند علما در این شرط پدر
و جد را پس جایز است از برای پدر و جد قرض برداشتن از مال طفل هر چند
چیزی نداشته باشند و قادر باشد از پس دادن و این دور نیست و ظاهر آن است
که هرگاه اگر قرض برداشتن [illegible] و لیکن [illegible] مفسده در قرض برداشتن
واجب نیست در آن مصلحت [illegible] شده [illegible] اینکه اصلح باشد و شرط

کرده

کرده اند بعضی علما بودن مصلحت را و بعضی علما شرط کرده اند دلالت کرده شاهد
گرفتن [illegible] دلیل اینکه [illegible] ولکن احوط اعتبار بودن مصلحت است و دلالت
در آیه شریفه بر شرط بودن مصلحت نیست و اما فروختن مال طفل و خریدن
چیزی از برای طفل در هر چیزی که محتاج باشد [illegible] که [illegible] جایز
است در آنها از مراعات کردن مصلحت خواه بخرد ولی از برای خود
یا از برای غیر خود و واجب است [illegible] آنکه مصلحت در آن منظر باشد هر چند
آن احوط است اما آنچه را محتاج باشد پس کافی است در آن [illegible] فساد
هر چند اعتبار بودن مصلحت احوط است خلاصه ولی قرار داده یا ولی [illegible]
تجارت کند در مال طفل از برای خود پس او ضامن است و ضامن مال
و نفعی که پیدا شود مال طفل است و فهمیده شود این از حدیثها و لکن تجارت
و حمل شود این حدیثها بر اینکه این در صورتی است که اجازه کند ولی طفل آن
معامله را که مصلحت طفل و اگر ولی اجازه نکند پس معامله فاسد است و نفع
همه مال از برای صاحب آن مال است و بدانکه زکوة مالی در این وقت تعلق
نمیگیرد به آنکه از آن مال تصرف کرده اند در تعلق آن طفل و قول است
مطلب دوم واجب نیست زکوة در مال دیوانه اگر همه دیوانه باشد
بیرون از طلا و نقره و بعضی قائل شده اند به واجب بودن زکوة در غلهها آن دیوانه [illegible]
و اگر تجارت کند ولی آن دیوانه به مال او از برای او پس مانند طفل است
و اما دیوانه اینکه گاهی عاقل است و گاهی دیوانه پس در غله او زکوة واجب است
اگر در وقت بسته شدن دانه آن عاقل باشد هر چند دیوانه شده باشد
پیش از [illegible] شدن آنها و اما چیزهایی که در واجب شدن زکوة آنها
گذشتن سال معتبر است پس ناچار است در آن که تمام سال [illegible] عاقل
[illegible] شده و اگر در اثنای سال دیوانه شود پس لازم نیست که سال را از سر گیرد [illegible] عاقل شود
و هم چنین طفل اول سال را از وقت بالغ شدن حساب میدهد و دور
نیست که گفته شود که اگر در اثنای سال بیهوش شود سال را از سر بگیرد بعد از
بهوش آمدن مطلب سیم واجب نیست زکوة در مال بنده خواه بگوئیم بنده

[illegible]

مالک ملتفت هر چیز را ما مالک نشود بعض چیزها را مگوییم مالک هیچ چیز نمی شود خواه
بنده شده اقا گفته باشد باو هر وقت فلان قدر بیجا دادی آزادی یا اگر در این
سال فلان از اطوری و خواه این باو گفته باشد مگر اینکه بعضی آن بنده آزاد شده باشد
پس اگر حصه او بقدری که آزاد شده است ~~پس اگر حصه او بقدری که آزاد شده~~
است از مال او بحد نصاب رسیده باشد واجب است بر او زکوة آن حصه
و بنا بر اینکه ما هر چند بگوییم که بنده مالک چیزی میشود پس چون بنده تصرف بغیر اذن
نکنند در مال خود بدون اذن اقای خود است در واجب بودن زکوة
در مال او خصوصا با وارد شدن چند حدیث بنبودن زکوة در مال او پس
اشکالی در این نیست مطلب چهارم شرط در واجب شدن زکوة مالک بقدر
نصاب بودن و باید برجا بودن مالک بودن و تمام بودن مالک بودن پس از
جمله چیزهایی که منتفع میشود بشرط اول و دوم واجب بودن زکوة است بر مالی
که بکسی بخشنده باشد پیش از آن که ان را گرفته باشد بنا بر قول ببودن
گرفتن آن شرط درست بودن بخشش چنانکه این قول درست تر است و در
هر سکه گذشتن سالی معتبر است در واجب شدن زکوة اول سال از وقت
میگیرد آن را قرار میدهد و هم چنین مالی که کسی وصیت کرده باشد که باو
بدهند واجب نیست زکوة در او و حساب میشود در سال مگر بعد از
مردن وصیت کننده و قبول کردن ان کسی که مال را باو گفته است
بدهند وصیت را اگر بگوییم که قبول کردن شرط مالک شدن ان کسی است
آن مال را و هم چنین مالی که قرض گرفته باشد واجب نیست زکوة در ان مگر
بعد از گرفتن هر چند تصرف در ان نکرده باشد بنا بر اظهر اقوال و هم
چنین اگر نذر کرده باشد که در این سال مال مخصوص را تصدق بدهد
یا نذر کرده باشد که تصدق بدهد و مال را معین نکرده باشد و اختیار دارد
تصدق را از مالی بکند که زکوة با آن تعلق گرفته [illegible] قطع میشود
از ان مال زکوة بجهت اینکه از مال او بودن بیرون میرود و هم چنین اگر
نذر کند تصدق دهد مالی را اگر فلان امر بشود مثلا و آن امر

هنوز نشده باشد

هنوز نشده باشد که اینکه این مال هر چند از ملک او بیرون نرفته است هنوز و لکن
نمی تواند در ان سال تصرف کند و لو اینکه تصرف کردن بشرط واجب شدن
زکوة است هنگامیکه بخواهد آمد و از جمله چیزها که منتفع میشود بشرط تمام بودن مالک بودن
و باید برجا بودن آن واجب نبودن زکوة است در مالی که مالک بودن او باطل
شود تمام متزلزل باشد مانند مال بخشیده شده باو پیش از گرفتن تمام بنا بر
قول باینکه گرفتن تمام شرط لازم شدن بخشش است و مانند مالی که چیزی
خریده باشد باو و اختیار شرط کرده باشد تا یکماه مثلا اگر فروشنده خواهد باطل کرد
تواند در طرف ان یکماه بنا بر اقوی در ان هم سبب مالک شدن آن بمحض خواندن
صیغه و لازم شدن ان موقوف است بر گذشتن آن یکماه مثلا مطلب پنجم شرط
در واجب شدن زکوة توانایی مالک مال از تصرف کردن در آن باید
اما مالی که در ان سال معتبر است پس توانایی از تصرف در تمام سال باید باشد
و اما آنچه سال در ان معتبر نیست پس توانایی از تصرف باید در ان وقتی
باشد که واجب میشود زکوة در ان وقت پس در غیر غله ها اگر غصب کنند
انها را [illegible] واجب نیست در ان زکوة تا بدست صاحبش برسد و یکسال
بر ان بگذرد بعد از رسیدن بدست او مانند اینکه در تمام سال تواند تصرف
در ان مال بکند و اما غله ها و بعضی بسته شدن دانه انها در ملک این شخص
واجب میشود زکوة و اگر غاصب انها را غصب کند پیش از بسته شدن انها
پس ساقط نمیشود از ان کسی واجب بودن زکوة بلکه صبر میکند تا وقتی
که بدست او بیاید پس میدهد زکوة ان را بعد از آمدن بدست خود او
یا وارث او یا حاکم شرع و اما اگر در وقت بسته شدن دانه در
دست غاصب باشد و بعد از ان بدست صاحبش بیاید پس واجب
نیست زکوة بر او و مشکل شمرده اند این را بعضی علما و معد کرده
اند بر واجب بودن زکوة در وقتی که بدست او بیاید و اما شرط
است در ساقط شدن زکوة از مالی که غصب کرده باشند اینکه [illegible]
نتواند ان را پس بگیرد هر چند با سعی باشد بعضی از [illegible] خرج کنند
یا نه اظهر این است که شرط نیست بلکه در واجب شدن زکوة
این است که بالفعل تواند در آن تصرف کند و واجب نیست پس

گرفتن از صاحب خود هر گاه پس گرفتن موقوف باشد بر خرج کردن تمام یا چند
بعضی از مال باشد هر گاه خرج کردن بعضی ان باعث این شود
که از نصاب کمتر شود و اهم حیلی است مال غایب که ... دست او رسید تا
بان و مال ... غصبی در دست کسی که صاحب ان مال ... ولی
او باشد پس ان در حکم مال حاضر است پس اگر از طفل و یا از دیوانه
و باشند ... واجب است زکوه در مال انها ... سنی است
پس ... باید زکوه مال انها را بدهد ولی انها است و اگر مال
از غیر دیوانه و طفل است پس اگر میداند صاحب مال او بقدر نصاب
است و میداند که مال هم بر چیزها که گذشتن سال معتبر است و انها
گذشته است پس واجب است بر او دادن زکوه بر وکیل اگر وکیل مطلق
نباشد و همچنین است هر گاه وکیل در ان مال ... قرار نداده باشد
پس در ان همان تفصیل است که گفتیم اگر میتواند تصرف در ان
کند واجب است زکوه و اگر نمیتواند واجب نیست و انچه فهمیده
میشود از بعض عبارتها از واجب بودن زکوه در مال غایب
پس مراد ان مال غایبی است که نتواند تصرف کند در ان
و سزاوار است با خبر کردن ... اگر چند ... اداء ... دارد
بقدر نصاب و بیشتر در خانه ... اخراجات عیال خود و
نداند که ان بیشتر است در قدری که احتیاج بان دارد و بگذرد
سال بر قدر نصاب پس زکوه ان ساقط است از او اگر غایب
باشد و واجب است بر او اگر حاضر باشد ... معتبر
و کرده ... بعض ... الثانی التصرف در ... زکوه
... واجب است ... مشکل است ...
... زکوه ... اگر ... اگر در ادای ...
باشد باید بدهد و بنا بر اقوی اگر ... ادا ... باشد

والله العالم

و بعضی گفته اند زکوه ان واجب است بلکه بعضی ... و ... گفته
... ان در این وقت ... صاحب ... در گرفتن ان ...
... پس ... زکوه در انچه ... سیم واجب ... زکوه
در وقف پس اگر وقف کرده باشد نصابی از حیوانها ...
... انها نصاب و ... وقف ...
یک ... نصاب ... واجب ... زکوه ...
واجب ... زکوه در ... قرار ... باشد ... پس اگر ...
بقدر نصاب از طلا یا نقره ... قرار کرده باشد ...
تا اینکه سال ... پس واجب نیست بر او ... هر گاه قرار
کند بعض حیوانهای ... در ... و باقی مانده کمتر از نصاب ... و در
عرف ... تصرف کند در ان بعض ... بعد از
باقی ... اگر قرار کند ... بقدر یکساعت بلکه بقدر ...
پس ... از سر گرفتن ...
و مستحب است دادن زکوه یکساله مال ... بعد از ... هر چند ...
گذشته ... مطلب ... واجب است زکوه بر کافر مانند ... عبادتها ...
درست نیست از کافر ... تحقیق ... قربت ... از او ...
... عبادتها است و مشهور این است که مسلمان شدن باعث ساقط
زکوه ... در ... او مانده باشد از وقت کافر بودن ... بعضی ...
از متاخرین ... ساقط شدن ... هر چند نصاب بعد از مسلمان شدن ...
باشد ... طلا و نقره و حیوانها ...
میکند ... مسلمان ... و ... اول ...
و اما در حال کافر بودن ... پس ... از انها زکوه ...
نصاب ... و اما ... تلف ... پس بعضی گفته اند ... میکند امام
... او را ... قرار ... زکوه را جمع کند زکوه را از انها ...
... در این ... علماء ... مسلمانها پس ... بد ...
... یکی از ... در ... مال ... زکوه ...
... فرصت ... کرده ... اگر ... تلف شده ...

پس نیست بر آنها چیزی و اگر بعضی از آن تلف شود آنچه تلف شده است قسمت میشود بر حصه
مالک و فقرا و از حساب مالک آنچه رسد فقرا آنچه طلب کرده و بعضی
گفته‌اند آنچه تلف شود از کیسه مالک میرود و این احوط است و قول اول اقوی
است و اگر مال از صغیر یا از دیوانه باشد پس در صورت اهمال ولی
ولی ایشان ضامن است **مقصد دویم** در چیزهائیست که زکوة در آنها واجب است
و در این مقصد چند مطلب است **مطلب اول** واجب است در طلا و نقره
و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و مستحب است در باقی دانه‌ها
مانند برنج و نخود و عدس و غیر اینها و در سلت و علس خلاف است و اظهر این است
که زکوة ندارد و در کتاب صحاح گفته است که سلت جوی است که پوست نداشته
باشد و نوعی است از جو که پوست ندارد و مانند گندم است و علس نوعی است
از گندم که دو دانه از آن در یک پوست باشد و بعضی رفته‌اند
بوجوب زکوة در سلت و علس و اقوی قول اول است بجهت آنکه میگویند
جو و گندم نمیباشند و بجهت آنکه بعضی حدیثها سلت را با گندم و جو ذکر کرده‌اند
هرچند قول دویم احوط است و به هر حال پس یکی در مستحب بودن دادن زکوة
اینها نیست و مستحب است زکوة در مالها و در مال التجارت و در [illegible]
و سبزیها نیست مانند خربزه و خیار و بادنجان و پیاز و غیر اینها و بعضی گفته‌اند
واجب است زکوة در مال تجارت و باقی دانه‌ها و این ضعیف است [illegible]
در وجوب زکوة رسیدن بنصاب و تفصیل نصاب خواهد آمد **مطلب دویم**
در نصاب چهارپایان است پس از [illegible] ده نصاب است پنج پنج است
و در هر پنج یک گوسفند است پس هرگاه رسید به بیست و پنج دانه پس در آن
پنج گوسفند است و کافی است گوسفندی [illegible] گوسفند کوهی خواه میش
باشد و خواه بز [illegible] در زکوة گوسفند چنانکه خواهد آمد و بعضی گفته‌اند
اگر میش بدهد باید کوچکتر از جذع نباشد و اگر بز بدهد باید کوچکتر از
جذع نباشد و اگر بز بدهد باید کوچک از ثنی نباشد جمعی گفته‌اند جذع در میش
آن است که داخل سال دویم شده باشد و بعضی گفته‌اند آن است که
هفت ماه آن تمام شده باشد و اما ثنی در بز پس جمعی گفته‌اند آن است که داخل
سال دویم شده باشد و بعضی گفته‌اند آن است که داخل سال سیم شده باشد

علس

سال

و دلالت میکند

و دلالت میکند بر آنچه ما اختیار کردیم از کافی بعضی هرچه اسلام گوسفند کوهیه
نیز معتبر بودن سال [illegible] شدن اینها با ملاحظه
[illegible] هر چهار گوسفند یک گوسفند زکوة است پس
پس هرگاه گذشت شماره شترها از بیست و پنج دانه هرچند یکدانه باشد
پس آن نصاب ششم است و در آن یک بنت مخاض است و آن شتر ماده‌ایست که داخل
سال دویم شده باشد واجب است و اگر بنت مخاض نداشته باشد پس کافی است
ابن لبون و آن شتر نریست که داخل سال سیم شده باشد و اگر اینهم را
نداشته باشد پس هر یک را خواهد بخرد بنا بر مشهور و بعضی گفته‌اند لازم است
[illegible] بنت مخاض را بخرد و این احوط است پس هرگاه شماره اینها به سی و
شش دانه برسد پس این نصاب هفتم است و در این یک بنت لبون است و آن شتر ماده‌ایست
که داخل در سال سیم شده باشد و نصاب هشتم چهل و شش است و در این یک حقه است
و آن شتر ماده‌ایست که داخل در سال چهارم شده باشد و نصاب نهم شصت و یکدانه
است و در این یک جذعه است و آن شتر ماده‌ایست که داخل سال پنجم شده باشد و نصاب
دهم هفتاد و شش دانه است و در این دو بنت لبون است و نصاب یازدهم نود و یکدانه
است و در این دو حقه است و نصاب دوازدهم یکصد و بیست و یکدانه است و بیشتر از
آن و در این در هر پنجاه دانه یک حقه است و در هر چهل دانه یک بنت لبون [illegible]
کرده‌اند علما در آنکه اختیار بدست صاحب مال است در پنجاه پنجاه بشمارد یا چهل
چهل و آنکه لازم است اختیار هر کدام در نفع فقیر بیشتر است و قول دویم اظهر
و اظهر احوط است و ظاهر میشود فایده این در جائیکه تفاوت کند پنجاه
پنجاه شمردن با چهل چهل و اما در جائیکه تفاوت نکند مانند دویست دانه
و چهار صد دانه پس در اینها خواه پنجاه پنجاه بشمارد و خواه چهل چهل چیزی
بی زکوة باقی نمیماند و اما اگر یکصد و پنجاه دانه داشته باشد پس اگر اختیار کنیم
پنجاه پنجاه شمردن را پس چیزی به فقیر کم میشود بخلاف چهل چهل شمردن که
آنکه [illegible] خالی از حق فقیر و گاهی بنفع فقیر باشد [illegible] در هر
قسم شمرده شود مانند آنکه یکصد و هفتاد شتر داشته باشد پس اگر [illegible]
از سه چهل [illegible] بنت لبون و از یک پنجاه شتر یک حقه و اگر [illegible]
[illegible]

شتری دارد از ان بالاتر باشد یک مرتبه و پس میگیرد از فقیر دو گوسفند یا بیست درهم و میخواهد
میدهد یا پائین تر از ان یا دو گوسفند یا بیست درهم و جایز دانسته اند بعضی علما
یک گوسفند و ده درهم را نیز و این مشکل است و اطلاق سخن علما هم اشکال میکند
در صورت دادن بالاتر و پس گرفتن انچه گفتیم بودن فرق میان صورتی که مساوی
باشد قیمت انچه پس میگیرد با قیمت بازاری ان شتری که باید بدهد و صورتی که
قیمتها مساوی نباشد و این مشکل است و شاید مراد علما نیز جایی که ان
دو صورتی که مساوی باشد قیمتها یا بیشتر باشد و اما اگر شتری که دارد دو بالاتر باشد
از ان شتری که باید بدهد بدو مرتبه یا پائین تر باشد دو مرتبه پس ایا جایز است
دادن بالاتر بدو مرتبه و پس گرفتن چهار گوسفند یا چهل درهم یا دادن پائین تر
بدو مرتبه و دادن با ان چهار گوسفند یا چهل درهم و در این اشکال است اظهر این است
که جایز نیست و جایز نیست که عوض شتری که باید بدهد غیر ان را بدهد هر چند بالا
تر باشد مگر انکه میدهد چیزی که عوض گوسفند یا شتر بدهد مگر بقیمت بنا بر قول بجایز
بودن دادن قیمت چنانکه ان اظهر است و اگر همه شترانی که دارد کوچک تر از
بنت مخاض باشد یا بزرگ تر از جذعه باشد پس جایز است اکتفا کردن بدادن
یکی از انها هرگاه یا میخرد شتری که باید بدهد یا میدهد قیمت انرا و اما گاو پس از برای
ان دو نصاب است اول سی دانه است و در ان یک تبیع است و ان گوساله است
که داخل سال دوم شده باشد خواه نر باشد و خواه ماده و دوم چهل دانه است
و در ان یک مسنه است و ان گوساله ایست که داخل سال سوم شده باشد
پس در شصت گاو دو تبیع است و در هفتاد یک مسنه و یک تبیع و در نود سه تبیع
و در یکصد و بیست سه مسنه و همچنین و اما گوسفند پس نصاب ان پنج
تا است اول چهل دانه است و در ان یک گوسفند است و دوم یکصد و
بیست و یکدانه است و در ان دو گوسفند است و سیم دویست و یکدانه است و در
ان سه گوسفند است تا اینکه برسد بچهار صد دانه و پنجم چهار صد دانه است
و در ان چهار گوسفند است پس هرچه بالا رود پس در هر یکصد دانه یک گوسفند است
بهر قدر برسد و در فتاوی بعضی ساقط است نصاب پنجم و گفته اند هرگاه از نصاب
چهارم گذشت پس در هر یکصد دانه یک گوسفند است و قول اول اشهر و اقوی است
و بنا بر قول اول بحثی است که مشهور است و ان بحث این است که هرگاه واجب است

در چهار صد و یکدانه است دو رای در [illegible] زکوة گوسفند

از چهار صد دانه

۱۳

در چهار صد دانه چهار گوسفند در همای در سیصد و یکدانه واجب شود پس فایده است
در اینکه چهار صد دانه را نصاب دیگر قرار داده اند و بعد از ان گفته اند در هر یکصد
دانه یک گوسفند و جواب مشهور از این بحث این است که فایده
ظاهر میشود در تعلق وجوب و ضمان پس اگر تلف شود از چهار صد دانه
بعد از گذشتن سال یکی گوسفند بدون کوتاهی از صاحبش در حفظ ان پس کم
میگردد از فقیر بعد از دادن چهار گوسفند یک سهم از یکصد سهم یک گوسفند
بجهت انکه زکوة تعلق بهمه چهار صد دانه گرفته است و اگر فرض شود چیزی از چهار
صد دانه کمتر داشته باشد پس زکوة تعلق میگیرد بسیصد و یکدانه بجهت انکه انچه
مابین دو نصاب است بخشیده شده است و ضرری دران نیست چنانکه خواهد
پس اگر گوسفندی تلف شود از چهار صد دانه در نقص زیاده ضرری پس میگیرد از این
جهت که یکی تلف شده است و اما اگر از سیصد و یکدانه بیشتر نداشته باشد و
یکی از انها تلف شود پس کم میگردد از چهار گوسفند سه دهم یک سهم از
[illegible] تا بحساب رسد و چهار یک یک رشته یک گوسفند را و بدانکه انچه
میان دو نصاب واقع است پس چیزی در میان دو نصاب چیزی بسی کمی [illegible] شتر
داشته باشد نیست برا مگر یک گوسفند و همچنین در باقی حیوانها و همچنین است
در طلا و نقره و اما چیزهایی که یک نصاب دارد مانند غلهها پس واجب است
زکوة در هر قدری که از نصاب بالاتر باشد هر چند یک کف باشد
و در چیزی که مشترک باشد میان دو نفر مثلا باید حصه هر یک جدا بنصاب
برسد پس اگر دو نفر چهل گوسفند داشته باشند زکوة بر انها نیست
و اگر هشتاد دانه داشته باشند که هر کدام چهل دانه داشته باشند
واجب است بر هر یک گوسفندی هم چنین دیگر یک کس با انها [illegible]
در چند جا داشته باشد همه را با هم حساب میکند در نصاب مطلب سیم
شرط است در وجوب زکوة در حیوانها که انها چریده باشند در تمام
سال و در چرنده بودن رجوع بعرف میشود پس ضرر ندارد در چرنده بودن
اینکه صاحب ان علف دهد ان را در بعضی سال یکروز و دو روز مثلا و ظاهر این است
که در حیوانی که او را علف میدهد فرق نباشد میان انکه علف بدهد بجهت اینکه
[illegible]

وهمچنین است اگر بچرانند انها را در علف غیر خود واما چریدن در حریم قریه وکوهها وشهرها
وصحراها پس منافات ندارد با چریدن بودن انها هر چند بگوییم حریم
ده ملک صاحبان انده است وهم چنین است هرگاه بچرانند انها را در جای
غیر مباحت انها باذن صاحب بلکه وهم چنین است هر چند بعضی ان به بر خبز (؟) بلند
از بهر صاحب ده بازار اینکه حیوان او در حریم آنده بچرد وهمچنین است
اگر بگیرد چیزی را بازار چریدن حیوان در زمینی مباح بلکه وهم چنین است
اگر بحر وصحرا وسبزه از بهر اینکه حیوان او در ان بچرد بخلاف اینکه بچرد
علف زمین معینی را از بهر چریدن حیوان واگر علف دهد حیوان را غیر
صاحب ان پس در این اشکال کرده اند بعضی علما واظهر این است که ان
چرنده نیست در اموقت صلاحه این است در شناختن چریده وغیر ان مرجع
با هل عرف میشود ودر چیزی که شک شود در اینکه چرنده است یا نه پس اصل واجب
نبودن زکوة است ومقتضای شرط بودن بودن حیوانها چرنده در تمام سال
این است که زکوة نباشد در بچهای حیوانها تا اینکه شیر نخورند دلکن
جمعی رفته اند بوجوب بودن زکوة در انها وحساب شدن سال انها از روز
زائیده شدن انها چنانکه در روایت معتبر است وبعضی گفته اند حساب
میشود سال انها از وقت زائیده شدن انها اگر شیری که میخورند از چریده
باشد پس ظاهر نیست وجوب بودن زکوة در غیر ان وشرط است نیز در واجب
شدن زکوة در حیوانها اینکه عوامل نباشند از بهر زراعت کردن یا
بارگردانی یا سوار شدن یا غیر انها خواه گاو وخواه شتر مطلب چهارم شروط
در واجب شدن زکوة در سه نوع حیوان که گفتیم ودر طلا ونقره در تمام شدن
سال وهمچنین در مال ان ومال تجارت ومتحقق میشود تمام سال به داخل
شدن در ماه دوازدهم ومال دوازدهم از سال بعد در حساب میشود پس
اعتبار اول سال بعد از اول ماه سیزدهم وشرط است باقی ماندن نصاب
در تمام سال به حالی که بود پس اگر کم شود یک گوسفند از نصاب یا بچرد
ابتدا بعد از دقیقه پس از زکوة میگیرد ... وهمچنین است هرگاه بمیرد یکی گوسفند
وبگیرد گوسفند دیگر در عوض ان وهمچنین است اگر بدل کند بعوض کردن نصاب
با بعضی ان هر چند مانند ان عوض کند وبعضی گفته اند زکوة ساقط نمیشود

اگر مانند ان

اگر مانند ان معاوضه کنند واین قول ضعیف است واگر عوض کنند نصاب یا بعض از ان
در بین سال بقصد گریختن از دادن زکوة پس اظهر اشهر ساقط شدن زکوة است
وبعضی گفته اند ساقط نمیشود چنانکه فهمیده میشود از بعضی حدیثها واظهر حمل کردن ان حدیثها
است بر مستحب بودن دادن زکوة واگر بچه دهد حیوانها را یا بچه ان پس هر دو حساب
میشود در نصاب سال واما اگر حیوان در بین سال بزاید پس هرگز ام از مادر بچه
جدا جدا حساب میشود در نصاب سال پس اگر بزاید سی گاو پس گیرد بچه پس در این جا
دو نصاب است که حساب میشود سال انها جدا جدا وهم چنین است اگر بزاید چهل گوسفند
و بیشتر تا صد وبیست ویک بچه واما اگر بزاید چهل گوسفند چهل بچه پس اظهر این است
که نیست زکوة در بچها چیزی تا چند سال انها تمام شود وهمچنین است هر گاه بزاید یک
گوسفند دیگر بعد از اینکه چهل گوسفند داشت بجهت اینکه میان دو نصاب بخشیده
شده است وهم چنین اگر بزاید سی گاو یازده گوساله یا هشتاد گوسفند یا
چهل و دو بچه پس اظهر این است در وقت تمام شدن سال سی گاو وچهل گوسفند
زکوة آنها را میدهد پس اعتبار سال چهل گاو وصد وبیست ویک گوسفند را
میکنند وزکوة انها را میدهد بعد از تمام شدن سال مطلب پنجم کافی نیست دادن [illegible]
وهیرو یا بچه کور در عوض زکوة وظاهر این است که فرقی نیست میان اینکه
شتر وگاو وگوسفند که باید بدهد منحصر شود در اینها واین عیبها با انها داشته باشد
یا غیر ان نداشته باشد پس منحصر داشته گاو وگوسفند که خالی از ان عیبها باشد
ومیدهد یا قیمت انرا میدهد واگر همه شتر وگوسفند وگاو در داشته باشد یکی از ان عیبها
داشته باشد پس واجب نیست خریدن خالی از عیب یا دادن قیمت بلکه کافی است
دادن یکی از انها واگر چند حیوان داشته باشد که همه ان نصف حیوان داشته باشد
که باید بدهد پس صاحب انها هر کدام را خواهد میدهد وقول بقرعه هر گاه ان
کس که زکوة را جمع میکند خواسته باشد غیر انرا صاحب میدهد بگیرد ضعیف است
وهمچنین اگر متفرق داشته باشد از هر کدام خواهد میدهد خواه مساوی باشند قیمت
انها خواه نه وبعضی گفته اند کافی نیست دادن کم قیمت از عوض باید
قیمت بگیرد بقیمت واین قول نیز ضعیف است وبدان که فرقی نیست در گوسفند
میان بز ومیش نه در حساب نصاب ونه در زکوة پس کافی است دادن
بز در عوض میش ودادن میش در عوض بز وهمچنین است شتر عرابی وشتر بختی

و گاو و گاومیش و رمه‌انه جمعی بوجوب [illegible] فقط کردن لکن قیمت اینها ملاحظه شود باهم و اگر
از برای او پانزده دانه گاو باشد و پانزده دانه گاومیش مثلا در زکوة اینها یک تبیع [illegible]
این است که تبیعهای گاو و هر یک از اینها بیست درهم ارزد و تبیعهای گاومیش
هر یک از اینها [illegible] درهم ارزد بدو میدهد تبیعی از گاو و هم تبیعی [illegible] بیست درهم ارزش
داشته باشد یا تبیعی از گاو دهد با این قیمت [illegible] طرفی است در ملتی و یک
و این احوط است و اشهر اظهر هم است و اگر نه و [illegible] از برای کسی کردن
باشد [illegible] در نصاب زکوة اینها را باید بدهد و گفته‌اند علما که [illegible]
[illegible] و اگر نه از برای زکوة جا که واجب شده است [illegible] در پی آن است [illegible]
بچه میکند و حد آن را بعضی با باهم او از [illegible] گذشته قرار داده‌اند و بعضی
تا پنجاه روز و هیچ دلیلی [illegible] دو قول بر نخورده‌ام و اگر نه آن [illegible] جایز است
از برای خوردن گذشته باشد و بعد از آنکه [illegible] که [illegible]
[illegible] بدهد پس احتیاط در بیرون کردن اینهاست مگر اینکه گفته شود بیرون
کردن [illegible] بجهت [illegible] است زیرا که [illegible] است از جهت زنده شدن و این
دور است و بهتر این است که گفته شود بیرون کردن آن از جهة [illegible]
[illegible] است که رسیدن [illegible] است به بچه آن مطلب ششم وجوب زکوة تعلق میگیرد
به [illegible] صاحب [illegible] شده یعنی آنچه باید بزکوة داده شود از جهة [illegible] است
مانند ده یک [illegible] و یک گوسفند از چهل گوسفند [illegible] این مانند یک گوسفند
از پنج شتر باید داده شود و مانند یک بنت مخاض از بیست و شش شتر باید داده شود
از [illegible] بیست و شش شتر بنت مخاض باشد پس معنی تعلق گرفتن یعنی این است
که گرفته میشود از برای زکوة بعض از عین یا آنچه باید بزکوة داده شود از آن عین [illegible]
[illegible] مثل اینکه [illegible] بعض از یک شتر یک گوسفند یا بعض از آن یک بنت مخاض
[illegible] بزکوة داده شود و این غیر قیمت داده است و [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] داده شود [illegible] جایز است بنا بر قول بتعلق گرفتن زکوة بعین یا
اینکه بدهد [illegible] از مال دیگر بدون [illegible] گوسفند از [illegible]
گوسفند [illegible] بدهد [illegible] را دیگر بدهد [illegible] بهتر باشد
باشد بدهد در پنج شتر [illegible] یا [illegible] و این است معنی قیمت داده [illegible]
مانند آن است و اما قیمت پس [illegible] میدهد بقیمة بازار [illegible] اینکه
واجب است بدهد [illegible] درهم یا دینار را [illegible] و مانند اینها [illegible] کرده اند

[illegible]

علما در این مشهور [illegible] جایز بودن داده آن است و خلاف کرده‌اند جمعی [illegible]
و اظهر این است که در همه جایز است و ظاهر این است که [illegible] اجرت
پس جایز است داده آن هر چیزی که منفعتی هر چند [illegible] باشد و جایز است
با جاره بدهد کار را از برای فقیر بکند بعد از آن حساب [illegible] اجرت [illegible] عوض
زکوة و معتبر در قیمت قیمة [illegible] است در روز داده قیمت آن [illegible] اینکه بیشتر [illegible]
قیمة [illegible] باشد و قیمت را در ذمه گرفته باشد پس اظهر اکتفا کردن [illegible] قیمت است
در ذمه گرفته است هر چند قیمة بازار [illegible] در روز داده قیمت [illegible] باشد چنانکه علامه
در تذکره گفته است و [illegible] از بعض علما [illegible] کرده‌اند پس [illegible] خلاف [illegible]
تعلق یعنی میگیرد زکوة بذمه ظاهر [illegible] صاحب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] پس بنا بر قول بتعلق گرفتن یعنی [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] اینکه بقدر زکوة بیرون [illegible] در [illegible] پس
باقی نماند از برای [illegible] یا [illegible] زکوة [illegible] دیگر داده شده و واجب است [illegible] زکوة
[illegible] بدهد هر گاه [illegible] بنا بر قول [illegible] زکوة
[illegible] پس اگر زکوة [illegible] از مال دیگر [illegible] باشد پس باید زکوة همه سالها را بدهد پس
بر قول اول [illegible] بنا بر اشهر اظهر این است [illegible] صاحب مال
[illegible] دانسته است اختیار را بدست صاحب مال در تصرف کردن [illegible]
[illegible] عوض آن و قیمة آن [illegible] پس هر گاه [illegible] در ذمه [illegible]
و جایز است از برای او هر تصرفی [illegible] بکند بخلاف صورتی که [illegible] در ذمه
نگرفته باشد و قصد نکرده باشد [illegible] پس حرام است از برای او [illegible]
در آن و [illegible] دیگر [illegible] و [illegible] در آن
از ۱۵ باب و خوردن و خریدن آن و اما نفع [illegible] زکوة [illegible]
پس آن نفع از صاحب مال است و [illegible] است این را علامه در تذکره
[illegible] پس اگر بدهد بفقیر گوسفند [illegible] مثلا پس جایز است [illegible] بکند
بچه [illegible] مطلب هفتم در نصاب طلا [illegible] است و مشهور
[illegible] است که نصاب در طلا بیست دینار است و در بیست دینار
نصف دینار واجب است پس دیگر چیزی نیست تا برسد به چهار دینار و در
چهار دینار [illegible] است که ده یک یک دینار [illegible]

پس در هر چهار دیناری ده یک یک دینار است و دینار یک مثقال شرعی است و مثقال شرعی سه چهار یک مثقال صرافی است و نصاب در نقره دویست درهم است و در دویست درهم پنج درهم است بعد از آن دیگر چیزی نیست تا برسد چهل درهم پس در هر چهل درهم یک درهم است و درهم شش دانق است و هر دانقی هشت دانه جو است از جوهای میانه و هر ده درهم هفت مثقال شرعی است پس دویست درهم یکصد چهل مثقال شرعی است و یکصد پنج مثقال صرافی و شرط است در واجب شدن زکوة در طلا و نقره اینکه سکه معامله داشته باشد هر چند در آن وقت با آنها معامله نشود و در غیر سکه دار چیزی نیست

مخلوط — هر چند در آن وقت با آن معامله نشود و در طلا و نقره مخلوط بغیر آنها مانند مس و برنج عبرت رسیدن در خالص آنها است و هم چنین هرگاه طلا و نقره مخلوط بهم باشند پس اعتبار نصاب هر یک از آنها جدا جدا است پس اگر هیچ یک از آن بنصاب نرسیده [illegible] آنها پس زکوة نیست پس اگر میداند که خالص آنها رسیده است بنصاب و میداند قدر آنرا پس زکوة آنرا میدهد از خالص یا از مخلوط بقدری که جزم کند که در مخلوط بقدری که زکوة باید بدهد خالص هست و اگر بداند که در مخلوط بقدر نصاب خالص هست و قدر خالص را نداند پس اگر خالص میدهد بقدر زکوة همان مخلوط یا از مخلوط بقدری میدهد که جزم کند که خالص در آن است بقدر زکوة هست پس طاعت قد اکتفا

بطلان زکوة — و اگر نمیدهد پس لازم است که آنرا خالص کند تا بداند قدر آنرا و گمان کرده اند بعضی جایز بودن اکتفا کردن بقدری که جزم داشته باشد در مخلوط خالص هست و قول اول اقوی است بلکه اگر شک داشته باشد در اول امر در اینکه خالص آن بقدر نصاب هست یا نه پس ظاهر این است که واجب نیست خالص کردن آن و او را الزام میکنند بر خالص کردن حکم لکه [illegible] [illegible] جواهر باشد

عبارتهم

حساب [illegible] و هم چنین نقره و جاریست لون [illegible] از هر کدام خوب بدهد یا بد و بهتر این است که از خوب بدهد همه را یا از خوب بحساب بدهد و از بد بد و بیان آن گذشت در عنوان ذکر کیفیت و حکم خارج کردن آن در میان [illegible] در دادن زکوة کام در طلا و نقره جاری است حتی اینکه جایز است که کسی از زکوة میان سابق با یکه آنها را قسمت کنند و لکن محروم کرده حاجتمند و جود از خوب بسیاری مطلب [illegible] همه [illegible] در نصابها و سنید و نصابهای همه یکی است و واجب است نصف زکوة در کمتر از نصاب اگر چه قدر کمی باشد و واجب نیست در بیشتر از نصاب هر چند قدر کمی بیشتر باشد و نصاب آنها پنج وسق است و وسق شصت صاع است و صاع نه رطل است بر رطل عراق و رطل عراق یکصد و سی درهم است در او و یک مثقال شرعی پس یک صاع ششصد و [illegible] مثقال شرعی است و شش صد و چهارده مثقال و ربع یک مثقال صرافی است پس نصاب [illegible] صد و [illegible] چهار هزار و دویست هفتاد و پنج مثقال صرافی است و لنگ تبریز حالا [illegible] مساوی [illegible] سیاه شده دویست و هفتاد و هشت من [illegible] سه [illegible] یک من [illegible] و وقت تعلق گرفتن زکوة بغله در گندم و جو وقتی است که آنرا گندم و جو گویند و ظاهر این است که دانه آنها سخت شده گندم و جو میگویند آنها را و در خرما وقت تعلق گرفتن زکوة بآن وقتی است که سرخ میشود و زرد میشود و در انگور وقتی است که آنرا غوره گویند با سمعت [illegible] این است که تا باین حد نرسیده باشد جایز است در بسیار [illegible] بخورد از آنها و تلف کند بدون اینکه ضامن [illegible] فقیرها بشود چیزی بر صاحب هست و اگر کسی که کند در حق فقیر بعد از رسیدن

ضامن — باین حدها ضامن فقیرها میباشد و اگر فروخته آنها را پیش از رسیدن باین حدها پس زکوة آنها بر خرنده است و اگر بعد از رسیدن بان حدها رسید فروخته زکوة از گردن او ساقط نمیشود و تفصیل این خواهد آمد و وقت واجب شدن دادن زکوة پس در گندم و جو وقت [illegible] آنها است و در خرما و انگور خشک شدن آنها با سمعت واجب است دادن زکوة پیش از این وقتها و در این هنگام پس در صورت [illegible] گندم و جو و خرما و انگور

[illegible] قدر — اعتبار نصاب آنها [illegible] که عرض میکنند و وقتی خشک میشوند و در این [illegible] بعمل بگذارد [illegible] [illegible] و میوه‌ها در [illegible] [illegible] دارند پس یک نوع انگور است که خشک میشود [illegible] آن [illegible]

ونوع دیگر نیست که سه یک عشر و هم چنانست خرما پس حاصله هر یک باندازه
آن عشر و لکن در چند جا عده خرما یا انگور داشته باشد همه را در نصاب زکوة
هم حساب میکند و هم چنانی غله و میوه ها که در چند جا انها پس یکی باشند
پس اگر انچه پیشتر چیده شود بقدر نصاب باشد و غلهٔ دیگر صبر میکنند که بعد چیده
شود در دادن زکوة پس وقت چیدن اخرین رسید زکوة انها اینها هر چند
بقدر نصاب باشد و اگر انچه پیشتر چیده به نصاب نرسیده باشد انتظار چیدن
اخرین میکشند و مشکل مثل بعضی که در یک سال دو مرتبه کشته میشود مانند
جو که در اول یک مرتبه در اول بهار میکارند و در تابستان میچینند
و مرتبه دیگر در تابستان میکارند و در پائیز میچینند و ظاهر این است
که زکوة واجب نیست در اینها مگر هر یک جداگانه به نصاب رسد و هم چنین
اشکال است در بعضی اشجار خرما که سالی دو مرتبه خرما میدهند پس پیشتر علما
بر اینند که انها را در حکم حساب میکنند در نصاب و بعضی ایشان بر این
که انها را هر یک جدا جدا حساب [illegible]

در واجب شدن زکوة در غلهها داخل شدن انها در ملک او
پیش از وقت تعلق گرفتن وجوب زکوة خواه بانها عوض او زراعت کشته باشد انها را
کشته یا کسی باو بخشیده باشد انها را که کشته پس بعد از تعلق وجوب زکوة مالک انها
شود پس زکوة را صاحب اول انها باید بدهد و همچنین است سنجی که مالک درخت
خرما و درخت میشود و لکن بعد از تحقق خرما و انگور را در صورت جائز بودن فروختن
انها مانند انکه چیز دیگر با انها ضم کنند [illegible] یا بگیرد میوه در سالی پیشتر را
پس [illegible] و بدانکه هر گاه زکوة غلهها داده پس دیگر زکوة انها را
نباید بدهد هر چند سالی داشته باشد انها مگر انکه بفروشند انها را بطلا
و نقره و بر ان طلا و نقره سال بگذرد و بقدر نصاب باشد پس زکوة
طلا و نقره را میدهد در قدر زکوة غلهها است پس اگر از
زراعت اب بخورند یا اب جاری در انها بکنند یا اب باران بخورند پس
ده یک انها را باید داد و اگر مانند چرخ و دولاب و شتران کشش
اب بخورند پس بیست یک انها را باید داد و اگر از هر دو قسم اب بخورند
پس هر کدام که پیشتر است اورا اعتبار باید کرد و احوط این است که [illegible]
اگر پیشتر ان [illegible] نفع ان زیاده تر باشد در [illegible] کردن انها

پس اگر زکوة

پس اگر زراعت ان پیشتر از قسم اول باشد پس ده یک باید داد و اگر از قسم دویم
پیشتر باشد بیست یک باید داد و اگر از هر دو مساوی باشد پس از نصف
آن ده یک و از نصف دیگر بیست یک باید داد پس [illegible]
[illegible] از چهار [illegible] یک ده یک در صورت مساوی بودن
انها پس میگیرد زکوة [illegible] صاع مثلا بیست و دو صاع و نصف
[illegible] مشهور انست جدا کردن اخراجات زراعت است
و دادن زکوة انچه باقی مانده و اخراجات تخم ان است لکن پیش از زکوة
اما [illegible] و وجه اجاره زمین و وجه اجاره [illegible] زمین و وجه
اجاره گاو و الات [illegible] و چیدن و اوردن [illegible] کوبیدن و پاک کردن
کردن و غیر اینها و [illegible] جدا نکردن هیچ چیز مگر خراج [illegible]
و بهتر این است که همه اخراجات بعد از تعلق گرفتن وجوب را
جدا کنند بجهة انکه در این [illegible] فقیر شریک است و بهتر از این این است
که هیچ چیز جدا نکنند مگر خراج پادشاه را [illegible]
لازم [illegible] احتیاط در [illegible] صاحب [illegible] و بدانکه
به زکوة شریک است با ارباب و حصه به زکوة جدا حساب میشود و لکن
حصه هر یک انها بنصاب رسد زکوة باید بدهند و لکن
نرسد بر انها چیزی نیست و همچنین در ارباب در قدر حصه انها
و همچنین است هر چند نفر که شریک باشد در زراعت [illegible]
و بدانکه انچه ما اختیار کردیم از جدا کردن اخراجات زراعت پس
انها را جدا کرده و [illegible] نصاب رسیده است و بیرون کنند
انها را و زکوة باقی مانده را میدهند هر چند کم مانده باشد که انها را
جدا میکنند که هر قدر باقی بماند زکوة انرا میدهند و اگر بقدر نصاب
نباشد زکوة نمیدهند در این چند قول است اظهر قولها قول دویم است
و احوط انها قول اول است و اما خراج پادشاه پس مشهور انست جدا
کردن ان است پیش از اعتبار نصاب و بعضی گفته اند [illegible]

بعد از ان خراج جدا کرده میشود یا خرجهای زراعت و هرچه باقی ماند زکوة انها را
میدهد هرچند کم باشد و این قول ضعیف است و مراد بخراج در اینجا اجرت
دارالسلطنه است نه مالیات در زمینها که مقرر کرده است انها را لشکر اسلام انها
با زمین‌داران صاحبهای انها مصالحه کرده باشند دران زمینها یا یک قسم از زمینهای
است که مال انها باشند و صاحبهای ان جزیه بدهند و امثال اینها زمینهای بدلیل
امام است بمصرف مستحقان این زمینها خرجهایی است در صلاح مسلمانها
دران باشد مانند قاضیهای شرع و انها که حمایت میکنند در راه خدا و کسی
کارهای نماز جماعت و طالبان علوم و مسجدها و پلها و کاروانسراها و مانند
اینها و در هر وقت نایب بجای امام به تصرف در مالهای جور اهل سنت
کنند در خراج مانند تصرف امام است انکه بعضی از علمای شیعه اما
پادشاهان جور شیعه پس در انها اشکال است و ممکن است فهمیدن موافق
بودن انها از علمای پادشاهان جور اهل سنت از بعضی حدیثها و ممکن است
داخل کردن در اجرتهای زراعت زیرا که مثل این است و
ممکن نیست رد اجرت کردن بلکه مراد خراج وقت میدهد این را
لازم است بر ان بسبب صحیح الاجرا نکنند و هرچه باشد پس اظهر
بودن جدا کردن است نیز و اظهر این است که اذن فقیه عادل
اذن امام است در امر خراج و تصرف دران در زمانی که در زمان
مسلط بودن پادشاهان سنی نیز مانند که بدهند خراج را و
با اذن فقیه بمستحق ان بدهد بلکه واجب است این کار را بکنند
ضرر بمسلمانان نرسد **مطلب سیزدهم** هرگاه وجوب زکوة تعلق
بمال گرفت و بعد صاحب انمال مرد بیرون کرده میشود زکوة
ان از اصل مال او هرچند بر ذمه او قرض باشد و یا زکوة مساوی مال او باشد
و مال بقدر ان نباشد دفع کند بقرض و زکوة او بسبب
ان که زکوة با ان تعلق بعین گرفته است پس اصح اظهر دلیل زکوة ا

اول و اظهر دلیل فرقی

ادا و بعد دلیل قرض از ثانی باشد و اگر چه مال نیست و تلف شده است پیش از مردن او
پس زکوة هم از جمله قرضهای اوست پس قسمت میشود مال در میان طلب کارها
و مستحقهای زکوة بهر نسبت که زکوة بقرضها دارد و اگر بعد از مردن او انمال تلف شده
باشد پس ساقط میشود حق مستحق زکوة و اگر حاصل تلف کرده باشد امال پس حق فقیرها از
او میگیرند و اگر صاحب مال پیش از پیدا شدن میوه و غله یا پیش از تعلق
وجوب بانها بمیرد و قرض داشته باشد مساوی مال او یا بیشتر از ان و
بعد از مردن او میوه یا غله ظاهر شود و برسد بحدی که وجوب زکوة تعلق
بان گیرد پیش از دلیل قرض او پس اقوی این است که زکوة واجب نیست بر
مرده و نه بر وارث او **مطلب چهاردهم** در چیزهایی است که سنت است
زکوة در انها و ما گفتیم بسیاری از انها را و زیاد میکنیم در اینجا انچه علما گفته اند
سنت است زکوة در عقارها انهار اینکه بردن نفع از انها گرفته باشد
مانند باغ و حمام و کاروانسرا و در شرط بودن نصاب و گذشتن سال در انها
دو قول است و اگر نفع انها مالی باشد که زکوة تعلق با ان میگیرد و بقدر نصاب
برسد و باقی شرطهای واجب شدن زکوة دران بهم رسد پس واجب است دران
زکوة و ساقط میشود زکوة سنت و حکم دانه‌هایی که غیر از ان چهار غله است که گفتیم
مانند حکم ان غله‌هاست در قدر زکوة و قدر نصاب و اعتبار کیفیت آب
خوردن انها و غیر اینها سنت است دران زکوة اسب مادیان است
و بعقد معاوضه مانند صلح و انها مالک شود بقصد کسب
کردن در وقت مالک شدن ان با همیشه بودن این قصد در تمام سال
پس زکوة در میراث و مهر و بخشش نیست و نه در چیزهایی که گرفته باشد انها را
از برای نگاه داشتن و هم چنین است لکن بعد از مالک شدن ان قصد
کسب کردن با ان کند و شرط است در مال تجارت نصاب مانند نصاب
طلا و نقره و گذشتن سال هرگاه طلا و نقره و مال تجارت جانشینی ان است
و خریده است انمال را بان و اعتبار میشود نصاب دران لکن
مال تجارت زراعت یا حیوان باشد پس اعتبار میشود نیز نصاب
و انها را بان خریده نه اینکه اعتبار نصاب غله و حیوان شود

وبه نصاب پول دیگر پس اگر ملاحظه آن پولی که با آن خریده به نصاب رسید پس چیزی
بر او نیست هرچند که آن چیز دیگر به نصاب برسد و اگر آنها را به هر دو پول
خریده باشد پس اگر نمیرسد به نصاب هیچ یک از آنها پس چیزی نیست و اگر به هر دو
آنها به نصاب میرسد پس اعتبار نصاب نسبت به آن میشود و اگر هیچ از آنها به
نصاب نرسد نه دیگری پس در هر حال نیز اعتبار نصاب میشود نه در دیگری
و اگر مال تجارت را بغیر طلا و نقره خریده از چیزها پس لازم میشود با سکه در
آن وقت معتبر معامله ها بطلا میشود یا بنقره و اعتبار نصاب آنکه معتبر
معامله با آنها میشود و اگر هر دو مساوی معامله شود پس هر کدام از آنها به نصاب
برسد اعلا اعتبار باید کرد و اگر هیچ یک از آنها به نصاب نمیرسد پس زکوة
نیست و اگر هر دو آنها به نصاب برسد پس هر کدام خواهد اعتبار نصاب میتواند
نمود و شرط است در زکوة مال تجارة اینکه کم نشود در تمام سال سرمایه و اول
این است در شرط نیست عوض نشدن بچیز دیگر در تمام سال بلکه زکوة هست
هرچند عوض شود در تمام سال و اول این است و این زکوة هم تعلق بجمیع
مال تجارت میگیرد هرچند اظهر تعلق گرفتن آن است بقیمه مال
تجارت و ظاهر میشود فایده این خلاف در صورتی که زیاد شود قیمت او
بعد از تمام شدن سال پس بنابر اینکه تعلق بجمیع اجناس بگیرد پس میدهد
زکوة جمیع اجناس را و بنابر اینکه تعلق بقیمه آن گیرد پس میدهد
زکوة قیمت آنها را در وقت تمام شدن سال میدهد و مقرر اینکه تعلق گرفته
زکوة بجمیع مال این است که ملاحظه جمیع مال میشود در وقت دادن زکوة
نه اینکه لازم باشد دادن از خود اجناس زیرا که جایز است دادن قیمت اجناس
نیز در وقت دادن نه قیمت وقت تمام شدن سال و اگر مال تجارت
مالی باشد که زکوة بخود آن تعلق میگیرد مانند چیزهایی که گفتیم و جمع
شد شرطهای واجب شدن زکوة در آن باقی شود مانند نصاب و خریده
بودن و باقی ماندن آن در تمام سال پس زکوة بیشتر واجب نیست پس
بنابر آنکه ما اختیار کردیم واجب است همان زکوة مال تجارت باشد پس
زکوة خود اجناس را میدهد نه زکوة مال تجارت را بجهت آنکه واجب

مقدم است

مقدم است بر سنت و همچنین است بنا بر اول بنا بر قول بوجوب زکوة مال
تجارت و بهر حال در دفعه دادن بر صدقه سنت **مقصد سیم در جزا است**
زکوة صرف آنها و آن هشت چیز است در آیه شریفه إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ
لِلْفُقَرَاءِ تا آخر ذکر شده است و در این مقصد چند مطلب است
مطلب اول اختلاف کرده اند علما در اینکه فقیر و مسکین ظاهر است
یا جدا هستند از هم و اظهر در پیش من این است که مسکین بدحال تر
فقیر است و محتاج تر از اوست و مسکین آن کسی است که سؤال میکند
و فقیر آن کسی است که سؤال نمیکند و ظاهر میشود فایده این در جایی که
نذر کنند چیزی را از برای مسکین یا وصیت کنند از برای یکی از آنها و اگر نه
پس حاجت نیست چنانکه شهید ثانی گفته است در اینکه هر جایی تعلق بگیرد
حکمی در شرع به یکی از آنها دیگری تابع آن میشود چنانکه کفاره است و این
دو لفظ در هیچ جا با هم گفته نشده است مگر در این آیه زکوة و خلافی میان
شیعه نیست در واجب نبودن قسمت کردن زکوة بر آن هشت چیز
پس فایده در آن آیه هم نیست مگر در واجب شدن زکوة قسمت کردن
بسبب نذر و شبه آن یا خواهد دریابد بهتر را در قسمت کردن باشد
لکن مستحب دانیم اول پس معیار در فقر و مسکین نداشتن اخراجات سال است
بسبب مبانه روی موافق شان خود بالفعل یا بالقوه یا سکه قادر
بر کسب لایق بحال خود که کفایت اخراجات او کند بدون دشواری
و حرج بدانسته و لکن از برای او مستغل مانند کاروانسرا و باغ و دکان
و غیر آنها باشد یا سرمایه داشته باشد در زندگانی کند بنفع آنها و نفع
آنها کفایت نکند با خراجات سال او جایز است از برای او گرفتن زکوة
و امر نشود بفروختن آن ملک مستغل و صرف کردن قیمت آن هرچند قیمت
آن وفا کند با خراجات سال او و بیشتر از این باب است خانه دار
و چارو ادار و دکان و شتر و اسبکش و همچنین است غلام و کنیز در احتیاج
با آنها داشته باشد در گرفتن حدیث از کسب سال خود و اسباب جز
نبودن و سماری بقدر هرچند شان او داشتن غلام و کنیز نباشد

وهمچنین است اینکه اب‌ریزان و صرفها و فرشها که بجهت [illegible] بنا نهاده شده است مانند او معمار
نهرها جهت وضو و همچنین است کتابها و علمها و اصلاح آنها بنا نهاده شده است در جهات خود
و مصارف است در جهات و مانند این می‌باشد بلکه هرگاه چهار [illegible]
باشد و مالی داشته باشد و بدان انهار آنجرو مال صرف میکند در آنها
و امر نمیکند اولیا [illegible] تحریج کردن است و در کذران زندکانی و همچنین
اکر احتیاج بزن کرفتن شده باشد و مال بقدر کفایت زن کرفتن
کند داشته باشد بلکه اکر احتیاج بخانه و خدمت کننده داشته باشد
و میسر شود او را بعاریه یا اجاره انهار ابکیرد یا کرایه داده باو ببخشند
یا غیری بدون مزد خدمت او را بکند و اجرت هم قبول کند و اکر
خانه لباس و خدمت داشته باشد از زیاده بقدر احتیاج بان داده
و همچنین خدمت کن و مانند ان و ممکن باشد او را کذران نمودن بکه
جز آن کفایت اخراجات سال او را بکند امر کرده عرفی تحریج کردن
ان قدر را اخذ زکوة نمیکرد و همچنین است اکر از برای او ربحی باقی
باشد [illegible] انها [illegible] کفایت اخراجات سال
او را بکند پس [illegible] کرده باشد [illegible]
کند با جرادات او فقیر نیست ولکن اکر احتیاج داشته باشد
به تحصیل تکلیفهای واجب خود و جمع نمودن آن با کسب کردن پس
جایز است از برای او کرفتن زکوة و مشغول شدن به تحصیل واجب
هرچند انها واجب کفایی باشد مانند اجتهاد کردن و
تحصیل کردن مقدمات اجتهاد و جایز است از برای کسب کننده کر
فتن زکوة اکر کسب او کفایت اخراجات سال او را نکند بلکه
جایز است که بکیرد بقدر رفع عوز و زیاده تر از آن هم یکدفعه

[illegible] منبر [illegible] معاش آنها
ادای آنها [illegible] کرده [illegible]
[illegible] آنها
[illegible] کردن
[illegible]
باشد

دو جهت

۱۷۴

دو جهت

د) مستحق را آنچه کم دارد از اخراجات سال بکیرد **مطلب دوم** در جهت
کفتن بعنوان اینکه زکوة است پس منع است و لکن در این صورت هر چه [illegible]
بلکه منع نیست که نام زکوة را نبرد و ذلیل نکند مومن را بسبب بردن
نام آن و آنچه وارد شده است از نبردن نام زکوة [illegible] و از
از کرفتن آن [illegible] بکویند زکوة است دور نیست حمل آن بر کراهت [illegible]
و [illegible] اکر [illegible] فقیر از راه تکبر یا حیا شود بر صورتی موقوف
باشد کرفتن آن فقیر بر اینکه فاش بکویند باو که زکوة نیست و باقی کذاشته
شود انها بر ظاهر خود حرام نبودن باشد فی الجمله [illegible] ان در دفع کفتن
[illegible] است و به هر حال پس احوط این است که فاش نکویند [illegible] است
[illegible] کند هرچند [illegible] احوط از این [illegible] بکفتن
این است که زکوة نیست بلکه کفتن این حرام است اکر توریه نکند و بدانکه
[illegible] و استغنای طبع غیر تکبر است پس [illegible] صاحب حیا استغنای طبع
دارد [illegible] دشوار است بر او کرفتن زکوة هرگاه فاش بکویند زکوة است
ولکن [illegible] تکلیف او کرفتن است [illegible] هرچند فاش بکویند زکوة است
[illegible] اکر [illegible] سزاوار است حمل کردن حدیثها [illegible]
بکفتن اینکه زکوة است و کسیکه تکبر دارد و سزاوار نیست از کرفتن زکوة
هرچند تکلیف او کرفتن باشد آن است [illegible] سزاوار است حمل کردن حدیث
[illegible] زکوة بر او پس بتحقیق [illegible] شده است در حدیثها [illegible] نکیرد
زکوة را با وجود استحقاق مانند کسی است [illegible] زکوة را [illegible]
در صورت اول بکفتن اینکه زکوة است [illegible]
در صورت دوم **مطلب سیم** شنیده میشود قول کسیکه دعوای فقر
[illegible] هرچند حال او معلوم نباشد خواه [illegible] خواه
ضعیف شده [illegible] این است شیعه در این خلاف [illegible] بجهت آنکه
[illegible] کتاب [illegible] و همچنین فرقی نیست مثل آنکه [illegible]
[illegible] داشت [illegible] از آن باشد [illegible] قولی هست [illegible] او را

تصنف میکنند بلکه باید بیاورد بر فقر خود و قولی دیگر هست او را قسم میدهند
واظهر قول مشهور است خصوصاً هرگاه ان کسی معاداً اشته باشد که مدعی است
زکوة او باشد پس اگر بعد از این ظاهر شد که فقیر نبود او در وقت گرفتن
زکوة پس اگر دانسته بود ان کس که ان زکوة است و گرفت پس حرام است
بر او و جایز است پس گرفتن از او و اگر ان تلف شده باشد و گرفتن قیمت
ان اگر تلف شده باشد بلکه واجب است پس گرفتن همه رفع کردن منکر
و اگر ندانسته بود که زکوة است پس اگر ظاهر شد بعنوان صدقه بود انرا گرفته
و گرفته پس صاحب ان تسلط بر ان کس ندارد و در ظاهر شرع و حلال است
از برای او کسی و اگر در نفس الامر بی جایز است پس گرفتن ان در صورت
باقی بودن ان و در صورت تلف شدن ان اینها حکم حلال بودن
و حرام بودن ان است از برای گیرنده ان و حکم جایز بودن پس گرفتن
از او است و جایز بودن ان و اما حکم صاحب بودن دهنده پس اگر دهنده
امام یا نایب او بوده پس ضامن بر او نیست و بر زکوة دهنده هم واجب نیست
دادن زکوة دو باره و اگر دهنده خود زکوة دهنده باشد پس در وجوب
دو باره دادن ان چند قول است **اول** این است که دو باره باید بدهد
خواه تفحص از احوال او کرده باشد و خواه نه **دویم** این است که دو باره
نباید بدهد در هر دو صورت **سیم** این است که اگر از حال کسی تفحص تمام کرده
و داده است باو بگمان فقیر بودن او دو باره نباید بدهد و اگر تفحص نکرده
باید دو باره بدهد و اظهر این قولها قول دویم است مانند صورتی که دهنده
امام بود و احوط قولها قول سیم است و اگر ظاهر شود کافر بودن گیرنده
یا فاسق بودن ان بنا بر قول بشرط بودن عدالت در گیرنده زکوة یا ظاهر
شود گیرنده از کسانی بوده است که نفقه انها بر ان دهنده زکوة واجب است
یا ظاهر شود گیرنده هاشمی بوده و این شخص زکوة دهنده غیر هاشمی
پس دو باره دادن بر او لازم نیست در همه اینها بدون خلاف ظاهراً
و اگر ظاهر شود

و اگر ظاهر شود که گیرنده غلام او بوده پس بعضی گفته اند که دو باره میدهد چه انکه بسبب
دادن بغلام خود از مالک او بیرون نرفته است و اظهر این است که دو باره نمیدهد
چون مال تلف شده است انچه داده است **مطلب چهارم** در عاملان انکسانی هستند
که سعی میکنند در گرفتن زکوة و جمع کردن ان و حساب کردن ان و نوشتن
ان و قسمت کردن ان و رسانیدن ان بکسانیکه مستحق گرفتن
ان باشند و شرط است در عاملان فقیر بودن و شرط است
بالغ و عاقل و دوازده امامی و عادل و عالم و شناسا بودن و ظاهر
این است که کافی است دانستن انها مسئلهائی انچه را که باید بکار
انها دارند هر چند بسبب تقلید کردن مجتهدی باشد و شرط است که هاشمی
نباشند مگر انکه مشغول این کارها در زکوة هاشمیها باشند یا اگر غیر هاشمی
هاشمی داده شود یا امام ایشان را چیزی بانها بدهد پس آزاد بودن
و شرط نیست و از زکوة باشد بنا بر اظهر جایز است از برای غلام کردن
این کارها باذن آقای خود و اشکالی نیست در جایز بودن ان از برای صاحب
و قرار داده شد رسد کسی مرجع این کارها تعهد بر سلامت است و در
نبودن ان نیست و دور نیست جایز بودن معین کردن حاکم شرع
حصه این کارها و گردانیده شود از برای او از زکوة بلکه حکم است که
اصلاح بال باشد و هیچ خلاف نیست در رسد مولفه قلوبهم بلکه ثابت
نیست دلیلی بر بودن ایشان در حال غایب بودن امام از این
و مؤلفه هستند زیرا که مؤلفه صاحب هستند از کافران هستند که
میل داده شود دلهای انها باسلام و مسلمانان بچیزی از زکوة تا یاری
کنند در جهاد و بعضی گفته اند مؤلفه ان منافقانی هستند
که میل داده شود دلهای انها بحب اسلام بسبب دادن چیزی
از زکوة و بعضی گفته اند که ایشان در مسلمانان در ایمان انها ضعف
هم هست که قوت داده شود دین انها پس اختلاف کرده اند علماها در

ساقط نیست و بعضی گفته اند

در ساقط بودن سهم مؤلفه بعد از پیغمبر خدا ص پس بعضی گفته اند که ساقط است و بعضی
گفته اند ساقط است بعد از غایب شدن امام و بعضی گفته اند ساقط نیست
جهة آنکه جهاد هرچند ساقط است از برای خواندن کفار به مسلمان شدن
ولیکن ساقط نیست از برای دفع کردن اذیت کافرها از اسلام و مسلمانها
پس ثابت بودن آن موافق دلیل بیان نیست ولیکن اظهر جایز بودن
دادن با نهایت از سهم سبیل الله پس جایز است صرف کردن اموال به
کافرها و منافقها و مسلمانهای ضعیف الاسلام بجهة مصلحت اسلام و مسلمانها
بسبب دادن چیزی از زکوة به آنها **مطلب پنجم** در آزاد کردن بنده
از وجه زکوة و این چند قسم است **اول** بنده ایست که آقای او با او
گفته باشد که هر وقت فلان مبلغ را بدهی مثلا آزادی یا گفته باشد
که در عرض یکسال مثلا فلان مبلغ را بدهی آزاد باشی و آزاد نیست
تا آن چیزی که بماند و باقی تمام شود از او نباشد و آن بنده
عاجز شود از دادن آن تنخواه بدون خلاف ظاهر جایز است
دادن آن قدر تنخواهی از زکوة که آن تنخواه را بدهد به آقای آن بنده
یا بدهد به آقای او و شرط نیست در دادن اینکه از آقا اذن دیگر
و بعضی گفته اند شرط است در دادن به آقا اذن بنده و جایز است
پس گرفتن آن تنخواه از بنده در صورتی که داده شده هرگاه آن تنخواه را
نداده باشد باقی بماند در عوض تنخواه مالیت بدهد هرچند آن
بنده بسبب دیگر آزاد شده باشد و در صورتی که باقی داده شده
همه آن از بنده پس گرفته شود هرچند آن بنده برگردد به بندگی
بسبب عاجز شدن او از دادن تتمه تنخواه بسبب شرط کردن آقا
دویم بنده ایست که در زیر شدت آقا باشد نه آزاد آقا مسلط
گردیده باشد بر آن بنده پس جایز است خریدن آن بنده از وجه زکوة

دارالوکردن

زکوة ۱۷۶ ۲۱

دارا کردن او در جوع مرشد در شما حق شده با هل عرف و سهم خریدن
بنده است و آزاد کردن او هرگاه مصرف دیگر از برای زکوة نباشد و اما
مطلق خریدن بنده و آزاد کردن هرچند از آنها که ظلم نباشد این بنده
پس در آن خلاف است و دور نیست جایز بودن آن چنانکه رفته اند
بجه از جمعی از علما خصوصا هرگاه آن بنده پدر زکوة دهنده باشد
هرچند احوط این است که این کار را نکند مگر مصرف دیگر از برای زکوة
نباشد و اظهر در صورت خریدن بنده از زکوة این است که بعد از
خریدن صیغه آزاد را بخوانند و در اکتفا کردن بمحض خریدن از برای
آزاد شدن راه قوی هست خصوصا هرگاه پدر زکوة دهنده باشد
آن بنده و مبلغ کرده اند که کافی بودن خریدن لعلی ما خرج
علما و اظهر این است که وقت نیت زکوة کردن آن وقت دادن
قیمت آن بنده است بشرط آنکه نیت خلاف زکوة را نکند یا وقت
صیغه آزادی را بخوانند و احتیاط بدو تا نیت کردن نیت کند وقت
خواندن صیغه آزادی هم چنانکه هست صرف زکوة گردد در راه های دیگر
که ادا کنند آن پس اگر نکرد بنده را به نیت آزاد کردن
از زکوة و آن بنده بمیرد پیش از خواندن صیغه آزادی بدون
کناهکار بود بنده پس فرزند بری الذمه شده است و هم چنانی آن
هرگاه مرد دیگر و اجر از برای ساختن مسجد یا تلف سقفی نهادن
[illegible] دیگر دانسته اند بعضی از آزاد کردن بنده از وجه زکوة
آنکه خریده شود بنده و آزاد کرده شود از جانب کسی که بکرد او
آزاد کردن بنده که شده از جهت کفاره و ... شده باشد از آن
و این قابل از اشکال نیست بلکه نیست جز ادای زکوة یا و
دیگر فقیر باشد از راه فقیر بودن بعد از آن بخرد بنده او را و بنده دارالکو

وا رها کنند و بعضی گفته اند که از سهم غارمین بغیر قرض داران هم میتوان
با ورثه او داد و این نیز مشکل است و بدانکه هرگاه هر بنده بنده از زکوة
وازاد کرده شود و از برای ان بنده مالی هم برسد و بمیرد و وارثی
نداشته باشد پس صرف میشود مال او در مصرف‌های زکوة و بعضی گفته اند
مال او مال امام است و این ضعیف است مطلب ششم در مصرف غارمین
یعنی قرض داران است و شرط است که قرض از برای معصیت نکرده
باشد که ان را صرف معصیت نکرده باشد هرچند قرض از برای معصیت نکرده باشد
و از جمله معصیتها اسراف است و شاید حدیثی وارد شده است در باب دادن
قرض مهر زنان از زکوة محمول باشد بر اسراف در مهر یعنی زیاد کردن
ان با اسراف در زنان گرفتن و بعضی گفته اند که هرگاه قرض دار
شده باشد در معصیت و توبه کرده باشد جایز است دادن باو از وجه
زکوة از سهم فقیرها و در اطلاق این سخن اشکالی است زیرا که این
سخن در وقتی تمام است که انکس فقیر باشد و ما بگوییم که در گیرنده زکوة
عدالت شرط است و اما اگر فقیر نباشد پس جایز نیست دادن باو
از سهم فقیرها و هم چنین هرگاه فقیر و شرط ندانیم عدالت را در گیرنده زکوة
پس احتیاجی بتوبه کردن انکس نیست و فقر اعتبار دارد در حرام کردن
مال هرچند دادن بغرض [illegible] باشد و واجب نیست تفحص کردن
از اینکه قرض را از برای چه کرده است و در هر چه راهی خرج کرده است
زیرا که حمل میشود کارهای مسلمانها بر وجه درست و شرط است که عاجز
باشد قرض دار از دادن قرض و اگر عاجز از دادن بعضی قرض باشد
پس اکتفا میکند بکردن همان بعضی از زکوة و اگر بقدری مال داشته
باشد که اخراجات سال خود را بگذراند و عاجز باشد از دادن قرض
خود پس اظهر این است که واجب نیست باو دادن قرض خود از مال خود

بعد از ان

بعد از ان که قرضی از زکوة از سهم فقیرها بگیرد میگیرد اول از سهم قرض دارها
و اظهر این است که واجب نیست در این صورت که انچه از سهم قرض دارها
گرفته بقرض خود بدهد بلکه جایز است که انرا اخراج کند و از مال خود قرض خود را
بدهد و ایا جایز است که قرضی زکوة اولا از سهم فقیرها یا نه در این اشکالی است
و محتمل است که گفته شود که گرفتن قرض دار واجب است که ان را بدهد از جهت
[illegible] و دادن انها داشته باشد [illegible] اخراجات [illegible]
پس او فقیر است و احوط این است که قرض خود را اول از مال خود بدهد بعد
از ان زکوة بگیرد از سهم فقیرها پس جمعی از علما گفته اند که شرط است که بعد
از دادن قرض در وقت است که قرض را از برای چه کرده باشد و اما اگر قرضی کرده باشد
از برای اینکه میان دو نفر یا بیشتر را بصلاح اورد و رفع فساد کند هرگاه
انها موقوف به قرض کردن باشند پس شرط نیست عاجز بودن او از دادن
این قرض و نقل کرده اند در این خلاف را و بعضی دیگر این را از جمله مصرف‌های سهم
سبیل الله قرار داده اند و بنا بر این پس جایز است صرف کردن زکوة
در رفع فتنه اولا از دادن قرض کردن چنانکه شهید در کتاب بیان
گفته است و بدانکه شرط نیست در دادن قرض از زکوة اینکه قرض دار بگیرد
زکوة را و بدهد باینکه از او طلب اید یا قرض دار اذن بدهد در دادن
بطلب کار او بلکه جایز است دادن بطلب کار او بدون اذن او
و اگر زکوة دهنده طلبی از ان داشته باشد که انکس عاجز باشد از دادن
ان پس جایز است که ان طلب را عوض زکوة حساب کند و بری الذمه
کند انکس را و شرط نیست حضور داشتن انکس و اذن دادن او بلکه
[illegible] او بگوید [illegible] میان وارث انها [illegible]
نخود و مانند اینها [illegible] است [illegible] و بگوید بری الذمه کردم
از طلب خود از حیثی که [illegible] بگوید که عوض زکوة حساب کردم و
جایز است دادن قرض مرده نیز از زکوة اگر مالی از او نمانده باشد

دو وفا کند بقرض او و هم چنین هرگاه طلبکار مرده همان دهنده زکوة باشد بری الذمه
کند مرده را و حساب کند انرا از زکوة و جایز است از برای دهنده زکوة دادن
قرض کسی را و واجب است بر او بودن نفقه ان کس یا ظاهر بودن انکس از
از دادن قرض خواه انکس بنده باشد خواه مرده و هم چنین است هرگاه طلب
کار خود دهنده زکوة باشد و اگر قرض دار انچه را که صرف مصرف غیر قرض رساند
پس می آید در این همان خلاف در بنده که اقا با و گفته بود فلان مبلغ
را داده از ادای گذشت و اظهر این است که از او پس میگیرند پس اگر
زکوة را بگیرد قرض دار در دفع جایز باشد از برای او گرفتن ان را از
برای انکه قرض خود را بدهد بعد از ان صاحب طلب او را بری الذمه کند یا دیگری
تبرعا قرض او را بدهد پس واجب نیست رد کردن زکوة و از برای زکوة دهنده
هم نیست پس گرفتن ان و هم چنین نیست هرگاه زکوة را صرف ادای قرض
خود کند و قرض را از مال خود بدهد و در غیر ان خرج بکند و احوط این است
در خلاف شرط را بکند بلکه دور نیست لازم بودن ان و شاید همین مراد ایشان
باشد انجائیکه بعضی گفته است در این باب از رد کردن بند لازم زکوة
را از برای زکوة دهنده اختیار است در صرف کردن ان در اصناف
مصرفهای زکوة و شنیده میشود قول کسیکه بگوید قرض دارم در صورتیکه
طلبکار او بگوید راست میگوید پس انکار و هم چنین است هرگاه طلبکار
او حاضر نباشد و واجب نیست تفحص کردن از انکه قرض دارد یا نه و بعضی
گفته اند قول شنیده نمیشود مگر انکه شاهد بیاورد یا قسم بخورد و این در غیر صورتی است
که بگوید قرض را بجهت اصلاح و رفع فتنه کرده ام و اما این را اگر بگوید پس شنیده نمیشود
قول او مگر شاهد بیاورد مطلب ششم در سبیل الله است و اشهر و اظهر این است
که ان هر چیز است که وسیله و واسطه خیر و ثواب باشد و از جمله ان است
جهاد و بعضی گفته اند سبیل الله همان جهاد تنها است و این قول ضعیف است

بی جا الله

این صورت صرف کردن زکوة در بنای رباطها و زیارت روندکان
و در مسجدها و پلها و مدرسها و کتابها و مانند اینها و احوط این است
که با فقیر محتاج باشد مگر در جهاد و اظهر شرط نبودن
احتیاج است در حجها و زیارت رفتن روندکان و بعضی شرط کرده اند
حج و زیارت هر چند غنی باشد و شرط کرده اند بعضی فقیر بودن ایشان را
و نیز این در است و شکی کرده اند بعضی در شرط بودن احتیاج بجهت انکه
در غیر محتاج هم بر جهت سبیل در جهاد شرط نیست محتاج بودن جهاد کننده
مطلب هفتم در ابن السبیل است و ان کسی است که در بین راه او در سفر
بجهت تمام شدن مال او یا بجهت تمام شدن خرج او یا بسبب کمی
سفری و مانند این پس جایز است دادن با او از زکوة بقدر کفایت که
با جای خود برسد اگر چه انکس در شهر خود مال دار باشد
و او را تکلیف نکنند که قرض کند هر چند بتواند
واجب است پس دادن ان صاحب ان با وکیل او و اگر با شهر خود
بدهد حاکم شرع و اگر دست رسی به حاکم نباشد پس خود او از مصرف
زکوة صرف برساند و دلیل این قول واضح نیست پس احوط این است که
در صرفی خرج کند زکوة را در غیر ان مصرف بجهت ان کرفته است
در وجهی که از ان گذشت از خلاف و از انچه اشاره شد و اگر
ممکن باشد ابن السبیل را بوجهی از برای او که در خانه داده در شهر خود
دست یابد در رفع حاجت خود را بکند بدون خرج
وجهی پس جایز نیست از برای او گرفتن زکوة بلکه احوط این است که نگیرد
زکوة را اگر ممکن باشد او را قرض گرفتن و بعضی گفته اند جایز است
گرفتن از زکوة هر چند بتواند قرض کند و این دور است و ملاحظه
ابن السبیل در رفع حاجت او و حفظ او در خوراک و پوشاک و مانند اینها
و مانند اینها بجهت مختلف بودن مردم در اینها
در جائی و مسافت است که او در پی او

ابن سبیل کسیست در حکم و هم چنین است اگر قصد ماندن کند ابن سبیل در پای سفر
بعد از آن سفر کند بخلاف صورتی که از اول نه سفر کند بدون خروج که
سفر طاعت باشد از رسد سبیل الله باو داده میشود و جمعی مهمان را از ابن
سبیل قرار داده اند و در مهمان اشکالی است و ظاهر این است
که ابن سبیل در غیر شهر خود اگر محتاج باشد باید که او را مهمان کنند پس او از
ابن سبیل است نه غیر او و نیت زکوة را در وقت شروع کردن او بخوردن
میکند و حساب میشود از زکوة اگر به قدر چیزی داده و اگر معلوم نباشد که چه
قدر خورده است پس هر قدری که یقینی است خورده است حساب میشود
و شرط در ابن سبیل سفر او معصیت نباشد و ظاهر میشود از بعضی علما شرط
بودن اینکه سفر او در طاعت باشد خواه واجب باشد خواه سنت و اظهر
کافی بودن مباح بودن سفر است **مقصد چهارم** در صفتهای مستحقهای (شرط است)
زکوة است و در این مقصد چند مطلب است **مطلب اول در ایمان**
زکوة را از ده امامی بودن او مگر در مولفه و اگر شیعه نشود پس هر چند داده کرده ا
به وجه درست در مذهب خود کافی است او را اگر زکوة را داده باشد
اما غیر شیعه پس قضای آن را باید بدهد و در صورتی که شیعه نیابد کافی
نیست اهل سنه و نه مستضعفین از آنها یعنی آنها که دشمنی اهل حق را نداشته
باشند و در این معنی فرقی میان زکوة مال و زکوة فطره نیست بنا بر اظهر
و بعضی گفته اند که در صورتی که شیعه نباشد جایز است دادن زکوة فطره
بمستضعفین اهل سنه و جایز است دادن زکوة بطفلهای شیعه اگر فقیر
باشند خواه یتیم باشد و خواه نه و خواه پدر و مادر آنها فاسق باشند و خواه
نه و کافی است بودن پدر و مادر آنها شناخته شده بشیعگی و واجب نیست
تفحص در کیفیت شیعگی آنها و آیا باید دلیل این را اعتبار کرده گفته اند
به وجه درست باشد و اما اگر معلوم باشد که بمبدا نشناخته اند مذهب
شیعه را به وجه درست ولی ظاهر کمتر بودن در دانستنی آنها وجوب

اینکه متفقهین

اینکه متفطن این شده بودند واجب است اجتهاد در کردن و اعتبار کردن
مذهب و اکتفا کرده باشند بمحض مذهب پدران چه مشکل است و دادن زکوة بآنها
و بطفلهای آنها خصوصا هرگاه نداسته باشند بعضی اصلها را مطابق راه
حق اگر بطریق اجتهاد دانسته باشند و تسمیه میکند زکوة را از برای
طفلها ولی آنها است که پدر و جد پدری آنها باشد بعد از آنها وصی آنها
و بعد از وصی حاکم شرع و بعد از حاکم عادلهای شیعه و اگر طفل شعور دار
باشد صرف میشود زکوة در رخت او و مزد شیر دادن او و مانند اینها و
نیت زکوة وقت گرفتن ولی است و اگر ولی ندیده باشد و عادل
شیعه هم نباشد پس کافی است تسلیم اعتماد بامینه که صرف اینها میسازند
بلکه اگر خاطر جمعی بهم رسد که طفل خرج میکنند اما از مهمان بخوردن ولی
خرج او میکنند جایز است دادن زکوة بخود او چنانکه جمعی تصریح کرده اند و اگر
دهنده زکوة چیزی متوجه خوراک طفل میباشد پس دیگر احتیاج بولی
و گیرنده زکوة نیست و نیت زکوة میکنند در وقت اطعام طفل بخورانید او را
و حساب میکنند از زکوة چنانکه در کفاره است و طفل تابع شرافت نسب
پدر و مادر خود است یعنی اگر یکی از پدر و مادر او مسلمان باشد دون دیگری
طفل تابع آن است که مسلمان است و حکم مسلمان بودن طفل میشود
و ظاهر این است که دیوانه در حکم طفل بی تمیز است چنانکه علامه در
تذکره این را صحیح گفته **مطلب دوم** شرط کرده اند جمعی در مستحق زکوة عادل
بودن او را و ظاهر این است که مراد ایشان در غیر طفل و دیوانه و بعضی
فردهای سبیل الله است مانند مسجد و پل و کاروانسرا و مانند اینها
زیرا که معنی ندارد اعتبار کردن عدالت در اینها و بعضی است مولفه چه
کنند همچنانکه شیعه بودن شرط است در مستحق نیز در غیر مانند این
ها است اگر گفتیم و گذشت سخن در عاملین و شرط دانسته اند جمعی در مستحق

دوری کردن از گناهان کبیره را و شاید در نزد این جماعت خبر بدشده باشد
اصرار بر گناهان صغیره و لکن ظهر آن است که بی فرق میان قول این جمع
وقول آنهائیکه عدالت را شرط میدانند نخواهد بود زیرا که ظاهر این است
که آنهائیکه شرط میدانند عدالت را در این اعتبار میکنند در عدالت دوری
کردن از چیزهائیرا که منافات با مروت دارد چنانکه ظاهر گفتار ایشانست
وجمعی و مشهور میان متاخرین شرط نبودن عدالت است و جمعی اختیار کرده اند شیعه
بودن در نزد متاخرین و این اقوی است و احوط اعتبار کردن [...] بودن
صلاح و خوبی است در مستحق و احوط از آن اعتبار دوری کردن از
از گناهان کبیره است خصوصا خوردن شراب و احوط از این اعتبار
عدالت است و گاهی ممکن است حیله کردن باین طور که بدهد زکوة را بفقیر
عادلی که متفاوت دارد که او به بخشد آن را بفقیر عادل پس بگیرد [...] عامل
از زکوة بجهت رفع حاجت خود شیء مطلب پنجم شرط است در مستحق کسی نباشد که نفقه او بر
دهنده زکوة واجب باشد مانند پدر و مادر و جدها و اولاد و زن دائمی
پس جایز نیست دادن نفقه و رخت ایشان و باقی آنچه حق [...] از گذران
از زکوة و جایز است دادن زکوة باینها بجهت اقوات زنها و بندهای
آنها و دادن قرض اینها و زن [...] اینها و گرفتن کتابهای
علمی اگر محتاج باینها داشته باشند و هم چنین جایز است وسعت دادن
اخراجات اینها از زکوة بعد از آنکه نفقه متعارف اینها را از خود داده باشد
مانند اینکه طعام لذت دار یا میوه خوب باینها بدهد باندازه متعارف
و هم چنین جایز است یاری کردن اینها در حج و زیارت از سهم سبیل الله
و همچنین [...] دادن باینها ابن سبیل و آنچه اخراجات در سفر زیاده
مشغول به اخراجات در خانه یعنی اینها از سهم ابن سبیل و همچنین
خلاص کردن آنها از بند که ادا کردن بندها و زن [...] از اهل حق شوهر خود

کند ونفقه

کند و نفقه نگیرد از شوهر خود و جایز است که بدهد زن زکوة خود را بشوهر فقیر خود هر چند
آنرا صرف خود آن زن کند بعد از گرفتن آن و جایز است و جایز است دادن مرد
زکوة خود را بمتعه خود اگر فقیر باشد و همچنین جایز است بدهد بکسیکه او را
عیال خود کرده اگر واجب النفقه او نباشد خواه خویش او باشد و خواه بیگانه باشد
و در جایز بودن زکوة گرفتن کسی که نفقه او بر دیگری واجب است از غیر آن دیگری
با توانائی داشتن آن دیگری بر دادن نفقه و [...] او از نفقه ملاحظه است
اظهر این است که جایز نیست و بعضی گفته اند جایز است از برای غیر زوجه و اگر
دیگری توانائی نداشته باشند یا داشته باشند و ندهد و ممکن هم نباشد گرفتن از او بر
حاکم شرع پس البته جایز است گرفتن زکوة [illegible] شرط است
در مستحق زکوة هاشمی نباشد [...] امر و مشهور است در اولاد هاشم
خواه از حضرت امیر باشد و خواه از جعفر و خواه از عقیل و در اولاد
عباس و حارث و ابی لهب پسرهای عبدالمطلب حرام است و بعضی گفته اند زکوة را
بر اولاد مطلب نیز [...] جایز نیست از برای اولاد هاشم گرفتن زکوة از غیر هاشمی
هر چند مانند بودن اینها در یک پدر نباشند پس جایز است [...] دیگر دادن
علی ابن ابی طالب از ولد عقیل و جعفر و ابی لهب و همچنین دادن خمس و زکوة باشند
هر جو باشد پس هاشمی هر کدام را خواهد بعنوان گرفت و گرفتن خمس بهتر است
و هم چنین جایز است از برای هاشمی گرفتن زکوة از غیر مانند خود هر گاه خمس
و زکوة مانند [...] و در جایز بودن گرفتن زکوة [...] از قدر ضرورت و [...]
و ظاهر بیشتر علما این است که جایز است گرفتن بقدر اخراجات متعارف
و این خالی از قوت نیست و بعضی گفته اند [...] ضرورت آن قوت یک
شبانه روز است و بعضی جایز دانسته اند قوت روز دیگر را هم [...]
اگر ضرورت [...] و بعضی گفته اند جایز نیست مگر مانند خوردن
مردار و احوط دوری کردن است از زیادتر از قدر ضرورت و ممکن است
بعمل آوردن حیله که در عدالت گذشت در اینجا نیز و بدانکه اگر [...]
بر هاشمی در غیر حال ضرورت گرفتن آن از غیر مانند خود

ان زکوة واجب و فطره واجب است با جماع علماء و اما تصدقهای واجب مانند
نذر و کفاره و غیر اینها پس دران خلاف است اظهر این است که جایز است
گرفتن آن سیدها هر چند بیشتر علماء حرام گفته اند آن است و اما تصدقهای
سنت پس اشکالی در جایز بودن گرفتن آن از برای ایشان نیست هر چند
از غیر اینها مانند خود باشد و هر چند ارباب زکوة مستحب شده باشد مانند زکوة
مالهای دیگر گندم و جو و خرما و مویز باشد و زکوة مالهای دیگر و بعضی الحاق
بعضی علماء پیغمبر را حکم کرده و بعضی امامها را نیز و فایده در ترجیح کردن داخل است
مقصد پنجم در کیفیت دادن آن موجه دادن زکوة و فطره و در کیفیت دادن آن
و در این مقصد چند مطلب است مطلب اول در جهت زکوة را واجب
نمیشود که زکوة را و جایز است وکیل کند دیگری را که بدهد و از برای امام کیرد
از جانب امام یا ان شخص منصوب باشد هم جایز است دادن آن و مجتهد
عادل یا نایب امام است در وقت غایب بودن امام و مستحب است
فرستادن زکوة به پیش امام تا آن را بمصارف آن برساند خصوصا
در مالهای ظاهر اینها و فرستادن به پیش مجتهد عادل در زمان غایب بودن
امام و بعضی گفته اند واجب است فرستادن نزد ایشان و اگر امام طلب
کند زکوة را واجب است دادن باو و هم چنین است اگر امام او را
نایب شده باشد پس خود زکوة دهنده بدهد زکوة را در این
صورت پس گناه کرده است و لکن دوباره نباید بدهد بنابر اظهر
و بعضی گفته اند باید دوباره بدهد و دور نیست که مجتهد هم مانند امام
باشد در زمان غایب بودن امام و واجب است که زکوة دهنده
اورا وکیل کرده در دادن زکوة امانت و عادل باشد و مجتهد زکوة را
نزد او میفرستد تا مثل از جهت کردن در حلال کردن زکوة از برای خود
یا وجه عذر بودن او به این طور که به مجتهد مثلا مال خود را به فقیر خود تا
خود فقیر شود زکوة بگیرد و اگر گیرنده دهنده بگیرد زکوة را داده مگر

از او قبول نخوا

ازاو قبول نمیشود و او را مگر بیند که شاهد بسیار بسیار قسم خورده داده باشد مطلب دوم
واجب نیست که زکوة را بهمه اصناف قسمت کنند بلکه جایز است دادن آن بهمه
از صنفها بلکه دادن به یک نفر از یک صنف و بعضی گفته اند که مستحب است که بهمه
قسمت کنند و واجب نیست که مال زکوة را بچند نفر بدهد که بهمه برابر
بدهد بلکه بهر کدام هر قدر خواهد میتواند داد و لکن بهمه مساوی دادن بهتر است
مگر آنکه بعضی اینها زیاده تر ... بعضی دیگر داشته باشد مثل بودن و صالح بودن
یا خویشی زکوة دهنده یا از کسانی باشد که سوال نمیکنند پس باو
زیاده میدهد از کسی که سوال میکند یا آنکه احتیاج یکی از دیگری زیاده تر باشد
و در روایتی است که بعضی اینها را که صاحبان عزت و بزرگی و کسی که عادت
سوال کردن ندارد ... میدهد و غیر اینها را بغیر اینها و در زیاده کردن
داشتن اختلاف زمانها را ... مناسب بودن از برای صاحبان بزرگی
پس میگردانند از برای هر یک چیزی را که مناسب او است و هر چه
پس اینها مستحب است نه واجب مطلب سوم جایز نیست بعضی اینها
دادن زکوة از وقت واجب شدن آن بیرون عذری مانند ترس
از ظالم یا بودن مستحق یا رسیدن دست به آن و هم جایز نیست بعضی اینها
دادن هر مالی را از غیر در نزد او باشد و هم چنین طلب کنند اینها از این جمله
است وصی در رسیدن مال به کسی دیگر فرستادن مرخص نزد او یا آنکه
اینها قسمت کنند میان محتاجها پس گناهکار است بسبب بعضی از این
و ضامن است اگر تلف شود و گفته اند هر گاه بعضی اینها اعنی تأخیر تا
کمی است که بهتر است از دیگران یا آنکه قسمت کردن به همه فقیرها
با یکدیگر است پس گناه نیست و بعضی گفته اند حرام نیست بعضی
در هیچ صورت و بعضی گفته اند بعضی اینها اعنی تا یک ماه یا دو ماه حرام
نیست و اظهر در نزد من این است که اگر بعضی اینها اعنی باز راه
است گرفتن امر شرع هست پس حرام است و ضامن است اگر تلف
شود و اگر بعضی اینها اعنی تأخیر عذری است از عذرهای ...

که اگر گفتیم پس حرام نیست و ضامن نیست اگر تلف شود و اگر بجهت نگهداری از رفتن راه است

که اگر گفتیم پس حرام نیست ولکن ضامن است اگر تلف شود **مطلب چهارم** اختلاف
کرده اند علما در جایز بودن بردن زکوة از شهری که مال در آنجاست
بشهر دیگر با بودن مستحق در شهری که مال در آنجاست هر چند مستحق از اهل آن
شهر نباشد پس بعضی حرام دانسته اند و بعضی جایز دانسته اند و بعضی
مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند جایز است بشرط آنکه اگر تلف شود ضامن
باشد و اظهر این است که جایز است خصوص آنکه به بهتر بدهد و مکروه
است اگر بغیر از این جهة باشد و این را در عرف عقب انداختن
دادن زکوة میگویند نه حرام باشد ولکن ضامن است اگر تلف شود
و اما اگر مستحق در آن شهر نباشد پس جایز است بردن بجای دیگر اگر راه
ایمن باشد و ترسی تلف شدن نباشد و ضامن نیست مگر آنکه کوتاهی کند در
حفظ کردن آن پس حرام نیست بردن بجای دیگر و حرام نیست عقب
انداختن دادن زکوة منافاتی ندارد با درست بودن دادن زکوة را
اگر بگیرد یا بدهد داده شده و جایز است که زکوة را بر ذمه بگیرد و ادا
بمصرف رساند و مانند آن را یا قیمت آن را بدهد بفقیر در شهر دیگر
هر چند مستحق بجا نیاورده است بجهة آنکه مستحب است دادن در همین شهری که
مال در آنجاست چنانکه مستحب است دادن فطره در شهری که دهنده
در آنجاست و مستحب است از برای زکوة دهنده اگر از برای مصرفی نباشد
آنکه جدا کند قدر زکوة را از مال خود و نیت کند که آن زکوة باشد
بلکه دور نیست جایز بودن جدا کردن با بودن مصرف آن نیز بلکه
گاهی مستحب است چنانکه اگر جدا کند آنرا در وقت برداشتن غله و بیارد
آنرا در شهر که برساند بمستحقان یا اراده داشته باشد که قسمت کند بر فقرای
آن شهر و همه جا حاضر نباشند پس جدا میکند آنرا در وقت
برداشتن غله و بعد قسمت میکند بفقرا و اگر بعد از تلف شود
از جدا کردن بیرون از آنکه بعقب انداخته باشد دادن آنرا
و بیرون از اینکه کوتاهی در نگاه داشتن آن کرده باشد پس ضامن نیست

اما اگر بعد از جد

اما اگر بعقب انداخته باشد دادن را بدون عذری یا کوتاهی کرده باشد در نگاه داشتن
آن پس ضامن است و زکوة بعد از جدا کردن امانت است در دست دهنده
زکوة حرام است بر او تصرف کردن در آن و عوض کردن آن و تابع زکوة است
نفعی که از آن بهم رسد خواه چسبیده بآن باشد و خواه جدا باشد و واجب
وصیت کردن است بزکوة نزد مرگ او پس اگر در ذمه او چیزی از زکوة باشد
بقسمی که وصیت او شرعا ثابت شود واجب دانسته بعضی جدا کردن
آن را نیز در این وقت و اظهر این است که جدا کردن واجب نیست و بدانکه
هرگاه زکوة را برساند بامام یا بگیرد او را امام یا متوجه گرفتن زکوة کرده یا مجتهد
عادل پس بری الذمه شده است هر چند در نزد ایشان تلف شود و اما مجرد
رسیدن بدست وکیل زکوة دهنده در دادن زکوة پس بری نمیکند ذمه
او را تا آنکه برسد بمصرف آن و اگر تلف شود در دست وکیل و کوتاهی
بعقب نینداخته باشد دادن آن را و کوتاهی در نگاه داشتن آن نکرده باشد
پس ضامن برای آنکه تلف شده نیست و اگر زکوة دهنده عقب انداخته باشد
دادن آنرا بدون عذری پس بری نشده است ذمه او و اگر کوتاهی کرده باشد
زکوة دهنده و وکیل او کوتاهی کرده باشد پس ظاهر این است که وکیل
ضامن است نه زکوة دهنده **مطلب پنجم** جایز نیست مقدم داشتن زکوة
از وقت تعلق وجوب آن بمال به نیت زکوة و بعضی این را جایز
دانسته اند و این ضعیف است بلی جایز است دادن به نیت قرض
بلکه مستحب است بعد از آن حساب کردن آن عوض زکوة اگر فقیر
بماند بصفت مستحق بودن گرفتن و مال بر صفت واجب شدن زکوة
در آن باینکه از نصاب کم نشود یا عارض نشود آنرا چیزی که بردارد
واجب شدن زکوة را مانند آنکه چون این بیش علوفه بچرد و مانند این
چنانکه در حدیثها بسیار است و در بعضی از آنها است که صدقه ده ثواب
دارد و قرض هجده پس چه ثواب خواهد بود از برای کسی که قرض
بدهد بعد از آن بزکوة حساب کند و اگر گیرنده قرض غنی شود هر چند

هرچند منفعت انقرض شد لیکن قرض بزکوة حساب نمیشود پس جایز است که بگیرد
آن را و بفقیر دیگر بدهد عوض زکوة بلکه جایز است پس گرفتن از او هرچند
صفت استحقاق داشته باشد نیز و بر هر حال پس واجب نیست دادن مال قرض
بزکوة بلکه جایز است که اولا صرف خود کند و زکوة را از مال دیگر بدهد بهمان
فقیر یا بفقیر دیگر و اگر فقیر بسبب آن قرض مالدار شود ولکن اگر آن را
پس بدهد فقیر شود پس جایز است حساب کردن آن عوض زکوة نیز زیرا
که او مالدار نیست نزد اهل عرف **مطلب ششم واجب است** نیت کردن
وقت دادن زکوة باینکه قصد کند دادن مال معین را بوجه زکوة
قربة الی الله و [illegible] قصد وجوب و سنت کردن مگر اینکه نسبه
معین کردن آن بقصد یکی از آنها هرچند که قصد کردن آنها بهتر است
و هم چنین در دادن قرض لازم است نیت کردن پس اگر قرض داد به نیت تصدق
یا زکوة بدهد چیزی را یا که از او طلب داد و بعد خواهد عوض طلب حساب کند
درست نیست و بریء الذمه از قرض نمیشود و گذرانیدن [illegible] مرتبه اول
نیست گذرانیدن نیت در دل بلکه کافی است که آنچه عوض دادن
آنها است بفقیر زکوة بودن باشد و همچنین واجب نیست قصد کردن
اینکه این زکوة فلان چیز باشد و نه قصد دادن زکوة این خرما یا آن
خرمن بلکه اگر قیمت میدهد واجب نیست که قصد کند که قیمت گندم است یا آن
یا قیمت جو است بلکه قصد دادن آنچه در ذمه است کافی است و هم
چنین هرگاه بر ذمه او گوسفندی باشد از زکوة پنج شتر و گوسفندی دیگر
از زکوة چهل گوسفند پس جایز است دادن او گوسفند از آنچه در ذمه
او است بدون اینکه معین کند که این گوسفند پنج شتر است و آن گوسفند
چهل گوسفند و هم چنین است هرگاه در ذمه او زکوة غلات و نقره و زکوة حیوان
و زکوة غله باشد و بدهد همه آنها را از یکی از آنها بلکه هم چنین است
هرگاه در ذمه او زکوة و فطره باشد و اگر در ذمه او زکوة چهار نصاب باشد

نیت

مانند دو گوسفند

مانند دو گوسفند که یکی از پنج شتر باشد و یکی از چهل گوسفند و بدهد یک گوسفند
آنچه در ذمه او است پس اظهر اینست که حساب میشود نصف آن از پنج شتر
و نصف دیگر از چهل گوسفند و باقی میماند نصف دیگر هر یک در
ذمه او پس اگر تلف شود هر دو نصاب بعد از گذشتن سال او در هنگام
داری آنها پیش از اینکه تواند گوسفند دیگر را بدهد بمعنی پس چیزی بر او نیست
و اگر یکی از آن دو نصاب تلف شود واجب است بر او نصف گوسفند
دیگر که بعض آن نصاب تلف نشده واجب است همراه بودن از بعض دادن پس
اگر نیت نکند تا بدهد یا بقصد خود [illegible] بدهد با نیت فاسد دیگر کند
پس کافی نیست بلی اگر زکوة باقی باشد در نزد فقیر جایز است تازه کردن
نیت اگر فقیر باقی باشد بر صفت استحقاق و اگر فقیر آن را تلف کرده باشد
پس اگر دانسته است که آن مال [illegible] بعض زکوة بر وجه فاسد پس
حرام است بر او و مشغول الذمه [illegible] و جایز است که زکوة دهنده
آن را در این وقت عوض زکوة حساب کند و ناجایز است در این جا از با خبر
کردن بچند امر **اول** هرگاه زکوة دهنده خواهد [illegible] نیت
کند در وقت دادن و رسانیدن آن بمصرف آن درست است بدون [illegible]
خواه بدهد آن را بدست خود بمصرف آن یا جدا کند و بغلام خود بگوید
این را بفلان فقیر بده یا بگوید بغلام خود این قدر از مالم جدا کن و بفلان
کس بده یا آن را بار کن و روانه کند و بغلام خود بگوید این را به برکه فلان
کس و با او بده بگیر همه اینها و مانند اینها کافی است نیت کردن زکوة دهنده
باین معنی که دادن زکوة را از بعض جدا یا دائمی بودن آن نیت حکما تا وقت
رسیدن آن بدست فقیر مثلا خصوصا هرگاه مطلع شود چه وقت بدست
فقیر مثلا میرسد یا اینکه نیت در این وقت در ذهن او حاضر باشد و واجب
نیست حاضر بودن نیت در ذهن در وقت رسیدن آن بفقیر مثلا بلی
اگر در این بودن نیت باطل شود بسبب نیت [illegible] زکوة کردن مانند
[illegible] یا اینکه عوض طلبی باشد که فقیر از او میخواهد [illegible] بالمره

مانند آنکه بگوید بگردانید آن را به زید و بدهد بفلان کس پس کافی است
نیت اول بعد از رسیدن آن بفقیر مگر آنکه ناچار است از تازه کردن نیت
اگر زکوة باقی باشد یا تلف شده باشد در صورتی که فقیر دانسته باشد
که آن زکوة است و بوجه فاسد گرفته است چنانکه گذشت و اما هرگاه
آن کس نمیداند زکوة را مگر بعنوان آنکه وکیل زکوة دهنده باشد
پس این دو قسم است **قسم اول** این است که زکوة دهنده جدا میکند
آن را از مال خود و بوکیل عزل میکند این را قسمت کن میان فقرا
پس اگر عزل زکوة دهنده نیت کرده است در وقت دادن بوکیل
و وکیل هم نیت کرده است در وقت دادن بفقیر پس درست است
باجماع علما چنانکه باطل است اگر هیچ کدام نیت نکرده باشند باجماع
علما و اما اگر زکوة دهنده نیت کرده و وکیل نیت نکرده پس مشهور آن است که
ظاهر از تذکره دعوای اجماع است بر آن [illegible] آن است و از بعضی
در این تأملی است و بیان آن را در کتاب غنائم کرده ایم و اما
اگر وکیل کرد نه زکوة دهنده و تصور این نمیشود مگر آنکه زکوة دهنده
قصد عزل نکرده باشد پس در این خلاف است و اظهر این است که
باطل است خلاصه این است که نیت زکوة دهنده معتبر است [illegible]
[illegible] احوط این است که وکیل هم نیت کند و اگر مطلقا [illegible] زکوة
دهنده به [illegible] وکیل بدهد آن را و در آن وقت نیت کند پس
اشکالی نمیماند **قسم دوم** این است که زکوة دهنده وکیل کند
کسی را در جدا کردن زکوة و دادن آن بمصرف آن و ظاهر این است
که حکم این مانند حکم قسم اول است [illegible] جاری است در این اراده که زکوة
دهنده نیت کند در وقت وکیل کردن پس نیت میکند دادن
واجب را و امر میکند وکیل را بجدا کردن و بمصرف رسانیدن آن و حکم
اسقاط در این در نیت کردن وکیل [illegible] و بهر حال پس
چاره نیست از دائمی بودن نیت زکوة دهنده تا وقت رسیدن زکوة
بمصرف خود و آنکه عارض نشود بر آن نیت چیزی که منافات با آن داشته باشد مانند

مردن او

زکوة دهنده

184

29

مردن او و مانند اینها و در بودن نیت لفظی در قسم دوم و در استحضار علما
دیگران هم اعتبار است استحضار آن در این مسئلها مشکل است بر اعتبار
بدل گردانیدن در نیت و از این جهت مشکل شده است امر وکالت بنا بر اعتبار
آنکه نیت همان خطور است و اما بنا بر داعی بودن کسی را به [illegible] این کار
چنانکه تحقیق این است پس هرگاه [illegible] شده از کرم خدا [illegible] امر آن
[illegible] و [illegible] و ادا [illegible] این کار را اطاعت امر خدا
در [illegible] کردن آن قدر از مال خود در عوض زکوة یا دائمی بودن آن تا رسیدن
آن بدست فقیر مثلا خواه بدست خود بدهد آن را و خواه بدست غلام او
و خواه بدست طفل یا دیوانه و خواه بدست وکیل او بهر یک از دو قسم
که گذشت و اما امام و [illegible] امام او یا [illegible] زکوة را جمع کنند
و مجتهد جامع الشرایط پس اگر نیت کرده است دهنده زکوة در دادن
آن را بایشان پس کافی است و واجب نیست بر ایشان نیت کردن
و در این وقت [illegible] آنکه دست ایشان دست فقیر است و اگر زکوة
دهنده نیت نکرده است پس اگر ایشان زکوة را از او بزور
گرفته اند پس عوض زکوة [illegible] هر چند [illegible] باشد
و در این صورت ایشان نیت میکنند و آن را بمصرف آن میرسانند
مانند [illegible] طفل و دیوانه و اگر رضا بایشان داده و لکن نیت نکرده است
[illegible] نیت [illegible] کرده باشد یا غرض فاسد دیگر پس [illegible]
او و خدا کافی نیست و لکن ایشان [illegible] مرتبه دیگر [illegible]
و [illegible] نیت [illegible] زکوة از او [illegible] هر چند [illegible]
باشد بلکه معاقب شود بسبب نیت نکردن بخلاف صورت [illegible]
بفقیر بقصد [illegible] **دوم** آنکه جایز است
وکیل کند فقیر کسی را در گرفتن زکوة از برای او بنا بر اقوی خصوصا گرفتن
از کسی که [illegible] کرده باشد [illegible] فقیر و [illegible] هرگاه
او را وکیل کند در گرفتن زکوة هر جا [illegible] جایز است آنکه
ثابت شود وکالت با قرار کردن فقیر یا [illegible] بتحمل شهادت

چه هنوز بر وکالت باقی است انتهای [illegible] بلی اگر وکیل یعنی ادای زکوة
بخلاف کند یعنی بدهم وکیلم در دادن زکوة پس جایز است از برای فقیر
گرفتن از او مانند بیع و طلاق و غیر اینها و در صورت ثانیه که
وکیل بودن از جانب فقیر پس همین که وکیل گرفت آن را دهنده
زکوة بری الذمه شده است هر چند علم بهم رسد از برای دهنده زکوة
برسانیدن آن بفقیر مانند گرفتن امام و گرفتن حاکم مقصد اوست
سیم دانستی که واجب است که وکیل زکوة دهنده امین و عادل باشد و ظاهر
این است که دادن زکوة بکسی که وکیل باشد آن را برساند بفقرا بری میکند ذمه
زکوة دهنده را هر چند علم بهم نرساند رسیدن آن بفقیر و اما اگر بداند که
نرسیده است پس در کافی بودن آن اشکالی است و [illegible] کافی
بودن و اما اگر او را وکیل کرده باشد در جدا کردن آن از مال او
و رسانیدن هر دو و بداند جدا نکرده است پس کافی نیست [illegible]
نیت میکند ولی طفل در وقت دادن زکوة بمستحق آن و گویا این
عبارت منقطع باشد از بعضی ولی در مال طفل خصوصا در [illegible] طفل صغیر
دار [illegible] است و [illegible] در دادن زکوة از مال مرده و [illegible] کافی بودن
نیت زکوة دهنده در وقت وصیت کردن آن و احوط این است که [illegible]
نیت بکنند پنجم جایز است تردید کردن در نیت در صورتی که نداند
اینکه چند گوسفندی دارد [illegible] و نیت دهد که گوسفند بدهد بفقیر بقصد
اینکه زکوة آن گوسفندها باشد اگر واجب باشد و صدقه مستحب باشد اگر واجب
نباشد و اما اگر بقصد [illegible] بدهد که زکوة آنها باشد اگر باقی باشند و اما
نبوده باشند [illegible] در آن وقت پس جایز است حساب کردن آن که
از وجه دیگر از زکوة و غیر آن خلاف است و اظهر این است که اگر آن
گوسفندها [illegible] است پس جایز است حساب کردن آن از وجه
دیگر و در صورتی که ظاهر دانسته باشد آن گوسفندها باقی نیست و این زکوة
آنها است و جایز است پس گرفتن آن از او و در صورتی که اظهار [illegible] باشد

بس اول

185

پس در [illegible] اینها [illegible] اگر [illegible] بفقیر [illegible]

ه زکوة آن گوسفندها تلف شده است پس مشغول الذمه نیست آن
ملتبسه و جایز است از وجه دیگر حساب کند آن را زکوة دهنده و اما که
پس بگیرد آن را و بهر مصرفی که خواهد برساند و اما اگر [illegible]
باشد این را پس جایز نیست پس گرفتن آن و حساب کردن آن از وجه دیگر
ششم کسی که زکوة نه دهد و بموعظه پند نگیرد در دادن زکوة پس میگیرد زکوة
را از او امام و حاکم شرع او بجبر و زور و اگر امام و حاکم شرع او نباشند پس مومنین
عادل این کار را میکنند و همچنین است خمس و سایر حقهای واجب مالیه چنانچه
مومنین عادل در اموقت آن [illegible] را بمصرفها [illegible] مقصد
در لواحق زکوة است و در این مقصد چند مطلب است مطلب اول اگر جمع شود
مستحق دو سبب یا بیشتر مانند اینکه قرض دار باشد و جمع کننده زکوة
و جهاد کننده پس جایز است که بگیرد از جهت هر سببی حصه آن سبب را
و اگر با وجود اینها فقیر هم باشد پس [illegible] آن چه بگیرد [illegible]
مشهور این است [illegible] کمتر قدری
مطلب دوم
ه داده میشود بفقیر از زکوة آن قدر [illegible]
اول نصف دینار باشد یا یکدرهم و بعضی گفته‌اند [illegible]
آن قدریکه قرار داده [illegible] سبیل وجوب است یا استحباب اظهر
و اظهر این است که [illegible] سبیل استحباب است پس اگر بنابر وجوب
آن بگذاریم پس اظهر قول [illegible] است و اگر بنابر استحباب بگذاریم چنانکه
اظهر است پس اظهر قول مشهور است پس [illegible] کمتر از قرار
در نصاب اول واجب [illegible]
غیر دینار و درهم پس در غیر طلا و نقره پس احتیاط در اعتبار
قدر [illegible] مساوی باشد با آنچه واجب میشود از طلا و نقره [illegible]
احتیاط [illegible] را اینکه آنچه در نصاب [illegible] از طلا و نقره واجب میشود
کمتر است از آنچه در نصاب اول آنها واجب میشود بخلاف
حیوان و اما در هر [illegible] نصاب دارد مانند غلهها [illegible]

داراکه شود کمتر از آن قدر یکی واجب میشود در آن و الفقراء لیست و میرسد
بنصاب و از نصاب بیشتر نیست یا بقدر آنچه واجب در نصاب اول
یا نصاب دویم از طلا و نقره [illegible] اگر معیار را طلا و نقره قرار دهیم
و بر هر حال پس این صد قرار داده نهادر و فی [illegible] که ممکن باشد پس اگر بدهد آنچه واجب میشود
در نصاب اول از طلا و نقره [illegible] ساقط شود استحباب و ادنی القدر [illegible] در نصاب
اول واجب شود و اما چون در نصاب دوم [illegible] که ممکن نیست پس واجب نیست دادن
بر آن از مال خودش بنابر قول بوجوب و هم ندادن آنچه واجب در [illegible]
در نصاب دویم هم بفقیر اول مگر آنکه جمع شود از نصاب دویم در نصابها
بسیار که برسد بحد وجهای [illegible] واجب شود بر او که بفقیر دهد قیمت آن
کمتر از پنج درهم باشد و واجب نیست که زیاد کردن بر آن تا به پنج درهم
برسد این پنج در طرف کمتر است و اما طرف بیشتر پس حدی از برای آن
نیست و جایز است دادن بفقیری یک دفعه قدری که بیان [illegible] تر از غنی شود
بلکه و اما اگر بگیرد زکوة را چند دفعه پس جایز نیست که فی زیاد
تر از اخراجات سالیانه اخذ نماید آنکه در این وقت [illegible]
مطلب سیم بعضی گفته اند واجب است دعا کردن دهنده زکوة بر امام و کسی که قابض است
هرگاه بگیرد زکوة را از او و ظاهر این است که مستحب است دعا کردن از برای آنها
و از برای فقیر و لازم نیست که دعا بلفظ صلوه باشد و بعضی گفته اند که مستحب است که بگوید
صلی الله علیک یا اللهم صل علی فلان و این قول ضعیف است و علامه در تذکره گفته است و
اجرک الله فیما اعطیت و جعله لک طهورا و بارک الله لک فیما ابقیت مطلب چهارم کراهت
دارد که زکوة دهنده بخرد [illegible] زکوة دهنده و باره از او [illegible] کند در ملک [illegible]
اختیار نماید خریدن [illegible] یا [illegible] از او و قبول کند [illegible] صورت جاری می‌شود
[illegible] زکوة [illegible] فقرا [illegible]
و اگر دهد [illegible] بخرد [illegible] زکوة دهنده برسد پس کراهت بخریدن آن [illegible]
و لاجل دادن اختیار [illegible] برسد [illegible] مطلق او بدون [illegible]
[illegible] طلب [illegible] کراهت [illegible]

مطلب یکم

ذکوة فطره

187

مطلب پنجم مستحب است داغ کردن چهارپایان زکوة در جاهای سخت [illegible]
مانند گوش [illegible] و گوسفند [illegible] و ران [illegible] بیشتر و علامه در تذکره گفته است که
گردانیده شود در آنچه این داغ میکنند اسم خدا [illegible] بصورت [illegible]
در میان مستحقان [illegible] لفظ الله [illegible] بهتر خواهد بود و باز گفته
مطلب ششم هرگاه کسی را امین کنند در قسمت حصه از حقها مانند زکوة و
و غیر آنها در میان مستحقان آن آیا جایز است از برای آنکس که حصه از آن
بردارد مانند نصف مستحقان آن شهر پس اگر میدانند دهنده آن [illegible]
دیگر راضی نبودن [illegible] آن را نداند پس اقوی این است که جایز است و
حدیثی که دلالت میکند بر اینکه بردارد حمل شده است بر کراهت یا بر
صورتی که گمان داشته باشد که رضا [illegible] یا رد [illegible] ظاهر شد [illegible]
و صریح بعضی [illegible] این است که جایز نیست بردارد [illegible] او زیاده تر از [illegible]
[illegible] شده است در بعضی حدیثها و بهتر این است که مساوی بر همه مستحقان آن
[illegible] شده و علامه در تحریر گفته است که جایز است زیاده [illegible]
هر چه باشد پس ظاهر اعتبار [illegible] احتیاج آنهاست نه مساوی [illegible]
[illegible] آنها هر چند احوط این است که در [illegible] زیاده تر از دیگران بر ندارد و اما
[illegible] مانند نصف [illegible] در جایز نبودن [illegible]
مستحق آن باشند و باز تصریح گفته است بعضی حدیثها صحیح باب دویم در زکوة
فطره است و زکوة فطره نیز از واجبهای تاکیده دار است و فهمیده میشود از حدیثها
اینکه زکوة فطره شرط قبول شدن روزه است و باعث محفوظ شدن و [illegible]
[illegible] است از [illegible] و در این باب چند مقصد است مقصد اول
در کسی است که باید زکوة فطره بدهد و در آن مقصد چند مبحث است
مبحث اول شرط است در آن کسی بالغ و عاقل بودن و آزاد بودن پس واجب
نیست در مال طفل و دیوانه و واجب است بر کسی که ایشان را نفقه گرده
و [illegible] نیست از برای [illegible] آنها [illegible] از مال آنها نیز و مشهور است که واجب
نیست بر کسی [illegible] پیش از داخل شدن شب عید [illegible]
بیاید بعد از آن و این خوب است و اما بنده پس [illegible] زکوة فطره

هرچند بگوئیم که مالک چیزی نشود و هم چنین است زکوة فطره زن او و اگر کافر باشد در همه
در قسمهای بنده مگر در بنده مکاتب ... او را باو گفته باشد که فلان مبلغ بده که
آزادی و هنوز نداده باشد از آن مبلغ چیزی یا باو گفته باشد که اگر در فلان
فلان مبلغ را دادی آزادی و اگر تمام ندادی در این یکسال آزاد نیستی و مشهور
اقوی این است که با این هم زکوة فطره نیست ... زکوة همه به او است
یا بر گردن آنها را عیال خود کرده باشد و اما غلامی که بعضی او آزاد شده باشد
پس اگر کسی او را عیال خود کرده است پس زکوة او بر آن کس است و اگر
او را کسی عیال خود نکرده پس اقوی این است که ساقط است و همچنین است
در بنده که مشترک باشد میان دو نفر و بیشتر هرچند مشهور واجب بودن آنست
بر همه آنها بقدر حصه آنها و مقتضای بعضی حدیثها لازم بودن دادن فطره
از بنده که مرکب باشد از دو بنده مانند کسیکه نصف ... نام ... غلام
غلام سعید را مالک شده و این مشکل است **بحث پنجم** شرط است در انکسی
که ... بنا بر اظهر اقوی و واجب دانسته اند اما بعضی فقیر و بعضی
دیگر واجب دانسته اند بر کسیکه ... بقدر فطره زیادی بر قوت خود
و عیال خود داشته باشد و گذشت معنی غنی در زکوة مال که اظهر این است
که شرط است که بقدر فطره زیادتی بر غنی داشته باشد و سنت است از برای
فقیر دادن فطره هرچند توانائی نداشته باشد پس جایز است از برای او که فطره
او را بگیرد و بدهد عوض فطره خود و در حدیث معتبر است که هرگاه نباشد
در نزد او مگر بقدر فطره خود کسی پس بدهد آن را به یکی از عیال خود و او
بدهد به یکی دیگر و همچنین تا باخر و ظاهر آن حدیث این است که هر یک
از آنها قصد تقرب است نیت میکند هر یک از ایشان و ولی صغیر
نیت میکند از جانب او و هم چنین میکند ولی از برای صغیر و ظاهر
این است که باخر که رسید بدهد او را بغیر عیالشان و ظاهر این است
که دادن یکی از عیالشان و دور نیست کفایت ... مانند زکوة وکافیا
و ظاهر فتوای علما جاری شدن آن طریقه است در همه فطره‌ها

دیانکه بر بیرون

دیانکه بر بیرون ... **بحث سیم** فطره واجب است بر کافر و درست نیست از او
و اگر مسلمان شود پیش از غروب کردن خورشید پس درست است از او
هم و اگر مسلمان شود بعد از غروب پس واجب نیست بر او و هم
عیال که همراه ... مانند طفلی که زائیده شود بعد از غروب یا غلامی
بخرد بعد از غروب بلی سنت است از برای کسیکه همراه این شرطها از برای
او بعد از غروب تا پیش از کردن نماز عید **مقصد سیم** در کسانی است که
واجب است دادن فطره آنها و در این مقصد چند بحث است **بحث اول**
واجب است که بدهد فطره خود را و فطره هر کس را که عیال خود کرده و نفقه او را میدهد خواه
واجب باشد نفقه دادن باو و خواه شرعاً نباشد نفقه را خواه خویش او باشد و خواه
و خواه بیگانه خواه بزرگ باشد و خواه کوچک خواه آزاد باشد و خواه بنده و خواه
مرد باشد و خواه زن خواه مسلمان باشد و خواه کافر و مشهور این است که زنی
واجب است نفقه او بر شوهرش اگر در شب عید در عیال او نباشد و عیال غیر او هم نباشد
واجب است بر شوهر او دادن فطره او و بعضی گفته اند
واجب نیست بر شوهر دادن فطره او مگر آنکه عیال او باشد و این قول
اظهر است و سخن در بنده مانند زن است در مشهور و در آنچه ما اختیار
کردیم و آنچه فهمیده میشود از حدیثها اعتبار دادن نفقه است نه وجوب
النفقه و احوط عمل بقول مشهور است هم در زن و هم در بنده و اما باقی
اشخاصی که واجب است دادن نفقه آنها از خویشان پس ... نیست
در وجوب دادن نفقه آنها مگر در عیال و نفقه او باشد چنانکه
... نیست در وجوب ... آن مگر عیال غیر او باشد و اگر عیال
هیچ کس نباشند پس در این نیز خلاف است و اظهر اعتبار دادن
نفقه است نه وجوب النفقه بودن و اگر خویش او صغیر باشد
داری باشد و آنکه نفقه او را میدهد فقیر باشد پس فطره ساقط است از
هر دو **بحث دوم** واجب است دادن فطره میهمان و شرط کرده اند
بعضی این را که در همه ماه رمضان میهمان باشد و بعضی دیگر شرط کرده اند

که در نصف آخر رمضان مهمان باشد و بعضی ده روز را گفته اند و بعضی
دو شب آخر را گفته اند و بعضی اکتفا کرده اند بداخل شدن مهمان در خانه
صاحب خانه در جزو آخر ماه بانکه داخل بود شب عید فطر و مهمان در خانه
او باشد بعنوان مهمانی و شرط ندانسته اند بعضی چیز خوردن را در این وقت
نیز و این اظهر است چنانکه ظاهر جمعی است خلاصه این است که مهمانی صدق
میکند بداخل شدن در خانه غیر بقصد مهمان بودن و چیز خوردن آنجا
هرچند اتفاق نیفتد که چیزی بخورد خصوصا هرگاه پیش از آنجا چیز
خورده باشد بلکه هرچند اتفاق افتد که مشترک باشند در نهار خوردن
بلکه همه انها بیاورند چیزی از بیرون او از بیرون یا از ماکول صاحب خانه
و از آن چیز بخورد و هم چنین اگر خانه که باید بطریق با صاحب خانه یکجانه
غیرت و هر دو در آنخانه چیز خورند بیرون نمیشود از مهمان بودن
مگر آنکه برود پیش از غروب کردن آفتاب بخانه غیر و در آنجا چیز بخورد
پس فطره او بر آن غیر واجب است و اما اگر بیاید بمهمان بعد از غروب
آفتاب پس فطره او بر صاحب خانه نیست هرچند در آنجا چیز بخورد
و در حکم مهمان است کسی که در خانه او باشد پیش از غروب و چیز بخورد
آنجا و ظاهر این است که در این معتبر است که صاحب خانه قصد داشته
باشد که در آن خانه طعام چیز بخورد و اما با شخصی که بیاید بخانه شخصی بجهت
کاری و در قصد او و قصد صاحب خانه نباشد که در آنجا بماند و اینکه آنجا
چیز بخورد و اتفاق افتد که بماند آنجا تا شب شود و صاحب خانه چیز بدهد
او بخورد پس در وجوب بودن فطره بر صاحب خانه اشکال است و احوط
این است که هر یک بدهد فطره خود را و اما اگر بفرستد بطریق شرطی پیش از
داخل شدن شب و آن غیر بخورد آن را یا چیزی بفقیر بدهد و فقیر آن را بخورد
پس واجب نیست فطره آنها بر صاحب آن طعام و اما کسی که میدهد نفقه غیر را
در خانه خود آن غیر پس اگر بطور مقدار رفتن در نفقه داخل باشد مثل صبح
و شام و روزانه او را میدهد پس واجب است فطره او بر آن نفقه دهنده

ودیگر باین

و دیگر باین طور نمیدهد بلکه پول یا غله باو میدهد یا غیر اینها را و او خود بمصرف میرساند
آنها را پس واجب است فطره او بر کسی و اما اجیر مانند نوکر پس اگر او را اجیر کرده نفقه او را
بطوری که عیال نفقه میدهد میدهند پس واجب نیست بر او فطره اجیر و اگر باین
طور نفقه او را میدهد پس نمیدهد تا گفته شد که اگر شرط کرده باشند نفقه
او را باین طور بدهد باقی باشیم که نفقه او بر کسی است که او را اجیر کرده خواه
شرط کرده باشد و خواه نه پس واجب است فطره او بر اجیر کننده زیرا که نفقه بعضی
اجرت او است که اگر شرط کرده باشند و قایل هم نباشیم که نفقه او بر ذمه اجیر کننده
است پس او در حکم مهمان است و احوط این است که فطره را اجیر کننده بدهد اگر
نفقه اجیر مانند عیال میدهد **مبحث سیم** هر کس که واجب شد فطره او بر غیر پس
از خود او ساقط است و قول باینکه واجب است بر خود مهمان هم دادن فطره
ضعیف است و هرگاه صاحب خانه فقیر باشد و مهمان مالدار پس فطره ساقط
از صاحب خانه و در واجب بودن آن بر مهمان خلاف است بعضی گفته اند در اینصورت
بر خود مهمان واجب است و بعضی گفته اند از او هم ساقط است و این خالی از قوت
نیست هرچند قول اول احوط است و اگر در این صورت صاحب خانه بر خود بدهد فطره
مهمان را بدهد و بعضی گفته اند کافی است و بعضی گفته اند کافی نیست و بعضی گفته اند کافی
است اگر باذن مهمان بدهد و اظهر حمل این است بجهت تمام نبودن آنچه دلالت میکند
بر سنت بودن دادن فطره از برای فقیر و اگر بگوییم که بر صاحب خانه فقیر سنت است
دادن فطره مهمان چنانکه شهید احتمال داده است پس اظهر کافی بودن است
مگر با دادن مهمان و در معنی اذن در اینجا بشود کی است و تعبیر مرکو و کیل کرده
مهمان باشد در دادن فطره باین معنی که خواهش کند از او که بفقیر فطره از مال خود
ادا کند و از جانب او بدهد یا بفقیر و بکیل باشد و بدانکه هرگاه
واجب شد فطره بر صاحب خانه پس شرط نیست که مهمان بداند که فطره او را
داده است در ساقط شدن از خود او و احتمال داده اند در صورتی که بداند که
نداده است اینکه خود او بدهد و قول اول اقوی است و اگر صاحب خانه
مالدار باشد و مهمان فقیر و مهمان به خود بدهد فطره خود را بدهد
پس اظهر این است که کافی نیست مگر با دادن صاحب خانه مهمان مقرر

در پیش گفتیم و از آنچه در مهمان گفتیم ظاهر میشود حکم زن پس اگر زن مال داشته و شوهر او فقیر
پس بعضی گفته اند بر خود زن واجب است و بعضی گفته اند که از شوهر و زن هر دو ساقط است
و بعضی گفته اند که اگر شوهر بقدر رفع ضرورت نفقه زن را داد ساقط است پس قول اول
اصح است و اگر نه پس قول دویم است و اقوی نزد من ~~[illegible]~~ است مگر ساقط بودن از هر دو است
فاخر نباشد شوهر بر فطره زن هر چند تبرعی کردن دیگری بزکوة و فطره باشد
و در این واجب است فطره بر خود زن و احوط این است که ترک نکند دادن فطره
زن را بر شیخ و اگر بر خود بخواند شوهر فقیر و بدهد فطره زن را پس ساقط میشود از زن
بدون اشکال و اگر بر خود زند زن و بدهد فطره خود را با وجود مالدار بودن شوهر
پس کافی نیست مگر اینکه باذن شوهر بدهد بهمان معنی که گفتیم اینها همه در دو فرا[illegible]
در زن عقد شوهر شده و اما با فقیر بودن شوهر و مالدار بودن زن و نفقه گرفتن
زن خود را پس اشکالی در واجب بودن فطره بر خود زن نیست مبحث چهارم
شرط نیست در واجب بودن فطره حاضر بودن بلکه واجب است دادن از غایب
خواه صاحب عیال سفر رفته باشد و خواه عیال پس اگر بداند زنده بودن غایب را
یا نداند مردن او را و بداند هم رسیدن شرطهای واجب شدن فطره در غایب مانند
اینکه میداند نفقه او را میدهد و عیال غیر او نشده است هر چند این دانستن از راه
استصحاب باشد بعد کار بودن [illegible] پس واجب است دادن فطره او و اگر راه است
دانستن شرطها در بعد او نباشد پس واجب نیست بر او و اگر خبر غایب البته
از او بریده شد پس ظاهر میشود از بعضی علما ساقط بودن فطره او چه شک در
زنده بودن او و اصل بری بودن ذمه است از دادن فطره او و از بعضی دیگر
ظاهر میشود واجب بودن دادن فطره او چه اصل استصحاب زنده بودن او و حق این است
در فطره او ساقط است چه شک در بودن شرط است و کافی نیست استصحاب زنده بودن
او مگر اینکه فرض شود استصحاب از برای همه بودن شرطها مانند اینکه بریده شود
خبر از غلام در نزد او بعد بسیار از اقامت او در غلام او نشده شهر از آقا در
خرج کردن [illegible] احتیاج های [illegible] پس استصحاب نیست و کافی است استصحاب زنده بودن بنابر قول
بواجب بودن دادن فطره واجب النفقه در غیر صورتی که بداند عیالی هر [illegible] است

نفقه کسیکه

نفقه کسیکه در چیزهائی است که عوض فطره باید داد و در قدر فطره است و در این مقصد
چند مبحث است مبحث اول مشهور و اقوی این است که آنچه عوض فطره میدهند
چیزی است که بیشتر و تنها قوت اهل باشد مانند گندم و جو و خرما و مویز و گاه
و ذرت و گاورس و نخود و عدس و شیر و کشک و مانند اینها نه مانند خیار و [illegible] و
چغندر و خربزه و غیره و مانند اینها خواه بیشتر قوت مردم آن شهر باشد
و خواه نه و خواه بیشتر قوت آن شخص باشد و خواه نه پس جایز است از برای اهل صحرا
صحرا نشینها که بیشتر قوت اینها شیر شده است دادن برنج مثلا و از برای
مردم شهرها که برنج قوت [illegible] بیشتر مثلا واجب نیست برگزیدن قوت او چیز
پست تر است بدست آوردن چیزی که بالاتر است و جایز است از برای کسیکه قوت
او چیز بالاتر است دادن چیزی که پست تر است و بعضی گفته اند که آنچه عوض فطره
داده میشود همان گندم و جو و خرما و مویز است و بعضی علما براین زیاد کرده اند کشک را و بعضی
براین پنج چیز زیاد کرده اند برنج و شیر را و در چیزهای دیگر خلاف است اظهر این است که جایز است
دادن آنها و همچنین [illegible] احوط اعتبار [illegible] است بقیمت و اظهر این است که جایز است
دادن یک فطره از دو چیز مانند نیم صاع از گندم و یا نصف صاع جو بلی جایز است از
برای کسی که چند عیال دارد دادن صاعها از چند چیز مبحث دویم بهتر آن چیزها خرماست
و در بعضی حدیثها است ساعی خرما دوستر است از ساعی طلا و نقره از خرما مویز است و در
نیست اعتبار آنچیزی که فقیر با آن بیشتر احتیاج دارد و بعضی علما خرما و مویز را برابر
گرفته اند و بعضی گفته اند هر چیزی از اینها که قیمت آن بیشتر است بهتر است و بعضی گفته اند
آنچیزی که اهل شهر از آن بیشتر میخورند بهتر است و این دور است مبحث سیم جایز است دادن
قیمت هر کدام از این چیزها که خواهد از هر چه خواهد از طلا و نقره و غیر اینها از متاعها
و بهتر طلا و نقره است و در جایز بودن دادن بعضی آن چیزها در قیمت بعضی دیگر اینها
مانند دادن نصف صاع گندم در قیمت یک صاع جو اشکال است و ندادن احوط است
و حدی در قیمت نیست بلکه رجوع میشود بقیمت بازار روز و قرار دادن قیمت یک
درهم یا دو یا سه از سه رسید یکدرهم ضعیف است مبحث چهارم قدر فطره یک صاع است
از همه آنچیزها و بعضی گفته اند کافی است در شیر و کشک چهار رطل و بعضی گفته اند شش رطل

مدینه است و اقرب این است که فرقی با جنسهای دیگر ندارند در تو شناختن معنی صاع از رطل از زکوة
پس دو باره نمی گوییم **مقصد چهارم** در وقت دادن فطره و کیفیت آن و بیان مستحق فطره است
و در این مقصد چند مبحث است **مبحث اول** اقوی این است که اول وقت واجب شدن فطره
غروب خورشید روز آخر ماه رمضان است و بعضی گفته اند طالع شدن صبح روز عید است
و ظاهر اقرب این است که جایز نیست دادن فطره پیش از وقت واجب شدن آن به نیت فطره
و بعضی گفته اند جایز است دادن به نیت فطره از اول ماه رمضان تا شب عید بلکه
مستحب است و حق دادن و اگر باقی بماند گیرنده بر صفت استحقاق تا وقت واجب
شدن فطره پس او را عوض فطره حساب میکنند و بهتر و احوط در دادن آن روز
عید است پیش از گزاردن نماز عید و اما آخر وقت دادن فطره پس اظهر و اقوی الحال که جایز
نیست تعقیب انداختن آن از نماز عید و بعضی گفته اند جایز است تا ظهر و بعضی گفته اند
تا آخر روز عید و ظاهر این است که هرگاه که گذشت آخر وقت دادن آن پس واجب دادن
نه به نیت ادا و نه قضا در رفته اند بعضی به واجب بودن قضا همیشه و بعضی گفته اند به نیت
همیشه ادا است هرچند گناه کرده است به سبب تعقیب انداختن از آخر وقت آن
و احوط در صورتی که بدهد تا نماز عید کرده شود این است که بدهد به قصد فطره
قربة الی الله و قصد فطره نکند نه ادا و نه قضا بلکه قصد کند که اگر ادا فطره
به نیت ادا واجب است این آن باشد و همچنین اگر ادا و قضای فطره واجب شده و اگر هیچ
یک واجب نباشد پس صدقه باشد از برای خدا **مبحث دوم** جایز است جدا کردن فطره
خواه مستحق آن باشد و خواه نه بلکه مستحب است در صورت نبودن مستحق جدا کردن آن
و بعد از جدا کردن واجب است دادن آن به نیت ادا هرچند وقت آن بیرون رود و ظاهر
این است که واجب نیست دادن آن همان وقت و جایز است تعقیب انداختن کم را اگر چه از راه
سهل انگاری باشد خصوصا اگر تعقیب انداختن جهت دادن به بهتری باشد یا به سبب انتظار
فقیر خاصی کشیدن و ضامن تلف شدن آن و ضامن بودن و نبودن دهنده آن
همان است که گذشت در زکوة و جدا کردن این است که ... فطره را از مال خود جدا

میکنند

میکنند به نیت فطره قربة الی الله و در جایز بودن معین کردن آن در مالی که زیادتر
از آن باشد مانند اینکه بگوید که یک صاع از این صد من گندم مثلا فطره باشد
و اشکال است و احوط بلکه اظهر نکردن آن است و اگر جدا کند کمتر از مقدار فطره را
پس حساب میشود از فطره همان قدر که جدا کرده است سخن در بردن فطره از شهر
خود به جای دیگر با وجود بودن مستحق و نبودن آن و ضامن بودن بردنده و ضامن نبودن
او همچنان است که گذشت در زکوة و جایز است جدا کردن فطره در شهر خود و سخن در جایز
بودن بردن آنچه جدا کرده است به جای دیگر و جایز نبودن آن و ضامن بودن در صورت
بودن مستحق در آن شهر و ضامن نبودن در صورت نبودن مستحق هرچند عین فطره در غیر
شهر فطره دهنده باشد و خواه به بردار از آن شهر خود سخن چنان است که گذشت و هم چنین
در واجب بودن نیت و هم چنین در وکیل کردن فقیر و هم چنین در معتبر بودن
نیت وکیل کننده یا وکیل شونده همه اینها چنان است که گذشت و هم چنین بهتر
بودن فرستادن آن پیش امام یا کسی که جانشین او باشد **مبحث سیم** مستحق فطره همان
مستحق زکوة است در شناختن از او و اظهر و احوط این است که جایز نیست دادن کمتر
از یک صاع به یک فقیر مگر در صورت کم بودن فطره و بسیار بودن فقیران و جایز است
دادن زیادتر از یک صاع بلکه جایز است که به قدری به فقیر بدهد که غنی شود
اگر اخراجات سالیانه او باشد ... مانند زکوة و دادن به خویشان فقیر
بهتر است و بعد از اینها همسایگان و بعد از آن هر کسی که افضل و صالح تر باشد و جایز است
از برای بنی هاشم دادن فطره خود و فطره عیال که هاشمی و غیر هاشمی هرچند عیال
او هاشمی نباشند و جایز نیست از برای غیر هاشمی اینکه بدهد فطره خود و فطره
عیال خود را به هاشمی هرچند عیال او هاشمی باشند **باب سیم** در باقی صدقههای
و در این باب چند مبحث است **مبحث اول** گفتیم واجب نیست در مال حقی به اصل
شرع مگر زکوة مال و فطره که زکوة بدن است و حقی دیگر که گاه عارض میشود مال را

زیرا که اولاد محمد در ...

واجبست دادن آن بفقیرها ... مانند آنکه عهد و نذر کرده باشد و مثل کفاره و نفقه
اینها محول است بجای آنها و سنت است صدقه دادن بقدر توانائی و در صدقه کم
بسیار ثواب زیادست در همه وقتها خصوصا در ماه رمضان خصوصا دادن
بخویشان و باعث زیادتی مال و دفع فقیری و درازی عمر و دفع مرگ بد و زیاد
شدن برکت در مال و دفع بلاها میشود و سنت است دادن صدقه در اول روز
بجهة رفع شر آن روز و در اول شب بجهة رفع شر آن شب و سنت است صدقه دادن
از برای بیمار و اینکه بدست خود بدهد و اولاد و بعد از اولاد بفقیر بدهند و فراخ کردن
اخراجات عیال از همه بزرگتر از صدقات و وسط ایشان در میانه آن
از صدقه دادن به بیگانگان بفقیرها و بهترین صدقه اختیار کردن فقیرها است
بر نفس خود با وجود احتیاج و آنچه از روایات مستفاد میشود جمع کردن آنچه دلالت
میکند بر فضیلتها بر اینکه صدقه ناچار است که از مالی باشد که زاید باشد بر قدر
اخراجات خود و آنچه دلالت میکند بر خوبی اختیار کردن فقیر بر خود این است که احتیاج
کردن فقیر بر خود خوب است نه اختیار کردن او بر عیال خود چنانچه بعضی گفته اند
و ممکن است که گفته شود که اختیار کردن فقیر بر نفس خود خوب است اگر ضرر نرسد
باو و اجحافی باو نرسد هر چند در فراخ کردن اخراجات خود احتیاج داشته باشد
و سنت است صدقه دادن چیز خوب که از او دوست داشته باشد و کراهت دارد که دادن
چیز بدی که میل بآن نداشته باشد و سنت است که پنهان بدهد صدقه را چنانکه
سنت است که زکوة را فاش بدهد مگر اینکه غرضی در پنهان داشتن باشد در فاش
دادن صدقه مانند ترغیب اخلاق غیر و بری شدن تهمت برای نکردن ...
دینی از آنکه و سنت است دادن صدقه پیش از آنکه فقیر سوال کند و آنکه
صدقه را کم نشمرد و از جمله صدقات مستحب کردن ... و اگر
فقیر بسیار ... بدهند و ... و کراهت
دارد سوال کردن پس بدترین کسی که ... کند برادر ... از سوال را باز میکند

برادر او

عمی 191

بر روی او در از فقیری را کراهت دارد اظهار کردن احتیاج و شکایت کردن (خدا)
فقیر مگر اینکه ناچار شود و کراهت دارد رد کردن سوال کننده • بحث دوم شناختن که جایز است
گرفتن غیر زکوة و فطره از برای بنی هاشم از صدقهای واجب بنابر اقوی و اما صدقهای مستحبه
برای ایشان در اینها نیست بلکه دادن صدقه سنت به بنی هاشم بهتر است و صدقه ها در
اعانت سادات بسیار است و باعث خشنودی رسول خدا است و شفاعت آن حضرت
در روز قیامت و چیز دادن حیوانها حتی ماهیهای دریا در آن ثواب بزرگ است و جایز است
صدقه دادن به اهل ذمه ... هر چند بیگانه باشد و هم چنین دادن باهل
سنت بغیر ایشان مگر ناصبی که دشمنی اهل بیت پیغمبر را داشته باشد • بحث سیم شرطهای در
صدقه دادن قابلیت صدقه دهنده باینکه مانند طفل و دیوانه نباشد و هم چنین
شرطست ایجاب و قبول هر چند بلفظ نباشد و شرطست دادن آن از رضا و نیت
تقرب بخدا داشتن و صدقه بدون نیت قربت متحقق نمیشود و جایز نیست پس گرفتن صدقه
بعد از دادن بفقیر و اما بیشتر از آن پس جایز است هر چند فقیر در آن تصرف کرده باشد
و بعضی گفته اند جایز است پس گرفتن در جاهائی که جایز است پس گرفتن در بخشش مانند
بخشیدن چیزی بغیر خویشان و قول اول درست تر ... و در حدیث است
که کسی پس بگیرد صدقه را مانند کسی است که قی خود را بخورد • تمت بالخیر

این کتاب خمس است

و در این کتاب چند مقصد است مقصد اول در چیزهایی است که واجب است خمس در آنها
و اینها بنابر مشهور هفت چیز است غنیمتهای دار الحرب و معدنها و گنجها و غوص و مال
حلالی که مخلوط شده باشد بحرامی که قدر آن و صاحب آن معلوم نباشد و زمینی که بخرد از
یهودی یا نصرانی یا گبر از مسلمانی و آنچه از اخراجات سال زیاد بیاید
از نفعهای تجارت و کسب و زراعت و بیان اینها خواهیم کرد در ضمن چند
بحث • بحث اول در غنیمتها است و غنیمت آن چیزی است که میگیرد از اسیرها یا
جهاد کردن باذن امام از کافرها خواه جمع کرده باشد لشکر اسلام یا جمع نکرده باشد

از چیزهایی که مسلمانان مالک آنها میشوند مانند شراب و گراز و آنچه مباح باشد در دست
کافرهایی که از مسلمانان نباشند که در امان نباشند غصب نکرده باشند خواه چیزی باشند
که بتوان آنها را از جای بجای برد و خواه نه و در آنچه بگیرند مسلمانان از کافرها
که با اذن امام نباشد خلاف است و مشهور اقرب این است که آن از جمله انفال است
که مخصوص امام است و از جمله انفال است آنچه بگیرند مسلمانان بعنوان فدیه و صلح
و اما آنچه جمع کنند از لشکر از مال البغاة که آن قسمی نمی‌باشند که جنگ کردند با امام
مانند اصحاب جمل و صفین پس بیشتر اصحاب برآنند که آن نیز از جمله انفال است
و اما آنچه را مسلمانان بگیرند از کافرها بغیر جهاد و جنگ مانند [illegible] با سلام بر ظفر یا
غارت کردن پس ظاهر این است که آن از قبیل این چیزیست که دزدی آورده شود
از مال کافرها بدزدی و حیله و در این دو قول است یکی از آنها این است که آن مال
کسی است که آنرا بدست آورده و خمس نباشد و قول دوم این است که خمس دارد
از باب غنیمت و این قول اقرب است و شاید مراد کسی که میگوید خمس ندارد این
باشد که از باب غنیمت بودن خمس ندارد نه اینکه از هیچ باب خمس نداشته باشد
و ظاهر میشود فایده اینکه از باب خمس دارد نه از این باب در اعتبار کردن
اخراج مؤنه سال و اعتبار نکردن و فرقی نیست در این میان آنچه دست آورده
شود در دار الحرب یا در دار الاسلام در صورتی که در امان مسلمانان نباشند کافرها
دانستن آن در تحقیق نیست بعضی گفته اند در غنیمت کمتر از قیمت بیست دینار
خمس نیست و مستند دلیل این قول بهم نخورده و واجب است خمس در غنیمت
بعد از [illegible] که بعد از کم کردن آن [illegible] از برای
کردن و از جای بجای دیگر بردن و چرانیدن و نگاهداشتن و از این
کردن و ما [illegible] که هم چنین است [illegible] آنچه امام از برای خود
کردن [illegible] و قرار داده [illegible] این وجه [illegible] در کتاب جهاد
گفته است

ببیند
گفته شده است **مبحث دوم** واجب است خمس در معدنها برادر بزرگ در طفلی و برادر دیگر
و در آنچه از زمین بیرون آورد اشکال است پس اگر معدن مال او را داشت و باذن
آقا آنرا بیرون آورده است پس آن مال آقا است و خمس آنرا آقا باید بدهد و هم
چنین است اگر بیرون آورده باشد آنرا از معدن مباحی از برای آقا خود و اما
بگوئیم که بنده مالک آن نمیشود و اگر بگوئیم که بنده مالک چیزی میشود و باذن
آقا آنرا از برای خود بیرون آورده باشد پس اظهر این است که آن مال بنده است
و خمس را او واجب است لکن دادن خمس با آقا را متوجه میشود بجهت اینکه
بنده نمیتواند تصرف در اموال خود بکند بدون اذن آقا پس وجوب دادن
خمس تعلق بآقا میگیرد در الحقیقه چنانکه در ولی صغیر در زکاة چنین است
و معدن آنچیزی است که بیرون آورده میشود از زمین از چیزهائی که خلق شده است
در زمین مانند طلا و نقره و مس و ارزیز و آهن و یاقوت و فیروزه و عقیق و نمک
و سرمه و زرنیخ و [illegible] و گل ارمنی و مانند اینها و ظاهر این است که [illegible] علفها
از معدن نیست مانند محمود و توقف کرده اند جمعی در گچ و آهک و سنگ آسیا و گل
سرشور و جزم کرده اند جمعی باصحی بودن اینها در معدن و این مشکل است
بجهت اینکه غیر از اینها نیستند نهایت حکمی است در داخل کردن اینها در نفع
کسبها و ظاهر میشود فایده این [illegible] در اعتبار اخراجات سال نه و معدن
تابع زمین است پس هر کسی که مالک زمین است مالک معدنی که در آن زمین است
هم است و هر چه از آن بیرون آید مال او است و خمس آنرا میدهد و باقی را هر چه
خواهد میکند و اگر معدن در زمینی مباحی باشد پس هر کسی که آنرا حیازت کند
و بیرون آورد خمس آنرا میدهد و باقی آن مال او است و خمس معدن تعلق
بعین آن میگیرد نه بذمه صاحب آن بخلاف خمس نفقها چنانکه اشاره

بآن خواهیم کرد و در جایز بودن دادن قیمت آن اشکال است و واجب است خمس در معدن
بعد از جدا کردن اخراجاتی که کند از بیرون آوردن و آب کردن و صاف کردن
آن و مانند اینها و در اعتبار نصاب در معدن چند قول است که مشهور میان مجتهدین
این است که نصاب [illegible] و بعضی [illegible] بر این قول کرده اند پس واجب است
خمس در کم و بسیار آن و مشهور میان مجتهدین اعتبار نصاب است به بیست اشرفی
و بعضی یک اشرفی گفته اند احوط بلکه اظهر قول اول است و اظهر در قول اول اثبات
و بنابرین پس ظاهر کافی بودن رسیدن آن است به دویست درهم نیز چنانچه
ظاهر میشود که ده درهم ما و یک اشرفی [illegible] در اول اسلام و رسیدن
به دویست درهم در معدن نقره ظاهر است و در غیر نقره پس ظاهر این است
که کافی است رسیدن قیمت آن به دویست درهم و نیز ظاهر این است که
چنانچه نصاب [illegible] پس واجب است خمس هر قدر که از بیست اشرفی زیادتر باشد هر چند
چیز کمی باشد بنا بر قول به اعتبار نصاب نیز پس هر گاه آنچه از معدن یک دفعه بیرون
بیاید [illegible] و اگر آنچه به دفعات بیرون بیاید پس بعضی گفته اند که ملاحظه
نصاب نسبت به همه میشود و بعضی گفته اند اگر چیزی بیرون آورد و دیگر از بیرون
آوردن دست برداشت و در نظر نداشت که دیگر چیزی بیرون آورد و لیکن آنچه را
بعد از دست برداشتن بیرون آورد با آنچه پیشتر بیرون آورده بود ضمیمه نکند اگر آنچه
پیشتر آورده بود به نصاب رسیده بود و اگر دست برنداشت از بیرون آوردن
بنا بر اینکه دیگر بیرون نیاورد مانند اینکه شب شده یا کسل شده یا مشغول
شکستن و درست کردن و مانند اینها شد پس آنچه را بعد بیرون آورده ضمیمه کند
با آنچه پیشتر بیرون آورده بود و این خالی از قوت نیست و اگر در یک

معدن

معدن و چند [illegible] پس در اعتبار نصاب هر دو را با هم ضم کنند و ظاهر میشود
از کتاب منتهی اجماع علما بر این [illegible] است و معدنی که طلا و نقره داشته
باشد و در تثبیت اعتبار نصاب هر دو پس اگر بیرون بیاید ده مثقال طلا
و صد درهم نقره پس [illegible] خمس [illegible] و اگر چند معدن در چند
جا باشد پس بعضی گفته اند همه را با هم ضم میکنند خواه معدنها همه یک جنس باشند
و خواه چند جنس و بعضی گفته اند اگر یک جنس باشند با هم ضم میشوند و اگر نه
نه و آنچه بیشتر ذکر شد اظهر است و اگر [illegible] چند نفر
از بیرون آوردن معدن پس حصه هر یک [illegible] نصاب و اگر کسی را
اجیر کند که از برای او بیرون آورد معدن پس آنچه بیرون آید از مال اجیر کننده
و خمس بر او واجب است **قسم سیم** واجب است خمس در گنج هر گاه که [illegible]
خواه مرد و خواه زن خواه بزرگ و خواه طفل خواه عاقل و خواه دیوانه
و خواه آزاد و خواه بنده و تکلیف دادن خمس در طفل و دیوانه به ولی
ایشان است و گنج آن مالی است که خاک کرده باشند او را از برای ذخیره ولی از برای
نه از برای محض حفظ کردن در زمان کمی خواه آن مال طلا باشد و خواه
غیر آن و اعتبار [illegible] که از برای
او را خاک کرده اند مانند [illegible] که [illegible] بوده اند
و در گنج نصاب معتبر است و نصاب آن [illegible] دویست درهم
یا آنچه [illegible] خمس بعد از جدا کردن اخراجات
بیرون آوردن آن است اگر خرجی بجهت بیرون آوردن آن کرده باشد
پس اگر خرجی از برای بیرون آوردن آن کرده باشد والله العالم

که بیرون بیاید پس آن حمد جدا کرده میشود پس اگر گنج را در الحرب بیابد پس آن مال یابنده است و بیاد دست خمس آن خواه در زمین موات باشد و خواب و خواه در زمینی آباد باشد و خواه بیرون از اسلام باشد، ننه ما از یکی از یاد ساری آن اسلام و خواه نیست و اگر گنج را در دار الاسلام بیابد و اگر در زمینی صاحب دار باشد و بیرون از اسلام نباشد پس حکم آن مال در نیت و باقی مال را دست از آن
از اسلام باشد پس بعضی گفته‌اند که این هم حکم صورت نیست و بعضی گفته‌اند (یابنده)
لقطه است و حکمی برای نیست و حکم لقطه که آن ... است که یافت شود در زمین
زمینی و صاحبان معلوم نباشد است که اگر کمتر از یک درهم است آن حلال است
که آن مال حفظ کند و اگر بقدر یک درهم و بیشتر از آن باشد باید یک سال آن را
لقطه تعریف کند یا (حاکم) که عادل باشد و این طور که نه آنکه در محل جمع شدن
مردم که بلکه جمعی یا قبایل و در راه صفحه‌ها را نگوید که همه صفحه‌ها را
و مشهور در مدت تعریف این است که نه آنکه در هفته اول از ماه هر روز یک
مرتبه بعد از آن هر هفته یک مرتبه در هفته دیگر از ماه بعد از آن هر ماهی
یک مرتبه که بهار تابستان و یک مرتبه میشود در عرض سال دو مرتبه دلیلی این حکم
بر این ندارد و بنا بر کافی است که عرفا بگویند یک سال تعریف کرد لقطه
که واجب است مال و ظاهر شود که هر مرتبه که نه آنکه گفته خاطر آن
چیزی است که پیش گفته آن نه اگر گفته بود یک سال تمام شد پس اگر کسی گفت
از آن بیست و اسب ... که و ... عادل یا یکی ... عادل دیگر ... گفته
پس باید بدهد و اگر نه پس اگر خواهد آن را مال خود میکند و اگر خواهد لقطه
میکند از آن از جانب صاحب آن و بیجا و اگر حفظ میکند آن را از برای (صاحبش)
بعنوان امانت مال گنج در زمینی باشد که صاحب داشته باشد یا مثل آن که صاحب زمینی

تمت الکرسی

حمی   ۱۹۴

عنوان کنز است که گنج را یافته است پس مشهور واجب بودن با خبر کردن صاحب زمینی است
پس اگر صاحب زمینی بگوید از من است قول میشود قول او و اگر ... و مطالبه نمیشود
و نگفتن آن ... و حجتی بر او نیست و اگر نگوید از من نیست پس صاحبی ... که پیشتر از
الصاحب صاحب آن بوده با خبر میکنند و هم چنین و اگر صاحب نزد یکی نگوید
از من است ... اعتنائی به دور تر از و نمیشود و اگر بگوید از من است مگر اینکه شاهد بیاورد
و اگر همه صاحبها بگویند از ما نیست پس ما ... آن است که در زمانی ... بیابد دیگر
حافظ در زمان این است که آن مال یابنده است و خمس باید بدهد و اشکال کرده است
علامه در واجب بودن تعریف و با خبر کردن غیر صاحب آخر اگر بگوید از او
نیست و این خالی از قوت نیست هر چند ظاهر قول مشهور است و اشکال کرده است بعضی
متأخرین در واجب بودن با خبر کردن آن اگر احتمال داشته باشد که ابتدا خاک کرده (صاحب)
باشد در زمانی بعد از آنکه از دست او بیرون رفته باشد و این اشکال در جای
خود است و کلام در این است که مراد فقها نیز در صورت نبودن این احتمال است و اگر
یابنده گنج همان صاحب زمینی باشد پس باید این است که آن زمین را یا احیا ملک
شده است یا بارث یا وراثه یا بخریده است یا مانند خریدن ملک آن
شده است پس اگر اول است پس حکم آن حکم گنجی است که یافته باشد از زمینی که
صاحب نداشته باشد و اگر دوم است پس فقها گفته‌اند که اگر احتمال دارد که آن
از مورث او باشد پس آن مال آن یابنده است و خمس نباید بدهد و ظاهر این است که مراد
علماء صورت جزم است به بودن آن مال در آن زمان و قبل از رسیدن ارث و بعد
و اگر احتمال داشته باشد که خاک کرده باشد در آن زمانی بعد از مردن مورث ... نیست
احتمال بودن آن از مورث هم پس اگر وارث ... باشند قسمت میشود در میان
ایشان و مختص یابنده نخواهد بود و اگر احتمال نرود که از مورث او باشد پس ...
میکند یابنده ... که ... آن زمانی ... از مورث او هم چنین و حکم
این همان است که گذشت ... بیابد در زمینی ... و اگر احتمال
بدهد بعضی وارثها بودن آن گنج را از مورث خودشان و بعضی دیگر این

احتمال رانده پس میگیرد آن کسیکه احتمال میدهد ملکیت آنرا [illegible] و دیگران عمل
میکنند بمقتضای آنچه بیان شد از آنکه ادرا در ملک غیر حفر و اگر نزاع کنند صاحب خانه
و اجاره کننده در گنج پس ظاهر اقوی این است که قول صاحب خانه بیشتر از قول
اجاره کننده است در صورتیکه هر دو گویند که یاد کنند صاحب خانه و اگر نزاع کنند در قدر
آن پس هر کدام میگویند قول بیشتر است در صورتیکه هر دو گویند یا ولیٰ ثبت [illegible] است ملاها
گفته اند اگر بخرد حیوانی و بیابد در شکم آن چیزی را که قیمت داشته باشد واجب است تعریف
کردن از آن بفروشنده آن حیوان پس اگر بگوید آن چیز از من است پس باو میدهد و اگر گفت
از من نیست پس آن مال آنکه خریده است و جمعی واجب بودن تعریف
کردن بصاحب پیشتر از آن صاحب و هم چنین گفته اند در این باب حدیث
صحیحی را که دلالت در آن نیست برای حکم دیده بر واجب بودن خمس و لکن ظاهر واجب
بودن خمس است و ممکن است که این را از باب لقطها گردانیده و اعتبار خمس لقطها را کرد
و در حدیث فرق گذاشته نشده است میان آنچه بر آن علامت اسلام داشته باشد و آنچه
نداشته باشد بلکه ظاهر از حدیث آن است که علامت اسلام داشته باشد پس ظاهر میشود از حدیث
آنکه اگر هیچ یک از صاحبهای آن زمانی نگیرند از ملک ارباب لقطه نخواهد بود و بعضی
گفته اند واجب است تعریف کردن در این صورت اگر علامت اسلام داشته باشد و این قول
ضعیف است ولکن احوط است و گفته اند جمعی از اصحاب ما که اگر بخرد ماهی و بیابد در شکم
آن چیزی را پس آن چیز از وست و واجب نیست که بصاحب آن تعریف کند از آنکه [illegible]
واجب است و گردانیده اند فرق میان ماهی و غیر آن از حیوانها را بلکه ماهی از مباحات
اصلیه است و شرط است قصد مالک شدن در حیازت کردن مباحات و کسیکه ماهی را صید
کرده است قصد نکرده است مالک شدن چیزی را که علم بآن نداشت بخلاف باقی حیوانات
پس ظاهر این است که اگر در شکم [illegible] ملاها بیشتر [illegible]
و اگر نه ظاهر عکس آن میشود مانند اینکه بیابد [illegible] در شکم حیوانی وحشی که خریده
باشد از کسیکه [illegible] در دست گرفتن آن یا بیابد آنرا در شکم ماهی

که در جوف خانه

که در جوف خانه صاحب آن باشد و ظاهر از اطلاق ملاها جاری شدن حکم لقطه است در آن چیزیکه
در آن علامت اسلام باشد و این چیزهائی که دلالت کرده شد باشد جاری [illegible] صاحب
نبودن باشد مروارید سوراخ نکرده واضح است و اما در مانند سوراخ کرده و پول نقره
و طلا پس شاید وجه آن این باشد که این در زمانی باشد که در کشتی باشند که بشکنند در
دریا و غرق شود مالهای کشتی و بیابند از غواصها پس بدرستیکه بیشتر ملاها بر بیرون
رفتن آنها هستند از مال بودن صاحب آنها و داخل شدن آنها در مال غواصها
چنانکه دلالت میکند بر این حدیث و تفصیل داده اند جمعی بآنکه غواصها صاحب
اموال میشوند اگر رد کرده باشند از آن صاحبش و اگر رد نکرده باشند پس
غواص صاحب آن نمیشود و بهر حال پس جاری نمیشود در این حکم لقطه بجهة ظاهر نبودن
دلیلهای لقطه در مانند این و قوت میدهد این را جاری نکردن ملاها حکم لقطه را
در باب حیوانها و تلفیق [illegible] در حدیثی که وارد شده است در حیوانها و فرق بگذاریم
بر دلیلی در واجب بودن خمس در این مسئله و ممکن است گردانیدن این مسئله از باب
خمس لقطه چنانکه گفتیم در غیر ماهی از حیوانها و حلال بودن آنچه بیابد در شکم ماهی
پس بگذاریم در این بر تقریر [illegible] در حدیثها مگر حدیثی که روایت کرده است ابن صدوق در کتاب
امالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام [illegible] آن باشد اصل این است که بر ذمه
ذمه نباشد از واجب بودن تعریف کردن و آن حدیث طولانی است و در آخر این
حدیث این است که آنجناب داد دو قرص نانی که مهیا کرده بود از برای افطار و سحور
خود شان بکسی که شکایت کرد بآنجناب از پریشانی و آن کس آن دو قرص را معامله کرد
با ماهی ضایع شده [illegible] پس چون آن ماهی را [illegible] که شکافت
شکم ماهی را یافت در آن دو مروارید بلند بقیمت و مال دار شد بسبب آنها و آنجناب
نفرمود که آنها را بده بصاحب ماهی [illegible] واجب است خمس در آنچه بیرون آورده
شود از دریا بغواصی مانند مروارید و مرجان و طلا و نقره و جواهر [illegible] و مراد بغواصی
این است که فرو رود در آب و از زیر آب بیرون بیاورد آنها را و ملحق کرده اند بغواصی

بعضی علماء بر بیان او کردن غالبتر را مانند قلاب و دام آنچه گرفته میشود از روی آب
و کنار رود دریا پس داخل در غوص نیست هرچند از چیزهائی باشد که بغوص بیرون آورده میشود
و بعض گفته‌اند داخل غوص است و این ضعیف است مانند قول بداخل بودن بیرون آوردن
ماهی و حیوانی دیگر از زیر آب در غوص بنابر اظهر است این در نفعها و معتبر میباشد
در غوص نصاب و وقت سایر است که نصاب آن یک دینار است و بعض گفته‌اند بیست
دینار است و هر دلیل این قول بنظر نرسید و واجب است خمس در هر قدری که از نصاب زیادتر
بشود هرچند کم باشد و اگر چند نوع جمع در غوص پس اعتبار نصاب در همه یا در هر یک
جدا جدا میشود و واجب است خمس بعد از بیرون کردن خرجهای بیرون آوردن و اعتبار
نصاب بعد از جدا کردن خرج آن کی میشود و نیز وهم خرجهای در معدن و گنج و ظاهر این است
که خمس در غوص تعلق میگیرد بعینی آنچه بیرون میآورند نیز و علماء تصریح کرده است
در کتاب بیان بجایز بودن دادن قیمت آن نیز و اگر اتفاق افتد که بغوص چیزی بیرون آید
از معدنها مانند اینکه در ته دریا معدن طلا و نقره باشد پس الحق الامام میرسد در اعتبار نصاب
و هم خرجهای در هر جا بگه جمع بعضی چیزهائی که در آن خمس است یا بعضی دیگر آنها مانند
اینکه معدنی را بغنیمت بگیرد در دار حرب و هم چنین اگر که از آن او از معدن باشد
و زنها دبیاید چیزی از خرج سالیانه او پس احتمال دارد در جا بگه جمع چیزی که نصاب
ندارد با چیزی که نصاب دارد مانند غنیمت و معدن بنابر قول معتبر بودن نصاب در معدن
اینکه ملاحظه شود در نفع خمس کرنده‌گان و از همه احوال خمس داده شود و اعتبار نصاب نشود
و هم چنین در جائی که جمع شود چیزی که نصاب آن کمتر است با چیزی که نصاب آن بیشتر است
مانند غوص بنابر قول میان این دو چیز پس اعتبار نصاب میشود در نصاب و احتمال دارد — و معدن بنا بر قول
که خمس بهمه اختیار داشته باشد در اعتبار هر کدام از آنها که با هم جمع شده‌اند ثانی
اظهر است و هرگاه دو خمس بیاید بدهد چنانکه در زکوة بود پس اگر فرض شود که کسی از آن
کسی از معدن باشد هر وقت که معدن را بیرون آورد خمس از آنها بدهد و زیاد
بیاید از آن ملاحظه از زبان او بعد از تمام شدن سال اعتبار پس خمس را از آنها

نیست

نیست و ظاهر این است که چند چیز مختلف که بیرون آورده شود بغوص بحساب بعضی آنها را
ببعضی دیگر پس اعتبار نصاب هر چند بیرون آورده شود در چند جا و بیش در یک بار
بیرون آوردن و چند بار آن است که کثرت که در آن دو قول است و اینکه آنچه علماء همه
اختیار کرده بودند در نیست تتمه اینست واجب است خمس در عنبر جامع علماء و مدار
اعتبار نصاب است در آن و بیشتر علماء بر آنند که نصاب آن یک دینار است اگر بیرون
آورده شود بغوص و مانند معدن است اگر گرفته شود از روی آب یا از کنار دریا
و بعضی گفته‌اند نصاب آن بیست دینار است و این مشکل است زیرا که غایب نیست بجهة
مجهول بودن حقیقت عنبر که چه چیز است و ملحق کردن آن بمعدن اگر از روی آب
گرفته شود و واضح نیست ملاحظه بلکه اظهر اعتبار کردن نصاب است از آنچه گرفته شود از
غیر راه غوص و اعتبار نصاب غوص در آنچه بیرون آورده شود بغوص و سخن علماء
مختلف است در عنبر پس بعضی گفته‌اند آن سرگین حیوان دریائی است یا بیرون میآید از چشمه
در دریا و بعضی گفته‌اند آن علفی است که سبز میشود در دریا و از جمله طبیبها
که عنبر سرگین است که بیرون میآید از چشمه در دریا بزرگ ... سلیمان است و از
جاحظ در کتاب حیوان نقل کرده است که دریا انداز عنبر را در جزیره و هیچ حیوانی — زران
مگر اینکه میمیرد و هرگاه که بخورد یا بنده یا بگذارد دو دانه پای در او پس کنده ...
نکهات و خطهای آن و باقی میماند در عنبر و لیکن است که جزیره‌ها را عطارها بابکه
یافته‌اند بگه ناخن در عنبر و از مسعودی است در کتاب مروج الذهب اینکه اصل بوی
خوش پنج چیز است مشک است و کافور و عود و عنبر و زعفران و همه اینها از هند میآید
مگر عنبر و زعفران که اینها یافت میشود در زمین ... و اندلس نیز ... در جای
خمس در نفعها و سودها که هم رسیدند از زراعت و تجارت و کسبها و ظاهر این است
که واجب است خمس از زبان هر نفعی که بسبب آن اینها باختیار هر چند مانند نفع
باشد که هم میرسد از برای زن از ... علف کشی ... — بعضی ها
با جاها ده از برای کشاورزی ... و واجب دانسته‌اند خمس را ... بخشش ... در میراث و بخشش

والصدقة و[illegible] انها در کسب دور است هرچند گاهی قبول نکنیم والصدقة را
کسب میگویند و شاید از برای گوینده این قول دلیل باشد که واجب دانسته است خمس را
در این به چیز بخصوص مانند معدن و گنج نه اینکه از باب نفعها باشد که معتبر است در آنها
اخراجات سالیانه چنانکه دلالت دارد بر آن [illegible] بعضی حدیثها ثابت بودن خمس در میراث
و چیزی که بزرگ [illegible] دشوار است [illegible] کردن برای ما و جهت اینکه اگر در آن
حدیث است آن میراثی است که انتظار آن را نداشته باشد و غیر پدر و پسر باشد و جایزه که
بزرگ است [illegible] از جمع [illegible] بودن خمس در [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] میشود مانند [illegible] است که بر برگ بلوط
[illegible] و [illegible] میشود و [illegible] اطراف آن [illegible]
[illegible] درخت [illegible] که [illegible] از [illegible] باشد که بر
[illegible] مانند [illegible] احتمال دارد که مراد [illegible] باشد که از
[illegible] بهم میرسد [illegible] است که از برای این جمع شاید دلیل
مخصوص شده مانند معدن و گنج نه اینکه اینها از باب کسب و نفعها باشد [illegible]
[illegible] بودن خمس در اینها را
بعضی علما بجهت اینکه اینها از کسبها [illegible] گردانیده اند [illegible]
ارباب کسبها [illegible] مانند اینها را مثل [illegible] و [illegible] خواه
کوهی و خواه صحرائی [illegible] نفعی که بهم رسد بدون کسب مانند [illegible] که در صندوق [illegible]
[illegible] والصدقة [illegible] که از هوا [illegible] در دست [illegible] واجب
نیست [illegible] خمس هرچند احتیاط [illegible] است و احتیاط [illegible] دادن خمس [illegible] است
که [illegible] نفعی که [illegible] خواه نفعی باشد که از آن مال حاصل شود مانند
چاق شدن و بزرگ شدن حیوانها و بزرگ شدن درخت و خواه نفعی باشد که از آن
جدا شود مانند بچه و شیر [illegible] واجب [illegible] از آن هرچند [illegible] آن
حیوان و درخت خمس واجب نباشد یا خمس واجب باشد [illegible]

قیمت

قیمت بازار پس اظهر این است که خمس ندارد چنانکه جزم کرده است بآن علامه در کتاب
تحریر و اگر [illegible] مال [illegible] سال [illegible] و مانند اینها بجهت ندادن برابر
خمس پس خمس ساقط نمیشود و ظاهر این است که باطل [illegible] در وقتی است که بخشیده [illegible]
بعد از ظاهر شدن نفعی است که زیاد [illegible] از اخراجات سالیانه [illegible]
[illegible] حیله کردن در ندادن خمس پیش از ظاهر شدن نفع بجهت اینکه در اینوقت خمس
تعلق نگرفته است بآن و اظهر این است که کافی نیست ظاهر شدن نفع [illegible]
در متاع تجارت در [illegible] دادن خمس [illegible] جایز است [illegible]
[illegible] هرچند بعد از سال باشد و ضامن است اگر تلف شود [illegible] احتیاط
[illegible] آن بجهت [illegible] که [illegible] آن اخراجات سال
[illegible] هرچند واجب النفقه او نباشد و ظاهر [illegible]
[illegible] علما اعتبار اخراجات سال است هرچند [illegible] در تمام سال نکنند پس اگر
فرض شود که [illegible] از ارباب [illegible] یک معامله بکنند و ظاهر شود در آن نفعی
و در [illegible] سال دیگر [illegible] اخراجات سال او از آن معامله
[illegible] اخراجات [illegible]
[illegible] کردن و چیزی برای [illegible] بقدر متعارف [illegible] سزاوار حال او
پس اگر زیاد [illegible] حساب کرده میشود [illegible]
چنانکه اگر [illegible] در اخراجات واجب نیست دادن خمس و آنچه از [illegible]
زیاد بیاید هرچند [illegible] احتیاط [illegible] که کرده باشد
[illegible] که لازم او شود اخراجات [illegible] که واجب شده باشد [illegible] در این سال از خمس
[illegible] قرار گرفته باشد و خواهد اینکه زیاد بیاید از قدر احتیاج او و خرج کند
در سال دیگر پس خمس ساقط [illegible] جمع شود [illegible] هرچند سال [illegible]

پس جدا کرده نمیشود مگر قدری که تمام کننده اخراجات حج باشد در این سال اگر هم رسد
مانعی مانند نرفتن قافله یا عذری دیگر بجهة اینکه استطاعت همین داشتن مال نیست و اگر
بحج نرود بدون عذر پس جدا کرده میشود از برای اخراجات حج یا قدری که تمام کننده اخراجات
باشد هرگاه کند و کالت لعقب آنها اختصاص حج چنانکه در صورت تنگ گرفتن در اخراجات
بود و از جمله اخراجات است قرضی که بهم رسانیده باشد در همان سال و تاوانی که لازم گیرد
نه باشد و اما قرضی سال پیش از سال معامله پس اگر از برای زود در سالی که قرض بهم رسانیده
علاوه بر آنکه بطلبکار لازم نیست دادن آن مالی بوده که دین بقرض بهم رسیده و اما
مال در این سال هم باقی است پس آن قرض از اخراجات این سال حساب میشود و اگر آن مال
در آن سال باقی نیست و بغیر نفع دیگر و در این سال چیزی در مقابل قرض ندارد پس جدا
کرده میشود از برای ادای وی قرض او مانند صورتی که اگر در سالی که قرض بهم رسانیده
علاوه بر آنکه نباید بقرض بدله مالی داشته باشد و در این سال بعد از آن ادای
قرض را بهم رسانیده و هم چنین است حکم در حج اگر پیش از این سال بر ذمه او قرار گرفته باشد
و از جمله اخراجات است لقمه و چیزهایی که خیر کنند و سفرهای طاعت مانند حج سنت
و زیارتها و معتبر نیست در اینها میانه روی زیرا که اسرافی و نه یا در روی در امور خیر نیست
پس جدا کرده میشود هرگاه زیاده روی در اخراجات بکند و از جمله اخراجات است آنچه
ظالم بزور میگیرد یا بعنوان مصادره و سارقی بگیرد و نقصانی که بتجارت یا زراعت
برسد از نفع آنها عوض آنها برداشته میشود و اگر ضرری باقی بماند از نفع خمس نباید داد
و نقصانی که باهلی برسد مانند اینکه در این سال خانه او خراب بشود و لازم نیست چیزی دادن
تا ترمیم کند مگر از سرمایه یا از نفع آن در این سال اگر وفا بکند نفع آن قدر سرمایه که دارد باخراجات
سال او و هم چنین خریدن مستغل دیگر بغیر ملک یا باغ یا دکانی و مانند اینها هرگاه وفا
بکند منفعت مستغل او بگذران او و هم چنین هرگاه که گذران او بعضی از آنها نمیشود
بعض سنخ اهل از تجربه در دست او نیست که بمال معامله بکند و لطف بکم انها منقله
خود دارد که این کس هرگاه خواهد آن سنخ را بفروشد بدهد و از نفع که بدهد

کرده از جواز خمس سرمایه وارد دهد یا مستغل بخرد بقدری که کافی است که گذران او بکند و مانند
اینها و بدانکه علما گفته اند در کیفیت جدا کردن اخراجات سال و اینکه اخراجات را
از چه چیز باید کرد نه وجه را دارا ... نیست ... را اینکه اخراجات از سرمایه برداشته
نمیشود و نه از مستغل که بمنفعت آن گذران میکند و نه از چیزهائیکه متعارف نیست
جمع کردن آنها مانند فرشها و ظرفها که احتیاج بآنها داشته باشد این است وجه این نیست
که اشکال در جائی است که قابلیت جمع کردن داشته باشد مانند غله و حبوب و مثل
اینها بجهة مال او و شود بارث یا خمس آنها را بیشی داده باشد پس آیا اخراجات
از آنها برداشته میشود و خمس همه نفعها و سودها را باید بدهد یا اخراجات از نفعها
و سودها برداشته میشود یا اخراجات قسمت میشود بر نفعها و سودها و آن مالها و از هر یک
بقدر آنچه بآن نسبت برداشته میشود و ظاهر میشود در جمع از متأخرین اینکه وجه
اول ظاهر است و جمعی هم اعتبار کرده اند و جمعی بعد از آن وجه دیگر است و بار دیگر صحیح
دانسته اند اول چنانکه وجه سوم را جمع از جمعی اختیار کرده اند و دعوای
ظاهر بودن بعد از رفتن اخراجات از نفعها هر چند مسلم است در بعضی صورتها
و لکن ظاهر از اکثر حدیثها صورتی است که گذران است و نفع بیشتر میشود
از آن حدیثها مگر صورتی که احتیاج بآن نفع داشته باشد نه صورتی که مالی دیگر داشته
باشد که قابلیت جمع کردن داشته باشد و در وقت بیرون آوردن آن اینکه لفظ مؤنه
در حدیثها بمعنی کفایت است کفایت مال نه مقدار کفایت و آن در وقتی است که احتیاج
بخرج آن داشته باشد پس معنی نیست کردن اخراجات از نفع هرگاه از برای او
مال دیگر است پس قول امام در فرموده الخمس بعد المؤنة یعنی خمس بعد از
اخراجات است از نفعها معنی آن این است که خمس اخراجات جدا کرده میشود
از نفعها نه اینکه خمس بعد از همه اخراجات باشد نه اینکه قدر اخراجات جدا کرده میشود

زکوة

هرگاه احتیاج بکردن اخراجات از نفع نداشته باشد واما آنچه وارد شده است که دادن

نفقه از اخراجات ده بهتر است پس آن وارد نمی آید بر آنچه ما ذکر کردیم بتقریب آنکه

واجب نیست جدا کردن اخراجات از خود زراعت زیرا که این در جایی است قول علما

که الخمس فی الفایده والخمس فی المستفاد یعنی خمس در چیزیست که بدست این کس می آید

وآنچه ما حال از آن سخن میکوئیم چیز دیگریست و آن این است که خمس در سقف دیگر از جدا

کردن اخراجات خود و عیال خود است از آن وانی در زکوة معتبر نیست خلاصه این است

که معنی جدا کردن اخراجات در خمس بر میگردد به بیشتر بودن غله یعنی رسیدن خود بر غله بنی

هاشم مانند قول علما که صدقه نیست و حال آنکه خویش فقیر بوده باشد و قوت مهم هر

انزا کمال قوت قول امام ع در حدیث صحیح علی بن حمزه یا از علی بن راشد که فدا دان امکنهم

تعیشوتم و ذلك اشاره است بر واجب بودن خمس در شغلها و کسبها یعنی واجب بودن خمس

در وقتی است که ممکن باشد این را دادن بعد از برداشتن اخراجات خود شان و ما روشن کردیم

این را در کتاب غنایم الایام و حاشیها را آنکه دید آنکه مقصود بالذات در آنچه ما اختیار کردیم

نیست آنکه جدا کرده میشود اخلاعات از غیر نفقها بلکه خمس در آن نیست از چیزی که

قابلیت خرج کردن داشته باشد نفقها هر چه باشد چنانکه دیده میشود از تقریر قول ما

به گمانه که پیش گفتیم حصر جای در نظر بود آنکه ظاهر از جدا کردن ساقط بودن

خمس است از آنچه جدا کرده میشود و حال آنکه مفروض این است که آن غیر نفقها خمسی ندارد

هر چند لازم باشد بر داشتن اخراجات از آن در بیشتر وقتها بلکه مقصود بالذات این است

که جدا کرده نمیشود قدر اخراجات از نفقها اگر منحصر نباشد براه که زان او در نفقها

اخراجات از هر چه باشد بلکه خمس همه آنها را باید بدهند بجهة عمومهای حدیث و جدا کرده

میشود خود اخراجات از نفقها اگر منحصر باشد براه که زان از نفقها و چنین در امثالش باشد

واما مقصود بالذات در قول دویم پس این ساقط بودن خمس است از قدر اخراجات

از نفع هر چند از برای او مال دیگر غیر نفقها باشد که قابلیت خرج کردن داشته

باشند و خمس نداشته باشند و شناختی که دلیل یاری کرد ما را با نمیکنند و از این ظاهر میشود

حال قول سیم و معرفت این خمس باشند با قی قسمهای خمس است و آنچه ظاهر میشود از بعضی صحیحها

که از خمس

خمس

۱۹۸

نهم

که ازانها نه داده است و تا دیر کرده شده باقی مانند یعنی در آنکه خمس در این قسم تعلق بعین مال میگیرد یا بذمه مالک

که این خمس مخصوص امام است و ظاهر این است که تعلق بذمه میگیرد بلکه گفته است شهید ثانی بنابر آنچه

از او نقل شده است در حاشیه کتاب قواعد در باب خمس که شکی نیست در تعلق گرفتن

خمس در کسبها بذمه و اما تعلیق هم بعین در آمده مانند تعلق قرض بحیز که در کرد

آن گناه ندانی احتمال را دارد و گفته است که آنچه خریده میشود از مال کسی که خمس

نمیدهد خواه خمس را حلال داند و خواه اعتقاد داشته باشد حرام بودن آن را

پس نیز بسیار که مباح است تصرف کردن در آن هر چند بعضی از امام و غیر امام باشد

و همچنین را شهید و دیگر از معینهای متاجری که از برای ما حلال کرده اند قرار داده است

و ظاهر محقق دویم در شرح کتاب قواعد این است که خمس تعلق میکیرد در کسبها بذمه پس درست است

خریدن چیزی از کسی که خمس نمیدهد چنانکه آن ظاهر اصحاب است و در ششم واجب است

خمس بر ذمی یعنی یهودی و نصاری و مجوسی هر گاه بخرد زمین را از مسلمانی هر چند زمینها

باشد که خمس تعلق بانها میگیرد مانند زمینها که بزور لشکر مسلمانها گرفته باشند بجهة

صحیح وجمعی کردن شهید ملاها و ظاهر اطلاق فتوی و حدیث اعم است از آنکه زمین

درخت و عمارتی داشته باشد یا نداشته باشد و بعضی گفته اند مخصوص زمینی است که زراعت

بشود و این دور نیست بلکه اظهر است بجهة پیش دست گرفتن آن بذهن و هم چنانچه

ظاهر فتوی و حدیث این است که خریده باشد زمین را و بعضی علما گفته اند که اگر بصلح

یا بخشش هم بانها منتقل شود باز خمس باید بدهند و این مشکل است و احتیاط در

اینها این است که در تو صیغه صلح و بخشش شرط کنند که خمس را ذمی بدهد و ترا

نیست چنانکه بعضی علما گفته اند که حاکم شرع اختیار دارد که خمس ذمی

بگیرد یا خمس منفعت از الغیر خمس اجرت مانند آن زمینها را در هر سالی و تسلط

ندارد که خمس قیمت زمینها را بگیرد مگر آنکه ذمی رضا خود برلون آن و صلاح

در آن باشد و اگر ذمی باز زمین را فروخته باشد پس بیع در قدر خمس باطل است و در

باقی درست است و خرنده خواهد باقی را نگاه میدارد خواه بیع را فسخ کند بنا بر آنکه باشد

حال آن زمین را وقت خریدن و مصرف این خمس هم مانند باقی خمسهاست **مبحث ششم**
مشهور که دعوای اجماع بر آن شده است واجب بودن خمس است از مال حلالی که داخل
آن شده باشد مال حرامی که نه قدر آن معلوم باشد و نه صاحب آن بجهت روایتها که روایت
شده است از حضرت امیرالمؤمنین ع و بعضی گفته‌اند ناچار است از تفحص کردن از صاحب
آن قدریکه یقین دارد که از خود او نیست و در صورت مأیوس شدن از پیدا شدن
صاحب آن قدر را تصدق بدهد از جانب او بجهت ضعیف شمردن دلیل قول اول بسبب
از راه راوی آن و هم از راه عبارتهای آن و اظهر قول اول است بجهت حدیث صحیح عمار
بن مروان که در کتاب خصال است و عمل [illegible] جماعتی که نقل شده است و عمل کردن علماء
بآن ولکن ظاهر از بعضی علماء و صریح بعضی آنها تمام بودن خمس است هر چند قدر
آنرا اجمالا بداند مانند دانستن اینکه حرام بیشتر بود ولکن نمیداند قدر زیاد و حق
تفصیل است چنانکه برآنند جمعی از محققها و آن تفصیل این است که واجب است خمس
اگر نه قدر آن معلوم باشد و نه صاحب آن بهیچ وجه چنانکه آن ظاهر روایتهاست [illegible]
که آن حدیث صحیح را هم باید برگردانیم و هرگاه قدر آن و صاحب آن هر دو معلوم باشد
پس واجب است رسانیدن آن بصاحبش قطعا و اگر قدر آن معلوم باشد و صاحب آن
معلوم نباشد بهیچ [illegible] واجب بودن تصدق کردن آن است از جانب صاحبش اگر مأیوس
باشد از پیدا شدن صاحب خواه بقدر خمس باشد و خواه نباشد پس این از باب مال مجهول
المالک است و این است که مشهور است [illegible] چنانکه تصریح کرده است بآن آخوند
ملا احمد اردبیلی و گفته است جایز است گرفتن آن از برای بنی هاشم و غیر ایشان و هم
چنین ملا محمد باقر مجلسی در [illegible] ولکن [illegible] کرده است بعضی بآنکه اینها
در قسم [illegible] و شناختی که حق در آن این است که از باب خمس است و اما قسم آخر پس ظاهرا
گرفتن آن از برای همه کس و ظاهر این است که واجب نیست رجوع کردن بحاکم
در تصدق کردن مجهول المالک بشرط آنکه عادل بودن آن کسی که آن در دست
اوست و رفته‌اند جمعی در صورت معلوم نبودن قدر حرام و معلوم بودن صاحب آن

هرگاه حرام

هرگاه حرام زیادتر باشد از خمس و بداند چه قدر زیادتر است از خمس باید که بگذارد قدر
خمس را از باب خمس و آنچه زیادتر است از خمس تصدق کند و این واضح نیست و اگر
قدر زاید از خمس معلوم نباشد در این صورت بعضی گفته‌اند که بگذارد آن قدر خمس را
از باب خمس پس بدهد زیادی بر خمس را بقدری که غالب بر ظن او باشد و شاید
مراد او دادن از باب تصدق باشد چنانکه در مسالک تصریح باآن کرده و احتمال داده است
در مسالک تصدق کردن همه را و احتمال [illegible] گردانیدن همه را از خمس و اگر
معلوم شود که حرام کمتر از خمس است و قدر آن معلوم نباشد پس در مسالک گفته است که همه
قدری که تعیین کند که بری الذمه شده است و احتمال داده است اکتفا کردن بمظنه را پس
احتمال داده است اینکه این از باب خمس باشد و اینکه از باب تصدق و [illegible] اول احوط قرار
داده است و در اینجا احتمال دیگر هست که آنرا گفته است و آن اکتفا کردن بدادن قدری است
که جزم داشته باشد که از خود او نیست و این را در مدارک تقویت کرده است و این در صورت
اعلم هم جاری است یعنی در صورتیکه علم دارد بودن حرام را زیادتر از خمس [illegible]
قدر آن و این قول قوی است در بعض جاها بلکه جاری میشود این احتمال در بسیاری از
جاها مانند کسیکه علم دارد که مشغول الذمه بخمس یا زکوة [illegible] شده و نداند قدر آنرا
و مانند این و اکتفا کردن بکمتر از آنکه یقین دارد مشغول الذمه بودن بآن را
اقوی است و احوط این است که بدهد قدری را که یقین کند که بری الذمه شده است
و لیکن در احتیاط دادن قدری است که مظنه کند که بری الذمه شده است
و اما اگر بداند صاحب مال حرام را و نداند قدر آنرا پس بعضی گفته‌اند واجب است مصالحه
کردن بصاحب مال یا وارث او اگر مرده باشد و اگر [illegible] باشد پس مال
امام است و بعضی گفته‌اند مصالحه میکند بصاحب آن و اگر صاحب مال قبول مصالحه
نکند پس اگر [illegible] قدر آن معلوم نیست پس میدهد خمس آن مال را بصاحب

اموال حرام هرچند بداند که حق او زیاده‌تر از خمس است یا کمتر یا علم میکند بظن غالب و در مدارک
گفته است که احتیاط در این است که بقدری بصاحب آن بدهد که یقین کند که بری الذمه
شده است و هرگاه نیت الاکتفا کردن بدادن قدری که یقین دارد که مشغول الذمه
آن بوده است منع کرده است این را بعضی کسانی که بعد از صاحب مدارک بوده‌اند
و این قوی است چنانکه اشاره باین کردیم ولکن احوط مصالحه است یا دادن قدری که
یقین کند که بری الذمه شده است و اگر بداند که صاحب آن یکی از چند نفر معینی میباشد
و او را نمی‌شناسد پس گفته است در مدارک که واجب است حاضر کردن ایشان بصلح کردن
با همه آن چند نفر و این تمام است و احتمال دارد که از باب مجهول المالک باشد
و احتمال دارد که بقرعه عمل شود و سزاوارتر است که احتیاط را ترک ننمایند
و هرگاه که ظاهر از صاحبها این است که خمس متعلق در مال مخلوط بحرام تعلق بعین آن میگیرد
ولکن جایز است از برای بعضی آن که خواهد دو واقع شود که بهر از هر قسم قدری که مقابل
ربعه آن قسم باشد از قسمت کرده شود که بهمه بهمه آن مال بلکه ظاهر جایز
بودن ملاک عمومی آن است از مال دیگر بلکه ظاهر جایز بودن دادن قیمت
آن است چنانکه در زکوة بود و نزد من لقد ترجیح چنانکه گفته شد در بعضی مواضع است
چند فرع است اول هرگاه ظاهر شود بعد از دادن خمس زیاده‌تر بودن حرام از خمس
هرگاه بداند که چه قدر زیاده‌تر است خواه نه پس احتمال دارد که آن قدر
زیاده‌تر را تصدق کند و احتمال داده که گفته شود که اگر خمس که داده باقی است پس
مستحق میتوان از وی گرفت پس بگیرد و تصدق به همه‌اش را و اگر باقی نباشد
نمیتوان از او گرفت پس کافی است آنچه داده و تصدق به همه قدر زیاده را دوم
هرگاه بیدا شود صاحب مال حرام بعد از دادن خمس پس آیا ضامن است خمس
یا نه بعضی از اصحاب به دو قول است اظهر این است که ضامن است و احوط
این است که ... سیم هرگاه داخل شود بعضی از اموال حرام پس ...
در همان قدری که داخل است ... آنچه داخل حرام شده است

و مکان داخل شود حرام در مالی که اموال هم خمس تعلق بان میگیرد مانند معدنها
و سود کسبی کافی نیست یک خمس دور ... دلون خمس لکن است و ...
این است که خمس دهند آن مال را اول بجهة حلال شدن از حرام که این علت
واجب شدن دادن خمس است در مال مخلوط بحرام بعد از آن خمس آن مال حلال را
میدهند برای اختلاط ... در ... باشد اگر داده است در ... که اشاره ...
در قدر مال حلال یا بقدری که یقین کند که بری الذمه میشود یا بقدری که یقین
دارد که حلال بکمتر از آن نمیشود و ممکن است که گفته شود که اول خمس مال
حلال را ... از ... که گفتیم پس بعد از آن اگر دادن خمس مال
حلال خمس ... پس بجهة حلال شدن از ناخوشی حرام در مال مخلوط
باشد و بعضی گفته‌اند که ... احتمال حرام و حلال در قدر ... است
یک خمس چهارم هرگاه تلف شود مال مخلوط بحرام ... باشد مشغول الذمه
بودن ... واجب است ... در آنکه مکلف به ... آن بود
و اگر ... اگر وارث ... باقی ... از ادر
ذمه مرده واجب است ... آن ... حاکم اگر وارث ...
نباشد ... اگر حاکم نباشد ... که منظنه
به باقی بودن آن که ... نیست ... اگر احتمال برود
که ... حرام او را ... کرده باشد ...
حاجت است ... که ... در ... که ...
... در ... اگر ... بود
... ادا ... حلال ... از خمس ...
... در صورت ... صغیر ... و اگر ...

لکن کم

نیست که احوط و بهتر از برای وارث غیر صغیر و دیوانه این است که احتیاطا که به در
فارغ کردن ذمه مورث خمس را بدهد این مقتضای اصل مکلف نبودن
غیر بالغ و غیر عاقل است پس دلیلی نیست بر واجب بودن خمس در سودها و نفعها بلکه غیر
اینها در غیر مکلفها که گفته اند علامه و محقق واجب بودن خمس را در گنج
و معدن و غوص خواه یابنده اینها مسلمان باشد و خواه کافر و خواه بنده باشد
و خواه آزاد و خواه صغیر باشد و خواه بزرگ علامه در تذکره گفته است لکن
آنچه بیابد بنده از آن آقای اوست و ادعا کرده است در تذکره اجماع برای را
در غیر غنیمت یعنی در گنج و در معدن و در غوص هم و دلیل این اما عموم حدیث گفته است
و اگر دعوای اجماع تمام نبود مشکل بود دلیل آن عموم حدیث است و خود آنکه
عموم در غیر اینها هم هست خلاصه ظاهر واجب بودن خمس است بر غیر مکلف
در سودها و گنجها و هم چنین در مال مخلوط بحرام در صورتی که نه قدر آن معلوم باشد
و نه صاحب آن بلکه در صورتی که همین صاحب آن معلوم نباشد هم بلکه و هم
چنین است هر چیزی باقی ماند از مال تا اینکه مکلف شود و اما به خیال [illegible]
گفتیم پس آن را از برای [illegible] کردن [illegible] نیست دوم گفته است [illegible] در باره چیز
افزار [illegible] چیزی که گفتیم خمس را اینها داخل است [illegible] معتبر است و هم [illegible]
برای نیست و هم چنین در همه هفت چیز مال معتبر است مگر از ظاهر [illegible]
در گنج [illegible] باقی [illegible] خمس [illegible] سال [illegible]
[illegible] پس اعتبار سال را کرده [illegible] که [illegible] واجب
شدن آن [illegible] ظاهر شد نفعی که زیاد است از اخراجات سال [illegible] در نظر
مکلف بلکه باقی [illegible] واجب بوده [illegible] واجب بودن [illegible]
و وجوب [illegible] سال [illegible] لعقیده اخفی دلوان

آن بجهة

خمس

۲۰۱

آن بجهة احتمال بهم رسیدن خرج تا آخر سال [illegible] خانه [illegible]
بشود یا خریدن جاریه یا معالجه کردن بیماری اگر [illegible] بشود یا بهم رسیدن
ضرری در تجارت که تدارک آن از نفع میکند و ما [illegible] این است
ظاهر اطلاق [illegible] و دلیل بر قول ابن ادریس نیست بجهة آنکه
ظاهر [illegible] گفته اما [illegible] که خمس بعد از اخراجات است این است که بعد از اعتبار
اخراجات است [illegible] کردن آن [illegible] اخفی دلوان
خمس بلکه [illegible] اخفی بجهة [illegible] کردن
[illegible] شدن [illegible] پس [illegible] خمس را
تخمین پس اگر ظاهر شود بعد از سال که کم داده است تتمه آن را بدهد و اگر ظاهر
شود که زیاده داده است پس اگر مستحق [illegible] حال [illegible] است [illegible] معروف
[illegible] که [illegible] نیست [illegible] داد و اگر مستحق
حال [illegible] خمس [illegible] گرفته است [illegible] زکوة
و خمس را [illegible] مصرف [illegible] که [illegible]
که [illegible] خمس [illegible] دوازده
[illegible] سال از وقت شروع
کردن [illegible] وقت [illegible] نفع [illegible] گفته است
هر سال وقت [illegible] نفع است [illegible] از نفع [illegible]
این قول [illegible] ظاهر میشود در جایی که تفاوت داشته
[illegible] سال [illegible] نفع [illegible] اول شروع در [illegible]
اول [illegible] است [illegible] نفع [illegible] است پس اعتبار نفقه

سال اول از فقرا میشود بنابر این در زراعت مالیات ملحوظ نمیشود و دیگر شهید در دروس
گفته است اعتبار نمیشود سال در هر کسبی بلکه ابتدا ممکن است از وقت شروع
در کسب کردن نیز هم قسمی از آن پس هر گاه سال تمام شد میدهد خمس هر چه را که
زیاد آمده و ظاهر میشود از ظاهر عبارات گفته شهید آنکه اول سال آن شروع کردن
در کسب است و کمال عبارت است که این گفته منافات با گفته شهید ثانی بلکه
ظاهر این است که مراد شهید این است که اعتبار نمیشود از برای هر کسب سالی در عوض
سال تمام چنانکه اعتبار [illegible] شهید ثانی در مسالک کرده است آنجا که گفته است
لهم از آنکه اختیار کرده بود آنچه را نقل کردیم از اداکردن [illegible] بعد از نفع
دیگر پس حساب میشود از برای هر نفعی سالی تا آنکه پس مراد شهید در دروس نفی این است
(واجب بودن) که اعتبار سال از اول شروع کردن در کسب هم چنانکه شاید نظر شهید به این باشد که
و [illegible] ما شد که [illegible] ابتدای نفع در آنجا در اول سال عرفی باشد چنانچه
موقوف بر [illegible] از برای هر [illegible] فی الجمله [illegible]
[illegible] که محتاج است [illegible] نفع در [illegible] دقیقه [illegible]
چهار ماه یا پنج ماه [illegible] پس [illegible] سال است [illegible]
نفع [illegible] جدا کردن اخراجات سال که معنی [illegible] اخراجات [illegible]
جدا کردن [illegible] از نفع [illegible] نفع متحقق [illegible] جدا
کردن اخراجات بلکه آن جدا کردن [illegible] اخراجات است [illegible]
اخراجات [illegible] اخراجات پس [illegible] حصر کردن [illegible] بعض حقیقی
[illegible] را ممکن [illegible] اعتبار کردن سال [illegible] نفعی جدا جدا
پس آن ضعیف است و مخالف ظاهر [illegible] است و باعث [illegible]
و حرج است مقصد دویم در بیان کریزه خمس است و در بیان مستحقه [illegible] آن مستحق است

[illegible]

[illegible] که دعوای اجماع بر آن شده است [illegible] که خمس [illegible]
[illegible] نصف [illegible] که آن [illegible] در [illegible] الغریب [illegible]
[illegible] از وقت کردن [illegible] که [illegible]
و [illegible] از برای یتیمها و مسکینها و [illegible] سبیل است [illegible]
که ناچار است که این طایفه از اولاد عبد المطلب باشند و اینکه نسبت [illegible]
از طرف پدر باشد و کافی نیست نسبت دادن با ایشان از طرف مادر [illegible] (نصفت)
از برای کسی که از طرف مادر [illegible] رکوه [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible]
[illegible] خمس از برای [illegible] جایز نبودن [illegible] زکوة [illegible]
المطلب [illegible] ضعیف است [illegible] اولاد عبد المطلب [illegible]
[illegible] اولاد ابو طالب [illegible] عباس و حارث و ابی لهب و اختلاف
دارند علما که در اولاد مطلب [illegible] و ما گفتیم که [illegible]
اولاد مطلب [illegible] زکوة نه خمس مبحث دویم [illegible] جایز بودن دادن
[illegible] طایفه از این سه طایفه و واجب نیست [illegible]
[illegible] و بعضی گفته اند واجب است و این احوط است [illegible]
[illegible] دادن [illegible] طایفه [illegible]
[illegible] واجب بودن [illegible] دلیل
[illegible] هر چند [illegible] است بلکه احوط است اگر ممکن باشد [illegible]
لازم نیست [illegible] دادن [illegible] طایفه [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] بلکه [illegible] که [illegible]

که اشکالی میان تفرقات و ظهور این است که امام قسمت میکند خمس را بر طایفه بقدر اخراجات
سال ایشان بمیانه روی در اخراجات و از کون ملکند رسد ایشان باخراجات ایشان پس وا
که امام از رسد خود بدهد بایشان اگر کم داشته باشند و اگر رسد ایشان از اخراجات ایشان
زیادتر باشد پس جایز است که زیادتی را امام از برای خود بردارد و دلالت میکند
برای او روایات معتبره که عمل باینها کرده اند بیشتر علما بلکه ظاهر میشود از بعضی
علما اجماع بر آن پس این از برای تاخیر کردن بعضی علما در این نیست و این مسئله
هر چند ظاهر میشود که فایده در این زمان ما که امام غایب است ولیکن چونکه
نیست بجهة بیان آن فایده آن در زمان حضور امام که مجتهد عادل است در زمان
غایب بودن امام چنانچه گذشت آنچه در مسئله حاصل است در زمان غایب بودن
او و اگر در اینها که خمس بر ذلو مستحق آن بیاید نه جایز است بردن آن بشهر دیگر
و اما اگر مستحق باشد پس بعضی گفته اند جایز نیست بردن بجای دیگر و بعضی گفته اند
جایز است خصوصا از برای رسانیدن به بهتری ولکن ضامن است اگر تلف شود و ...
اظهر این است که جایز نیست دادن مستحق خمس یک مرتبه زیادتر از قدر اخراجات
سال او چنانکه جایز نبود دادن زکوة و ظاهر این است که معنی در این سال
فقیر نیست بلکه ... احتیاج او کردن میشود پس اگر داده شود و
اخراجات سال او پس جایز است که داده شود و بعد از تمام شدن اخراجات
... در صورت فقیر بودن او و هم چنین ... که داده شد
اخراجات سال او و جایز نیست دیگر دادن با فقیر ... سال و هم چنین است
زکوة اگر ... شود ... معنی مسکین و ابن السبیل را
در کتاب زکوة ... ظاهر است که ... را و ظاهر این است
که شرط است در ... فقیر بودن او و فایده ... اهتمام ... آن

اوست

در نقل خمس است

...

که هیچ چیز بیرون کرده نمیشود و مخصوص کرده اند بعضی بیرون بودن را بمنافع و مغنم کرده اند
منافع را علما بکنیزکان اسیر کرده شده از دار حرب پس جایز است خریدن ایشان و جماع
کردن با ایشان خواه کل ایشان از امام باشد چنانکه اگر بدون اذن امام اسیر کرده باشند ایشان را
و خواه بعضی ایشان از امام باشد چنانکه هر گاه باذن امام باشد و امام شریک باشد
در خمس ایشان یا بکنیزکان خریده شده بجایی که در آن خمس باشد یا زنی که مهر او را قرار داده
باشند از انفال یا از مالی که خمس داشته باشد از مالهایی که اخراجات باشد
از آنها جدا میشود مانند معدن و مخصوص یا از مالهاییکه اخراجات سال نه از آنها جدا میشود
مانند سود تجارت و کسب و ملکی زیادتر از حد میانه روی کرده باشد یا از زیادتی اخراجات
سال ...کرده باشد در صورت ... خمس آن پس هر گاه همه نکاحی از چیزی از اینها
که گفتیم پس حلال است و معنی کرده اند مساکن را بجاهاییکه ساخته شده باشد در زمینهاییکه
که همه آن مال امام است یا بخانه که خریده باشد بجایی که در آن مال خمس باشد بطریقی که در منافع
گفتیم و معنی کرده اند متاجر را بچیزی که خریده باشد از مالهاییکه خمس در آنها است از برای تجارت
کردن از کسیکه خمس ... یا اعتقاد وجوب دادن ایشان را ندارد و تصریح کرده اند بعضی علما
باینکه بخشش و حلال کردن در اصل انفال است نه در نفعی که همه از انفال تجارت کردن
و هم چنین آنچه خریده شود از غنیمتها که گرفته شده باشد بغیر اذن امام و باعث بیرون کردن اینها
که گفتیم حلال است که وارد شده است از امامها باینکه ما حلال کردیم از برای شیعه
خمسهای در انفال و خمس بجهة پاک بودن ولادت ایشان و آنچه معروف و جایز نیست بجهة
کردن بر ظاهر آن حدیثها و اطلاق ... و اطلاق ... ایشان ... از برای قبل
و فا ... قبول کرده شده است که ایشان جایز نبودن تصرف کردن در مال غیر است ...
... در ... ایشان ... بودن ...
در کمال دوری ... که ثابت شده است بقرآن و حدیث و اجماع
بعنوان یقینی باشد این حدیثها پس قول با ... خمس از شیعه ... چنانکه ظاهر
بعضی ... است دور است از راستی و درستی در کمال دوری و ... خیلی ...

وحال آنکه حرام کرده است خدا زکوة را بر بنی هاشم بجهة بزرگ داشتن و کریم شمردن
ایشان و بجهة دور کردن ایشان را از چرکهای دستهای مردم که زکوة است و در عوض زکوة
خمس را از برای ایشان قرار فرموده و گردانیده خدا خمس را در کتاب خدا از برای ایشان بجهة
شرافت قرار دادن از برای بنی هاشم و بجهة دور کردن ایشان از آنچه لایق ایشان نیست از چرک
از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار فرموده از برای بنی هاشم و گردانیده حصه ایشان را زیادتر بر فقیر
فقیر ایشان بجهة آنکه حق بنی هاشم خمس است که پنج یک باشد و حق غیر ایشان ده یک یا بیست یک است
یا چهل یک و گردانیده خدا خمس را زیاده تر از زکوة آنچه از برای ایشان کفایت فقر ایشان است
بجهة آنکه خمس در حقیقت چیزی است مخصوص بنفع کسانیکه احتیاج از برای آن نیست یا بجهة
آن همه تاکید نمودند ائمه از پیغمبر صلی الله علیه و آله در نیکی کردن باولاد و اقرباء خود و گردانیده آن
خدا دوستی اقربای پیغمبر را مزد از برای پیغام آوردن کتاب از قرآن مجید
پس با اینها همه هرگاه ساقط باشد خمس از شیعه پس باید راست که همه کس گرسنه و فقیر باشند
بنی هاشم از گرسنگی زیرا که سنیها خمس نمیدهند بشیعه خصوصا هرگاه شیعهها در شهری
شیعه نباشند و چه آنکه آنچه از خمس تعلق میگیرد در نزد سنیها در نهایت کمی است
زیرا که معتقد نیستند به بودن خمس در نفع کسبها و نه در مال مخلوط بحرام و نه در زمینی که بخرد
اهل ذمه از مسلمان و بنا بر این بخیلم در زمان خود با آنکه شیعه محقق و در نهایت قوت
بودند دادن خمس را حق ائمه امام را بفقیر سیدها با آنکه سیدها در نهایت پریشانی
و سختی میباشند پس چگونه خواهد بود هرگاه بشود بناه بجهة این را که از فقدان حلال
ساقط بودن خمس است و چگونه خواهد بود حال سیدها در این وقت خلاصه اینکه
بی عیب و طبع راست لبه از تامل کردن در آنچه ما گفتیم میدانند که حلال کردن همه خمس
از برای شیعه و معاف کردن شیعه در دادن خمس بهر جهة مرحله ایست دور از صواب

پس غایب است

کرده است ائمه علیهم السلام و بنا بر این است که مراد مقدر معدنهایی باشد که در زمینهای امام باشد خمس
مباح کرده ائمه علیهم السلام آنها را از برای شیعه ای که خمس پس میبایست همه مردم در معدنهای
آن زمینها نه از جهة اینکه آن معدنها از اصل مباح بوده باشند پس هر کسی که پیشی دستی کند
در جمع کردن معدنهای زمینی مانند نمک و نفط و مانند اینها و جمع کنند اینها
پس آن مال اوست کسیکه پیشی گیرد در بیرون آوردن معدنهای پنهان که
احتیاج بعملی داشته باشد پس آن مال اوست و اما معدنهائیکه در زمینهای صاحب
دار است پس آنها تابع زمین است خلاصه این است که قول مختار این است که معدنها
خود بخود از انفال نمیشود اما معدنهائی که در زمینهائی است که صاحب ندارد غیر امام است
پس ظاهر است و اما معدنهائی که در زمینهای امام است پس بودن مردم در آن مساوی
در زمان غایب بودن امام از جهة این است که آنها تابع زمینهای امام است و از
از انفال است و مباح کرده اند ائمه آنها را از برای ما نه از جهة آنکه بنفسه
انفال باشند بخودی خود و ظاهر ملحوظ نمایند این در زمانی که امام حاضر باشد
پس جایز نیست بنا بر قول به انفال بودن آنها از برای مردم تصرف کردن در معدنهائی
که در زمینهای امام است مگر باذن امام بجهة تابع بودن آنها از برای زمینها و در جایز
نبودن تصرف کردن شیعهها در آنها در زمان غایب بودن امام و بنا بر قول مختار
پس احتیاجی باذن امام نیست در معدنهائیکه در زمینهای مرده میباشند بلکه آنها
بر مباح بودن اصلی خود میباشند در زمان حاضر بودن امام چه جای زمان غیبت
بودن امام و منافاتی نیست میان قول به انفال بودن آنها و قول بواجب بودن
خمس در آنها زیرا که مانعی نیست از ثابت بودن خمس در این قسم خاص از انفال
در زمان غیبت بودن امام و نبودن خمس در غیر آن و حلال بودن آن از برای
شیعه بدون خمس و هم چنین مانعی نیست از ثابت بودن خمس بر کسیکه تصرف

در مصرفها باذن امام در زمان حاضر بودن امام و رسیده کنند امام آن خمس را در میان
مستحقین آن ها منتسه و چنانچه تصریح کرده است بآن کلینی در حکم متعه ها
و در باغها و بناها و بستانها **مبحث دویم** جایز نیست تصرف در انفال و نه در بهره
امام از خمس در حال حاضر بودن امام مگر باذن او و اما در حال غایب بودن او پس مذهب
اصحاب ما در زمینی مرده جایز بودن صاحب شدن آنست به آباد کردن آن و ظاهر بعضی
از علما این است که همه قسمهای آن مباح است از برای شیعه ایشان در حال غایب بودن
ایشان ظاهر این است که فقیر بودن شرط نیست مگر در میراث مرده که وارث نداشته
باشد پس در این شرط کرده اند بعضی فقیر بودن را و این احوط است و تحقیق این
در کتاب میراث است و اما رسد غیر امام از خمس در حال حاضر بودن امام پس
واجب است اذن جستن از امام را در تصرف کردن در آن و ظاهر این است که جایز است
که دهنده خمس خود بدهد بآنها فقرا وقتی که امام نگوید بده بمن و واجب است در صورت
دلفقان همه آن بامام و اما حکم خمس در زمان غایب بودن امام پس بیان آن خواهد آمد
مبحث سیم حلال بودن کردن مناکح و مساکن و متاجرست از انفال و از چیزهایی که
در آنها خمس واجب است از برای شیعه و حلال بودن انفال از برای شیعه بلکه دعوی
کرده اند بعضی علما اجماع را در خصوص مناکح بلکه تصریح کرده اند بعضی ایشان
باجماع بر حلال بودن مناکح در حال غایب بودن امام و حاضر بودن او و گفته اند
بعضی جایز نیست از برای امام حلال کردن غیر حصه خود [illegible] را پس فایده حلال
کردن در زمان خود امام است در قدر حصه خود و بعضی علما گفته اند که همه انفال
حلال است از برای شیعه در حال غایب بودن او و وارث [illegible] نمیشود حلال بودن
انفال در حال حاضر بودن امام هرچند در مناکح باشد و حلال بودن آنها در حال
غایب بودن امام هرچند در غیر مناکح و مساکن و متاجر باشد و از بعضی علما رسیده است

که هیچ حصه

که حصه جدا نشته باشد پس آن از انفال نیست و هم چنینست زمینهای آبادی که جدا
شده باشد نه بجنگ بلکه این زمینی از زمینهای مجهول المالک است و حکم مجهول
المالک این است که تصدق کرده شود به فقرا از جانب صاحبش و اما زمینهای صاحب
داری که صاحبش مرده باشد و کسی از او باقی نمانده باشد پس آن از باب میراث
کسی است که وارث نداشته باشد و این هرچند از انفال است ولکن در مصرف
آن خلاف است **ششم** سرکوه و آنچه در سینه کوه است از معدنها و غیر
معدنها و [illegible] رودخانها و بیشه‌ها و جنگلها و اطلاق فقها [illegible] و حدیثها
اقتضای عموم میکنند و تخصیص دادن است بعضی علما آنها را بجزهای
که در زمینهای امام باشد و این خوب نیست و فایده در [illegible] در آنها جدا
نیست **هفتم** میراث کسیست که وارث نداشته باشد نه وارث
نسبی نه وارث سببی [illegible] میراث او از انفال است بنابر اقوی
و مخصوص امامست و مقتضی حدیثها این است که آن در زمان غایب بودن امام
مال شیعه است ولکن مخصوص ساخته اند بعضی فقیرهای شهر آن
مرده و این احوط است و جای تحقیق این در کتاب میراث است
هشتم متعه نهاست در زد و جمعی در [illegible] ملاها و بعضی دیگر
علما عدول کرده اند در آنها از قول را که متعه‌ها از انفال
نیست و همه مردم در آنها [illegible] و حصر کفته اند قول اول دلیل ندارد
و این خوب نیست زیرا که [illegible] متعقه تکیه کرده باشد که حدیث موثقی
که روایت کرده است از ابراهیم در تفسیر خود و حدیثی که روایت
کرده است از [illegible]

دوم آنکه حکمی است که از برای او در زمانی که از راه مسکین بودن دیگر
یتیم بودن اما بنا بر قول بواجب بودن دادن سهم طایفه از سادات و اما بنا
بر قول دیگر چنانکه آن اقوی است پس ظاهر میشود فایده آن در شش
صورتی که نذر کرده باشد دادن سهم طایفها پس داده میشود به یتیم نیکوکار
از راه یتیم بودن و یک سهم از راه فقیر بودن و شرط است مسلمان بودن
مستحق و در شرط بودن زیاده از ... دو قول است و احوط آنکه
اظهر این است که شرط است مخصوصا ... احتیاط آنکه خمس ... زکوة است از برای
بنی هاشم و اما عادل بودن پس ... در شرط بودن اهل بیت

مقصد سیم در بیان احکام است و در بیان مقصد چند بحث است بحث اول
در انفال است و انفال آن مالی است که مخصوص امام است که شریک او
نیست در آن کسی که شریک او بوده در جمیع مال انفال است چیزی از
اول غنیمت است که گرفته باشد از لشکر اسلام بدون اذن امام چنانکه گذشت
دویم آن مالی است که مال پادشاه کافر باشد نه از زمینها و جاهای دیگر بلکه
و باقی مالها از نقد و جنس سیم اجیر است که انتخاب کند امام آن را
از غنیمت پیش از قسمت کردن آن از ... چهارم
هر زمینی است که بگیرند اهل اسلام از کافرها بدون جنگ کردن خواه کوچ
کنند کفار از آنجا و بدهند اهل اسلام آنها خواه بدهند ... از ...
در غیبت و ... بدهند مسلمانها را در ... با جا داشتن خود شان در آنجا
پنجم زمینی مرده است که از برای صاحب آن شناخته شده نباشد خواه مالک
نشده باشد بر آن دست صاحبی یعنی از آن خراب شده باشد و ... شده باشد
ساکنین آن و خواه جاری شده باشد بر آن دست صاحبی و اما زمینهای خرابه

پس ناچار است از توجیه کردن حدیثهایی که دلالت کرده است بر حلال بودن آن یا باینکه
مراد این است که آنچه میگیرد از شیعه پادشاهان جور از سنیها واجب نیست بر شیعه دوباره
دادن آن یا این است که آنچه هست در دست مخالفین از زمینهای خراجی و جزیه ها بر شیعیان حلال الحق
از برای ایشان چنانکه گفته اند در خراج زمینها و خراج ... یا اینکه این حدیثها وارد
شده است از راه تقیه یا اینکه مراد بخشش امامهاست از آنچه ... شیعیان
یا امامها از حقهای امامها بجهة بودن آن باعث فتنه ... یا اینکه مراد این است
که بخشش ایشان از حق ... بود از حقهای ایشان که تلف شده بود نزد شیعه ها پیش
بودن آن شیعه از دادن آن با احتمال بخشیدن حق غیر خود شان در آن زمان نیز
بجهة مصلحت حلال ... و بعضی حدیثها که دلالت میکند بر حلال کردن امامها خمس را
تا روز قیامت اعتماد بر آن نیست زیرا که آن حمل شده است بر بعضی چیزها که ...
و حکمی است از ... حلال کردن خمس منفعتها روز بروز پس ... نه از جهة اکل
اخراجات سالی چنانکه گذشت با وجود آنکه در برابر این حدیثها روایتهای دیگر است که دلالت
میکند بر بد کردن کسیکه خواهش میکند از امامها حلال کردن خمس را و تصریح کردن
امامها باینکه خمس حق ماست و منع نکنید ما را از حق ما و محروم نکنید خود تان را
از دعای ما و در بعضی آن روایتهاست که سه مرتبه فرمودند حلال نمیکنیم و دلالت میکند
بسیاری از حدیثها بر تاکید بسیار در امر خمس و اینکه خمس از برای پاک کردن مال است
و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که میگیرم درهم ... حال آنکه من بیشتر اهل مدینه
هستم از جهة مال ... بجهة اینکه پاک کنم شما را ... و خمس ثابت است از برای
صاحبان آن ... از جانب خدا ... در زمان ...
... زیرا که ... و ... در زمان غایب بودن امام ...
این است که آنچه ... گفته شود که حلال است از برای شیعه ... کنیز
کنیز ... انفال ... غنیمت ... [illegible]
کرده باشد حلال است ... کنیزی که ... از کسیکه خمس ... [illegible]

تعلق بحق آن کنیز گرفته شده یا خریده شده او را از مالی که بدست آمده و [illegible] کسیکه
خمس [illegible] آنچه را خرج کند از منفعتها در زن گرفتن از آنکه داخل در اخراجات
سالیانه باشد که لایق حال او باشد و لیکن حلال بودن حقهای ثابته [illegible] از نفع زاید
بر اخراجات سال بجهت [illegible] سزاوار [illegible] او بلکه مانند [illegible] خصوص مثال
اینها نیز نیست لیکن حلال بودن اینها نیست و جایز بودن بیرون کردن اینها خصوص
که علتی که گفته اند در حدیثها از پاک شدن ولادت نیست در بسیاری از حدیثها
بجهته آنکه مطلق جمع کردن حرام در زن گرفتن ممکن است باعث پاک نبودن ولادت
مانند مهر حرام و یا حرامی که بقیمت کنیز بدهد هرگاه خریده باشد او را در ذمه
بعد از آن اتفاق افتد که قیمت او را بدهد از حرام خصوصا بجهته شیعه
هر که حرامی [illegible] از راه دیگر و [illegible] اند از خرج کردن حرام در
زن گرفتن بلکه [illegible] اند از هر خرج بنا بر این چه فایده است از برای حلال
کردن خمس از برای مانند این اشخاص خصوص بوجهی که آنچه فایده [illegible]
یا حاصل [illegible] شدن فقیرها و یتیمها و بیوه زنان بنی هاشم شود و حاصل کرده اند
آن حدیثها [illegible] اینها یاری میکنند از ادله این سخن
در [illegible] آنچه [illegible] تعلق به بیرون بودن [illegible] و اما تجارت و [illegible]
پس ظاهر این است که درست است بیرون کردن آنچه بخرد از غنیمتها [illegible]
که گرفته میشود بدون اذن امام و از برای تجارت کردن این است که [illegible]
~~کردن آنچه بخرد از غنیمتها که گرفته میشود بدون اذن امام از برای تجارت~~
[illegible] چیزی که تعلق گرفته است بآن خمس از کسیکه خمس
[illegible] تجارت کند و [illegible] از آن نفعی [illegible] واجب است خمس در نفع آن
[illegible] حلال بودن [illegible]
[illegible] امام [illegible] هرگاه [illegible] خمس [illegible] و اما از آنکه میخرد

از نفع کسبها

خمس

از نفع کسبها بجهته خانه اینکه احتیاج باو دارد یا آنکه در جمله اخراجات سال است
[illegible] و اینکه در آن نیت [illegible] در بیان حکم خمس است در زمان غایب بودن
امام پس بعضی گفته اند همه خمس ساقط است و بعضی گفته اند واجب است خاک کردن
آن تا ظاهر گرداند او را [illegible] امام در وقتی که ظاهر میشود و بعضی گفته اند
مستحب است دادن همه آن از برای بنی هاشم و فقیرهای شیعه و بعضی گفته اند
جدا میکنند خمس را و نگاه میدارند از برای امام و هرگاه بترسد که عمرش وفا نکند
بامینی که برساند او را بامام [illegible] وصیت کند [illegible]
کند تا امام ظاهر شود [illegible] محققهای علما واجب است رسانیدن نصف خمس است
که حصه مستحقهاست به صاحبان آن و اختلاف کرده اند در حصه امام پس واجب
دانسته اند بعضی [illegible] و [illegible] کرده اند بعضی حرام
بودن دادن آن بباقی مستحقها و گفته اند بیشتر اینها که [illegible] خمس [illegible]
دارد که خاک کند [illegible] وصیت کند [illegible]
بباقی مستحقها [illegible] که دادن بباقی مستحقها بهتر است
و ظاهر بعضی این است که [illegible] باقی مستحقها که تتمه اخراجات اینها [illegible]
[illegible] اخراج [illegible] و ظاهر [illegible] جایز بودن دادن همه
خمس است بفقیرهای بنی هاشم چنانکه مفید گفته است در کتاب [illegible] و علامه و محقق
و همه کسانیکه بعد از اینها بوده اند و اظهر این است که دادن همه باینها بر سبیل
واجب بودن است چنانکه این ظاهر مفید است و جمعی [illegible] در حصه غیر امام
پس ظاهر است و اما در حصه امام پس [illegible] جایز بودن دادن باینها [illegible]
[illegible] از [illegible] کردن [illegible]
فقیرها و احتیاج [illegible] کردن اینها [illegible] خصوصا [illegible]
کردن ایشان [illegible] کردن باینها [illegible]

٢٠٧

در اینها خصوصا در زمانهٔ این زمان که حاجتی باشد مال را رسند یا وجهی که ضبط کردن مال
از برای این فاسدان و اظهار شدن آنها زاکیه نشنیده این است که مال در بعضی تلف شدن است
شود هم چنین فک کردن آن و اظهار برای اسلم احتیاج باشد مال را هیچ نشسته باشند بعد از ظاهر شدن
و تسلط و شتن و اقوال سقط بودن خمس و بخشیدن همه آن پس آن در نهایت
سقوط است پس بعد ملاحظه اینکه گذشت از دو حدیث معتبر که دلالت داشته بر واجب کذشت
بودن تمام کردن امام اخراجات باقی مستحقین خمس را در صورت نارسا بودن
رسد خود ایشان چنانکه اگر رسد ایشان زیاده از اخراجات ایشان بود مال امام بود
و حکم کردن علما بنابر دو حدیث ظاهر میشود واجب بودن دادن رسد امام
نیز بباقی مستحقین در صورت نارسا بودن رسد ایشان و خفی نیست لکن نکته جایز
و النسبه اینکه دادن رسد امام را بباقی مستحقین واجب بودن این است که مجتهد عادل
که نایب عام امام است بدهد اینرا بباقی مستحقین پس خمس دهنده [illegible] است اگر
خود بدهد رسد امام را بایشان بلکه دعوی کرده است شهید ثانی اتفاق علما
برای وظاهر کتاب [illegible] واجب بودن آن است و از کتاب دروس [illegible]
اینکه اگر مجتهد اذن بدهد بدهنده خمس در دادن رسد امام بباقی مستحقین کافی است
و شکی نیست که احوط این است که خود مجتهد بدهد اگر ممکن باشد و با اذن خاص
مجتهد خمس دهنده بدهد اگر ممکن نباشد دادن خود مجتهد و اگر اذن خاص هم
ممکن نباشد پس باذن عام مجتهد بدهد باین طریقی که بگوید بخمس دهنده
که هر وقت هر رسد بعضی تو از رسد امام پس تو ماذونی هستی در دادن آن بباقی
مستحقین و العرف [illegible] خمس دهنده در دادن [illegible] که [illegible] در کمال [illegible]
بعد اگر اینها هیچ یک ممکن نباشد پس جایز است از برای خمس دهنده که در این وقت
خود بدهد [illegible] عادل [illegible] و فضل
آن بیشتر [illegible] آن ممکن نباشد پس [illegible]
[illegible]

٢٠٨

امینهای کرام او علیهم السلام در یوم چهارشنبه ماه ربیع الثانی
هزار و دویست و چهل و شش هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
کتاب معین الخواص از روی خط جناب آقای میرزا علی [illegible] نوشته
شد امید که جناب اقدس الهی عفو او امور را بخیر ختم نماید
اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و لوالدینا و للمعلمین برحمتک
یا ارحم الراحمین

[illegible] ١٤٢٧ هق

٣٠٨ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

لا إله إلا الله حقا حقا

لا إله إلا الله إيمانا

وتصديقا لا إله إلا الله

عبودية ورقا سجدت لك يا رب

تعبدا ورقا لا مستنكفا